آنرا دیده‌اند ، غیر از بوریائی که بر آنجا می‌نشسته یا می‌خفته وسنگی که زیر سر می‌نهاده چیزدیگر نیافتند .».

کمال در تبریز، که در آنجا شهرت زهد و صلاح بسیار حاصل نمود، در تحت تعلیم **شیخ زین الدین خوافی**[۱] قرار گرفت[۲]. چون در سال ۷۸۷ ه.ق./

---

۱) در این ترجمه نیز ظاهراً مرحوم **براون** را اشتباهی روی داده ودر کلام **جامی** سهوی کرده است.

عبارت **جامی** این است که: «خدمت **شیخ زین الدین** رحمة الله میگفته است که: دروقت تحصیل علم در **تبریز** بصحبت وی رسیده میشد .» مقصود ازاین کلام آن است که **شیخ زین الدین** بصحبت **کمال** رسیده است، نه برعکس چنانکه مرحوم **براون** گمان کرده . وفات **شیخ زین الدین خوافی** بسال ۸۳۸ ه . ق . میباشد و آن بعداز **کمال** است بقریب سی و پنجسال .

۲) مرحوم **براون** برای شرح حال مولانا **زین الدین ابو بکر خوافی** ارجاع به **نفحات الانس** و **عجائب المقدور** (ص ۱۷ طبع مصر) نموده است. وحال آنکه **ابن عربشاه** مؤلف **عجائب المقدور** را در این مقام نیز سهوی واضح روی داده و **ابو بکر خوافی** را با **ابو بکر تایبادی** مخلوط ساخته است وداستان ملاقات **تیمور** را به **وی** نسبت داده وفصلی مخصوص بآن نگاشته باین عنوان– :

« ذکر اجتماع ذلك الجافی بالشیخ **زین الدین ابی بکر الخوافی**». حکایت ملاقات **تیمور** با **مولانا ابو بکر تایبادی** درسالی که عزیمت حملهٔ به **هرات** داشت، بتفصیل در **ظفر نامهٔ یزدی** مسطور است. وفات او بتصریح **نفحات الانس** درسال ۷۹۱ ه. است وبعلاوه بتصریح **جامی** در **نفحات الانس**، **ابو بکر خوافی** ملقب است به «**زین الدین**» ومتوفی است بسال ۸۳۸ ه.ق. ودرزمان ملاقات **تیمور** با مولانا که بتصریح **مطلع السعدین** درسال ۷۸۲ ه.ق. واقع شده وی کودکی خردسال بوده وظاهراً قابل آنکه **امیر تیمور** از او تجلیل فرماید ونصیحت طلب کند نبوده است . ظاهراً **ابن عربشاه** از وحدت کنیه و لقب آن هردو دراین اشتباه افتاده و **خوافی** را بجای **تایبادی** نشانده، مرحوم **براون** نیزدرپی او رفته است . والله اعلم .

۱۳۸۵ م . **توقتمش خان** از **دشت قبچاق** به **تبریز** تاخت ، برسم کشور ـ گشایان آن زمان بسیاری از دانشمندان و علمای آنشهر را به تختگاه خود « **سرای** » کوچ داد[1] .

۱) **شیخ کمال** درایام توقف خود در **سرای** چندجادرکلمات خوداشاره باین شهر کرده است، ازینقرار:ـ

۱ـ درغزلی لطیف سراید :

ای رخت آیت حسن و دهنت لطف خدای
بحدیثی بگشای آن لب و لطفی بنمای

بوستانی است **سرای** ازگل آن روی کمال
به **سرای** آمدی ای بلبل خوشگو بسرای

۲ـ هم دراین غزل گفته است :

کرد ویران سرای وکاخ **کمال** — طاق ابروی دلبران **سرای**

۳ـ دراین غزل ازشهر **سرای** اظهار ملالت کرده وباشتیاق از **تبریز** یادمیکند :

شهر **سرای** چون دلت آشفته شد **کمال**
وقت است اگر عزیمت **تبریز** میکنی

٤ـ در قطعهٔ ذیل شهر **سرای** را «ویران واندوه فزای» میخواند:ـ

« عمارت چرا میکند **چیم آقا** — در این شهر ویران انده فزای؟
یکی خانه او را مگر بس نبود — که دوخانه می سازد اندر **سرای** » ؟!

اما شهر **سرای** Sarây پایتخت مغولان اوزبک در **دشت قبچان** (آلوس **جوجی** خان) بودوخرابه های آن هنوزدر کناریکی ازشعب رود **ولگا**) موجوداست. **ابوالفداء** درتاریخ و **ابن بطوطه** در رحلهٔ خود ازآن یاد کرده اند. این شهر نخست درسال ۱۳۹۵م. ویران شد ، بعدها درقرن شانزدهم بقایای آن را روسها بکلی از میان بردند .

در میان آنجماعت **شیخ کمال** نیز بود . وی در آنشهر چهار سال اقامت فرمود و پس از آن دوباره به **تبریز** باز گشت و هم در آن‌جا وفات یافت[1] . غالب‌مورّخان وتذکره‌نویسان دراین معنی‌متفق‌اند[2].

وفات **کمال** درسال ۸۰۳ه./۱۴۰۰م.واقع گردید.**دولتشاه** تاریخ‌وفات اورادرسال ۷۹۲ه./ ۱۳۹۰ م. دانسته‌است،ولی **ریو** Rieu بادلائلی که (در **فهرست نسخ‌فارسی موزهٔ بریتانیا**) ذکر کرده آن تاریخ را معتبر نمیشمارد . در کتاب **مجالس العشاق** تاریخ جدیدتری‌برای وفات **کمال** ذکرشده وآن‌سال ۸۰۸ ه./۱۴۰۵ م. میباشد[3]. گویند بر روی سنگ مزاراو این‌بیت نقش‌بوده است:

کمال از کعبه رفتی بردریار ! هزارت آفرین مردانه رفتی!!

درمدّت اقامت‌ثانوی **کمال** در **تبریز** ، وی مورد عنایت و نوازش **میرزا میرانشاه** فرزند **تیمور**، که در آن زمان حکمران **آذربایجان** بود،قرار گرفت ؛ گویند که: وقتی‌درازاءِ میوه‌هائی که‌سپاهیان او ازباغ شاعر خورده‌بودند، **امیرزاده** مبلغ هزاردینار باوعطا فرمود که ذمه‌اش بری شده‌باشد .

تا آنجا که مرا اطلاع است، دیوان **کمال‌خجندی** هیچگاه بچاپ

---

۱) رجوع‌شود به‌فهرست ریو ص۶۳۲ .

۲) تنها **آتشکدهٔ آذر** مینویسد که اودر **یزد** وفات کرد.(؟)

۳)**جامی** در **نفحات الانس** وفات **شیخ کمال** رابسال ۸۰۳ه.ق.ذکر کرده و قول‌اوهمیشه موثق ومعتبراست. صاحب **حبیب‌السیر** نیزهمان‌سال‌راقید کرده.ـ بنابراین مجال‌شبهه درصحت‌این‌قول باقی‌نمی‌ماند .

نرسیده [۱] و نسخهٔ خطی آن نیز فراوان نیست [۲]، هر چند در غالب

---

۱) چاپ دیوان **شیخ کمال** در عصر و زمان صورت پذیرفت و آنرا **عزیز دولت آبادی** که از فضلاء **تبریز** و دبیر دبیرستانهای آنشهر شهیر است در آذرماه ۱۳۳۲ ش./۱۹۵۸م. درهمان بلد بطبع رسانیده و دین ادبی مردم **تبریز** را با آن بزرگوار ادا کرده است.

این دیوان چاپی مشتمل بر غزلیات و مقطعات ورباعیات در ۳۹۸ صفحه متضمن بر مقدمه‌ای فاضلانه است در نوزده صفحه که دربارهٔ شرح‌حال شیخ و تاریخ تولد و وفات و مسافرتهای او، وسبك كلام وافكار وشعراء معاصر وپیران طریقت او بحث کامل کرده است.

ظاهراً ناشر دیوان قبر شیخ را در **(ولیانکوه ـ تبریز)** نتوانسته پیدا کند، زیرا اشاره‌ای بآن نفرموده است.

۲ ـ در تصرف این بنده مترجم نسخهٔ کاملی ازدیوان **کمال خجندی** موجود است که تاریخ کتابت آن شهر محرم الحرام سنهٔ ۹۰۱ ه.ق. میباشد، و آن بخط نستعلیق هراتی تحریر یافته و مشتمل است بر مجموعهٔ غزلیات که قسمت عمدهٔ آن کتاب است، وقطعات ومفردات وچندین رباعی.

کمال دراغلب غزلها تتبع **سعدی** کرده چنانکه در جواب غزل معروف:

زمن مپرس که از حال او دلت چونست ؟

از او بپرس که انگشتهاش در خون است

کمال میگوید ـ :

مرا که ساغر چشم از غم تو پر خون است

چه جای ساقی و جام شراب گلگون است

حکایت تو بتقریر شرح نتوان کرد

که جور ومحنت خوبان زوصف بیرون است

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مجموعه‌های خطی شعراءِ فارسی غالباً مقداری از اشعار او هم دیده میشود .

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

بجان رسیده مرا کار از غم تو و هیچ
ز راه لطف نپرسی که حال تو چون است؟

چه اعتبار بعهد تو حسن لیلی را ؟
که زیر هر خم مویت هزار مجنون است!

چو جان من بلب آمد، رقیب را چه خبر؟
که من غریقم و او بر کنار جیحون است!

بدان شمایل موزون چگونه دل نرود؟
علی الخصوص کسی را که طبع موزون است!

خوش است اگر بحدیث **کمال** داری گوش
لطافت سخنانش چو درّ مکنون است!

خواجه حافظ نیز همین غزل را استقبال فرموده - :

زگریه مردم چشمم نشسته در خون است
ببین که در طلبت حال مردمان چون است

غزل ذیل از **کمال خجندی** است که قطعاً از غزل **خواجه حافظ** استقبال کرده ، یعنی از غزلی که مطلع آن این است - :

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد　　دل رمیده مارا انیس و مونس شد

کمال میگوید - :

شبی که روی تو ما را چراغ مجلس شد
بسوختن دل پروانه وش مهوّس شد

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

ولی مرا نسخهٔ بی تاریخی از آن دیوان بملکیت حاصل است که نسخه‌ای قدیمی

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

دوچشمت ازدل ودین هرچه داشتم بردند

توانگری که بمستان رسید مفلس شد

بکیمیای نظر چون تو خاک زر سازی

تفاوتی نکند گر وجود ما مس شد

دگر مرا ز خیالت ز بیکسی چه ملال؟

چو غم رفیق و بلا یار و درد مونس شد؟!

کسی که عاقل و هشیار دیدمی محسوس

چودید شکل تو ازخویش رفت وازحس شد

بنقش ابروی تو نیست در سراچهٔ عشق

که دست صنع در آن طاقها مهندس شد

خوش‌است مطرب‌وساقی ومن‌بیك دوحریف

درین شمار که کردم رقیب سادس شد

بدور لعل تو پرهیز ما نه از ما بود

درین جریمه سبب زاهد موسوّس شد

کمال نسخهٔ رندی بسی مطالعه کرد

که در دقایق علم نظر مدرّس شد

نشد بطرز غزل هم عنان ما **حافظ**

اگر چه در صف رندان ابوالفوارس شد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

وخوش خط میباشد . وازآن‌دیوان قطعات ذیل‌را انتخاب نموده اینك در اینجا می‌نگارم : ـ

۱

کمال ازهرمژه اشکت مگرهمرنگ **سلمان** شد
که از اشعار مردم برد معنی های رنگین را

۲

شانه زد باد زلف یارمرا — اصلح الله شانه ابدا
تا ببالا تو راست چون الفی — ما چو لامیم در میان بلا

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

هم‌چنین **کمال** را غزلی‌است که مصراعی از **حافظ** درآن تضمین شده یاآنکه **حافظ** ازاو تضمین فرموده‌است وآن این‌است :

صبا ز دوست پیامی بسوی ما آورد
بدوستان کهن دوستی بجا آورد
رسید باد مسیحا دم ای دل بیدار
« برآر سر که طبیب آمد و دواآورد».

نکتهٔ قابل‌توجه این است که **کمال** درمقطع غزل‌مذکور **حافظ** را نام‌برده وتا جائیکه میدانیم این‌تنها موردی است که شاعر معاصری صریحاً نام **خواجه حافظ** رابرده باشد .

قطعه‌ای نیزاز **کمال‌خجندی** درمتن‌ذکر شده است که درآن **حافظ** و **سلمان‌ساوجی** و **عمادفقیه** رانام برده ـ :

مرا هست اکثر غزل هفت بیت
چو گفتار **سلمان** نرفته زیاد ...

رك : ص ۴۴۰ کتاب حاضر.

چشم تر بر لب تو اولی تر — که بمرطوب به بود حلوا

شد چنان‌پر زدرد تو دل‌ریش — که نگنجد دراو خیال دوا

دل‌مرنجان‌بدرددوست **کمال** — فوه ماءالحیاة فیه شفا

٣

دشوار کشد نقش دو ابروی تونقاش — آسان نتوانند کشیدن دو کمان را

٤

این چه‌مجلس چه‌بهشت این‌چه مقام است‌اینجا؟

عمر باقی ، لب ساقی لب جام است اینجا!

دولتی کز همه بگذشت ، ازین در نگذشت

شادئی کز همه بگریخت، غلام است اینجا

چون درآئی بطربخانهٔ ما با غم دل

همه گویند : مخور غم که حرام است اینجا!

ما ببام فلکیم از بر ما گر بروی

برو آهسته، که جام و لب بام است اینجا

نیست در مجلس ما پیشگه و صفّ نعال

شاه و درویش ندانند کدام است اینجا

صفت عود همه گرم رو و سوخته ایم

بجز از زاهد افسرده که خام است اینجا

چند پرسی چه‌مقام است **کمال** این که تراست؟

این مقامی که نه منزل نه مقام است اینجا!

٥

(بالتزام کلمهٔ «عید»)

مه من عید شد، مبارک باد! عیدی عاشقان چه خواهی داد؟
عیدی ما و عیدی رخ تست عید ما بی رخ تو عید مباد
گفته‌ای پرسم از تو عید دگر؟ آه کاین وعده هم بعید افتاد!
جانم ازغم رهان چو عید رسید عید زندانیـان کنند آزاد
عید شد بگذر ازو عید **کمال** عید سـازند خاطر همه شاد

٦

آفرین بر عبارت تو **کمال** خود ترا اختیار تحسین نیست
میوه ای کز **خجند** میآرند این‌چنین آبدار و شیرین نیست

٧

درد تو به از دواست ایدوست اندوه تو جانفزاست ایدوست
در یوزه‌گر تو از در تو جز دردوبلا نخواست ایدوست
با آنکه ز مفلسی ندارم چیزی که تراسزاست ایدوست
پیش تو نهم دو چشم روشن گویم: نظر صفاست ایدوست
گفتی: کشمت، ولی‌روا نیست؟ گردوست کشدرواست،ایدوست!
دل هر چه بوصف قامتت گفت آورد خدای راست ایدوست
کردم بقد تو این غزل راست بنویس، **کمال** راست‌ایدوست.

تا آنجا که معلوم است **کمال** تنها شاعری است که حتی المقدور سعی میکند غزلیاتش همه‌در طول‌یکسان باشند، یعنی ازهفت بیت تجاوز

نکند واین‌معنی‌را خوددر دوقطعهٔ ذیل تصریح کرده‌است (۱) :

۸

مرا هست اکثر غزل هفت بیت | چو گفتار **سلمان** نرفته زیاد
چو **حافظ** همی‌خواندش‌در **عراق** | بلند و روان همچو سبع شداد
به بنیاد هر هفت چون آسمان | کزین جنس بیتی‌ندارد **عماد**

۹

هفت بیت آمد غزلهای **کمال** | پنج گنج (۲) ازلطف آن عشرعشیر
هفت بیتی های یاران نیز هست | هر یکی پاك و روان و دلپذیر
لیك‌از آن‌هر هفتشان‌حك کردنیست | چار بیت از اول و سه از اخیر

۱۰

چودیوان **کمال** افتد بدستت | نویس‌ازشعراو چندانکه‌خواهی

---

۱ - **مرحوم براون ، کمال** راتنهاشاعری غزلسرای دانسته که‌غزلیاتش ازهفت بیت‌تجاوز نمیکند، وحال‌آنکه **جامی** نیز همین الزام را داشته وهمین شماره را دراعداد ابیات غزلهای خود رعایت کرده است . خود او نیز در قطعه‌ای باین معنی اشاره فرموده و گفته است ـ :

به بوستان سخن مرغ طبع من اکثر | بهفت بیت شود نغمه ساز و قافیه سنج
به **هفت‌پیکر گنجور گنجه** هرغزلی | نمونه‌ای است زمعنی دراو نهان صد گنج
چوبیت‌بیت زهرهفت‌آن دومصراع است | گرش بسبع مثانی لقب نهند مرنج
ز هفت عضو یکی یا دو بادکم آنرا | که هفت بیت مرا شش رقم زند یاپنج.

۲ - پنج گنج ظاهراً مقصود **مثنویات خمسهٔ نظامی** ودیگران باشد .

خیالات غریب و لفظ و حرفش — اگر خواهی که دریابی کماهی
زهر لفظش روان مگذر چو خامه — بهر حرفی فرورو چون سیاهی(۱).

۱۱

دو **کمالند** در جهان مشهور — یکی از **اصفهان** یکی ز **خجند**
این یکی در غزل عدیم المثل — و آندگر در قصیده بیمانند
فی‌المثل در میان این دو کمال — نیست فرقی مگر بموئی چند.

۱۲

یکی شعر **سلمان** ز من بنده خواست — که‌ در دفترم زان سخن هیچ نیست
بدو دادم آن گفته‌های چو آب(۲) — کز آن سان دری در عدن هیچ نیست
من از بهر تو می‌نویسم ولی — سخنهای او پیش من هیچ نیست.

۱۳

بما آن صوفی ببریده بینی — بغیر از عجز و مسکینی ندارد
نشاید جرم خود بینی بروبست — که آن بیچاره خود بینی ندارد.

در **دیوان کمال** دو یا سه قطعه خطاب به « **حافظ** » نامی یافت میشود که هر چند مخاطب شخصی خواننده و یا نوازنده بآن اسم بوده‌است ، تحقیقاً

---

۱) سیاهی : درقرن هشتم و نهم این کلمه بجای « مرکب » که درزمان ما معمول است استعمال می‌شده و آن مایعی است سیاه رنگ که در دوات ریزند و بدان نویسند. **حافظ** نیز این کلمه را بهمین معنی استعمال کرده مثلاً :

روز ازل از کلك تو یك قطره سیاهی — برروی مه افتاد که شد حل مسائل

۲) «چو آب» صفت گفته‌هاست ، چه در سلاست و روانی وعذوبت سخن خوب را به آب تشبیه کنند ومصرع دوم نیز که باز وصف گفته هاست مؤید این مدعاست ، ولی **مرحوم براون** آنرا «جواب» خوانده و به « Answering Words » ترجمه کرده وظاهراً این سهواست .

مقصوداو **خواجه‌حافظ‌شیرازی** نیست؛ ونیز این بیت اشاره بشاعر معاصر وی **عصار تبریزی** است[۱]:

۱٤

عاقبت**عصار** مسکین مرد و رفت   خون دیوانها بگردن برد ورفت(۲).

در قطعهٔ ذیل که **ریو** بآن استشهاد کرده‌است، بواقعهٔ تاریخی حملهٔ **توقتمش‌خان** به **تبریز** اشاره شده :

۱٥

گفت **فرهاد**ما(۳) به **میرولی**   که **رشیدیه** را کنیم آباد

---

۱) راجع بشرح‌حال **عصار تبریزی** رجوع شود به : یادداشتهای **اوزلی** درباب‌شعرای‌ایرانی ص ۲۰۱ ـ ۲۲٦. تاریخ وفات**عصار** را در سالهای ۷۷۹ و ۷۸٤ گفته‌اند . مثنوی لطیفی بنام **مهرومشتری** دارد که نسخهٔ خوبی ازآن درکتابخانهٔ ملی **طهران** موجود است. ونیز برای‌شرح‌حال‌اورجوع شود به کتاب:«**دانشمندان آذربایجان**» تألیف **محمد علی تربیت**، ص۲۷٥.

۲) برمرحوم **براون** معنای‌این‌بیت ظاهراً درست‌معلوم‌نشده: اولاً کلمهٔ‌دیوان را که عبارت ازمجموعهٔ اشعار شاعر است به‌محکمه‌ـ «Cuort» ترجمه کرده وسپس در حاشیه نوشته است ـ : « معنای این بیت برمن معلوم نشد ، ظاهراً همچو فهمیده میشود که **عصار**رابحکم‌دیوان‌بقتل‌رسانیده‌باشند»! ظاهراً این‌حدس‌اشتباه‌است ومقصود **کمال** ازین‌بیت آن است که **عصار** دیوانهای‌شعررابقتل‌آورده وخون‌شعرارابگردن گرفته، یعنی‌اشعار آنهارا بسرقت برده. واین‌اصطلاح نزدشعراءغالباً متداول‌بوده‌است چنانکه **انوری** گفته است :

« کس دانم از اکابر گردنکشان نظم   کاوراصریح‌خون‌دودیوان بگردن‌است».

۳) درنسخهٔ چاپی دیوان «**فرهادآقا**» مذکور شده‌وظاهراً صحیح‌تر است؛ زیرا**فرهادآقا**ازامراء**تبریز**بوده‌ونسخهٔ مرجع‌مرحوم**براون**بغلط « **فرهادما** » ثبت کرده .

زر تبریزیان به آجر و سنگ / بدهیم از برای این بنیاد (۱)

بود مسکین بشغل کوه کنی / که ز موران کوه و دشت زیاد

لشکر پادشاه **توقتمیش** / آمد و هاتف این ندا در داد:

لعل **شیرین** نصیب **خسرو** شد / سنگ بیهوده‌می کند **فرهاد**.

درقطعهٔ ذیل **کمال** مصراعی از **همام تبریزی** راتضمین کرده‌است:

۱۶

گفتم از **مصر** معانی بفرستم بتو باز

نکته ای چند که آید بدهانت چو شکر

باز ترسیدم ازین نکته که گوئی چو **همام**

« شکر از **مصر** به **تبریز** میارید دگر!»

دردیوان کمال قطعاتی دیده میشود که‌اشاره به **نظامی و سعدی** کرده است ، و در یك جا خطاب به شاعری «**معجری**» تخلص، ازاهل **سمرقند** ، کرده ودر قطعهٔ ذیل‌اشاره به‌شاعری **معاذی** تخلص، نموده و گفته است :

۱۷

دعای من این است در هر نمازی / بخلوت که یا ملجائی یا معاذی

نگه دار اصحاب ذوق و طرب را / ز چنگ **ملاطی** وشع **معاذی**.

---

۱) «زرتبریزیان.....» یعنی زر اهالی **تبریز** رابگیریم وبمصرف آجر وسنگ برسانیم و **ربع رشیدی** راآباد کنیم، مرحوم **براون** «زر به‌تبریزیان»خوانده و در ترجمه به غلط رفته و گفته :

« Let us give gold to the Tabrizis for bricks and stones . »

وخود معنای قطعه نیزدلیل همین مدعاست که زر مقصود را **لشکر توقتمیش** از تبریزیان گرفته و زحمتِ کوهکنی **بفرهاد** مانده .

بیت ذیل دارای معنائی بکر ولطیفه‌ای بدیع است:ـ

۱۸

زچیست قهقهۀ شیشه‌های می، دانی؟ به‌ریش محتسب شهر می کند خنده!

قطعۀ ذیل ازین نکته حکایت میکند که: **کمال** اشعار خود را جمع نکرده وجمع دیوان او بعداز وفاتش واقع شده‌است ـ :

۱۹

گفت صاحبدلی بمن که : چراست که ترا شعر هست و دیوان نیست؟
گفتم: از بهر آنکه چون دگران سخن من پر و فراوان نیست
گفت : هر چند گفتۀ تو کم است کمتر از گفته های ایشان نیست !

باری قطعات **کمال خجندی** نیز مانند قطعات دیگر شعرای **ایران** غالباً مشتمل بر مطالب خصوصی ونوادر شخصی است ، وبیشتر اشاره بحوادث زمان خود و باشخاص روزگار خویش نموده . ولی معنای این اشارات بعلت فقدان اطلاعات کاملتر غالباً تاریك مانده است، بهمین دلیل از آن قطعات بیش از غزلیات در اینجا استشهاد کرده شد .

شیخ محمد شیرین مغربی تبریزی

ازترجمۀ احوالات ووقایع زندگانی **مغربی** ، که یکی از مشاهیر بزرگان معتقد بوحدت وجود (۱) واز شعراءِ ایرانی معروف پیروان آن مذهب است، اطلاع زیادی در دست نیست ؛ واشاراتی بس مختصر دربارۀاو در کتب رجال وتذکره آمده است(۲). غالباً ارباب تذکره بر آن اند که وی

---

۱) وحدت‌وجود — Pantheism

۲) رجوع شود به **نفحات الانس جامی، آتشکدۀ آذر ، هفت اقلیم** در ذیل **تبریز؛ حبیب السیر** مجلد سوم ـ صفحۀ ۹۰ ،**مجمع الفصحاء** جلد دوم صفحۀ ۳۰ ، **ریاض العارفین** صفحۀ ۱۳٤. (**تذکرۀ دولتشاهی** از **مغربی** ذکری نکرده است) .

درسال ۸۰۹ هـ./ ۱٤۰٦ م. در **تبریز** به‌شصت سالگی وفات یافت؛ از اینقرار باید تاریخ ولادت او درحدود سال ۷۵۰ هـ./ ۱۳٤۹ م. باشد.

بعضی دیگر تاریخ وفات اورا دوسال زودتر از آن ثبت کرده‌اند.

مورّخ دانشمند عصر اخیر، **رضاقلیخان هدایت** میگوید که: او در **نائین** نزدیك **اصفهان** تولد یافته ودر **اصطهبانات فارس** مدفون شده‌است [۱]؛ لیکن همه اورا **تبریزی** دانسته‌اند. گویند وجه آنکه تخلص «**مغربی**» کرده آن‌است که: وی مسافرتهای بسیار به‌بلاد **مغرب** (شمال غربی افریقا) فرموده وهم‌در آنجا نزد یکی ازمشایخ آن بلاد خرقه پوشیده است.

---

۱) بقعه‌ای بنام مزار **شیخ مغربی** درقصبهٔ **اصطهبانات فارس** درحال حاضر موجود است که در بوستان مصفائی واقع شده و نویسندهٔ سطور در سال ۱۳۰٦ هـ. ش بزیارت آن نائل گردید، کتیبه ویا سنگ کهنهٔ تاریخی از آن باقی نمانده است، ولی آنچه در سنگ فعلی منقوش است ذیلاً نقل میشود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بیا بر چشم عاشق کن تجلی روی زیبا را
که‌جز **وامق** نداند کس کمال حسن **عذرا** را

بصحرای دل عاشق بیا جلوه کنان بگذر
زروی عالم آرایت بیارا روی صحرا را

دمی از خلوت وحدت تماشا را بصحرا بر
نظر بر ناظران افکن، ببین اهل تماشا را

دماغ جان اهل دل ببوی خود معطر کن
زروی خویش نوری بخش هردم چشم بینارا

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

شیخ مغربی سلسلهٔ طریقتش بـه صوفی بزرگ آن دیار **شیخ محی الدین ابن العربی** منتهی‌می‌شود که تأثیرونفوذافکارآن بزرگ تا زمان‌حاضر در **ایران** باقی‌است ومابین ایرانیان بسیاری از شعراءِ صوفیه از پیروان‌او بوده‌اند، مانند: **شیخ عراقی** [1] ، **اوحد الدین مراغی** ،

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

توحلوا کرده‌ای‌پنهان، مگسها جمله سر گردان
اکر جوش مگس خواهی بصحراآر حلوارا

جهان‌پرشور از آن‌دارد دوترك چشم‌مست‌تو
که‌ترکان دوست‌میدارند دائم شور وغوغارا

الا ای ترك یغمائی ! بیا جانرا بیغما بر
نه‌دل ترك‌تو خواهد کرد ونه توترك یغمارا

الا ای **یوسف** مصر ملاحت تا بکی داری
غمین **یعقوب** بیدل‌را،حزین‌جان **زلیخا** را؟

سخن‌بامردصحرائی، الا ای **مغربی**، کم گو
که صحرائی نمیداند زبان اهل دریا را

نمقه‌العبدالاقل العاصی **محمدمهدی**.

در **نفحات‌الانس**،**مولاناجامی** علیه‌الرحمه در احوالات **مولانا شیخ‌مغربی** چنین مینویسد : **مولانامحمدشیرین** مشهور به **مغربی** ، وی‌مرید **شیخ اسمعیل‌سیستی** است که وی از اصحاب **نور الدین عبدالرحمن اسفرائنی** است و گویند : در بعضی سیاحات بدیار مغرب رسیده است و در آنجا از دست یکی ازمشایخ که نسبت‌وی بشیخ بزرگوار **شیخ محی الدین العربی** میرسد خرقه پوشیده درسن شصت‌سالگی وفات‌یافت . سنة تسع وثمانمائه .» انتهی نقش‌لوح قبر

١) **مغربی** دریکی‌ازغزلهای پرشورخود از **عراقی** و **سنائی** به تجلیل یاد میکندومیگوید:

«نشود کسی‌**عراقی**، بحقایق‌**عراقی**   نشود کسی **سنائی**، معارف **سنائی**».

ومغربی و آخرین آنها **جامی** است، و آنها همه از معتقدان پرشور بمبادی وحدت وجود میباشند.

رضاقلیخان در **مجمع الفصحاء** در بارهٔ **مغربی** بدرستی چنین گفته است:

« مذهبش وحدت وجود است و مشربش لذت شهود، و بجز یك معنی درهمهٔ گفتارش نتوان یافت. ترجیعات و غزلیاتش همه مشحون بحقایق توحید است.».

جامی و دیگر تذکره نویسان گفته‌اند که: **مغربی** خود با شاعر سابق الذکر یعنی **کمال خجندی** معرفت و صحبت داشته و این گفته ممکن است درست باشد، چه هردو معاصر بوده و بهرصورت قسمت عمدهٔ عمر خود را هردو در **تبریز** گذرانیده‌اند.

نقل میکنند که «در آنوقت **شیخ کمال** این مطلع گفته بوده‌است:

چشم اگر این است وابرو این وناز و شیوه این!

الوداع ای زهد وتقوی، الفراق ای عقل ودین!

چون بمولانا رسیده گفته‌است که: شیخ بسیار بزرگ است، چرا شعری باید گفت که جز معنی مجازی محملی دیگر نداشته باشد؟ شیخ آنرا شنیده است و از وی استدعاءِ صحبت کرده و خود بطبخ قیام نموده ومولانا نیز در آن خدمت موافقت کرده. در آن اثناءِ شیخ آن مطلع را خوانده وفرموده است:

« چشم عین است پس میباید که بلسان اشارت از عین قدیم که ذات است بآن تعبیر کنند؛ و ابرو حاجب است، پس می‌تواند بود که آنرا

اشارت بصفات که حجاب ذات است دارند . خدمت مولانا تواضع نموده است وانصاف داده .» [۱].

اگر این حکایت راست باشد میتوان گفت همانطور که **ریو** تحقیق کرده **شیخ کمال** نزد **میرانشاه** پسر **تیمور** بیشتر از **مولانا مغربی** تقرّب داشته وازاین جا ممکن است که مناسبات این دوشاعر چندان دارای خلوص وصفا نبوده باشد [۲].

باری چون این نوادر وخصوصیات که ازحیات **مغربی** دردست ماست اطلاعاتی کافی بما نمیدهد، بهتر است که از شرح زندگانی به وصف کلام واشعار او که در دیوان نسبةً کوچك وی دیده میشود بپردازیم . دیوان شیخ مشتمل است غالباً بر غزلیات و ترجیعات و رباعیات ، وآن چندین مرتبه در **ایران** بطبع رسیده [۳]. مراخود نسخه‌ای خطی درتصرف است بسیار ظریف وخوش خط ولی بدون تاریخ .

---

۱) به‌نقل از **نفحات الانس - جامی**

۲) مقام **شیخ کمال** و**شیخ مغربی** که دونفر صوفی مجرد وعارف وارسته بوده‌اند، بالاتر از آن است که، بزعم **ریو**، آنهردو درامور دنیوی وتقرب بنزد سلاطین باهم دگر رقابتی داشته باشند .

رجوع شود بفهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا ، ص ٦۳۳ .

۳) آخرین طبع **دیوان شیخ مغربی** در بهمن ماه سال ۱۳۳٦ ش. ازطرف کتابفروشی ادبیه درطهران انجام یافته آن نیز بچاپ سنگی ومصدّر است بشرح حالی ازشیخ بنقل از

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

دیوان چاپی (۱) محتوی بر ۱۵۳ صحیفه بقطع کوچك میباشد که درهر کدام ۱۷ بیت نگارش یافته وباین حساب مجموع ابیات آن بتقریب ۲۳۰۰ بیت میشود (۲). وتا آن‌جا که آن‌را مطالعه نموده‌ام کلمات وی همه

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

جلدچهارم کتاب **ریحانة الادب** تألیف مرحوم **میرزا محمدعلی مدرس تبریزی** رحمه‌الله در آنجا نام ونسب شیخرا چنین نقل میکند :

«**محمد بن عزالدین بن عادل بن یوسف** معروف به **ملا محمد شیرین** و ملقب به **شمس الدین**.» - ومیگوید: نصف اشعارش عربی ونصف‌دیگر فارسی است که قسمت فارسی آن در **هند** و **ایران** چاپ شده واین دوبیت از اشعار عربی اوست خطاب بخانوادهٔ رسالت :

الکون صفاتکم وانتم ذات	والخلق بشمس وجهکم ذرّاتٌ
الجملة فیکم و انتم فیها	انتم لهم و هم لکم مرآتٌ

ونیز کتابهای ذیل‌را ازتألیفات او می‌شمارد :

۱- اسرار فاتحه ۲- جام‌جهان‌نما ۳- درر الفرائد فی معرفة التوحید ۴- نزهت ساسانیه .

---

۱) **براون** میگوید: درنزدمن دوچاپ از **دیوان مغربی** موجوداست که‌یکی بسال ۱۲۸۰ ه./ ۱۸۶۳ م . ودیگری بسال ۱۲۸۷ ه./ ۱۸۷۰ م . بطبع‌رسیده .

۲) درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار طهران‌یك‌نسخهٔ خطی‌از **دیوان شیخ مغربی** بشمارهٔ ۲۵۸ موجود است که‌مجموعاً شمارهٔ ابیاتش افزون‌از ۲۸۰۰ بیت‌است ومتجاوز از ۲۰۰ بیت آن‌اشعارعربی‌است .

صوفیانه وعارفانه است وهیچ اشارتی بزندگانی وزمان شاعر ندارد[1] .

چندنمونه ازآنجمله دراین‌جا ثبت‌میشود ـ :

۱

خورشیدرخت چوگشت‌پیدا ذرّات دوکون شد هویدا

مهر رخ‌تو چوسایه انداخت زآن سایه پدیدگشت اشیا

هر ذرّه ز نور مهر رویت خورشید صفت شد آشکارا

هرذرّه ز مهر گشته موجود هم مهر بذرّه گشته پیدا

دریای وجود موج زن شد موجی بفکند سوی صحرا

آن موج فرو شد وبرآمد درکسوت وصورتی دل آرا

بر رسته بنفشهٔ معانی چون خط خوش نگار رعنا

بشکفته شقائق حقایق بنموده هزار سرو بالا

دریا چه‌بود؟ وجودآن‌موج، وآن موج‌چه بود؟ عین‌دریا!

۱) دردیوان **شیخ‌مغربی** دورباعی‌دیده میشود که‌دریکی‌اشاره‌بمعتقدات دینی خود کرده ودردومی ازمقامات عالیهٔ‌خویش فخرمیکند :

۱

هادی طریق اهل تحقیق منم

عارف بفنون جمع و تفریق منم

چون حلم و حیا وعلم وصدق است مرا

عثمان وعمر،علی وصدّیق منم.

۲

گنجی که طلسم اوست عالم ، مائیم

ذاتی که صفات اوست آدم ، مائیم

ای آنکه توئی طالب اسم اعظم

از ما مگذر ، که اسم اعظم مائیم.

هر جزء که هست، عین کل است / پس کل باشد سراسر اجزاء
اجزاء چه بود ؟ مظاهر کل / اشیا چه بود ؟ ظلال اسما
اسما چه بود ؟ ظهور خورشید ، / خورشید ، جمال ذات والا
صحرا چه بود ؟ زمین امکان / کان است کتاب حق تعالی
ای مغربی این حدیث بگذار / سرّ دو جهان مکن هویدا

٢

ای جمله جهان در رخ جان بخش تو پیدا
وی روی تو در آینهٔ کون هویدا

تا شاهد حسن تو در آئینه نظر کرد
عکس رخ خود دید ، بشد واله و شیدا

هر لحظه رخت داد جمال رخ خود را
بر دیدهٔ خود جلوه بصد کسوت زیبا

از دیدهٔ عشاق برون کرد نگاهی
تا حسن خود از روی بتان کرد تماشا

رویت ز پی جلوه گری آینه‌ای ساخت
آن آینه را نام نهاد آدم و حوا

حسن رخ خود را بهمه روی در او دید
ز آن روی شد او آینهٔ جمله اسما

ای حسن تو بر دیدهٔ خود کرده تجلی
در دیدهٔ خود دیده عیان چهرهٔ خود را

چون ناظر و منظور توئی، غیر تو کس نیست
پس از چه سبب گشت پدید اینهمه غوغا؟!

ای مغربی آفاق پر از ولوله گردد

سلطان جمالم چو زند خیمه بصحرا

٣

ای مرکز و مدار وجود و محیط جود

وی همچو قطب ثابت و چون چرخ بی‌ثبات

گر سوی تو سلام فرستم، توئی سلام

ور بر تو من صلوة فرستم، توئی صلّوة

کس چون دهد ترا بتو آخر، بگو مرا؟

ای تو ترا مزکیّ و ای تو ترا زکات

یا شامل المظاهر، یا اکمل الظهور

یا برزخ البرازخ، یا جامع الشتات

یا اجمل الجمال، و یا املح الملاح

یا الطف اللطائف، یا نکتة النکات

هم درد و هم دوائی وهم حزن و هم فرح

هم قفل و هم کلیدی، هم حبس و هم نجات

هم گنج وهم طلسمی و هم جسم وهم روان

هم اسم و هم مسمی، هم ذات و هم صفات

هم مغربی و مغرب و، هم مشرقی و شرق

هم عرش و فرش وعنصر وافلاك وهم جهات (١)

---

١) این قطعه ازغزل طولانی است مشتمل بر ١٨ بیت غر ٣ ا که مطلع آن این است:

ای کائنات ذات ترا مظهر صفات

وی پیش اهل دیده صفات تو به ز ذات

یکدو بیت آن نیز بعربی است .ر ك : (دیوان چاپی - طهران ص ١٤).

٤

ای‌ازدو جهان نهان ، عیان کیست؟ وی عین عیان، پس این نهان کیست؟
آن کس که بصد هزار صورت هر لحظه همی شود عیان کیست ؟
و آن کس که بصد هزار جلوه بنمود جمال هر زمان کیست ؟
گوئی که نهانم از دو عالم پیدا شده در یکان یکان کیست ؟
گفتی که : همیشه من خموشم؟! گویا شده پس بهر زبان کیست ؟!
گفتی که ز جسم و جان برونم پوشیده لباس جسم وجان کیست ؟
گفتی که نه اینم و نه آنم پس آنکه بودهم‌اینهم‌آن کیست ؟
ای آنکه گرفته‌ای کرانه بالله تو بگو در این میان کیست ؟
آن کس که همی کند تجلی از حسن و جمال دلبران کیست ؟
و آن کس که نمود حسن خود را و آشوب فکند در جهان کیست ؟
ای آنکه تو مانده در گمانی ناکرده یقین که در گمان کیست ؟
از دیدهٔ **مغربی** نهان شو و ز دیدهٔ او ببین عیان کیست ؟!

٥

آن کس که نهان بود ز ما،آمد و ما شد
وآنکس که نه ما بود وشما، ما وشما شد
سلطان سر تخت شهی کرد تنزل
با آنکه جز او هیچ شهی نیست ،گدا شد
آنکس که ز فقر و ز غنا هست منزّه
در کسوت فقر از پی اظهار غنا شد
هرگز که‌شنیده‌است‌ازاین‌طرفه، که‌یك کس
هم خانهٔ خویش آمد و هم خانه خدا شد

آن گوهر پاکیزه و آن درّ یگانه
چون جوش برآورد زمین گشت و سما شد
در کسوت چونی و چرائی نتوان گفت
کان دلبر بیچون و چرا چون و چرا شد
بنمود رخ ابروی وی از ابروی خوبان
تا بر صفت ماه نو انگشت نما شد
در گلشن عالم چو سهی سرو و چو لاله
هم سرخ کلاه آمد و هم سبز قبا شد
آن مهر سپهر ازلی کرد تجلی
تا مغربی و مشرقی و شمس وضیا شد (۱)

٦

طریق مدرسه و رسم خانقاه مپرس
ز راه و رسم گذر کن، طریق و راه مپرس
طریق فقر و فنا پیش گیر و خوش میباش
ز پس نظر مکن و غیر پیشگاه مپرس
ز تنگنای جسد چون برون نهی قدمی
بجز حظیرهٔ قدسی و پادشاه مپرس
ز اهل فقر و غنا پرس ذوق فقر و غنا
از آنکه هست گرفتار مال و جاه مپرس

---

۱) مرحوم براون معتقد است که ازابیات اوایل این غزل بوئی از مبادی مسیحیت بمشام می‌رسد.

چو چتر شاه عیان گشت طرقوا برخاست
تو شاه را دگر از لشکر و سپاه مپرس

چو پا بصدق نهادی و ترک سر کردی
اگر کلاه ربایندت، از کلاه مپرس

چو نیست حال من ایدوست بر تو پوشیده
دگر چگونگی حالم از گواه مپرس

گناه هستی او محوکن، چو محو توئی؛
گناه هستی تو دیگر از گناه مپرس

چو **مغربی** برت ایدوست عذر خواه آمد
بلطف در گذر، از جرم عذر خواه مپرس

٧

از خانقه و صومعه و مدرسه رستیم
در کوی مغان با می و معشوق نشستیم

در مصطبه ها خرقهٔ ناموس دریدیم
در میکده ها توبهٔ سالوس شکستیم

سجاده و تسبیح بیکسوی فکندیم
در خدمت ترسا بچه زنار (١) ببستیم

از دانهٔ تسبیح شمردن برهیدیم
وز دام صلاح و ورع و زهد بجستیم

---

١) زنار Zonarium نزد شعراء اسلام علامت کفر و نامسلمانی است ، گاه « کشتی » زردشتیان ، وگاه ریسمان مقدس برهمنان ، وگاهی کمربند طنابی راهبان‌نصاری ، ازاین همه تعبیربزنار میکرده‌اند .

در کوی مغان نیست شدیم از همه هستی
چون نیست شدیم ازهمه‌هستی ، همه هستیم
زین پس مطلب هیچ زما دانش و فرهنگ
ای عاقل هشیار، که ما عاشق و مستیم
المنة لله که از این نفس پرستی
رستیم بکلی و کنون باده پرستیم
ما مست و خرابیم و طلبکار شرابیم
با آنکه چوما مست‌وخراب‌است خوش‌استیم
تا **مغربی** از مجلس ما رخت بدر برد
او بود حجاب ره ما ، رفت و برستیم

٨

قطره‌ای از قعر دریا دم مزن
ذره‌ای از مهر والا دم مزن
مردامروزی ، هم‌ازامروز گوی
از پری و دی و فردا دم مزن
چون نمی‌دانی زمین و آسمان
بیش ازاین از زیر وبالا دم‌مزن
چون اصول طبع موسیقیت‌نیست
از «تنا وزتا وتانا» (١)دم‌مزن
در گذر از نفی و اثبات ای‌پسر
هیچ از الّا و از لا (٢)دم‌مزن

١) مراد از این کلمات « تنا ـ تا ـ تانا » همان حروف موسیقی است که در نتهای‌جدید تعبیربه «فا ، سی ، لا ، می.... » میکنند .

٢) مقصود از «لاوالّا» نفی و اثباتی است که درکلمهٔ شریفهٔ « لا اله الّا الله » آمده است .

گر بگویندت که جان را کن فدا — رو فدا کن جان خود را دم مزن!
تا نمی دانی من و ما را که کیست — باش خاموش، از من و ما دم مزن
همچو آدم علم اسما را ز حق — تانگیری، هیچ ازاسما دم‌مزن(۱)
آنکه عین جمله اشیا گشته است — **مغربی** را گفت ازاشیادم‌مزن».

این چندقطعه وغزل نمونه‌ای‌کافی است که ازسبك گفتار واسلوب افکار**مغربی** نمونه‌ای‌باشد. بهرحال**مغربی** درعدادطبقهٔ شعراءِ صوفیه**ایران** است،مانند:**سنائی وشمس تبریزی**(یعنی**جلال‌الدین رومی**) و**شیخ عراقی** و **فریدالدین عطار** که همه دراین‌معنی سخن گفته‌اند ، خود اوفرموده است ـ :

از موج‌او شده‌است **عراقی ومغربی** — و زجوش او **سنائی** و **عطار** آمده.

لیکن باید گفت که:هرچند**مغربی** ازطبقهٔ بزرگان‌صوفیه میباشد، ولی درعرض آنها کمتر قرار میگیرد .

بسحق اطعمه

هـر چند در این عصر چند شاعر دیگر وجود داشته‌اند که قابل‌توجه‌وشایستهٔ تحقیق‌میباشند مانند:**عصار تبریزی**(۱) و **جلال عضد**(۲) و **جلال‌طبیب**(۳)وغیره؛ لیکن

---

۱) **شیخ‌محمدعصارتبریزی:** ازشعراء بنام اواخر قرن‌هشتم صاحب‌مثنوی **مهرومشتری** که‌آنرا درسال۷۷۸ هـ . بنظم‌آورده است وباین‌بیت آغازمیشود :

بنام پادشاه عالم عشق
که نامش هست نقش خاتم‌عشق.

رجوع‌شود بحاشیهٔ ص ٤٤٢ همین‌کتاب .

۲) **جلال عضد** : برای شرح حال **جلال‌الدین‌عضدیزدی**رجوع‌شودبه: **تذکرةالشعراءدولتشاه**طبع **لیدن** ص۲۹٤.

۳) **جلال‌طبیب**. برای‌شرح‌حال‌اورجوع‌شودبه:**تذکرةالشعراءدولتشاه** طبع **لیدن** ص ۲۹۸ .

از آنجا که این فصل بطول انجامیده بهتر آن است که تنها بذکر یك شاعر دیگر اکتفا کنیم و آن همانا **شیخ ابواسحاق شیرازی** شاعر اطعمه واغذیه‌است که اورا باختصار« **بسحاق اطعمه**» لقب داده‌اند. طرز کلام او با **مغربی** شاعر صوفی و موحد این عصر در کمال اختلاف و تباین است.

از تاریخ زندگانی این شاعر چون دیگران اطلاع قلیلی در دست است [۱]، وآنچه معلوم است وی قسمت‌عمدهٔ عمر خودرا در **شیراز** بسر آورده، محل لطف نوهٔ **امیر تیمور، اسکندر بن عمر شیخ میرزا** [۲] قرار گرفته، **دولتشاه** درتذکرهٔ خود فصلی طولانی دربارهٔوی آورده که بیشتر شامل‌است برنقل بعضی قطعات ازسخنان‌او وداستانی‌مشروح ازسر گذشت

---

۱) در وقت حاضر که به‌تحریر این حواشی خاطر مشغول است، **مقبرهٔ شیخ اطعمه** درزاویهٔ جنوب غربی **تکیهٔ چهل تنان ـ شیراز** باقی است، و سنگی که برقبراوافتاده بودازقرن نهم‌هجری باقی‌مانده ودرموقع طبع‌اول‌این کتاب هنوز آن‌سنگ درمحل‌خود موجودبود. بعدازآن‌درحدودسال ۱۳۶۸ ه.ق. بعضی‌مردمان‌طماع‌وعتیقه‌خران بی‌انصاف، که دشمن آثارتاریخی وقبور بزرگان‌اند، آن سنگ‌را بسرقت برده وبجای آن سنگی‌نو و زشت گذارده‌اند ومتصدیان‌امورمعارف واوقاف هم‌اندك توجهی نفرموده و تبعات فقدان این اثر تاریخی وادبی برعهدهٔ ایشان است. عوام **شیراز** را اعتقادبر آن‌است که هر که‌شب جمعه‌بانیت‌خالص بزیارت‌قبرشیخ‌رود ودرآنجا بعدازقراءت‌فاتحه واخلاص ازروح شیخ‌طلب طعامی‌نماید، مطلوب‌او حاصل گردد وبرآن طعام دست‌یابد.

۲) **میرزا اسکندر بن میرزا عمرشیخ بن امیر تیمور** از۸۱۲ ه.ا تا۸۱۷ ه. (۱۴۰۹ ـ ۱۴۱۵ م.) در **فارس و اصفهان** حکومت داشته‌است.

میرزا اسکندر ومطامع او وسرانجام غم انگیز وی که چگونه بحکم عم خویش **میرزا شاهرخ** دردوم جمادی الاولی سال ۸۱۷ ه./ ۲۰ ژوئیهٔ ۱٤١٤م چشم اورا کور کردند ودر سال بعد وفات یافت .

حرفهٔ **ابواسحاق** چنانکه از لقب وشهرت وی معلوم میشود، حلاجی بوده است . و**دولتشاه** (ص ۳۶۷) حکایت میکند که: «بروزگار پادشاهزاده **اسکندر بن عمرشیخ میرزا، ابواسحاق** همواره ندیم مجلس بود و چند روزی بمجلس پادشاه حاضر نشد ؛ روزی که بمجلس آمد ، **شاهزاده** پرسید که مولانا چندین روز کجا بودی ؟ زمین خدمت بوسید و گفت : ای سلطان عالم یك روز حلاجی میکنم وسه روز پنبه از ریش برمی چینم . واین بیت فرمود :

«منع مگس از پشمك قندی کردن ازریش حلاج پنبه برداشتن است».

در کتابهای **آتشکده**، **هفت اقلیم** و**مجمع الفصحاء** همه ذکر **بسحق اطعمه** آمده است ؛ اما آنها نیز بر آنچه **دولتشاه** گفته است، چیزی افزون نکرده اند؛ جز حکایت مختصری که **مجمع الفصحاء** آورده و گوید که: **شیخ ابو اسحاق** مرید و معتقد شاه **نعمة الله ولی** [۱] بود و بعضی کلمات شاه را به صورتی فکاهی تضمین میکرد و به ایهام و استعاره اصطلاحات وکلمات

۱) **شاه نعمة الله ولی کرمانی**، مؤسس **سلسلهٔ صوفیهٔ نعمة اللهیه**، متوفی بقول (**مجمل فصیحی خوافی**) روز ۲۲ رجب ۸۳٤ ه . ومدفون به قریهٔ **ماهان** درهفت فرسنگی شهر **کرمان**، در تکیه ای زیبا وخوش منظر که همواره مطاف فقراء ومعتقدان آن بزرگوار است .

رجوع شود به : **طرائق الحقائق** طبع **طهران** - **نامهٔ دانشوران** طبع **طهران**. وفصل هشتم از کتاب حاضر .

اطعمه واغذیه‌را می‌آورد، از آنجمله چون **شاه نعمة‌الله** باسلوب **مغربی** این غزل گفت :

« گوهر بحر بیکران مائیم | گاه موجیم و گاه دریائیم
ما بدین آمدیم در دنیا | که خدا را بخلق بنمائیم ».

بسحق درجواب گفت :

« رشتهٔ لاك معرفت مائیم | که خمیریم و گاه بغرائیم
ما از آن آمدیم در مطبخ | که بماهیچه قلیه بنمائیم ».

چون **شاه نعمة‌الله** ، **ابو اسحق** رابدید، باو گفت: « رشتهٔ لاك معرفت شمائید » ؟ - شیخ درجواب گفت: « چون نمیتوانیم از الله بگوئیم، از **نعمة‌الله** گفتیم .»

نسخ خطی دیوان اطعمه

نسخ خطی **دیوان ابو اسحاق** فراوان نیست. یك نسخه از آن در موزهٔ **بریطانیا** موجود است که ضمیمهٔ مثنوی **کنز الاشتهاء**[1] میباشد، من خود یك نسخهٔ بسیار عالی وکامل از آن درمجموعهٔ کتب مرحوم **دکتر ولف** Dr . Wolf مطالعه کرده‌ام که آن نسخه را در **بخارا** شخصی موسوم به : **حاجی عثمان نورالدین** بدکتر مذکور عطا کرده‌ ودکتر نیز آنرا به « **انجمن تبلیغات مسیحیت** » واگذار فرموده بود . تاریخ تحریر این نسخهٔ خطی سال ۹۷۰ هـ/ ۱۵۶۲ م . است ، ومشتمل است بر ۱۶۲ صفحه ، هر صفحه ۱۷ سطر ، و بخط نستعلیق ریز نوشته و با جدول طلا و لاجورد تذهیب شده؛ اهمیت این نسخه در آن است که درحدود شش قطعهٔ منظوم

1) **کنز الاشتهاء** Treasure of Appetite رجوع شود به: **فهرست ریو** ص ٦٣٤ .

بلهجهٔ ولایتی را متضمن میباشد. قدر این مجموعه هر آینه مجهول میماند هر گاه در **اسلامبول** بکوشش خستگی ناپذیر دانشمند مرحوم **میرزا حبیب اصفهانی** در سال ۱۳۰۳ه./۱۸۸۵ م. بطبع نمیرسید (۱).

دیوان طبع اسلامبول

این چاپ دیوان که مشتمل بر ۱۸٤ صفحه است، آغاز میشود به خلاصه‌ای از شرح حال مولانا که از **تذکرهٔ دولتشاه** نقل کرده، وپایان مییابد به فرهنگ کوچکی در معنای پاره‌ای اصطلاحات طباخی و لغات مشکل اطعمه که در ضمن دیوان آمده است، وبسیاری از آنها فعلاً در **ایران** متروك و مجهول گشته، وغالباً طعامهائی است که دیگر در مطابخ **ایران** بعمل نمیآورند و کیفیت پختن آنها نامعلوم است.

این دیوان شروع میشود بهمان منظومهٔ موسوم به **کنز الاشتهاء** که در ابتدا دیباچه‌ای به نثر دارد، سپس اشعار شیخ است که غالباً مشتمل میباشد به قصاید و غزلیات و ترجیعات ورباعیات و مثنوی و همه را در تقلید و استقبال اشعار معروف دیگر شاعران سروده است. پس از آن چند رساله است مخلوط از نظم ونثر، مشتمل بر مطالب فکاهی چند، به این ترتیب: «**داستان مزعفر و بغرا**» یا ماجرای «**برنج و بغرا**»، «**خوابنامهٔ بسحق**»، «**خاتمهٔ دیوان اطعمه**» و «**فرهنگ نامه**» که بقلم مؤلف است، وآنرا

---

۱) **مرحوم میرزا حبیب اصفهانی** خود درمقدمهٔ طبع دیوان میگوید: «اگرچه **دیوان مولانا ابو اسحاق در ایران** مکرر چاپ شده بود، اما بسبب نقصان نسخه و کثرت اغلاط آن قابل انتفاع نبود». باوصف این معلوم نیست مرحوم **براون** چگونه طبع **اسلامبول** را اولین چاپ **دیوان بسحق** دانسته است؟!

با مجموعهٔ اصطلاحات مذکور در فوق نباید اشتباه نمود، چه مرحوم **میرزا حبیب** خود چندسطری درمقدمه نگاشته و مجموعهٔ اصطلاحاتی نیز درآخر آورده است.

اشعار **بسحق** مملوّ است از اصطلاحات کهنه و متروك فنّ طباخی قرون وسطای **ایران**، ولطف آن غالباً در آن‌است که همه دراستقبال‌اشعار جدّی دیگران که درزمان شاعردرالسنه وافواه متداول بوده‌است بنظم آمده و بهمین سبب قابل ترجمه نمیباشد؛ و بر رساله **کنز الاشتهاء** مقدمه ای نوشته است و علت تألیف آنرا ذکر میکند وما عین آنرا دراینجا می‌آوریم ـ: بعدالحمدوالصلوة

« امابعد چنین گوید اضعف عبادالله‌الرزاق **ابواسحاق المعروف بحلاج** دام نعمته : درزمانی که درخت‌جوانی سایه‌گسترده بود و شاخ شادمانی ازمیوهٔ امانی بارور ، سخنی چند علی سبیل‌الارتجال مناسب هر مقال دست میداد ، با خود اندیشه کردم که حکمت آن است که سمند سخن بطریقی درمیدان فصاحت رانم وشیلان‌سخن چنان در خوان عبارت کشم که غذا خواران سفرهٔ لذت بنواله‌ای‌هر چه تمامتررسند، و ارباب بلاغت در آن حیران مانند ، تا موجب زیادتی قبول و شهرت گردد و این بیت شنیده بودم که ـ :

سخن هرچه گویم همه گفته‌اند
بر و بوم او را همه رفته اند.

چند روز درین فکر بودم که با وجود اوصاف **فردوسی** که نمك کلام او چاشنی دیگ هر طعام است ، ومثنویات **نظامی** که نبات ابیات او طعمهٔ طوطیان شکر زبان است ، و **طیبات سعدی** که در مذاق اهل وفاق بالاتفاق چون عسل شیرین است ، وغزلیات **خواجه‌جمال‌الدین سلمان** که در کام اهل کلام بمثابهٔ

شیر و انگبین است ، و با دستگاه طبع **خواجوی کرمانی** که زیره بای (۱) بیانش علاج سودا زدگان سلسلهٔ سخن‌است، وبا دقائق مقالات **عمادفقیه** که نطق شیرین او ادویه‌ایست خوشبوی واشربه‌ایست دلجوی ، وبا طلاقت الفاظ ومتانت معانی **حافظ** که خمری است بی‌خمار وشرابی‌است خوشگوار، ودیگرشعرا که هریك‌شهرهٔ شهری و اعجوبهٔ دهری بوده‌اند، من چه خیال پزم که خلائق محظوظ گردند ؟ دراین اندیشه بودم ،که بامدادی موافق که دود اشتهای صادق ازمطبخ معده بالا گرفته بود، چنانچه معهود میباشد،ناگاه محبوب سیمین بر ومطلوب ماه پیکر ، بادام چشم ، شکر لب ، ترنج غبغب ، نار پستان ، پسته دهان ، چرب زبان ، شیرین بیان ، ماهی اندام ، حلوا کلام ، فندقچال ، مشکین‌خال چنانچه شاعر گوید :

از خندهٔ شیرین نمکدان دهانش

خون میرود از دل چو نمك سوده کبابی...

از در درآمد و گفت که:بغایت بی‌اشتهایم وممتلی شده‌ام! چاره چیست ؟ گفتم : چون آنکس که پیش حکیم‌رفت و گفت: عنین شده‌ام،ازبرای‌او **الفیه وشلفیه** ساخت، چون اوبخواند در حال دختر کی بکر در کنار کشید، من نیز برای تو رسالهٔ سفره‌ای سازم که چون یکبار بخوانی‌اشتهایت پیدا شود . پس ازبرای خاطر او کمری بر میان جان بستم و بآتش سعی در دیگ‌اندیشه طعامی بحوائج ترصیع و تصنیع‌پختم، و در تنور تفکر بخمیر مایهٔ تدبیر نانی‌که با قرص آفتاب در جهانگیری پهلو میزد بستم ، ودرمقام تفاخر میگویم - :

---

۱) **زیره‌با:** مقصودآش زیره‌است وآن مطبوخی‌است که‌باآن گیاه معطرپزند وآن محصول **کرمان**است،بمناسبت مولد**خواجوی کرمانی** ایهامی‌بتناسب آورده است . مرحوم **براون** درترجمهٔ انگلیسی‌آش زیره‌رابه:«**Carroway - Syrup**» ترجمه کرده ، ولی درفرهنگهای انگلیسی «**Caraway**» ضبط کرده‌اند .

خوانی کشیده ام ز سخن قاف تا بقاف
همکاسه ای کجاست که آید برابرم؟

ونام‌این، **سفره کنز الاشتهاء** کردم ، بدان سبب که آن روز عید فطر بود و درآن روزاکل وشرب بسیار است و سبب نزول این نسخه دراین‌قطعه یاد میشود :

گوش وهوش ودل‌وجان یك‌نفسی بامن دار
تا بدانی که غرض چیست مرا زین اشعار
دلبری هست مرا لب شکر و پسته دهان
گل رخ و سرو قد و سیم تن و لاله عذار
دوش آمد ببرم همچو مریضی گفتا :
ممتلی گشته ام و چاره بجویم؟زنهار!
اشتهایم نبود هر چه مرا پیش آرند
بیم آن است کزین غصه بگردم بیمار
گفتمش:این مثل اوست که عنین شده بود
رفت و کرد او مرض خود بحکیمی اظهار
آن حکیم از جهت رغبت شهوت راندن
ساخت **الفیّه و شلفیه** برای آن یار
من دگر بهر تو یك سفره بسازم اکنون
کاشتها آوردت گر تو بخوانی یك‌بار.

این منظومه بده فصل تقسیم میشود و مشتمل است بر ۱۰۸ بیت

که سراسر به‌یك‌قافیه ، واستقبالی است ازقصیدهٔ معروف **سعدی** به‌مطلع ذیل ـ :

بامدادان که تفاوت‌نکند لیل‌ونهار خوش‌بود دامن‌صحرا وتماشای‌بهار.

ومطلع‌منظومهٔ **بسحق** این‌است :

بامدادان که بودازشب مستیم‌خمار پیش‌من‌جزقدح‌بورك(١)پرسیرمیار.

بعدازمنظومهٔ «**کنزالاشتهاء**» قصیده‌ایست‌موسوم‌به **آفاق‌وانفس** در مدح **شاه سیف‌الدین** ، و در دنبال آن اشعاری چند در تقلید قصائد

بقیه مندرجات دیوان بسحق

ظهیر الدین فاریابی ، **خواجوی کرمانی** ، **نجمی**، **عماد فقیه‌کرمانی** ، **حافظ** ، **سلمان‌ـ ساوجی**، **حسن‌دهلوی**، **علی‌دردزد** ، **سعدی**، **جلال‌الدین رومی** ، **جلال‌عضد** ، **صدرالدین قیروانی** ، **کمال خجندی** ، **سعدالدین نصیر** ، **انوری** ، **شیخ فریدالدین عطار** ، **کمال الدین کاشانی** ، **شاه نعمة الله کرمانی** ، **مولانا امین‌الدین** ، **مولانا محمد جوهری** ، **شیخ عراقی** ، **ابونصر فراهی** ، **شیخ‌ـ آذری** ، **عبیدزاکانی** ، **جلال طبیب** ، **فردوسی** ، **نظامی گنجوی** وغیره وغیره .

پس از این اشعار که در استقبال گویندگان مذکورآمده ، دو رسالهٔ منثوراست که درفوق ذکرشد (یعنی رسالهٔ **خوابنامه** و **ماجرای برنج وبغرا**).وبعدازآن‌خاتمه‌است ولغت‌نامه. آنگاه قصیده‌ای‌است در مدح کجری . ودراینجا دیوان بآخر میرسد . بعد از آن مجموعهٔ لغاتی

---

١) بورك . آش‌رشته(بغرا) یاسنبوسه وقطاب، بعربی «بورق» **برهان‌قاطع طهران** ، ج١ ، ص٣١٥

است که ناشر و مصحح ، **میرزا حبیب اصفهانی**، بر آن نگاشته و شامل دوازده صفحه میباشد [۱].

---

۱) از **دیوان شیخ اطعمه** بطبع سنگی لیتوگرافی در **ایران** چاپهای عدیده کرده‌اند که آخرین همه در **شیراز** بهمت **کتابفروشی معرفت** انجام گرفته است.

ظاهراً جامع آن دیوان خودشیخ بوده‌است، زیرا که‌ددمقدمهٔ آن بقلم‌خود چنین می‌نویسد : « چون خداوند یگانه این فقیرراطبع نظم که‌عطیه‌ای از عطایای نامتناهی است کرامت فرمود،مزاحی مباح را میخواستم ؛ الحمدلله که قسام قسمت آشی که در دیگ کسی نمیجوشید وشربتی که کسی از آن کاسی نمینوشید وشکری که در طبلهٔهیچ عطارنبود وغذائی که درهیچ سفره‌وخوانی‌نه، از خزانهٔغیب بلاریب دردهان مانهادواین آشها بکفچهٔما پزاند . . . مانیز عدد ابیات غزلیات را از هزار بگذرانیدیم تا رغبت مشتری صادقتر وباهمهٔ طبایع موافقتر باشد».

دیوان چاپ **شیراز** مشتمل‌است‌بر:۱- قصیدهٔ «**سفرهٔ کنز الاشتهاء**» ۲-دیگر قصائد در استقبال شعراء زمان ۳- قصیده به کردی‌ولری ٤- ترجیعات ٥ ـ مثنوی در جواب مولانا **نجمی** ٦ ـ غزلیات در جواب اغلب اساتید معاصر یاشعراء قریب العهد و نیز غزلیات ابداعی ۷ـ مقطعات ۸ ـ قطعه به‌نظم و نثر در وصف عمامهٔ **پهلوان عبدالله عراقی** ۹ ـ رباعیات و فهلویات و مفردات . ۱۰ ـ جنگ نامهٔ مزعفر وبغرا در استقبال **فردوسی** و دیگرمثنویات . ۱۱ و ۱۲ ـ دو رسالهٔ منثور ماجرای برنج وبغرا ورسالهٔ **خواب نامه** ۱۳ ـ نه باب در لغت ١٤ـ خاتمهٔ دیوان ۱٥ـقصیده درمدح کجری که‌غذائی‌است‌هندی.-برای‌نمونه‌ازتضمینات‌او‌این‌قطعه‌د‌راینجا ثبت‌میشود :

با مغز کله گفتم : کای قوّت دل من
زین پرده‌ات بحیلت خواهم برون کشیدن
مغز از سر ارادت گردن نهاد و گفتا:
« ازتو بیك اشارت، از ما بسر دویدن»!

باید گفت که ترجمهٔ اشعار **بسحق** با نگلیسی محال می نماید ،
همینقدر کفایت است باین نکته اشاره شود که **ابواسحاق اطعمه** و
عبید زاکانی مذکور درفوق و **نظام‌الدین محمود قاری یزدی** هرسه
درباب اشعارمضاحك و اشعار تقلیدی(۱) در ادب فارسی بانی و پیشوای
مدرسهٔ خاصی میباشند .

همانگونه که**ابواسحاق**انواع اطعمه را موضوع اشعار خود قرار
داده،**نظام‌الدین محمودقاری** سخن خویش‌را خاص انواع البسه ساخته
است ، اشعار این سه شاعر را چنانکه در فوق یاد کردیم **میرزا حبیب**
اصفهانی در**اسلامبول** چاپ کرده وهرسه‌را بیك
شکل و قطع و باسلوب واحد بطبع رسانده ؛ در
مقدمهٔ مختصری که در صدر **دیوان البسه** نوشته

نظام‌الدین محمود قاری یزدی

است ، ناشر دانشمند کتاب میگوید که: بگمان وی نسخهٔ خطی که در
دسترس وی بوده منحصر بفرد میباشد ؛ زیرا که نسخهٔ دیگری از آن در
هیچیك از کتابخانه‌های متعدد **ایران و اسلامبول** بعد از فحص و بحث
بسیار بدست نیاورده ، و حتی نامی از آن شاعر و اشعار او در هیچیك از
کتب تذکره و تواریخ ندیده ، جز در یك تذکرهٔ هندی (نام آن کتاب
وعبارت آنرا هم ذکر نکرده است) و تنها یك بیت منحصر بفرد از آن
شاعر در کتاب لغت موسوم به **برهان‌جامع** (۲) بطور استشهاد ایراد
شده‌است .

۱) اشعارمضاحك **Satire** اشعارتقلیدی **Parody**.

۲) **برهان جامع** نام کتاب لغت مختصر و جامعی است که اصلاً از کتاب
لغت «**برهان‌قاطع**» استخراج و خلاصه شده و آن کتاب در **تبریز** در شوال سنهٔ
۱۲۶۰ هـ. / نوامبر۱۸٤٤ م. بچاپ‌سنگی بطبع رسیده .

اشعار این شاعر همه مربوط بفن خیاطی است و از **دیوان شیخ‌اطعمه** تقلید کرده وبهمان طرزواسلوب اشعاری‌ساخته. دیوانش مشتمل میباشد بردیباچهٔ منثوری که متأسفاً بهیچوجه شعاع نوری بر تاریکی تاریخ حیات‌شاعر نمی‌افکند؛ پس‌از آن‌قصیده‌ای است موسوم به **آفاق‌وانفس** که بطنز ومزاح و جنگ‌نامه‌ای بین‌جامه‌های موئینه و کتانی‌ساخته.

محتویات دیوان البسه(۱)

بعدازآن منظومه‌ایست موسوم به:«**اسرار ابریشم**»،آنگاه اشعاری است دراستقبال‌شعراءِ متقدمین‌ومتأخرین‌مانند: **اوحدی ، خواجو، سعدی، سید حسن ترمذی(؟)، سنائی، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی،ظهیرفاریابی ، عماد فقیه کرمانی ، حافظ** ، **علی‌دردزد** ،**کمال خجندی محمدفیروز آبادی(؟)،نیر کرمانی (؟)،سید نعمة‌الله‌ولی،جلال‌الدین رومی ، سلمان ساوجی ، سید جلال عضد ، سعدالدین نصیر (؟) ، صدرالدین جوهری (؟)، امینی، امیرحسن دهلوی، جمال‌الدین، شیخ فریدالدین عطار ،کاتبی ، ناصر بخارائی ، سلطان‌ابوسعید ، همام‌تبریزی، امیر خسرو دهلوی، درویش اشرف نمدپوش(؟) ، عبیدزاکانی، جلال‌طبیب** .

وی تقریباً در همهٔ انواع شعر ابیاتی ساخته باضافه مقدار زیادی اشعاربلهجه‌های‌محلی- (فهلویات‌وشیرازیات)- گفته‌است. درپایان‌دیوان چندین‌رساله ومقاله منثورآورده ازاینقرار- :

مناظرهٔ بین‌اطعمه والبسه ، رؤیای حمام ، مدیحهٔ شعرای بزرگ **ایران** باصطلاحات البسه‌واقمشه، حکایت سارق‌البسه ، نامهٔ‌پشم‌به‌ابریشم،

---

۱) ظاهراً این‌شاعر به‌تقلید ازشیخ‌اطعمه ازالبسه سخن گفته واز **بسحق** تقلیدی بارد کرده ، وهیچگونه براعت وابتکار خاصی‌ندارد . (مترجم)

و چند نامهٔ دیگر از همین قبیل ، رسالهٔ **آرایش نامه** ، رسالهٔ **تعریفات** موسوم به: « **ده‌وصل** » که چنانکه نام‌آن‌حاکی‌است به‌ده‌قسمت تقسیم میشود ؛ رسالهٔ دیگر موسوم به **صد وعظ** ، مثنوی فکاهی‌رزمی باسلوب **شاهنامه** شامل وصف جنگ مابین صوف و کمخا (۱) ، این مثنوی موسوم است به **مخیّط نامه** (۲). ودرپایان این مجموعه فرهنگی است در وصف‌کلمات و اصطلاحات فن‌خیاطت(۳) .

---

۱) کمخا ـ Kincob

۲) درمتن **دیوان البسه** طبع **اسلامبول** «**مخیل نامه**» ذکرشده ظاهراً سهو است.

۳) مرحوم **براون** ازسخن **محمود قاری** در متن کتاب نمونه ای ذکر نکرده است ، بنظر رسید که اگر از سبك کلام او و تقلیدی که از **ابواسحاق** کرده مثلی آوریم شاید بی فایده نباشد؛ پس‌یك غزل **حافظ** راکه هر دو استقبال و تتبع کرده‌اند دراینجا ذکر میکنیم :

حافظ گفته‌است :

اگرچه عرض هنر پیش یار **بی‌ادبی** است

زبان خموش ولیکن‌دهان پرازعربی‌است...

بسحق گفته است : (دیوان‌ص۳۵ طبع اسلامبول)

«اگرچه‌بحث**رطب**پیش**قند** بی‌ادبی است

زبان خموش،ولیکن دهان پراز عربی است

نبات همدم چوب است و خاریار**رطب**

دراینمیان دل‌ما سوخت‌کاین چه بلعجبی‌است

چه‌شیوه می کند **آب نبات** با دل ما

که‌بر**طبقچهٔ‌شمشادو کاسهٔ‌حلبی** است!

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

تنها وسیله‌ای که بیاری آن میتوان زمان احتمالی این شاعر را بدست آورد، همانا فهرست اسامی شعرای معاصر زمان اوست که در **اوصاف شعراء** ذکر کرده است، (صفحهٔ ۱۳۸ دیوان او)، و آنها عبارت اند از: **قاسم الانوار** (متوفی بسال ۸۳۷ هـ .) و **خواجه عصمت بخارائی** (متوفی به ۸۲۹ هـ .)، **کاتبی**

عصر و زمان احتمالی محمود قاری

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

دگر مگوی که **پالوده** آب **میویز** است
که از **نبات** گرو میبرد چه گر **عنبی** است

صفا و پختگی و ذوق **دنبهٔ کشکک**
ز آتش سحر و جوشهای نیمشبی است

اساس **نان تنک** صفه ایست خوش منظر
بنای **گلشن گیپا** به پهلویش طنبی است

سبب مپرس چو **بسحق** خوش‌خورد **لوتی**
که اشتهای چنین‌را دلیل بی‌سببی است.».

محمود قاری گفته‌است: (**دیوان البسه** ص ۱۹ طبع اسلامبول)

زاطلس فلکم پردهٔ درِ طنبی است
بطاقچه مه و خور جام و کاسهٔ حلبی است

بپرده شاهد **کمخا** و جلوه گر **میخک**،
بهم بر آمده **دستار** کاین چه بلعجی‌است؟!

بصوف از آنجهت **انگوره‌ای** لقب کردند
که گهگهی لکه بروی ز بادهٔ عنبی است

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

(متوفی به ۸۳۷ هـ .) ، **خیالی بخارائی** (متوفی در حدود سال ۸۵۰ هـ.) **امیر شاهی** (متوفی ۸۵۷هـ.) **شیخ آذری**(متوفی ۸٦٦ هـ .). ازاینقرار میتوان استنباط کرد که **محمود قاری یزدی** در حدود سال ۸٦٦ هـ . در حیات بوده ودیوانش را نگاشته‌است؛ ظاهراً مربوط میشود بدورۀ شعراءِ نیمۀ دوم قرن نهم ، اما از آن سبب که سبك کلام اورا با **ابو اسحاق** مشابهت ونزدیکی تمام‌است واز سرمشق‌او پیروی وتقلید کرده،مناسب

بقیۀ حاشیه از صفحۀ قبل:

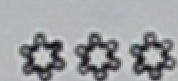
دراینکه **صندلی**[1] **بقچه کش** بپایه‌رسید،
سبب مپرس که آنرا دلیل بی‌سببی‌است!
درآمدن بهمه رنگ **شرب** و **والا** را
زعین قحبه نمائی و غایت جلبی است
وجب وجب همه شب **چار شب** به‌پیمایم
چه صرفها که مرا در نهالی عزبی است
بکیش **کلکنه** و دین **فوطۀ** حمام
که بقچه کردن **سجاده** عین بی‌ادبی‌است
برختخانۀ **قاری** خرام و زینت بین
که **متکای**مهش **گرد بالش** طنبی است
ز نظم البسه **قاری** بپارسی گویان
زبان خموش،ولیکن دهان پراز عربی است

ازملاحظۀ لغات اطعمه والبسه دراین دوغزل،معلوم‌میشود تاچه پایه اصطلاحات واسامی ازآنزمان تاعصرحاضر تغییر کرده ونام‌ها واصطلاحات دیگریافته‌اند، بطوریکه فهم آن ابیات درزمان ما بسهولت ممکن نیست .

۱) صندلی ـ ظاهراً در آغاز بمعنای کرسیی استعمال میشده که از چوب‌معطر صندل (چندن (هندی)) می‌ساخته اند ، بعداً بمعنای مطلق استعمال شده است . ـ ازین‌بیت ظاهر میشود که در قرن نهم «صندلی» بمعنای مجازی معمول گردیده است .

چنان نمود که نام وی را در این فصل ذکر کنیم.

ازطرف دیگر، **شاه نعمة الله کرمانی** که یکی از شعراء منظور و مقلد **شیخ ابو اسحاق اطعمه** است، متعلق بهمین عصر میباشد؛ لیکن ازآنجا که تاسال ۸۳۴هـ / ۱۴۳۰م. درقید حیات بوده واین فصل نیز بطول انجامیده شرح حال اورا با شرح احوال **خواجه عصمت** و **کاتبی** و دیگر شعراء درفصل بعد ذکر خواهیم کرد.



هرچند بنظرضروری نمی آید که بهمان طول وتفصیل که ازشعراءِ این عصر سخن گفتیم از نثر نویسان آنزمان نیز بحث کنیم، لیکن ازذکرچندتن ازآنان گزیری نیست، در آنمیان کسانی که خاصةً بزبان عرب مقالات وآثار دارند شایسته ذکر میباشند. بخصوص یك یادوتن ازآنها که غالب آثار خودرا بآن لسان تحریر فرموده‌اند.

عربی نویسان ایران در دورهٔ تیموری

تیمور در بسیاری از اموربیکی از کشور گشایان بزرگ مشرق که چهارصد سال قبل ازاو می‌زیسته ومانند او ازاصل وریشه ترك بوده است شباهت دارد؛ وآن همانا **سلطان محمود غزنوی** است. یکی از وجوه شباهت ایشان درآن است که آنهردو میل و شوق وافری داشته‌اند فضلاء ودانشمندان را از بلاد و امصار مفتوحه به دارالملك خود منتقل سازند و بدین وسیلت بر شکوه و جلال دربار خود بیفزایند، و از راه پشتیبانی وحمایت ازعلم‌وادب شهرت‌ونام بیشتری کسب کنند.

درمیان علمائی که **تیمور** ازسایر بلاد ربوده وبپایتخت خودآورده

دو تن که از همه معروف ترند یکی **سعد الدین تفتازانی** است و دیگری **میر سید شریف جرجانی.** [۱] واینك ما دربارهٔ آن هر دو بنوبت چند کلمه خواهیم گفت :

مولانا سعد الدین تفتازانی

آن دانشمند نامی که علماءِ معاصر وی در **ماوراءالنهر** تا زمان حاضر همه او را ـ استاد کل و سرآمد فضلای ابناءِ بشر ـ می‌شمارند **مولانا سعدالدین مسعود ابن‌عمر بن عبدالله التفتازانی** است . از مؤلفات وی شانزده مجلدرا **بروکلمن** نام‌میبرد [۲] . وی در قریهٔ **تفتازان** ناحیهٔ **نسا، درخراسان** بسال ۷۲۲ هـ . / ۱۳۲۲ م. متولد گردید ، گویند که : نخستین تألیف وی شرحی است که بر **تصریف زنجانی** نگاشته وآن‌را درشانزده سالگی بقلم‌آورده . دیگر از مؤلفات او کتاب **المطول** است که آنرا بنام **ملك معزالدین حسین کرت** مصدّر ساخته . آن پادشاه چنانکه‌سابقاً گفته‌شدازملوك کرت**هرات**است که‌ازسال۱۳۳۱م‌تا۱۳۷۰م. در **خراسان** حکومت میکرده ، **تفتازانی** بعد از اودر **خوارزم** ساکن گردید . آنشهر در آنزمان مرکز علم و ادب بود ، وی در آنجا کتاب **المختصر** را برشتهٔ تألیف درآورد وآنرا به **جانی بیگ خان** مغولی که ازطوائف « **اردوی‌طلا ، الوس باتوخان** » است هدیه‌فرمود .

---

۱) درباب‌تاریخ‌حیات **تفتازانی** رجوع شود به:«**الدرر الکامنة**» و «**بغیة‌الوعاة**» و«**روضات الجنات**» و«**مفتاح السعادة**».ودرباب**سید جرجانی** رجوع‌شود به:«**حبیب السیر**»،«**بغیة الوعاة**»،«**روضات الجنات**»و«**مفتاح‌السعادة**» .
دائرة المعارف اسلام طبع **لیدن** از هردو دانشمند بتفصیل سخن گفته است .

۲) **تاریخ ادبیات عرب** تألیف **بروکلمن** ج۲ ص۲۱۵ .

(این خان مغولی در **قبچاق غربی** از ۱۳٤۰م. تا ۱۳۵۷ م. سلطنت میکرده است.)

زمانیکه **امیر تیمور خوارزم** را فتح کرد. به **ملك محمد سرخسی** فرزند کهتر **ملك معزالدین کرت** مذکور در فوق اجازت فرمود که **تفتازانی** را باخود به **سرخس** ببرد و در آنجا بوی منصب تدریس تفویض کند. لکن چون بعداز آن **امیر تیمور** بشهرت ومنزلت علمی **تفتازانی** آگاه شد، اورا از **سرخس** بدارالملك خود، **سمرقند**، احضار فرمود؛ **تفتازانی** چندسالی در آن شهر بزیست، وبعزّت وحرمت روزگاری بسر آورد. عاقبت درسال ۷۹۱هـ./ ۱۳۸۹ م.[۱] یعنی درهمان سال که **حافظ** در**شیراز** وفات یافت، وی نیزایام عمرش بسر آمد. گرچه بعضی دیگر از مورخان سال وفات اورا ۷۹۷هـ. ذکر کرده اند[۲]، ولی بهرحال درشهر **سرخس** مدفون گشت، وازاو پسری باقی بماند موسوم به: **مولانامحمد تفتازانی** که او نیز در سال ۸۳۸ هـ./ ۱٤۳٤ م. در بلیهٔ طاعون **هرات** در آنشهر وفات یافت، واز او صاحب **حبیب السیر** حکایتی نقل می نماید که میزانی ازسادگی لوح و صفای باطن وی بدست میدهد[۳].

در باب تألیفات **تفتازانی** اطناب و بسط کلام بیفایده است، زیرا نه تنها تمامت آثاراو بعربی تألیف شده، بلکه حتی از مقولهٔ علوم ادبی نیز

---

۱) رجوع کنید به صفحهٔ ۳۷۷و۳۷۸ کتاب خاطر.

۲) در **مجمل فصیحی خوافی**، که مورخ موثقی است، سال وفات مولانارا ۷۸۷ هـ. / ۱۳۸۵ م. ذکر کرده.

۳) **حبیب السیر** جزء۳ ج۳، ص۱۷۶.

خارج است ، وغالباً درموضوعات علمی مانند : منطق وصرف و نحو عربی وفلسفه و کلام وتفسیروفقه میباشد[۱] . دراینکه **تفتازانی** رابه‌فارسی اثری

---

۱) صیت فضائل **مولاناسعدالدین** درحیات خوداوتابلادمغرب رفته وبگوش علامه **ابن خلدون** نیز رسیده بوده است ، که درمقدمۀ خود ازاو نام‌میبرد . سه کتاب وی‌درفنون معانی بیان ازمقولۀ علوم‌ادبی است که مرحوم **براون** آثار اورا خارج از آن رشته دانسته‌است : وآن‌سه عبارت‌اند از — :

الف) **شرح تلخیص خطیب قزوینی** موسوم‌به: **المطول** بسال۷٤۸هـ. در **هرات.**

ب) **مختصر المعانی** یاشرح **تلخیص المفتاح**، درشهر **غوجدوان** بسال۷٥٦هـ.

ج) شرح القسم الثالث من المفتاح ، که شرحی‌است برقسم‌سوم **مفتاح العلوم السكاكی** درسمرقند، بسال۷۸۷ هـ. وبفارسی **حاجی خلیفه** باو تفسیری نسبت میدهد موسوم‌به: **کشف الاسرار وعدة الابرار** ولی‌آن‌تفصیلی‌است ازتفسیرمختصر **خواجه‌عبدالله انصاری** که یکی‌ازشاگردان‌اوموسوم‌به **رشیدالدین ابوالفضل المیبدی** در٥۲۰ هـ . تألیف‌کرده واشتباهاً بمولاناسعد نسبت داده‌اند . (و این بنده مترجم نسخ‌کاملی‌ازآن بدست‌آورده بهمت **دانشگاه‌طهران** مشغول طبع هستم وتاکنون جلداول در۱۳۳۱ ش وجلددوم در۱۳۳۸ ش بطبع رسیده‌است) .

در تاریخ وفات مولاناگفته‌اند :

آفتاب شرع‌وملت **سعدتفتازان** چورفت   آب چشم آمد چو سیل و بلّغ‌الله رجاه

عقل‌را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش ؟   **گفت**: تاریخش یکی کم « طیب‌الله ثراه».

که۷۹۳ درمی‌آید .

در **کشکول شیخ بهائی** دوبیت‌فارسی باونسبت‌داده شامل‌برده لغت که‌دارای معانی اضداد است .

باشد ، مارا اطلاعی نیست ؛ لکن چون او را ترجمه ای بنظم ترکی از مثنوی **بوستان شیخ سعدی** باقی است ، **مستر گیب** در کتاب خود ویرا جزءِ شعراءِ **ترك** بشمار آورده[۱] .

میرسید شریف جرجانی **السید الشریف** یا **میر سید شریف علی بن محمد الجرجانی** که در نزد فضلای اروپا بواسطهٔ کتاب موسوم به: « **التعریفات** » در ذکر اصطلاحات وکلمات صوفیه ، شهرتی بسزا دارد. او در شهر **جرجان** یا **گرگان** متولد گردید، و آنشهری بوده است درنزدیکی **استر آباد** فعلی . سال تولد سید را ۷۴۰ هـ./ ۱۳۳۹ م . ضبط کرده اند ، گویند: درسال ۷۷۹ هـ ./ ۱۳۷۷ م . ویرا **سعد الدین تفتازانی** بشاه **شجاع مظفری** معرفی کرد و در آنزمان آن پادشاه در **قصر زرد** اقامت داشت. پس اورا با خود به **شیراز** برد ودر آنجا در **مدرسهٔ دار الشفاء** به تدریس مأمور فرمود[۲] . درسال ۷۸۹ هـ ./ ۱۳۸۷ م . که **تیمور شیراز** را

---

۱) کتاب **تاریخ شعر عثمانی** ج۱ ص ۲۰۲ .

۲) در باب معرفی **میر سید شریف** بوسیلهٔ **سعد الدین تفتازانی** به **شاه شجاع** مرحوم **براون** در کتاب خود وهم **پرفسور بروکلمن آلمانی** در شرح احوال **جرجانی** (در **دائرة المعارف اسلام**) هر دو دوچار اشتباهی عظیم شده اند. زیرا اینمعرفی بتصریح صاحب **روضة الصفا** (جلد ٤، ص ١٦، طبع **بمبائی**) بواسطهٔ **سعد الدین سعید الانسی** که از رجال و وزراء دربار **شاه شجاع** است ، در **قصر زرد** یا **کوشك زرد فارس** واقع شده ، نه بوسیلهٔ **مولانا سعد تفتازانی** در **گرگان** ! زیرا **شاه شجاع** هیچوقت به **گرگان و استر آباد** نرفته است و اشتباه این هر دو دانشمند ناشی از وحدت اسم سعد الدین است که (انسی) را (تفتازانی) پنداشته اند .

فتح کرد، آن دانشمند را از آنجا به **سمرقند** منتقل ساخت، که در آنجا باز او را با **سعدالدین تفتازانی** اتفاق ملاقات افتاد. آنهر دو دانشمند با یکدیگر در سر مباحث علمی مناقشات بسیار داشته‌اند. بعد از مرگ **تیمور** در سال ۸۰۷ ه./۱۴۰۵ م. **جرجانی** باز به **شیراز** باز گشت و در آنجا بزیست، تا در سال ۸۱۶ ه. / ۱۴۱۳ م. در هفتاد و شش سالگی وفات یافت [۱]. **بروکلمن** سی و یک مجلد از آثار آنمرد بزرگ را نام میبرد که تمام بلسان عربی تحریر شده است [۲].

به **میر سید شریف** سه کتاب بزبان فارسی منسوب است:- اول رسالهٔ معروفی است در صرف عربی موسوم به «**صرف میر**». دوم رساله‌ای در منطق، موسوم به: **الکبری فی المنطق**. سه دیگر رساله‌ای است در مراتب وجود [۳]؛

---

۱) مقبرهٔ **میر سید شریف جرجانی** هم اکنون در **شیراز** در محلهٔ **سردزك** موجود وزیارتگاه است واین بنده مترجم درسال ۱۳۲٤ ه. ش. آنرا زیارت کرده‌ام، متأسفانه رونقی ندارد.

۲) **بروکلمن**، **تاریخ ادبیات عرب**، جلد ۲، ص ۲۱۶ و نیز رجوع شود به: **حبیب السیر**، جزء ۳ مج ۳، **بغیة الوعاة**، **الضوء اللامع فی اهل القرن التاسع** مج ٥ طبع مصر، **دائرة المعارف اسلام**.

۳) **رسالهٔ مراتب وجود** را بنام **رسالة الوجود** در **طهران**، بسال ۱۳۲۱ ه. ش. مرحوم **حاج سید نصرالله تقوی** بطبعی ظریف وقطعی بدیع بچاپ رسانده، وآن رسالهٔ کوچکی است در ۲٤ صفحه، و شروع میشود باین عبارت ـ : « بدان وفقك الله و ایانا که اصحاب بحث و نظر ازبرای بیان مراتب موجودات در موجودیت تمثیلی کرده‌اند...» ورساله بحکایت شیرینی خاتمه می‌پذیرد. آن حکایت را ما عیناً در اینجا نقل میکنیم تا از سبك **سخن سید** نمونه‌ای بدست باشد ـ :

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

واین هرسه‌را ریو درفهرست نام‌میبرد وظاهراًسید رادرزبان مادری‌خود کمتر آثارقلمی باقی مانده‌باشد .

ابن‌عربشاه

سومین دانشمندی که ازآندو بسال‌جوانتر است، و او را نیز **تیمور** ازموطن خود ـ شهر **دمشق** ـ بسال ۸۰۳ هـ./ ۱٤۰۰ م . هنگامیکه هنوز دوازده ساله بود باتفاق مادر وبرادران کوچ داده به **سمرقند** برد ، شخصی‌است موسوم‌به **ابوالعباس احمدبن محمدبن عبدالله‌بن عربشاه**. شهرت‌این نویسنده درباب کتابی است که بالهجۀ خصومت‌آمیز درشرح احوال **تیمور** نگاشته است ، بنام **«عجائب‌المقدورفی نوائب‌تیمور»** . بآن کتاب در فصل گذشته‌اشاره و

بقیۀحاشیه ازصفحۀ قبل:

« دانشمندی که بر طریقۀ **اهل‌کلام** بود، بادیگری که برطریقۀ **صوفیه موحده** رفتی ، وقتی درمجلسی جمع شدند ومناظره درباب‌توحید میان‌ایشان واقع شد . دانشمنداول گفت که: بیزارم‌ازآن‌خدائی که درسگ و گربه‌ظهور کند! وآندیگر چنین‌گفت که : بیزارم‌ازآن خدائی که درسگ و گربه ظهورنکند! حاضران مجلس جزم کردند که یکی ازآن دو دانشمندکافر شدند . بعضی از بزرگان سخنِ ایشان را چنین توجیه کرده‌اند که: ـ دانشمنداول اعتقاد کرده‌بود که سگ و گربه درغایت خسّت‌اند و ملابسه و مخالطۀ با ایشان نقصان تمام باشد . پس مقصود وی ازآن سخن آن‌است که: بیزارم از خدائی که ناقص باشد . و دانشمند دوم اعتقاد کرده بود که در ملابسه هیچ نقصان نیست ، برآن طریق که درآفتاب گفته شد واگردرسگ‌وگربه ظهورنکند فیض وجود حق جل‌جلاله عام نباشد، بلکه ناقص باشد ؛ پس مقصود وی‌نیز همین است که ـ بیزارم ازآن‌خدائی که ناقص باشد؛ شکی‌نیست که ناقص خدائی را نشاید .پس‌بیزاری ایشان ازخدای‌نباشد و کفرهیچیک لازم‌نیاید ، والسلام ».

از آن اقتباس بسیار کرده‌ایم[۱].

وی در **سمرقند** نزد **میرسید شریف‌جرجانی** مذکور در فوق بکسب دانش پرداخت و زبان‌های ترکی وفارسی را بیاموخت، و کتاب **مرزبان نامهٔ** [۲] **سعدالدین وراوینی** را از فارسی بعربی ترجمه‌فرمود؛ پس مسافرتهای بسیار کرد، و درممالك **ختا** و**خوارزم** و **دشت قبچاق** و **استرخان** و **ادرنه** بسیاحت رفت. مدتی منشی خاص **سلطان محمد اول پادشاه‌عثمانی** گردید. سپس در سال ۸۲۵ هـ. / ۱۴۲۲ م. بمولد خود دمشق باز گشت. هفت‌سال بعد از آن بزیارت بیت‌الله عزیمت **مکه** نمود، وعاقبت بسال ۸۴۰ هـ. / ۱۴۳۶ م. در شهر **قاهره** ساکن گردید، و در سال ۸۵۴ هـ. / ۱۴۵۰ م. وفات یافت. بغض و کینهٔ علنی او نسبت به **تیمور** ازسراسر صفحات کتابش واضح و آشکاراست، وباتاریخ پر تملقی که **شرف‌الدین علی‌یزدی** ودیگر مورخان ایرانی برای **تیمور** نگاهداشته‌اند مبانیت نمایان دارد. ازدیگر تألیفات **ابن عربشاه**، ومعروفتر آن همه، همانا کتاب **فاکهة الخلفاء** [۳] است.

۱) **شیخ شهاب الدین ابو محمد الدمشقی الرومی الحنفی** معروف به: **ابن‌عربشاه**، متولد ۷۹۱ هـ. ومتوفی ۸۵۴ هـ. صاحب «**عجائب المقدور**» چاپ **لیدن** ۱۹۳۶ م. و **کلکته** ۱۸۱۳ م. و **اسلامبول** ۱۲۳۳ هـ. و **بولاق** ۱۲۸۵ هـ. و کتاب «**فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء**» باسلوب **کلیله و دمنه** در ترجمهٔ «**مرزبان نامه**».

۲) این کتاب جزو سلسلهٔ کتب منطبعهٔ **گیب** در ۱۹۰۹ م. بطبع رسیده‌است.

۳) **فاکهة الخلفاء ومفاکهة الظرفاء** کتابی‌است درحکم و آداب ونصایح

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

از نویسندگان عربی نویس که در این عصر میزیسته اند و با **ایران** ارتباطی نداشته مانند: **الیافعی** [۱] و مانند: **الصفدی** [۲] که از هر دو تن بسیار نوادر ادبی ومطالب تاریخی وتذکرهٔ رجال بجای مانده‌است، در این کتاب سخنی نمی گوئیم. ولیکن از دوتن دانشمند ایرانی‌نژاد وعربی نویس نمیتوان

مولانا عضد الدین ایجی

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

که باسلوب **کلیله‌ودمنه** وضع کرده است ، و مشتمل است بر ده باب که ظرایف و حکایات از قول شخصی بنام **ابی المحاسن حسان** نقل مینماید ، ودرمقدمه‌میگوید: «وسرت فارس الافکارفی‌میدان هذا المضمار ، وقصدت من الفائدة ماقصدوه ، ومن العائدة فی‌الدارین مارصدوه ، و جمعت مابلغنی عن نقلة‌الاخبار وحملة‌الآثار ورواة الاشعار، علی لسان شیخ‌اللطائف ومنبع‌المعارف وامام‌الطوائف ومجمع‌العوارف ، ذی‌الفضل و الاحسان ابی المحاسن حسان . . . ». وآن کتاب را در سال ۸۵۸ ﻫ . تألیف نموده ، ودر سال ۱۳۲۵ ﻫ درمطبعة‌المیمنیة در**مصر** بطبع رسیده است.

---

۱) **ابومحمد عبدالله بن اسعد الیافعی الشافعی الیمنی المکی**- متولد سنهٔ ۶۹۸ ﻫ . صاحب تصانیف بسیار در تصوف و اصول و تاریخ ، که از آن جمله‌است: تاریخ‌موسوم به : **مرآة‌الجنان و عبرة‌الیقظان** . (نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی‌طهران موجود است) وفات ومدفن اودر **مکهٔ‌معظمه** است،وی پیر مرشد **شاه نعمة‌الله‌ولی** میباشد .

۲) **صلاح‌الدین ابو الصفا خلیل بن ایبک الصفدی** الشافعی‌الدمشقی- متولد به‌سال ۶۹۶ ﻫ . ومتوفی بسال ۷۶۴ ﻫ . امام ادب و شعرومؤلف معروف. وفات ومدفن‌او در **دمشق** است.

گذشت ، وباختصار از هردو ذکری می‌باید کرد . ـ نخستین آن دو تن **عضدالدین عبدالرحمن بن احمد الایجی** است که در سال ۷۵٦ هـ. / ۱۳۵۵م. وفات‌یافت. وی بزبان‌عرب کتب بسیاردرفلسفه‌و کلام‌واصول‌دین واخلاق برشتهٔ تألیف‌درآورده [۱] که ازهمه معروفتر کتابی مشهوراست موسوم‌به: « **مواقف** »[۲]. ازآن‌لحاظ که این‌دانشمندراباسلسلهٔ **آل‌مظفر** رابطه زیاد پیوسته‌بود، در اینجا بذکر نام او میپردازیم . هرچند وی در قصبهٔ **ایج** در**فارس** ، که مکانی است بین **دارابجرد**و**نیریز** ، تولدیافته معذلك بزبان مادری خویش کمتر بلکه هیچ‌اثری بجای نگذاشته ، در همان حال چنانکه در فوق اشاره‌شد، خواجه **حافظ** او را مانند یکی از مفاخرعلمی‌پنجگانهٔ ملك **فارس** ستایش کرده است [۳].

وی‌فقیهی شافعی است که بشغل‌قضا اشتغال‌داشته ، ومشرب‌تصوف دارد [۴] ونیز وقتی بسفارتی سیاسی مأمور شده است ، چنانکه از کتاب

---

۱) **بروکلمن** عدد مؤلفات اورا یازده جلد نام‌میبرد (جلددوم‌ص۲۰۸).

۲) کتاب **المواقف فی علم‌الکلام** وتحقیق‌المقاصدوتبیین‌المرام ازمتون معتبرعلم کلام است که‌آنرا بنام **خواجه غیاث‌الدین محمد بن رشیدالدین** وزیر تألیف فرموده ، **میرسید شریف جرجانی** بر آن شرح مفصلی نوشته ، و اصل وشرح هردو در**مصر** و **لیپزیك** (۱۸٤۸م .) وبلاداسلامی‌بطبع رسیده‌ازمتون معتبرعلم کلام میباشد .

۳) رجوع‌شود بصفحهٔ ۳۷۰ همین کتاب .

٤) درمشرب تصوف‌قاضی **عضدایجی** اثری‌ودلیلی‌دردست نیست و تألیفات‌او مانند: **مواقف‌ورسالهٔ‌عضدیه‌والعقایدالعضدیه**همه‌درمعقول‌وعلوم کلامیه‌است. معلوم‌نیست مرحوم **براون** برتصوف‌او چه‌دلیلی داشته‌است ؟!

فارس‌نامهٔ ناصری دانسته میشود، **قاضی عضد** را **شیخ ابو اسحق** حکمران **فارس** درسال ٧٥٣هـ./ ١٣٥٢م. نزد **امیرمبارزالدین محمد مظفری** که در آنزمان در خطهٔ **کرمان** اقامت داشت برسالت فرستاد، بآن امید که او را از خیال حملهٔ به**شیراز** منصرف سازد. وی گرچه در این رسالت بمقصودنائل نیامد، لیکن **امیر مبارزالدین** ازاوبحرمت بسیار پذیرائی‌فرمود. وبعدازآن سه‌روز درقصبهٔ **ایج** مولدخودازآن‌امیرضیافت کرد، و سپس امیر وی‌را مأمور ساخت که کتاب **المفصل** تألیف **علامهٔ زمخشری** را که‌درنحومعروف‌است‌بفرزندوی **شاه‌شجاع** که‌بعدهاسلطان **فارس** گردید تعلیم‌دهد.

فیروز آبادی

دیگر ازرجال علم **ایران** که‌دراین‌قرن میزیسته، واورا اتفاق‌ملاقات با **امیرتیمور** حاصل گردیده و از او عزّت واکرام یافته، **ابوطاهر مجدالدین محمدبن یعقوب الشیرازی‌الفیروزآبادی** است[۱] که از بزرگان ادب واز لغت شناسان معروف لسان عرب‌است. شهرت‌او مدیون تألیف بسیار بزرگی است در علم‌لغت که موسوم به **قاموس** میباشد[۲] تولداودرسال ٧٢٩هـ./١٣٢٦م.

---

۱) برای احوال **فیروزآبادی** مراجعه‌شود به: کتاب **بروکلمن** (جلد ۲ ص١٨١) ونیزنام **فیروزآبادی** درشش یاهفت‌جا درکتاب **تاریخ‌یمن** تألیف **الخزرجی** آمده‌است، مراجعه شود به: نیمهٔ دوم‌نسخهٔ عربی آن کتاب (طبع سری **گیب**) که درآنجا درذیل سالهای ٧٩٦ هـ. تا٨٠٢ هـ. مکررازاونام میبرد.

۲) کتاب او موسوم‌به: «**القاموس المحیط و القابوس الوسیط الجامع لماذهب‌من کلام‌العرب‌شماطیط**» که‌مکرردر**طهران** (با ترجمهٔ فارسی) و**کلکته**و**مصر** و **بولاق**و**بمبائی** و**لکنهو** و **آستانه** بطبع‌رسیده است. تصانیف او را متجاوز ازچهل کتاب‌شمرده‌اند.

در **فیروزآباد فارس** اتفاق افتاد ، نخست در **شیراز** و سپس در **واسط (عراق عرب)** وپس ازآن در **بغداد** درسال ۷٤٥ ﻫ./ ۱۳٤٤ م. به تحصیل پرداخت . بعد ازآن در **دمشق** بسال ۷٥۰ ﻫ . / ۱۳٤۹م. درمجلس درس **السبکی** [۱] حاضر می‌شد و باتفاق اوبه **اورشلیم** مسافرت فرمود . و در آنجا مدت ده‌سال بتدریس اشتغال داشت ، پس‌ازآن دوباره عزم مسافرت کرد و در اثنای این سفربه **آسیای‌صغیر و قاهره** ودر سال ۷۷۰ ﻫ . / ۱۳٦۸ م. به **مکهٔ معظمه** رفت ، در آنجا مدت پانزده سال اقامت گزید . پس‌آهنگ **هندوستان** فرمود ودر **دهلی** پنج‌سال‌بسرآورد ، دوباره به **مکهٔ معظمه** بازگشت ، ودراین‌بارمدت ده‌سال‌دیگردرمجاورت بیت‌الله بسر آورد . در سال ۷۹٤ ﻫ . / ۱۳۹۲ م . بدربار **سلطان احمد بن اویس جلایری** پادشاه **بغداد** رفت . وپس به **شیراز** شتافت ، در آنجا اورا با

مسافرتهای عدیدهٔ وی

امیر تیمور (ظاهراً در سال ۷۹٥ ﻫ .) اتفاق ملاقات افتاد ، امیر او را محترم داشت . آنگاه از **شیراز** از طریق **هرمز** و **خلیج فارس** قصد **یمن** کرد ، ودر سال بعد ۷۹٦ ﻫ ./ ۱۳۹٤ م . بآن بلاد رسید وچهارده ماه در بلدهٔ **تعز** توقف کرد ودرآنجا قاضی‌القضاة **یمن** شد و دختر سلطان **الملك الاشرف** را بحبالهٔ نکاح در آورد . پس در سال ۸۰۲ ﻫ . برای کرّت‌سوم

مقام‌عالی فیروزآبادی در یمن

---

۱) **السبکی** (بضم‌اول)، **هو الشیخ تاج‌الدین عبدالوهاب** متولد بسال ۷۲۷ﻫ. ومتوفی بسنهٔ ۷۷۱ﻫ . صاحب کتابهای **الطبقات‌الشافعیه** و **جمع‌الجوامع** درفقه شافعی ودیگر کتب ازفقه وادب است.

به **مکه** رفت و در آنجا مدرسه‌ای برای تدریس **فقه مالکی** تأسیس فرمود، وپس ازمسافرتی به **مدینه** باردیگر به **یمن** باز گشت. ودر **زبید** ازبلاد **یمن** درسال ۸۱۷ هـ./۱٤۱٤ م . وفات یافت .

در میان این پنج تن عربی نویسان که فوقاً ذکر شدند باستثنای **ابن عربشاه**، که بمناسبت رابطهٔ اوبا **تیمور** دراینجاذکرشد، باقی همه ایرانی نژادند. وبدلایلی که درجلد اول این تاریخ ادبی [۱] بآن اشاره کرده‌ایم به‌نظر ما تاریخ ادبی **ایران** اگر تنها محدود بآثار فارسی این قوم باشدکامل نخواهدبود وفاقدآثار عظیمهٔ گرانبهائی است که از آنمردم درزبان عرب بجای مانده‌است . واین‌چنین‌تاریخی علاوه برمنقصت‌تاریخی نسبت‌به‌هوش ونبوغ قوم‌ایرانی نیزعادلانه قضاوت نکرده‌است وحق آنها را ادا ننموده.

نثر نویسان فارسی

دراین‌عصرشمارهٔ نثرنویسان بمراتب کمتراز گویندگان‌شعربنظر میرسند، ازاین‌رو بذکر چهار یاپنج‌تن‌ازآنان دراینجا اکتفا باید کرد :

اولین‌نویسنده‌ای که‌مستحق ذکراست،همانا **شمس‌فخری** است که نام‌کامل‌او اینجا ذکرشده، وی درسال ۷٤۵ هـ. / ۱۳٤٤ م . کتابی در لغت فارسی نگاشت موسوم به **معیارجمالی** [۲] که آن‌را بنام پادشاه خوش‌

شمس‌الدین محمدبن سعید ـ فخر اصفهان

---

۱) رجوع‌شودبه: **تاریخ‌ادبی‌ایران** تألیف **براون** جلداول ص٤٤۵ .

۲) **معیارجمالی و مفتاح ابواسحاقی** ـ ازاین مجموعه نسخهٔ خطی

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

کاملی در کتابخانهٔ سلطنتی **ایران** موجود است به شمارهٔ ۲۴۶۱ و توصیف آن از این قرار است :

نسخهٔ کتابخانهٔ سلطنتی **ایران** - بخط نستعلیق کتابت قدیم- رقم **حسین** - تاریخ تحریر سال ۹۸۳ ه. ق. در ۳۱۰ صفحه، هرصفحه ۱۷ سطر، هرسطر ۸۰ میلیمتر .

نسخه چنین آغاز می‌شود :

«بعد تحمید و ثنا وشکر وتمجید اله کرد گار مورو ماهی، نوربخش مهرو ماه».

و در دنبالهٔ آن اشعاری دیگر ومطالب سودمندی در مقدمه است ازین قرار :

« وارث ملك سلیمان خسرو صاحبقران
شهسوار روز هیجا پادشاه دین پناه

سایهٔ یزدان جمال دولت دنیا و دین
شیخ ابو اسحاق نوردیدهٔ **محمود شاه**

. . . .

خسروا صاحبقرانا **شمس فخری** آنکه هست
از دل و جان داعی درگاه تو بیگاه وگاه

. . . .

گرچه درهرفن از آن هر کس کتابی ساختست
پر هنر قدر زمرّد داند از وقع گیاه

فال را کردم بنام و دولت جاوید تو
چار گوهر نظم دریك سلك بی‌هیچ اشتباه».

«هرچند این بندهٔ جانی **شمس فخری اصفهانی** خود را از آن طایفه نمی‌داند . . . . . مدت شش ماه در کنج خلوت باحریف قناعت بسر برد ودر این ایام انزوا ومدت اختفا سعادت مساعدت نمود . . . بیمن دولت . . . جمال الحق والدنیا والدین . . . **شیخ ابواسحاق** خلّدالله ملکه و سلطنته . . . درسنهٔ اربع واربعین

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ساخت ، وآن کتاب به‌چهار قسمت تقسیم میشود بشرح ذیل ـ :

قسمت اول در نه فصل در نظم وعروض

قسمت دوم در پنج فصل در قافیه وانواع مختلفهٔ شعر.

قسمت سوم در صنایع معانی ومجازات واستعارات.

قسمت چهارم در لغت فارسی ولغات قدیمه ونوادر.

قسمت چهارم این کتاب، که نزد علماء فقه اللغه[۱] شأن ومنزلتی بیشتر دارد، دربلدهٔ **قازان** درسال ۱۸۸۵م. بدست **کارل سلمان** Carl Salemann بطبع رسیده است[۲]. نویسنده را نسخهٔ خطی خوبی ازین کتاب بدست است

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

وسبعمائه (۷۴۴) این مجموعه که حقیقت مجموعه‌ای ازبدایع وانموذجی ازغرایب است، میسر گشت؛ مشتمل برچهار فن : فن اول درعلم عروض ـ فن دوم درعلم قوافی ـ فن سوم در علم بدایع الصنایع ، فن چهارم در علم لغت فرس ؛ و ازمایحتاج این علوم هیچ دقیقه دراین فنون مهمل نگذاشت وآن را **معیارجمالی ومفتاح ابواسحاقی** نام نهاد ، ومجمع اشعار وابیات شواهد این چهار فن بنام یالقب یاکنیت این شاه صاحبقران خلّدالله جلاله موشح گردانید....» .

وپایان آن نسخه چنین است :

«که ذات ملک سیرت شاه را زآفات دوران بداری نگاه».

«تم الکتاب المسمی به **معیارجمالی** ، بعون الله الملك المتعال ، الی ید العبد الضعیف المحتاج ، **حسین** ، فی سنة ثلث وثمانین وتسعمائة (۹۸۳) المحرم الحرام ... ».

۱) فقه اللغه یازبان‌شناسی = **Philology**

۲) اخیراً بخش چهارم **معیارجمالی** را بنام **«واژه‌نامهٔ فارسی»** دکتر

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

که تمام اجزاءِ آن را محتوی (وفقط يك برگ از اول افتاده) و آن را دوست من **دکتر رضا توفیق** در اوت ۱۹۰۹ م. بمن هدیه فرمود.

تاریخ تألیف کتاب در قطعه‌ای مرکب از یازده بیت، که مدیحه‌ای از «فرزند **محمود شاه انجو**» (یعنی **شیخ ابو اسحق**) را متضمن است، ذکر شده و این دو سه بیت از آن جاست:

بفرمان دارای خورشید و ماه — بنام شهنشاه گیتی پناه

زهجرت شده هفصد و پنج وچل — ربیع دوم اول مهر ماه

شد این درج پر درج گوهر تمام — کزو فاضلانرا بود آب وجاه.

کلمات و الفاظ نادره‌ای که در قسمت چهارم این کتاب توضیح شده به ترتیب حرف آخر آن کلمه انتظام یافته است و هر دسته از آن کلمات را مؤلف

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

صادق کیا استاد دانشمند دانشگاه **طهران** بسال ۱۳۳۷ ه.ش. بامقابله و تصحیح و مقدمه دقیقاً بطبع رسانیده (شمارهٔ ٤٨٦ انتشارات دانشگاه طهران) در آن مقدمه می‌نویسد:

«... تاکنون فقط این بخش از آن کتاب بچاپ رسیده است. نخستین بار آن را ایرانشناس روس **کارل سالمان** در سال ۱۸۸۵ م. در شهر **قازان** از روی يك دستنویس (خطی) و به کمك **فرهنگ جهانگیری**، **مجمع الفرس سروری**، **غیاث اللغات**، **کتاب حلیمی**، **شرف نامهٔ احمد منیری**، **لغات شهنامهٔ عبد القادر بغدادی**، **لغت‌نعمت الله**، **فرهنگ شعوری**، **سرمهٔ سلیمانی**، **تحفة الاحباب** ویراسته (تصحیح) کرد. **سالمان** در ویرایش خود سخنی از **معیار جمالی** و **شمس فخری** و زندگانی و سرگذشت او نگفته است و در پایان آن رسالهٔ «**مرغوب القلوب**» **شمس** را که به‌سال ۷۵۷ سروده شده ... افزوده است» ص هجده.

دریک قصیده بطور قافیه ایراد کرده و آن قصیده هم درمدح ممدوح ازخود مؤلف میباشد.

اماسه قسمت اول آن کتاب که بطبع نرسیده هرچند بسیار خوب است، ولی نسبةً قدر و قیمت آن کمتر از قسمت چهارم میباشد، زیرا که مطالب وارده در آن در مؤلفات قدیمتر مانند: کتاب **المعجم فی معائیر اشعار۔ العجم** تألیف **شمس قیس**، ونیز کتاب **حدائق السحر** تألیف **رشید الدین۔ وطواط** بطور کامل تر ذکر وتوضیح شده است.

معین الدین یزدی مؤلف تاریخ خاندان مظفری

آنچه که ازاین نویسنده برما معلوم است، بتقریب همان است که **ریو** Rieu [1] دریکی از یادداشتهای خود در **فهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا** درباب کتاب او موسوم به: «**مواهب الهی**» نگاشته است. وآن رساله ایست تاریخی درباب **خاندان مظفری** از آغاز تاهنگام جنگی که در **شیراز** بسال ۷۶۷ هـ./ ۱۳۶۵ م. مابین **شاه شجاع** وبرادر ورقیبش **شاه محمود** اتفاق افتاد.

یکی ازهمشهریهای **معین الدین** موسوم به: **مفید الدین** در کتاب خود مسمی به: «**جامع مفیدی**» [2] که درسالهای ۱۰۸۲ هـ. تا ۱۰۹۰ هـ./ ۱۶۷۱ م. تا ۱۶۷۹ م. تألیف نموده، وی را بزرگترین علماءِ عصر خود شمرده است. درمجلس درس وی جمع کثیری ازطلبه ازدحام مینموده اند، وگاه بگاه آن مجلس بحضور ممدوح و حامی وی یعنی **شاه شجاع** نیز

۱) رجوع شود به فهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا تألیف **ریو** ص ۱۶۸.

۲) رجوع بفهرست **ریو** ص ۲۰۷.

مفتخر میشده است . **معین الدین** برحسب تشویق و ترغیب همان پادشاه وپدرش **امیر مبارز الدین محمد** تاریخ خودرا درشهر **اصفهان** بسال ۷۵۷ ه./ ۱۳۵۶ م . آغاز فرمود . وآن را چنانکه درفوق گفتیم ده سال بعد از آن تاریخ بپایان رسانید . دو سال قبل از آن یعنی درسال ۷۵۵ ه./ ۱۳۵۴ م. بنا بر آنچه در **تاریخ گزیده** ، بطور خلاصه از کتاب وی (یعنی **مواهب الهی**) ، الحاق شده است [۱] ، وی را در **کرمان** بمدرّسی یکی

۱) این خلاصه که درسری کتابهای منطبعهٔ **گیب (تاریخ گزیده)** مجلد ۱۴ بطبع رسیده است ، بقلم شخصی است موسوم به: **محمود کتبی** یا **گیتی** وبرای مزید فایده عین عبارت او بطور اختصار دراینجا نقل میشود :

« باب درذکر پادشاهان **آل مظفر** . . . و مولانای افضل سعید مغفور مولانا **معین الملة والدین الیزدی** رحمة الله علیه رحمة واسعة بعضی از تاریخ ایشان تألیف فرموده ، بواسطهٔ استعارات غریبه و عبارات عجیبه واطّراد در مدائح ایشان و اغراق دراوصاف هریك از آنان چهرهٔ عروس مقصود درتتق احتجاب وامتناع مانده . در تاریخ شهورسنهٔ ثلاث وعشرین وثمانمائة ۸۲۳ ه . که بندهٔ فقیر حقیر ضعیف **محمود کتبی** الحقه الله بعباده الصالحین برحسب اشارهٔ علیه بسعادت کتابت **تاریخ گزیده** که صاحب سعید **حمدالله مستوفی** ساخته و پرداخته مشرّف شد ، و بی تکلف جامعی است که از آن مفیدتر ومضبوط تر درمیان تواریخ ننوشته اند . . . این ارشاد بگوش جان رسانید که تاریخ **آل مظفر** را داخل این نسخه میباید گردانید . چون این فقیر اباً عن جد از خدام ایشان بود ، ندای این سعادت را لبیك سمعاً وطاعةً گفت واین امر رامطیع گشت، باوجود قلت بضاعت فضل و کثرت موانع وقت (بیت):

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

ازمدارس منصوب نمودند. و عاقبت در سال ۷۸۹ هـ. / ۱۳۸۷ م. وفات یافت [۱].

کتاب مواهب‌الهی

اما کتاب **مواهب‌الهی** که از آن دو نسخه در تصرّف شخص من و یك نسخهٔ دیگر ازآن کتاب در **موزهٔ‌فیتزویلیم** درشهر **کمبریج** موجود است، کتابی است مشکل، زیراچنانکه **ریو** بدرستی محاکمه کرده‌آن نیزمانند **تاریخ وصاف** از نظر هنرنمائی و بروز فصاحت مؤلف نگاشته شده وآراسته‌است بانشائی مطنطن و مزین [۲]، که فقط از لحاظ ارزش اطلاعات تاریخی که در آن مندرج‌است قابل‌تحمل‌میباشد. خوشبختانه‌خلاصهٔ‌ساده‌ای که ازمحتویات آن کتاب در **تاریخ گزیده** نقل‌شده، چنانکه‌درفوق گفته شد، و درغالب

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

بفرمان خرد گشتم شتابان	گزیدم داستانهای فراوان
بهم پیوستن آن بود دشوار	چوزنجیری که زرّین‌باشدش تار

درعبارت آورد وتاریخی درتواریخ روزگار زیادت کرد...».

درسال ۱۳۲۶ هـ. ش. آقای**سعید نفیسی** استاددانشگاه‌طهران به‌طبع مجلداول **مواهب الهی** توفیق‌یافته وقسمت اول آن بخرج **کتابخانهٔ اقبال** در **تهران** صورت طبع پذیرفته‌و آقای **نفیسی** مقدمه‌ای‌جامع ومفید درشرح‌احوال مؤلف وبحث انتقادی‌دربارهٔ کتاب‌درپانزده‌صحیفه بر آن‌نگاشته‌اند.(رجوع‌شود بصفحهٔ۱۷۷ ازهمین کتاب).

---

۱) **معین‌الدین‌محمد بن‌جلال‌الدین الشهرستانی الیزدی**معروف به«**معلم**» درسال ۷۸۹هـ. وفات‌یافت ودر مسجدی که **شاه شجاع در دهرستان یزد** برای تدریس‌او ساخته‌بود، مدفون گردید.

۲) انشاء مطنطن و مزین = «Florid and bombastic Prose»

نسخ خطی آن موجوداست، مارا تاحدی اززحمت مطالعهٔ انشاءِ مغلق آن کتاب بی‌نیاز نموده‌است .

شیخ فخرالدین ابوالعباس احمد الشیرازی مؤلف شیرازنامه

مؤلف شیرازنامه نوهٔ **شیخ زرکوب شیرازی** (۱) است ، و از آن لحاظ شایستهٔ ذکر میباشد که کتابی درباب موطن خود برشتهٔ تحریر درآورده است بنام **شیرازنامه**(۲)، وآن‌را در سال ۷۴۴ ه ./ ۱۳۴۳م . تألیف کرده . **ریو** Rieu در **فهرست کتب خطی**

۱) برای شرح احوال **شیخ زرکوب** بکتاب **شدّالازار** یا **مزارات شیراز** مراجعه شود .

کتاب شدّ الازار فی حطّ الاوزار عن زوّارالمزار تألیف **معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی** که در سال ۷۹۱ ه . ق. تألیف‌شده بتصحیح دقیق **مرحوم میرزا محمد قزوینی** درسال ۱۳۳۸ ش.مطابق ۱۳۶۸ ه . ق.در **طهران** با مقدمهٔ جامعی بقلم مرحوم **عباس اقبال آشتیانی** بطبع رسیده است .

متن کتاب در ۴۶۳ صحیفه متضمن برشرح احوال سیصد وپانزده تن از مشاهیر ائمهٔ دین وبزرگان ومشایخ‌صوفیه **شیراز** بچاپ رسیده‌است ومتجاوز ازیکصد وبیست صحیفه حواشی وفهارس مفید برآن اضافه شده که **مرحوم قزوینی** شخصاً بقلم آورده‌اند واین حقیرخود از آن مرحوم استماع کردم که میفرمود: «بحمدالله در آخر عمر به‌طبع این کتاب توفیق یافتم و آخرین خدمت من بادب بااین کتاب انجام گرفت».

۲) **شیرازنامه**- تألیف **ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی** در هنگامیکه مرحوم **براون** تاریخ خود را می‌نوشته‌است بطبع نرسیده بود ولی در

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

موزهٔ بریطانیا از آن وصفی بلیغ کرده است [۱] ، نسخهٔ خطی این کتاب بسیار نادر و کمیاب ، و این معنی موجب تأسف است که مؤلف درقسمت شرح احوال رجال بمشایخ بیشتر از شعراء عطف توجه فرموده است .

مولانا نظام شامی نخستین مؤلف ـ

نظام الدین را از آن سبب **شامی غازانی** نامند که منتسب است به محلهٔ **شنب غازان** یعنی آرامگاه **غازان خان** مغولی که به دومیل مسافت درجنوب غربی شهر

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

سال ۱۳۱۰ ﻫ . ش . کتاب مذکوررا آقای **بهمن کریمی** معلم ادبیات دبیرستان **شیراز**، ازروی نسخه‌ای که‌در کتابخانهٔ‌مرحوم **شعاع الملك** موجود بوده است، بطبع رسانیده؛ متأسفانه اغلاط بسیار دارد. ابتدا میشود باین عبارت: «ایراد محمدتی‌موفور ووفور آفرینی نامحصورالخ» ومرحوم **میرزامحمدحسین‌شعاع الملك**، که‌شاعری فحل واستادی مسلم‌زمان خودبود ، قطعه‌ای درماده تاریخ طبع آن کتاب سروده که این دوبیت از آن است .

ای تشنهٔ فضائل ، سیراب شو زینبوع	ینبوع‌دانش آمد،تاریخ**بن ابی الخیر**
«به‌به‌شدای **کریمی**،**شیرازنامه**مطبوع».	تاریخ سال طبعش ، اول **شعاع** گفتا:

وازهمین کتاب نسخهٔ خطی‌بسیار نفیسی‌درملکیت این‌بنده محشی‌است که تاریخ کتابت آن‌درآخر چنین رقم شده:«تمام شد کتاب**شیرازنامه**دریوم الاربعاء ثانی عشر شهر رجب‌المرجب سنة ثلاث وثلاثین وثمانمائة ۸۳۳ﻫ.»، یعنی آن‌نسخه تقریباً نودسال بعد ازتاریخ تألیف تحریرشده‌است.این‌نسخه‌بانسخهٔ چاپ آقای **کریمی** درتبویب‌ابواب ومطالب کماً و کیفاً اختلافی فاحش دارد ، وظاهراً این‌نسخه‌بسیار مقدم برنسخهٔ‌منقول عنه‌چاپ **شیراز**است .

۱) رجوع‌شود به: **فهرست ریو** ص۲۰۴.

تاریخ امیر تیمور بزبان فارسی(۱) **تبریز** واقع است . واز آن جهت قابل توجه میباشد، که تنها تاریخی که در زمان حیات **تیمور** نگارش یافته بقلم اوست .

---

۱) از آثار عصر **ایلکانی-جلایری** - به‌نثرشیوای فارسی دو نسخهٔ نفیس در **کتابخانهٔ ملی ملك** در **تهران** ملاحظه کردم که از ذکر آن‌دو صرفنظر نمیتوان کرد ، و چون هر دو کتاب مصدّر بنام سلاطین سلسلهٔ **جلایر** وبقلم‌همین مؤلف است و شایسته است که در این‌مقام اشاره بهردو بشود :

اولاً - ریاض الملوك فی ریاضات السلوك- مؤلف **نظام- تبریزی** ، شاعرونویسنده که از ندمان خاص **سلطان اویس** بوده است ، و این کتاب را بنام‌او موشّح‌ساخته ،قطعه‌ای‌بلیغ‌دردیباچه‌وقصیده‌ای‌غرّا درخاتمه در مدح‌آن پادشاه آورده‌است، بطوریکه‌ازعبارات آن کتاب مستفاد میشود،درابتدای‌عمرمؤلف‌رابخواندن کتب نوادروامثال‌شوقی‌وافردست‌داده‌است، وبر آن‌صدد بوده که کتابی‌بدان نهج‌بنگارد. ظاهراً در ۲۸ سالگی درپی این مقصود برمیآید ، تا آنکه در **بغداد** بمطالعهٔ کتاب - **سلوان المطاع فی عدوان الاتباع** (تألیف **ابن الظفر الصقلی المکی** متولد به ٤٩٧ ه. ومتوفی‌به‌٥٩٥ه. (رجوع‌شود به: **وفیات الاعیان و بغیة الوعاة.**) نائل‌میگردد ، وآن‌را باتصرفات چند بکسوت زبان فارسی درمیآورد ودر **بغداد** از نظر سلطان میگذراند و در نزد آن پادشاه بحسن قبول پذیرفته شده و او در سلك ندمان خاص قرار میگیرد . پس‌از سالی چندآنرا بآخر میرساند . وبرآن خاتمه‌ای نیزالحاق میکند .آن کتاب یك‌دیباچه ویك‌مقدمه وپنج‌باب ویك‌خاتمه‌را مشتمل‌است. نام مؤلف متن‌عربی رابدینگونه ذکر کرده‌است: «**شیخ الاسلام عز الدین رکن- الاسلام شرف الائمه ابو هاشم محمد بن ظفر المغربی**».

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

در خاتمه میگوید: «دراین روزگار که زمام حل وعقد و قبض وبسط ممالك اسلامی در قبضهٔ تسخیر پادشاهی کامگار ودولتیار نهاده ، وهوالسلطان الاعظم **شیخ اویس بهادر خان**، چنین گوید بندهٔ کمینه **نظام** که از اوان صبی داغ تربیت واختصاص آن حضرت یافته است ، وبیك نظر پادشاهانه از قرناء خویش بقدم تقدّم پیش افتاده ، بدین حضرت تقرّب جسته ، وکتاب **سلوان المطاع** را ترجمه کرده و دیباچهٔ آن در **بغداد** درسنهٔ ۷۶۸ ثمان وستین وسبعمائة بعزّ عرض همایون رسانیده شد . و تعویقی که از آن تاریخ تااین غایت واقع شد، موانع ایام وشواغل روزگار را در آن باب تصرفی هرچه تمامتر بود. دراین وقت این نوباوه از کتم عدم بمکمن ظهور رسید ، **مرزبان نامه و فوائد السلوك** را تلوی میمون نهاد. ». این کتاب در سبك انشاء بسیار متکلف و باسلوب **جهانگشای جوینی و مرزبان نامه** تحریر شده است و نسخهٔ موجود **در کتابخانهٔ ملك** بخط نسخ قریب بثلث بتاریخ ۱۰۲۱ هـ. کتابت شده .

ثانیاً ـ کتاب «**بلوهر و بیودسف**» :ـ مؤلف این کتاب هم ایضاً همان شخص یعنی **نظام تبریزی** است که پس از خطبه چنین میگوید :« ملقح اشجار این بستان و منقح ازهار این گلستان، مقتصر اذیال این خطاب ومختصر اطناب این کتاب ، **نظام** تغمده الله بغفرانه . . . الخ» .

آن کتاب تنقیح و تلخیصی است از کتاب کبیر **بلوهر و بیودسف** که از عربی بفارسی ترجمه یافته ولی نام مترجم درنسخه موجوده نیامده وسفید مانده است. ظاهراً **نظام** مذکور آن نسخه را در کتابخانهٔ سلطان یافته وچون عبارات آن باطناب ممل قرین بوده همت برتلخیص وایجاز آن گماشته است ، پس بنام **سلطان احمد بهادر**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

خان موشح ساخته است ، و بامر سلطان بر آن دیباچه نگاشته، ودر آنجا چنین میگوید: «در بعضی از اوقات درپایهٔ سریر اعلیحضرت خلافت پناهی صورت این حال بعز عرض رسید ، ازکمال رغبتی که آنحضرت را بفواید علمی وفوائد حکمی میباشد، سواد آن را ملحوظ نظر سعادت بخش گردانید ، و بعین الرضا بجانب آن التفات کرده اشارت عالیه نفاذ یافت که این مختصر را دیباچه‌ای باید تاهمگنان مقصود ازاین اقتصار بدانند . و نیز خود کتابی باشد که نویسند وخوانند ــ امتثال یرلیغ عالی اعلاه‌الله نموده ، این دیباچه ترتیب یافت». درباب تکلف واطناب نسخهٔ اصل حکایتی ذکر میکنند که برای نمونه در اینجا نقل میشود ؛ چه خالی ازفکاهت نیست ــ :

«امثال این تکلیفات بیمزه نزد سخنوران کامل ونقادان ماهر پوشیده نیست که سماحتی تمام دارد . وتقید بدان اطلاق مرکب سخن را مانعی هرچه بیشتراست: (حکایت) این قصه بدان میماند ــ که بزرگواری که دعوی شاعری کردی، درحق ممدوح خود گفته بود : «ای کف تو رشك دریای نیل ، وای طبع تو غیرت چشمهٔ سلسبیل ، دوستان تو در پناه نعم الوکیل ، دشمنان ترا حق درقرآن گفته «الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل». لطیفی حاضر بود گفت : مصراع آخر ازرودنیل درازترست وازوجود فیل ثقیل تر! ــ گفت: جهت اختصار برین اقتصار کردم واگر اسب نظم درمیدان اطناب میدوانیدم، ختم مصراع تا (کعصف مأکیل ، میرسانیدم . ــ گفت : مأکیل نه ، مأکول است؛ واز شما امثال این هفوات غیرمأمول ! ازسرطنز در جواب گفت : «ذکرت بخیر ! نشنیده‌ای یجوز للشاعر مالایجوز للغیر!!».

چنانکه گفتیم ظاهراً **نظام** مؤلف ایندو کتاب، همان **نظام** صاحب **ظفرنامه** میباشد .

این نسخه بقلم **محمد بن محمد بن ابیطالب** المشتهر **بهمام الطبیب** ۸۱۰ هـ.ق. بخط نسخ تحریر یافته است. ونه تنها ازلحاظ تاریخ نثر فارسی ما آن هردو را دراینجا متوالیاً ذکر کردیم، بلکه کتاب دوم ازنظر تاریخ عقاید وافکار در **ایران**، بخصوص کیفیت نفوذ مبادی وآثار **بودائی** مستحق مطالعه وتحقیق میباشد؛ زیرا مسلماً «**بیودسّف**» معرب «**بوداسوتا**» میباشد .

یافته(تألیف **شرف الدین علی یزدی**) هردو **ظفر نامه**[۱] نام دارند. نسخهٔ **ظفر نامهٔ شامی** بغایت کم‌یاب و تنها نسخهٔ خطی که از آن اطلاع دارم در **موزهٔ بریطانیا** است بشمارهٔ Add. 23,980 که من از آن بخط **دکتر احمدخان**[۲] نسخه‌ای رونویس کرده‌ام.

معلومات ما در بارهٔ **نظام شامی** غالباً مأخوذ از بعضی حوادث اتفاقی است که خود مؤلف در کتاب خود اشاره بدانها کرده و بعضی را مورّخان بعد مانند: **شرف الدین علی یزدی** در **ظفر نامه** و **عبد الرزاق سمرقندی** در **مطلع السعدین** و **میرخواند** و **خواندمیر** در **روضة الصفا** و **حبیب السیر** نقل کرده‌اند، و **ریو** بکمال خوبی آن جزئیات را جمع آورده و از زندگانی این مؤلف اطلاعات جامعی بدست داده است[۳].

او در هنگامی که **امیر تیمور**، **بغداد** را بگشود در آنشهر میزیست،

---

۱) در باب کتاب **ظفر نامهٔ نظام الدین شامی** رجوع شود: به حواشی صفحات ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۶۶ همین کتاب.

۲) مقصود اول از **دکتر احمدخان** ظاهراً **مرحوم دکتر احمدخان محسنی خراسانی** (**عماد الملك**) است که در حدود سالهای ۱۳ـ۱۹۱۲م برای **براون** از روی نسخ خطی نادره در **لندن** کتابت میکرده و در سال ۱۲۹۶ه.ش./۱۹۱۷م. به **ایران** آمده رئیس دار الترجمهٔ وزارت معارف گردید، عاقبت بمقام معاونت و کفالت آن وزارت نائل گشت و در سال ۱۳۲۵ش./۱۹۴۶م. در **طهران** وفات یافت.

۳) رجوع شود به **فهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا**؛ ص ۱۷۰.

بسال ۷۹۵ هـ/۱۳۹۲ م . ودر زمرهٔ جماعتی که برای اداءِ مراسم اطاعت قبل ازهمه به‌نزدآن فاتح بزرگ رفتند،وی‌نیز یکی‌بود . **تیمور** ایشانرا بحرمت پذیره‌شد. هم‌او درآنجا ازاحساساتی که ازحملهٔ تاتار برای‌وی دست‌داده‌است وصف‌میکند .

درسال ۸۰۳ هـ/ ۱۴۰۰ م. وی‌را در **حلب** حبس کردند . وی‌خود چگونگی فتح‌قلعهٔ **حلب** را همانگونه که برأی العین دیده‌است، توصیف می کند؛ ودرسال ۸۰٤ هـ/۱٤۰۱ م . **تیمور** ویرا نزد خود خواسته وباو امر مینماید که تاریخ ایام سلطنت و داستان فتوحات ویرا برنگارد، و سراسر نوشتجات و اوراق واسناد رسمی‌را باختیار اومیگذارد ونیزاورا میفرماید که از انشاءِ مطنطن ومغلق اجتناب کند ، وچنان ساده وروان بنویسد که هرشخص عادی آنرابتواند بخواند . بالاخره درسال ۸۰٦ هـ/ ۱٤۰۳ م . **نظام‌الدین** دراردوی**تیمور**،ودرحضور اوبنزدیکی **اردبیل**، بمناسبت عید رمضان (۱۲ آوریل۱٤۰٤) خطبهٔ‌عید خوانده است .

پس‌ازآن باندک‌فاصله هنگامی که**تیمور** عزیمت‌تختگاه‌خود**سمرقند** میفرماید. به **نظام‌الدین** مراجعت به وطن را (که ظاهراً **تبریز** است) اجازت‌میدهد، ونامه‌ای‌درتوصیهٔ‌او بدست‌وی‌می‌سپارد،خطاب به نوهٔ‌خویش، میرزا **عمر بهادر**، فرزند **میرانشاه** که درآن تاریخ بحکمرانی **ایران** منصوب گردیده بود . این شاهزاده تاسال ۸۰۸ هـ/۱٤۰۵ م .دراین مقام برقراربوده‌لیکن‌درهمان‌تاریخ که مصادف‌بامرگ نیای آنها**تیمور**است برادرش **میرزا ابوبکر** او را معزول میسازد .

ظاهراً **تاریخ نظام شامی** ازسال ۸۰٦ هـ . / ۱٤۰٤ م. ببعد ادامه

نیافته است و از وقایع یکساله ـ (که در آن **تیمور** بعد از آخرین حملهٔ به **گرجستان** عزیمت **سمرقند** تختگاه خود میکند ، ودر همان سال (۲۸ دسامبر ۱۴۰۴ م .) عازم فتح **چین** می شود . ولی این لشکر کشی بواسطهٔ وفات وی در ۱۹ مارس ۱۴۰۵ م. عقیم می ماند ـ) ذکری نکرده است، واز جزئیات وقایع سال آخر حیات امیر در **تاریخ نظام شامی** اثری دیده نمی شود [۱] ؛ و جوینده باید شرح آنحوادث را در کتاب دیگری بهمان نام ، یعنی **ظفر نامهٔ شرف الدین علی یزدی** ، طلب کند ، زیرا که مؤلف درسال ۸۲۸ھ ./۱۴۲۴ م. آن کتاب را تألیف فرموده است .

ظفر نامهٔ دوم ـ تألیف شرف الدین علی یزدی

هر چنـد **شرف الدین علی** بحقیقت مربوط به زمانی متعاقب این دوره است وحقاً در فصل آتیه باید مورد بحث و تحقیق قرار گیرد ، ولی مناسب چنان دیدیم که از او هم در اینجا ذکری کنیم ، چه کتاب **ظفر نامهٔ** او درواقع همان **ظفر نامهٔ** اصلی **نظام شامی** است که با تطویل و اطناب بیشتر وعبارت پردازی زیادتر، باایراد ابیات واشعار بسیار ، قریب پنجاه درصد برحجم آن افزوده است .

---

۱) درسال ۸۱۴ ھ . درزمان سلطنت **میرزا شاهرخ** بفرمان وی **حافظ ابرو** ذیلی بر **ظفر نامهٔ مولانا نظام شامی** نگاشته است و تاریخ آخرین سال حیات **امیر تیمور** (۸۰۷ ھ .) را بقلم آورده که بواقعهٔ وفات او خاتمه می پذیرد .

این ذیل درمجموعهٔ تألیف **حافظ ابرو** موجوداست ونیزدر **زبدة التواریخ بایسنغری** تألیف همان مورخ عین آن آمده است ؛ وهمان ذیل بطورجداگانه ازروی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ **اسلامبول** بسعی واهتمام **فلیکس تاور** مستشرق **چك اسلواکی** در شهر **پراك** درسال ۱۹۳۲ م . بطبع رسیده .

آنچه که از تاریخ حیات این مورّخ معلوم شده خواه مستفاد از مقالات خود او و خواه با مراجعهٔ به کتب تذکره و رجال [۱]، مانند: **جامع مفیدی**،

---

۱) علاوه بر مآخذ مذکور در این کتاب منبع اطلاعی دیگر نیز در تاریخ احوال **شرف الدین علی** بدست است که ذکر آن در این حاشیه بیفایده نیست، و آن تاریخی موسوم به **تاریخ جدید شهر یزد** میباشد، تألیف **احمد بن حسین بن علی الکاتب**، که در آنجا اشارات مکرر باحوال مولانا نموده . این کتاب درحدود سال ۸۶۲ هـ. تألیف شده ووقایع آنزمان را تا آنسال نگاشته و آنرا بنام امیرزاده **پیر بداق** پسر **جهانشاه پسر قرایوسف ترکمان قراقوینلو** که در آن تاریخ ازطرف پدر حکومت **فارس** داشته مصدّر گردانیده‌است ؛ بنا بر این چهار سال بعد از وفات **شرف الدین علی** تألیف شده . آن کتاب نفیسی است ، مشتمل بر اطلاعات نافع وسودمند ، وبسیاری ازعمارات ومزارات ومساجد ومدارس و احوال رجال وعلماء **یزد** رادر آن ذکر کرده ، وحوادث سیاسی وجنگهای محلی که دراوایل و اواسط قرن نهم هجری در **عراق** اتفاق افتاده است در آن شرح میدهد . آن کتاب مشتمل است بردوازده مقاله ودرهر مقاله از نوادر اطلاعات تاریخی و جغرافیائی مطالب سودمند فراوان دارد .چون این کتاب حلیهٔ طبع نیافته بود، درسال ۱۳۱۶ هـ. ش که نویسندهٔ این حواشی تصدی خدمت وزارت معارف را داشت دبیرستانی بنام «**ایرانشهر**» در شهر **یزد** بنا کرد، وبیاد گارجشن افتتاح آن دبیرستان **آقای محمد مهدی راد سرشت** رئیس ادارهٔ معارف **یزد**، نظر باینکه سنت بود که بیادگار هرعمارت مدرسه اثری علمی ومفید انتشار می‌یافت ، این نسخهٔ خطی راکه در کتابخانهٔ **آقای حاج حسین-آقای ملک** موجود بود، بدستوروزارت معارف در **چاپخانهٔ گلبهار یزد** در آبان ۱۳۱۷ ش. بطبع رسانید . این تاریخ کوچك حجم بزرگ فایده ختم میشود باین بیت :

«که چون برخواند این، گوید دعائی   بآمرزش رساد آن آشنائی»

مطلع السعدین، **هفت اقلیم**، **تاریخ رشیدی**، **حبیب السیر**، **لطائف نامه**، **تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی**، همه را برسم معهود خویش، **ریو** در فهرست موزهٔ بریطانیا با کمال هنرمندی خلاصه کرده است (۱).

شرف الدین علی شاعری است که تخلص «**شرف**» میکرده و در فن معما سرائی دستی قوی داشته، **دولتشاه سمرقندی** هم شعر او را و هم تاریخ **ظفر نامهٔ** او را ستوده است. شهرت وی غالباً درهمان کتاب تاریخ اوست و آن تاریخی است مغلق و مطالب مندرج در آن برخلاف آنچه مؤلف ادعا کرده که اقتباس از اوراق و اسناد اصلی و استماع ازپیر مردانی است که خود شاهد وقایع بوده‌اند؛ظاهراً بیشتر آن‌را از کتاب سلف خود **نظام شامی** اخذ کرده و کمتر اشاره به‌مبدأ آن نموده است، حتی اشعار شعراء و آیات قرآنیهٔ آن کتاب‌را عیناً وبدون اندك تغییر نقل کرده. با اینهمه معذلك کتاب **ظفر نامهٔ یزدی** بکلی **ظفر نامهٔ شامی** را تحت‌الشعاع خود قرارداده وشهرت اورا منسوخ ومتروك ساخته‌است.

این کتاب در **کلکته** درسال ۱۸۸۷م. درمجموعهٔ کتب هندی (۲) در دو جلد بطبع رسیده. **مسیو پتیس دل کروا** (۳) **M.Petis de la Croix**.

---

۱) رجوع‌شود به: **فهرست ریو** ص ۱۷۳.

بنده‌مترجم نیز وقتی ازمنابع مختلف بعضی نوادر و نکات مفیده دربارهٔ صاحب ترجمه جمع کرده و آنرا بصورت مقالهٔ مفصلی در۱۲ صفحه فراهم ساختم که در **مجلهٔ آینده** (جلدسوم شمارهٔ چهارم ۱۳۲۱ ش.) در **تهران** بطبع رسید.

۲) مجموعهٔ کتب هندی Bibliotheca Indica Series ، طبع **کلکته** ۱۸۸۷ ـ ۱۸۸۸ م.

۳) فرانسواپتیس دُل کُروا ـ مستشرق فرانسوی متولددرپاریس بسال۱۶۵۳م. و متوفی بسال ۱۷۱۳ م.

آنرا بزبان فرانسه درآورده ودر۱۷۲۲ بطبع رسیده ، و **داربی J. Darby** درسال ۱۷۲۳م. آنرا ازفرانسه بانگلیسی نقل کرده است .

مؤلف **تذکرهٔ هفت اقلیم** در باب **شرف الدین علی یزدی** چنین می نویسد :

« در عصر خود اشرف فضلای **ایران** و الطف علمای دوران بوده، واوهمیشه بقلم لطائف رقم مؤلفات بدایع آثار برصحیفهٔ روزگار تحریر مینمود.» ودرباب **ظفرنامه** میگوید: « درفن تاریخ بلطائف آن در فارسی نسخه‌ای مکتوب نگشته.» واضافه میکند که ماده‌تاریخ آن[1] «**صُنّف فی شیراز**» یعنی سال ۸۲۸ ه./۱۴۲۴م. میباشد . وهم‌چنین صاحب **هفت اقلیم** می گوید :

آثاردیگر شرف الدین علی

شرف الدین را کتابی است موسوم به : **حلل مطرّز** در فن معما و لغز ، و نیز **شرح قصیدهٔ برده**[2] و کتاب **کنه المراد فی وفق الاعداد**[3]، و او را

---

۱) ماده‌تاریخ = Chronogram

۲) **قصیدهٔ برده** قصیده‌ایست معروف درمدح **نبی اکرم** صلعم ، اثر شاعر مصری، الامام **شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید البوصیری الصنهاجی** متوفی بسال ۶۹۶ه . ومطلع آن این است :

« أمن تذکر جیران بذی سلم   مزجت دمعاً جری من مقلة بدم».

(رجوع شود به: **فوات الوفیات** ج۲ ، ص۲۰۵)

این قصیدهٔ غرّا ازقرن هفتم تاکنون درسراسر عالم اسلام نزد خاص وعام مشهوراست وبفارسی ترجمه‌های منظوم ومنثور فراوان دارد .

۳) علم اعداد را مرحوم **براون** چنین ترجمه کرده است : والعهدة علیه -

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

اشعار آبدار از قسم مثنوی و غزل و رباعی بسیار است و باین دوبیت استشهاد میکند :

صوفی‌مباش منکر رندان می‌پرست — کاندرپیاله‌پرتوی ازروی‌دوست‌هست
این‌طرفه ترکه‌مردم کوته‌نظر کنند — آن‌راخطاب‌فاسق واین‌راخداپرست

ریو Rieu میگوید:**شرف الدین** نه‌تنهابواسطهٔ علم وصلاح بلکه بسبب حسن انشاءِ بی‌نظیر مدتی دراز مصاحب **شاهرخ** وپسرش **میرزا- ابراهیم سلطان** بود. ودر **تاریخ‌رشیدی**[۱] آمده‌است که **شاهرخ** تربیت ونگاهداری **یونس‌خان خانزادهٔ‌مغولی** راکه **میرزا الغ‌بیگ** درسال ۸۳۲ه./۱٤۲۸م . اسیر کرده بود، بعهدهٔ‌آن دانشمند محول‌داشت ووی تا آخرعمرمولانانزد او اقامت میکرد.

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

«The science of magical suqraes and lucky numbers .»

در **کشف‌الظنون** نام‌این کتاب چنین‌ذکرشده : **کنه المرادفی علم وفق الاعداد** و سپس کتاب دیگری‌را نام میبرد که بفارسی درترجمهٔ همان کتاب وخلاصهٔ آن تألیف شده،موسوم‌به : **کنه المراد وخلاصته فی‌وفق‌الاعداد**، تألیف : **یعقوب‌بن‌محمدبن‌علی‌الطاوسی.**

---

۱) رجوع‌شودبه:**تاریخ‌هندوستان**تألیف**ارسکین** Erskine جلداول‌ص٤۵ ونیز **تاریخ مغولان‌آسیای وسطی** تألیف **الیاس** N. Elias **وسردنیس- راس** ، ص۷٤ و ۸٤ و ۱۵۵ . **(سردنیس‌راس** Sir E. D. Ross از بزرگان مستشرقان انگلیس که‌افزون از دهسال در **هندوستان** بمطالعه وتحقیق‌السنهٔ شرقیه مشغول بود و سالیان دراز ریاست مدرسهٔ السنهٔ شرقیه در **لندن**باومفوض، وخدمات گرانبهابزبان‌وادب‌فارسی کرده‌است،متولد بسال۱۸۷۱م.ومتوفی‌بسال ۱۹٤۰م.**مترجم)**

بنده مترجم درسال ۱۳۳٤ ش . درکتابخانهٔ گرانبهای نسخ خطیه که درشهر **سرینگر کشمیر** موجود است ،نسخهٔ بسیار نفیس وجامعی از کتاب**تاریخ‌رشیدی** تألیف **میرزا حیدر دغلات** ملاحظه کردم که بسیار قابل توجه‌است.

درسال ۸۴۶ ﻫ./ ۱۴۴۲ م. **میرزا سلطان محمد** که بحکومت **عراق** منصوب شده و شهر **قم** را تختگاه خود قرار داده بود، **مولانا شرف‌الدین علی** را که در **یزد** برای جمعی کثیر از طلبه تدریس وافاضه میفرمود، نزد خود خواند وبه‌اوعزّت و حرمت بسیار نهاد، وبندیمی و مشاوری خود بر گزید. چون در سال ۸۵۰ ﻫ./ ۱۴۴۶ م. امیرزاده علم خلاف علیه نیای خود برافراشت، **شاهرخ** بالشکری بسیار به **اصفهان** تاخت واورا مقهورساخت، وجمعی ازمشاوران ومعتمدان اورا از دم‌تیغ هلاك بگذرانید. **مولانا شرف‌الدین** نیزمتهم به‌اغوای امیرزاده شده در معرض بازخواست‌قرار گرفت. لیکن **میرزا عبداللطیف**، پسر **الغ بیگ**، نوۀ دیگر **شاهرخ**، به بهانۀ آنکه پدرش‌وجود مولانارا برای‌تنظیم‌امر رصدخانۀ**سمرقند** لازم‌دارد،ازاوشفاعت کرد. **شاهرخ** ازخونش‌در گذشته واو را به **سمرقند** فرستاد[1]، وپس‌ازمرگ شاهرخ **میرزاسلطان‌محمد** که‌قلیل مدتی بتخت سلطنت **خراسان** نشست.مولانارا رخصت مراجعت به‌**یزد** عطا فرمود، و **شرف‌الدین** درسال ۸۵۳ﻫ./ ۱۴۴۹ م. به‌**یزد** رفت و در قریۀ **تفت** ساکن گردید، و هم در آنجا در سال ۸۵۸ ﻫ./۱۴۵۴م.

---

۱) رفتن **شرف الدین علی** به **سمرقند**، چنانکه **مرحوم براون** متعرض‌است، بر خلاف آنچه که ارباب سیر و تواریخ نوشته اند میباشد. هم در **مطلع السعدین عبد الرزاق سمرقندی** و هم در **تاریخ جدید یزد** مسطوراست که: **شرف الدین علی از عراق** به‌**هرات** فرستاده شد و درآنجابود، تاپس‌ازوفات **شاهرخ** که‌در همان سال اتفاق افتادبه **یزد** مراجعت فرمود.

وفات یافته در محوطهٔ **مدرسهٔشرفیه** که خود بنیاد نهاده بود مدفون شد [۱].

بعضی‌از نسخ‌خطی **ظفرنامه** مشتمل‌است برمقدمه‌ای در نسب‌نامهٔ خانهای ترك و **تاریخ چنگیز خان** واعقاب او تا زمان **تیمور** [۲] واین مقدمه درسال ۸۲۲ه./۱٤۱۹م . یعنی‌شش‌سال قبل‌ازتاریخ‌تألیف **ظفرنامه** نگاشته‌شده بوده .

مقایسه و تطبیق **ظفرنامهٔ یزدی** با **ظفرنامهٔشامی** درسی دقیق و موضوعی‌قابل‌مطالعه‌وتحقیق‌است،زیرامعلوم‌میدارد که‌چگونه‌**شرف‌الدین**-

---

۱) در **تاریخ جدید یزد** تألیف **احمد بن حسین بن علی الکاتب** درذیل وقایع سال‌ثمان‌وخمسین‌وثمانمائه،تاریخ‌وفات‌**مولاناشرف‌الدین‌علی** را بدین گونه ثبت کرده است . «دراین‌سال بیشتر اکابر **یزد** درگذشته بعالم عقبی‌رفتند . . . هم دراین‌سال جناب افضل‌العرفاء‌وافتخارالعلماء فی‌العرب والعجم صاحب‌اللطف والکرم والجود والنعم **شرف‌الدین‌علی الیزدی** نورالله مرقده درگذشت ...ودرمزارشریف که بانی او مخدوم سعید مولانای اعظم مرحوم **شمس الدین ابوبکر یزدی** آن را مدرسه ساخت و **شرفیه** نام کرد در جنب مسجد نو که احداث حرم مرحوم **امیرچقماق**است ودرصفهٔ‌اوتاریخ‌مذکورمدفون گشته..» بنابراین‌مدفن **شرف‌الدین** در**یزد** است ،نه در**تفت** چنانکه مرحوم **براون** بنقل از **ریو** ثبت کرده‌است(رجوع شود بمقالهٔ این‌بنده در **مجلهٔ آینده** ، شمارهٔ۲۸سال سوم. (اخیراً درشهر**یزد** برسر مزار آن مورّخ و شاعر بنائی‌ساخته و لوحه‌ای برقبراوانداخته‌اند وازگمنامی بیرون آمده‌است،ولی‌خلوتخانهٔ‌اودرقصبهٔ**تفت**درخانقاه**شاه نورالدین نعمة‌الله‌ولی** بوده که هماکنون موجوداست ودراویش نعمة‌اللهیه آنرا مرمتی کرده‌اند .

۲) رجوع‌شود بفهرست کتب خطی تألیف**ریو** ، ص۱۷٤ .

علی اجمال سلف خودرا تفصیل داده، وآنرا باعبارات مغلق ومسجع تزیین نموده ودر کتاب خود مندرج ساخته است .

فرقهٔ حروفیه ومؤسس آن فضل الله استرآبادی

فرقهٔ حروفیه

قبل از اختتام این فصل سزاوار است ازفرقهٔ مبتدعهٔ حروفیه سخنی چند بگوئیم . این مذهب راشخصی موسوم به **فضل الله استرآبادی** درزمان سلطنت **تیمور** اختراع کرده و انتشار داد. از آن جهت قابل توجه وشایستهٔ مطالعه است که نه تنها مبادی و تعالیم عجیبه وآثار بسیار ایجاد کرد ومخصوصاً اشعاری بسیار بفارسی وترکی بجای گذاشت ، بلکه از لحاظ حوادث عظیمه دارای اهمیت تاریخی نیز میباشد . عقوبت‌ها و آزار بسیار از یك طرف ، و قتل و کشتار های زیاد ازطرف دیگر ، همه ، بواسطهٔ بروز این عقیده واقع شد . گرچه پیروان آن ظاهراً در **ایران** دوامی نیاوردند ، لکن مبادی ایشان از خاك **ایران** تجاوز کرده در کشور **ترکیه** محیط مساعدی برای ترقی وتکامل خود پیدا کرد . و در لباس طائفهٔ دراویش **بکتاشیه** نشو و نما یافت . در وقت حاضر آن سلسله مهمترین نمایندهٔ همان عقاید حروفیه میباشند [1] .

---

۱) علامهٔ مستشرق فرانسوی، مرحوم **کلمان هوارت Cl. Huart** ازتحقیقاتی که درباب طایفهٔ **حروفیه** وخرافات آنها کرده‌اند، بطوراجمال خلاصه‌ای ساخته است؛ چون سخنان اوموجز ومفید وجامع است عیناً دراینجا نقل میکنیم. می‌نویسد :

« اصول عقاید جماعت حروفیه که یکی از فرق شیعه‌اند ، درکتاب موسوم به «**محرم نامه**» مذکور شده . واین کتاب در سال ۸۲۸ ﻫ./ ۱۴۲۵ م. تألیف گردیده . بانی آن فرقه **فضل الله استرآبادی** است که درآخرقرن هشتم هجری بظهور رسید یکی

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

از شاگردان او موسوم به **علی الاعلی** بعداً مبادی اورا در مملکت عثمانی منتشر ساخت و **دراویش بکتاشیه** آنرا قبول کردند. بنا بکتاب **محرم نامهٔ** مذکور آنها عالم را قدیم میدانند که آن بدوران ازلی سرمدی همواره درحرکت میباشد. تغییراتی که در عالم مشاهده میشود معلول همان حرکت است وتبدل اوضاع جهان به طور ادواری نمودار میگردد هردوری را آغازی وانجامی است که بمظاهر مشابه یکدیگر ظاهر میشوند. ظهور **آدم** درابتدا قیام قیامت درانجام تکرارمیگردد. خداوند متعال درشخص انسان متجلی میشود مخصوصاً درصورت او، زیرا که «خلق الله الادم علی صورته» این مظاهر الهی درصور متوالیه انبیا و اولیا و بالاخره بصورت الوهیت ظهور میکنند. **محمد بن عبدالله** (ص) آخرین پیغمبران وخاتم انبیاء بوده و بعداز او نوبت باولیاء میرسد که عبارتند از ائمه از **علی بن ابیطالب** تا **حسن عسکری** امام یازدهمین. **فضل الله استرابادی** خود خاتم الاولیا و آخرین آن مظاهر است ولیکن خود را سرآغاز دوری جدید و مظهر الوهیت میداند. وجود او صورت تام حقتعالی است. انسان برسایر موجودات بقوهٔ ناطقه «کلمه» امتیازدارد و آنرا بوسیلهٔ بیست و هشت حرف الفبا به تحریر میآورد. برای حساب جمل که از ارزش عددی این حروف استخراج میشود، این طائفه تأثیرات عظیم قائل هستند. (گوئی این حساب حروف و اعداد را از اسماعیلیه اقتباس کرده باشند.) بعلاوه حروف الفبا را نیز به طبقه بندی خاصی تقسیم میکنند: حروفی که دارای یك یادو یا سه یا چهار علامت باشند دریك طبقه ودسته قرار میدهند. همچنین برآنند که خطوط سیما وصورت نیز هفت خط است (مژگانها، ابروان، موی ریش وسبلت) وچون این خطوط سبعه را با عدد چهار که شمارهٔ عناصر اربعه است ضرب کنند حاصل آن بیست و هشت میشود که آن نیز مساوی با عدد حروف الفباست. کتب اصلیهٔ آنجماعت عبارت است از: **شش جاویدان، حقیقت نامه، استوانامه، هدایت نامه و محرم نامه** بعضی از این کتابها بفارسی آمیخته بلهجهٔ استرآبادی نوشته شده است و بعضی دیگر به ترکی عثمانی است.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

خاموش مانده‌اند[1] وتنها اشاره‌ای که‌در این‌باب در تواریخ فارسی ملاحظه

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

برخلاف سایر اصناف دراویش، این جماعت هیچگونه ورد ویاذ کری ندارند واز آداب ایشان است که هر بامداد درخانهٔ رئیس روحانی خود که اورا «**بابا**» میگویند اجتماع می کنند واو بهریك از آنان بدست خادمی یك پیمانهٔ شراب ویك لقمهٔ نان ویك قطعهٔ پنیر عطا می کند. وحضار فریاد به تحسین و تمجید بلند کرده بابا بهریك از آنها باز پیمانهٔ شرابی بدست خود تقدیم میدارد و آنها با نهایت ادب آنرا گرفته واز آن قدری بصورت وچشمان خود می ریزند وسپس آنرا می نوشند .

وهمچنین از آداب ایشان یك نوع اعتراف سرّی است که از گناهان خود درنزد بابا بعمل می آورند (انسیکلوپیدیا اسلام) برای اطلاع بیشتر به کتب ذیل مراجعه شود :

۱ - **کشف الاسرار** (ترکی) تألیف **اسحاق افندی** .

۲ - «Textes persans relatifs à la secte des Hurufis» (**فرانسه**) تألیف **کلمان هوارت** .

۳- مطالعات درباب حروفیه ، تألیف فیلسوف **رضا توفیق** (ترکی)

۱) درباب قلع‌وقمع این‌طایفه دراول قرن‌یازدهم هجری **اسکندر بك منشی** در **کتاب عالم آرای عباسی** سرگذشتی مفصل و جالب نگاشته است که ظاهراً به نظر مرحوم **براون** نرسیده . وی‌در ضمن وقایع سال ۱۰۰۲ هـ/ ۱۵۹۴ م . (که هفتمین سال جلوس **شاه‌عباس اول صفوی** است) به آن داستان که منجر بفنا و نابودی فرقهٔ **ملاحده** وزوال قطعی عقاید **حروفیه** در کشور **ایران** گردید اشاره میکند که چگونه رئیس آنها **درویش خسرو قزوینی** که‌از جماعت **نقطویه** بوددراواخر قرن دهم در **قزوین** سکنی گرفته وتکیه‌ای بنیاد نهاد . بعد از آن شاه جوان «که اکثر اوقات در کوچه‌ها و محلات سیر فرموده باطبقات خلایق آشنائی میکردند بسر وقت درویش‌رسیده بااو صحبت‌داشته وعقیدهٔ اورا فهمیده براطوار او آشنا گردیدند، تا

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

کرده‌ام در **مجمل فصیحی خوافی** است . در آن کتاب در ذیل حوادث سال ۸۲۹ ه./ ۱۴۲۶ م . و مفصلتر از آن در **حبیب السیر** آمده است (۱)

۱) **حبیب السیر** جلد۳ جزء۳ ص۱۲۷ .

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

عاقبت بگرفتن **درویش خسرو** و اتباع او امر کردند . . . وجهت ترویج شریعت غرّا حکم بقتلش فرموده ازجهاز شتر بحلق آویخته درتمامت شهر **قزوین** گردانیدند. همچنین جمعی دیگر از زعمای آن فرقه در تمام **ایران** نیزبقتل رسیدند ـ مانند : **مولانا سلیمان طبیب ساوجی** ، و **میر سید احمد کاشی** که پادشاه در **نصر آباد کاشان** اورا بدست‌خود شمشیرزده دوپاره کردند، ودرمیان کتب اورساله‌ها که در **علم نقطه** نوشته شده بود ظاهر شد که آن طایفه بمذهب حکما عالمرا قدیم شمرده‌اند واصلاً اعتقاد بحشر اجساد وقیامت ندارند ، ومکافات حسن وقبح اعمال در عاقبت ومذلت‌دنیا قرارداده بهشت ودوزخ همان‌را میشمارند . .

درویش کمال اقلیدی و **درویش بریانی** راکه نیز مقتدای فوجی از آن طبقه بودند باسه‌چهار نفر مرید که بااو دراصفهان میبودند دزراه **خراسان** براه عدم فرستادند . از **اصطهبانات** نیزچند نفرزا که اعلم این طبقه بودند آورده و بیاران ملحق ساختند ، و همچنین بر هر کس که مظنهٔ الحاد بود ابقا نرفت . و از اتراك **پیر بداغ بیگ دین اغلی استاجلو** که‌تابع این‌طبقه ومرید **درویش خسرو** بود بقتل رسید» .

نکتهٔ جالب‌توجه در کلام **اسکندر بیك منشی** ارتباط این جماعت است با **هندوستان** و مخصوصاً **با شیخ ابو الفضل علامی دکنی** وزیـر معروف **جلال الدین محمد اکبر** پادشاه **هندوستان** ، ومراسله ومنشوری که از او بنام **میر سید احمد کاشی** مذکور در فوق از میان نوشتجات او ظاهر شد ، و نیز فرار **شریف آملی** ازاکابر آن طایفه به **هندوستان** وتقرّب وی نزدپادشاه **هند**. بالاخره میگوید : «القصه ازسیاست این‌جماعت اگر کسی ازاین طبقه‌بود ازاین‌دیار بیرون رفت یادر گوشهٔ خمول‌خزیده‌خودرا بی‌نام‌ونشان‌ساخت،ودر **ایران** شیوهٔ **تناسخ** منسوخ گشت .

(که در ذیل وقایع سال بعد ذکر کرده و نقل میکند که در روز ۲۳ رجب ۸۲۹ ه. / ٤ مارس ١٤٢٦ م.) یا در همان روز در سال بعد شخصی موسوم به **احمد لر** که از مریدان **مولانا فضل الله استر آبادی** بوده است ، به بهانهٔ تقدیم عریضه به **شاهرخ** در موقعی که در **هرات** از مسجد جامع بیرون میآمد کاردی بشکم او نواخت، ولی آن زخم کارگر نیامده قاتل مذکور در همان مکان بدست یکی از نوکران **شاهرخ** موسوم به **علی سلطان قوچین** بقتل رسید ، و این برای او کمال خوشبختی بود زیرا هم اورا از چنگال شکنجه‌ها وعقابهای هولناك نجات داد وهم **میرزا بایسنغر** وسایر امراء که مأمور کشف علت این توطئه بودند از پیدا کردن همدستان او و شرکاء جرم او محروم ماندند. معذلك در جیب آن مرد کلید خانه‌ای بدست آمد که چون محتویات آنرا تحقیق و بازجوئی نمودند، در بارهٔ شخصی موسوم به **مولانا معروف** سوءِ ظن بردند ، و این مولانا خود خطاطی نامی و دارای فضل و کمال بوده که سابقاً در دربار **سلطان احمد جلایر** در **بغداد** میزیسته، وپس از آن بخدمت **میرزا اسکندر** در **شیراز** درآمده . وبعدها **شاهرخ** اورا از **شیراز** به **هرات** آورده. وی در آنجا باجماعتی از فضلا ودراویش **هرات** ودیگر اشخاص که از آنجمله **احمد لر** مذکور بود . آشنائی ومعرفتی داشته است .

میرزا بایسنغر میخواست که اورا هلاك سازد، ولی بعد از آنکه چند مرتبه اورا تاقتلگاه بردند، عاقبت اورا در **قلعهٔ اختیار الدین** حبس کردند؛ لیکن جمعی دیگر را دستگیر کرده بکشتند واجساد آنهارا بسوزانیدند که از آنجمله یکی **خواجه عضد الدین** نوادهٔ **فضل الله استر آبادی حروفی** بوده است . ونیز **سید قاسم الانوار** شاعر و صوفی معروف نیز مورد سوءِ ظن شده وبحکم **بایسنغر** از **هرات** تبعید گردید.

دیگر از منابع معدودی که دربارهٔ حروفیه بنظر من رسید در کتاب، **الانباء ابن حجر العسقلانی**[1] (متوفی بسال ۸۵۲ هـ./ ۱۴۲۷ م.) است، وی مینویسد:

آنچه ابن حجر در کتاب انباء نوشته

«**فضل الله** پسر **ابومحمد تبریزی** یکی از مبتدعینی است که طریقهٔ ریاضت نفسانی پیش گرفتند. ودراثر تعالیم ضلال وی فرقه‌ای بظهور رسید که به **حروفیه** مشهور است. او معتقد است که حروف الفباء ممسوخات انسانی میباشد. و نیز از اینگونه خرافات و اوهام بهم بافته است. وی

۱) **قاضی القضاة شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی الکنانی ـ العسقلانی البصری الشافعی**، متولد بسال ۷۷۳ هـ. ومتوفی بسال ۸۵۲ هـ. ازاجلهٔ علماء وائمهٔ سنت درقرن نهم، وصاحب مقام رفیع درادب ولغت وعلوم دینی اسلامی است، مدت بیست ویك سال برمسند قضاء **مصر** متمکن بود وعدد تصانیف اورا افزون بریکصد وپنجاه مجلد نگاشته اند که از آنجمله است: کتاب **انباء الغمر فی ابناء العمر** که تاکنون صورت طبع نیافته.

مرحوم **براون** میگوید که اینقسمت از آنکتاب را ازمقدمه‌ای که **فلوگل** آلمانی بر طبع کتاب «**کشف الظنون**» (جلد دوم طبع **لیدن**، ۱۸۳۵م.) نگاشته است نقل کرده. وماعین عبارت **کشف الظنون** را که درضمن وصف کتاب **جاودان کبیر** از **ابن حجر** نقل کرده دراینجامی آوریم: (باترجمهٔ متن انگلیسی اندك اختلاف دارد) قال العلامة **ابن حجر العسقلانی** فی تاریخه المسمی **بالانباء**: ـ**فضل الله بن ابی محمد ـ التبریزی** احد المتقشفین من المبتدعة، کان سن الالحادیة ثم ابتدع النحلة الّتی عرفت بالحروفیة، یزعم ان الحروف هی عین الآدمیین الی خرافات کثیرة لااصل لها، ودعا الامیر ـ **تیمور** الاعرج الی بدعته، فاراد قتله فبلغ ذلك ولده لانه من مستجیریه فضرب عنقه بیده، فبلغ ذلك **تیمور** فاستدعی برأسه وجثته، فاحرقهما فی هذه السنة یعنی ۸۰۴ اربع وثمانمائه» انتهی.

امیر تیمور لنگ را بدین وعقیدت خود دعوت کرد، لیکن امیر نپذیرفته امر بقتل او داد. چون این خبر بامیرزاده **میرانشاه** که **فضل الله** بنزد وی به **تبریز** پناه برده بود رسید، بدست خود سر اورا قطع کرد. چون **تیمور** از این خبر آگاه شد سر وجسد اورا طلب کرد وامر بسوختن آن فرمود. این واقعه در سال ۸۰٤ هـ. اتفاق افتاد.»

کتاب جاویدان کبیر

تعالیم **فضل الله** ابتدا در کتابی بسیار عجیب که قسمتی بعربی، و قسمتی بفارسی، وبعضی دیگر بیکی از لهجه‌های محلی **ایران** است نوشته‌شده، وآن موسوم است به «**جاویدان کبیر**». نسخ متعددهٔ خطی از آن کتاب در کتابخانه‌های **ایاصوفیه اسلامبول**، و**موزهٔ بریطانیا** (شمارهٔ Or 5957) و **لیدن**، **کمبریج** ونزد خود من موجود است. نخستین شرح وبیان راجع بآن کتاب بزبان های اروپائی همانا یادداشت های مختصری است راجع به نسخهٔ موجوده در **لیدن** (ج ٤ ص ۲۹۸ **فهرست کتابخانهٔ لیدن**). سپس شرح مفصلتری از آن کتاب را مرحوم **کلمان هوارت** M. Clément Huart در **ژورنال آسیائی** سال ۱۸۸۹ م. در تحت عنوان «Notice d'un manuscrit pehlevi-musulman,» نوشته که بر اساس نسخهٔ موجوده در **اسلامبول** میباشد. ظاهراً اسم حقیقی آنرا ننگاشته وآنرا «مسائلی درباره **قرآن**» نامیده‌است. **مسیو هوارت** بیشتر توجه بزبان ولغت آن کتاب خطی داشته واز معانی و مطالب آن بحثی بمیان نیاورده است، زیرا در آن تاریخ هنوز معلوم نبوده که **جاویدان کبیر** کتاب بزرگ **طایفهٔ حروفیه** تألیف **فضل الله استرآبادی** میباشد. من خود نیز یادداشت مفصلی درباب نسخهٔ موجودهٔ **جاویدان کبیر** در **کمبریج** که قبلاً در **اسلامبول** خریداری شده‌بوده، در فهرست نسخ

فارسی دانشگاه **کمبریج** ۱۸۹۶م. نگاشته‌ام . یکی از خصائص جالب توجه این نسخه در آن است که محتوی بر ضمیمه‌ای میباشد که در آن حوادثی را بیکی از لهجه‌های فارسی نوشته و بعضی مطالب آنرا بامر کب سرخ شرح کرده‌اند. کتاب مذکور شامل یك سلسله از خوابها ورؤیاهائی میباشد که **فضل الله** دیده است. بسیاری ازین خوابها را با تاریخ ذکر کرده ؛ قدیمترین آن بسال ۷۶۵ ه./۱۳٦۳ م. واقع شده ، در آن زمان تعبیر رؤیا وشرح مکاشفات بسیار محل اعتقاد عامه بوده است، و آخرین آن خوابها بسال ۷۹٦ه. ۱۳۹۳م. است . ازینرو یك دورهٔ سی ساله‌را متضمن میباشد ودرضمن آن به بسیاری ازاماکن واشخاص اشاره کرده است .

اماکن و اشخاص مذکور درجاویدان کبیر

اماکنی که در آن کتاب ذکر میکند، عبارت است از: **استرآباد، بغداد، باکو، بروجرد ، دامغان ، مصر، فیروز کوه ، عراق و اصفهان**. مخصوصاً عماراتی در **اصفهان** که موسوم است به‌عمارت **طوقچی** (۱) **خوارزم، جزیره (بین النهرین)، قزوین، سمرقند، تبریز،** ودو نقطهٔ مبهم مرکز **اسماعیلیه-رودبار** وقلعهٔ **گردکوه** . اشخاصی را اسم میبرد عبارت‌اند از : **امیر تیمور ، شاه اویس** (ظاهراً **شیخ اویس- ایلخانی جلایری** است) **توقتمش خان ، پیر پاشا ، سید عمادالدین** (که همان **نسیمی** شاعر ترك حروفی است)، **سید شمس الدین، سید تاج الدین، خواجه فخر الدین، خواجه حسن، خواجه بایزید، مولانا کمال الدین،**

---

۱) هم‌اکنون یکی ازمحلات **اصفهان** بهمین نام-**طوقچی** -موجود است وسابقاً نیزیکی از دروازه‌های آن شهر بهمین اسم نامیده می‌شده .

مولانا محمود ، مولانا مجد الدین ، مولانا قوام الدین ، مولانا صدرالدین ، شیخ حسن ، شیخ منصور ، ملك عزالدین ، امیرشمس ، درویش توکل ، درویش مسافر، درویش کمال الدین ، عبدالرحیم عبدالقادرحسین کیا ، عمرسلطانیه ، یوسف دامغانی .

فهم این رؤیاها با وجود فرهنگ و لغت نامه ای که بسیاری از کلمات وارد درلهجهٔ متن کتاب را شرح میدهد، بازمتعسر ومشکل است. ظاهراً بیشتر آن‌ها صورت یادداشت دارد ، و برای آن است که آنخواب رابخاطر نویسنده بیاورد ، و گویا آن‌ها قبلاً جزو کتاب **جاویدان کبیر** نبوده وشاید درغالب نسخ آن کتاب نیز وجود نداشته باشد .

در ۲۳ اکتوبر ۱۸۹۶ م . اندکی بعد از انتشار فهرست من از کتب **کمبریج** ، دوست من مرحوم گیب **E. J.W. Gibb** توجه مرا درنامهٔ خود باین نکته جلب نمود که در چند تذکرة الشعراء ترکی مانند: **تذکرهٔ لطیفی و تذکرهٔ عاشق چلبی** از شاعری ترك به تخلص **نسیمی** ذکر کرده اند که بصفت حروفی موصوف است ، و رابطهٔ او را با **فضل الله استر آبادی** میتوان از بعضی اشعاروی نیز استنباط نمود مثل این بیت :

«علم حکمتدن بلورسنگ گل برو گل ای حکیم   سن **نسیمی** منطقندن د گله فضل اللهی گور»

یعنی : اگرعلم حکمت میطلبی ، ای حکیم بیا ومنطق **نسیمی** را بجو وفضل الهی را تماشا کن .

مستر گیب درپیرو آن مفتاح ، فصلی (ف۷ص۳۳۶) **ازجلداول** کتاب

خود «**شعرعثمانی**» را وقف به تحقیق **فرقهٔ حروفیه** ساخته است، ومخصوصاً از دو شاعر حروفی ترك یکی **نسیمی** [۱] و دیگری **رفیعی** که دومی شاگرد اولی بوده است بحث میکند. مستر **گیب** نتوانسته است که اثری از

تحقیقات گیب در تاریخ حروفیهٔ ترکیه

این طایفه قبل از اواسط قرن هفدهم در اشعار ترکی بیابد، بلکه دو مطلب از تواریخ منابع ترکی بدست میدهد که کیفیت عذاب وعقاب فجیعی که چند مرتبه بر آنها وارد کرده‌اند، ذکر میکند. واقعهٔ اول نقل از کتاب **الشقائق النعمانیه** [۲] است که در آن روایت میکند، چگونه **فخر الدین عجمی** مفتی ایرانی **اسلامبول** شاگرد **میر سید شریف جرجانی** چندنفر از پیروان حروفیه را گرفته وآنان را مانند زنادقه و کفار امر فرمود زنده بسوزانند،

---

۱) **نسیمی** متولد در **بغداد** بدو زبان شعر دارد و دیوان او مشتمل است بر اشعار فارسی و ترکی که در **اسلامبول** مجموعاً در یك مجلد بسال ۱۲۹۸ هـ. / ۱۸۸۱ م. بطبع رسیده. و مستر **گیب نسیمی** را اولین شاعر بزبان ترکی غربی وتنها شاعر واقعی آن دورهٔ قدیم میشمارد.

۲) رجوع شود به **الشقائق النعمانیه** درضمن (طبقهٔ خامسه ـ علماء دولت سلطان **محمدخان بن بایزیدخان**) طبع **مصر**، حاشیهٔ **وفیات الاعیان** صفحهٔ ۶۳.

الشقائق النعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه ـ تألیف **ملا احمد ابن مصطفی** معروف به **طاشکبری زاده** متولد به ۹۰۱ هـ. ومتوفی به ۹۶۸ هـ. از اجلهٔ علماء و قضات ترك است. این کتاب مجموعهٔ مفیدی است در ذکر علماء شریعت ومشایخ طریقت، که به ترتیب ایام سلطنت ده تن از سلاطین آل عثمان تألیف وتدوین کرده (۹۶۵ هـ.) وشرح حال ۵۲۱ تن از علماء را متضمن است، بعد از آن دیگران بر آن ذیلهای عدیده نوشته و آنرا تا قرن سیزدهم هجری ادامه داده‌اند (طبع **مصر** ۱۲۹۹ هـ.ق. و ۱۳۱۰ هـ.ق.)

وبا آنکه آنان طرف اعتماد و لطف **سلطان محمد خان دوم فاتح** بوده‌اند، سلطان باهمهٔ قوّت و شوکت خود ظاهراً نتوانسته است آنها را ازتعصب علما و غوغای عامه خلاص سازد، وهم نقل شده است که مفتی مذکور را چندان حرارت ایمان بجوش آمده بود که خودشخصاً درآتش میدمید ودر آنهنگام لختی ازریش دراز وی بسوخت.

واقعهٔ دوم نقل از **تذكرة الشعراء** ترکی تألیف **لطیفی** است که میگوید: - چگونه اباطیل کفر آمیز یکنفر شاعر حروفی متخلص به **تمنائی** باعث شد که ویرا باچندتن دیگر از آن جماعت به‌قتل و سوختن محکوم ساختند، درزمان **سلطان بایزید اول (ایلدرم)** حریف ومخاصم **تیمور** که‌درسال ۸۰۴ ه.ق. از **تیمور** شکست‌یافت. چون‌هم‌دراین سال‌بوده است که **فضل‌الله حروفی** بقتل‌رسیده معلوم‌میشود که مبادی‌او بطوری وسعت انتشار حاصل کرده بود که در اندك زمان از **استرآباد** به **آدرنه** رسیده، ولی‌هم درزمان حیات‌او وازهمان ابتدا به‌سخت‌ترین وشدیدترین وضعی مشایخ اسلام بمخالفت آن فرقه برخاسته‌اند. مستر **گیب** میگوید که: وی هیچگونه سندونوشته‌ای راجع به‌جنبش‌این طایفه درقرون اخیره نتوانسته است کشف نماید؛ و میخواهد بگوید که نهضت **حروفیان** از اواخرقرن پانزدهم (قرن نهم‌هجری) پیشترنرفته، وهر گونه تشکیلاتی که داشته‌اند ظاهراً در اثر عقاب و عذاب شدیدی که در زمان سلطنت **بایزید خان** دربارهٔ آنها بعمل آمده ازمیان رفته‌است.

لیکن باید گفت فعالیت این طایفه درحقیقت تاعصر حاضر ادامه داشته است. درویشان **بکتاشی** دروقت حاضر هنوز نمایندهٔ افکارحروفیه

میباشند، چنانکه اخیراً درسال ۱۲۹۱ه‍./۱۸۷۴م.

فرقهٔ دراویش بکتاشیه[۱] درعصر حاضر وارث مبادی حروفیه هستند

بزبان ترکی کتابی دررد این طائفه منتشر گردید موسوم به: **کشف الاسرار ودفع الاشرار**، وآن ردی است برعقاید وافکار **حروفیه** و **بکتاشیه** بقلم **اسحاق افندی** که در آنموضوع بوسعت علم واطلاع موصوف است. وی از آن تعالیم ومبادی که برخلاف آن برخاسته به بیانی **دقیق** وصحیح سخن گفته، و کتاب خودرا به سه فصل تقسیم میکند: ـ **فصل اول** آن در تحقیق

---

۱) **بکتاشیه** نام فرقه ایست که درخاك (عثمانی) **ترکیه** بظهوررسیده وپیروان شیخی موسوم به **حاجی بکتاش ولی** میباشند. گویند: این شیخ اصلاً در **نیشابور** متولد شده ومرید شیخ **احمد یسوی** صوفی بوده، درسالی که بحساب جمل از کلمهٔ «بکتاشیه» استخراج میشود یعنی ۷۳۸ ه‍. وفات یافته است. از او دو کتاب باقیمانده یکی بنام «**مقالات**» و دیگری بنام «**ولایت نامه**» که درذکر کرامات اوست. منقول است که **حاجی بکتاش** درزمان **اورخان** عثمانی **ینگری** ها را بدین اسلام درآورد. ولی حقیقت احوال اودرست روشن نیست وبعضی اورا باشخصی بنام **بالیم بابا** (متوفی بسال ۹۲۲ه‍.) که به پیردوم معروف است اشتباه می کنندو بر آنند که مؤسس واقعی فرقهٔ بکتاشیه این شخص دوم است. وبکتاش ولی وجود حقیقی نداشته وشخصی افسانه ای بیش نیست. در هرحال با آنکه تاریخ تکوین اینفرقه خیلی قدیم است معذلك از آغاز قرن دهم هجری ـ در غرب **اناطولی** ودرخاك **بالکان** بصورت رسمی شناخته شده اند. درنزد قزلباشهای **آذربایجان** ودرنزد اکراد **ایران** وعثمانی وفرقهٔ «علی اللهی» معتقدات بکتاشیه نیز کمابیش یافت میشده است.

عقاید این فرقه ترکیبی است ازمبادی صوفیهٔ اسلام و بعضی معتقدات مسیحیان که در آن بتدریج نفوذ کرده، وبعضی افکار شیعه وبعضی خرافات ارباب نحل، درحالتی که ایشان ظاهراً خودرا دراویشی تابع اصول سنت وجماعت میدانند. غلاة شیعه آنها را از خود می شمارند،

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

دراصل **فضل‌الله حروفی** وبیان اصول وقوانین بعضی ازبکتاشی‌هاست.
فصل دوم آن در بیان کفریات کتاب **جاویدان فرشته زاده** است ، فصل
سوم درذکر کفریاتی است که دردیگر جاویدانها آمده . وی قلع وقمع
این‌طائفه را، که‌درسال۱۲۴۱ه. ق.درزمان سلطنت **سلطان محمود خان**
واقع شد، ذکر کرده ومیگوید ـ : چگونه درآنجا **عارف‌حکمت بیگ**
شاعر ترك بعنوان مفتش عقاید عمل‌میکرد ، ونیز میگوید که باعث وی
بر تألیف آن کتاب همانا وقاحت بکتاشی هاست . که جسارت نموده و
عشق‌نامه تألیف **فرشته زاده (عزالدین عبد المجید بن فرشته)** را در
سال۱۲۸۸ ه. / ۱۸۷۱ م . طبع و نشر کرده اند . وی معتقد است که
کتاب‌هائی که این اشخاص (یعنی بکتاشی‌ها ویا حروفی‌ها) نگاشته و

بقیهٔ‌حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:

درعین‌حال آنهاائمهٔ‌اثنی‌عشررانیزمقدس‌میشمارند، **امام جعفر الصادق**(ع)رااحترام
بسیار میگذارند به‌یك‌نوع تثلیث‌شبیه به‌تثلیث مسیحیان ایمان‌دارند وآن عبارت‌است
از :«الله ـ محمد ـ علی» که‌آنهرسه مجتمعاً رتبهٔ مافوق بشریت خاصی‌دارا هستند.
چنانکه گفتیم عقاید وآداب مسیحی درنزدایشان‌بسیاراست وازکتاب **جاویدان** فرقهٔ
حروفیه‌نیز اصول‌بسیار اتخاذ وپیروی کرده‌اند .

بعدازآنکه‌درسال۱۸۲۶ م. **سلطان محمود خان‌دوم خلیفهٔ عثمانی**
ینکچریه را بکلی منقرض ساخت. این‌طائفه هم که حلیف ووابسته به ینکچریهابودند
درمعرض عتاب‌سلطانی قرارگرفتند وبسیاری ازتکایای آنها بسته‌شد و بعض از مشایخ
وپیشوایان ایشان بقتل‌رسیدند .

بعدازظهور **آتاتورك**، ودرایام جمهوری‌نوین **ترکیه**،طایفهٔ‌بکتاشیه‌هم‌چنان‌در
حال افول وانحطاط است ؛کرچه هنوز در اطراف **استانبول** خانقاههائی‌چندازایشان
باقی مانده وامرار حیات می‌نمایند . (برای اطلاع بیشتری راجع باین طایفه رجوع
شود به ـ : انسیکلوپیدیا اسلام ، بکتاشیه بزبان آلمانی تألیف **Gasib** طبع مونیخ
۱۹۰۹م .)

به‌آن‌نام **جاویدان** نهاده‌اند شش‌عدداست: ـ اولی‌رامضل وضال‌نخستین، یعنی **فضل‌الله‌حروفی** بهم آورده و پنج دیگر را خلفاء وجانشینان او نگاشته‌اند.هم‌او اضافه‌میکند که کفروزندقه آنهاازاین کتب‌خمسه بخوبی واضح‌است ، خوی وعادت آنان براین است که‌آن کتب را نهانی در میان خود مطالعه و تعلیم میدهند . **فرشته زاده** نیز در جاویدان خود موسوم به «**عشق نامه**» تاحدی کفریات خودرا کتمان کرده‌است .

ومؤلف سپس می نویسد : «بعدازآنکه اندکی‌عقایدضالۀاین گمراهان درمیان مردم‌آشکارا گشت، پسر **تیمور** یعنی **میرانشاه**،**فصل‌الله‌حروفی** را بقتل رسانید؛ پس‌ازآن طنابی به‌پای اوبسته وجسد اوراعلناً درکوچه و بازار کشیده ودنیا راازخبث وجوداو پاك ساختند .

بعدازآن خلفاء وی برآن شدند که در سراسر ممالك مسلمانان متفرق گشته و اوقات خود را وقف ضلالت و غوایت اهل اسلام نمایند . از آنجمله یکی که بـه «**علی الاعلی**» ملقب بود به‌خانقاه **حاجی بکتاش** در **آناطولی** آمده به‌عزلت وانزوا نهانی‌درآنجابزیست ، و **جاویدان** را بافراد آن خانقاه تعلیم‌دادن گرفت ،پس‌آنها را فریفته چنـان وانمود میکرد که آن همان مبادی **حاجی بکتاش** که از اولیا بوده است ، میباشد؛ پیروان خانقاه که بجهل وحماقت قرین‌بودند،**جاویدان** راقبول کردند ، و با آنکه مفاد کلمات آن علناً انکار فرائض الهی و تسلیم به شهوات و ملذّات جسمانی‌میباشد، آنرا « سرّ » نامیـدند و در آن سکوت و کتمان بسیار بعمل آوردند ، بحدی که اگر یکی از جماعت آن اسرار را فاش مینمود جان اوغرامت آن می‌شد . این سر مکتوم همانا عبارت بود ازبعضی صفایح کفرآمیز کتاب **جاویدان** که اشاره از آن بحروف مقطعه مانند (الف) و (واو) و (جیم) و (با) و (زا) شده، وبرای معانی ومفاهیم این‌علامات‌هم رساله‌ای‌تألیف کرده‌اند وآنرا **مفتاح‌الحیات** نامیده‌اند ، واین‌است نام‌آن‌سری که هر کس صاحب‌آن نباشدمعانی **جاویدان** رافهم‌نمیتواند کرد، به‌این‌ترتیب اینجماعت‌بااهتمام بسیار براختفا وکتمان اسرارخودمیکوشیدند، مبادا که‌علماء اعلام‌حقایق‌کار آنرادانسته‌وآنرا بکلی محو ونابود

سازند ، وازاینقرار ازسال ۸۰۰هجری تا کنون‌موفق‌شده‌اند که بسیاری‌را مخفیانه‌دردام ضلالت خوداندازند .»

پس‌ازآن مؤلف سخن‌را به‌شرح حیل ودسائس این طائفه کشانیده وشرح‌میدهد که‌چگونه‌ایشان‌سعی‌میکنندمردم‌را،ازمسلمان‌وغیرمسلمان، بدام کفر وزندقه بیندازند واضافه‌میکند - : «ازاین‌معانی معلوم وواضح میشود که جماعت **بکتاشیه** درحقیقت **شیعه** نیستند،بلکه‌اصولاً جماعتی مشرك میباشند ، هر چند موفق به جلب یهودیان و مسیحیان نمیشوند ولی مبادی‌آنها طوری‌است که مسلمانانی را که‌بشیعه تمایل‌دارند بیشتر بخودمتمایل می‌سازند . بطوریکه‌هروقت من‌بعضی ازنوآموزان بکتاشیه را مورد سؤال قرارداده‌ام آنها خودرا **جعفری مذهب** یعنی **شیعهٔ‌امامیه** قلمداد میکنند ، ودرهرحال‌چیزی از اسرار جاویدان نمیدانند ، وتصور میکنند که شیعی هستند. وقتی‌من‌از یکنفر عالم و سیاح‌ایرانی‌موسوم به **میرزا اصفا** [۱] عقیدهٔ اورا راجع به‌بکتاشی ها سؤال کردم . او در جواب گفت: «من خیلی‌باآنها مصاحبت کرده‌ام و بدقت از مبادی مذهبی ایشان تحقیق نموده‌ام، آنان وجوب فرائض اعمال را که در اصول مذهب آمده است‌انکارمیکنند».وازینرو وی‌بطورقطع به کفرآنان‌حکم‌میکرد،خداوند مارا ازشرّجهالت‌آنان حفظفرماید . »

استوانامه‌ومحبت‌نامه در هنگام تعطیل عید پاك سال ۱۸۹۷ م . مجالی یافته دو نسخهٔ خطی از طایفهٔ **حروفیه** را بدقت

---

۱) مقصودمرحوم **حاجی میرزا اصفا،قنبرعلی‌شاه** مازندرانی است متولد بسال۱۲۱۲ه.ق.ومتوفی‌بسال۱۲۹۱ه.ق. ومدفون در **تکیهٔ صفائیه** - جنب **کوه طبرك،ری .)** (رجوع‌شود به:**طرائق‌الحقائق**ج۲ ص ۱۰۷)

مطالعه نمودم که هردومتعلق است به کتابخانهٔملی **پاریس** [۱] ومن در روزنامهٔ **انجمن آسیائی** سال۱۸۹۷م . درطی مقاله‌ای بعنوان «یادداشتهائی راجع بادبیات وتعالیم فرقهٔ حروفیه» آنهاراتوصیف کرده‌ام . یکی‌ازاین دو، مورّخ است بسال ۹۷۰ه./۱۵۶۲ م. ومشتمل است بر **استوانامه**، تألیف **امیرغیاث‌الدین** . آن‌مثنوئی است‌بزبان‌فارسی‌درحکایت‌رفتن **اسکندر** در پی آبحیات ونیز مشتمل‌است برفرهنگی‌ازلغات محلی که‌در **جاویدان‌ـ کبیر** بکاررفته . نسخهٔ‌دیگرمورّخ‌است به‌سال۸۹۵ ه ./۱۴۸۹ م . وموسوم است به : **محبت‌نامه**. دلائلی در دست است که مؤلف آن رساله همان **فضل‌الله استر آبادی** بوده‌است . نه‌سال‌بعد بازدر روزنامهٔ‌انجمن‌آسیائی به تاریخ ۱۹۰۷ م.مقالهٔ دیگری دراین‌باب نشر کردم ، در تحت عنوان: «یادداشتهای بیشتری درباب حروفیه وارتباط آنها با دراویش بکتاشیه» ودرضمن آن‌از۴۳نسخهٔ‌خطی که‌بعدهابدست کتابخانه‌های **موزهٔ بریطانیا** و **دانشگاه کمبریج** افتاده‌بود سخن گفته‌ام .

در کیفیت بدست‌آمدن نسخ‌مذکور درآنمقاله چنین‌نوشته‌ام :

ارتباط میان **حروفیه** و **بکتاشیه** اولین بار باینطریق برمن معلوم شد :ـ سه سال‌بعداز انتشار مقاله‌ای که در فوق‌بآن اشاره کردم، شخصی که‌بخرید وفروش نسخ کتب شرقی در**لندن**اشتغال داشت واصلاً اهل**بغداد** بود ، درآنزمان‌ازوی مقداری کتب خطی ابتیاع کرده بودم ، از من خواست که صورتی ازکتب مورد حاجت خود را بوی بدهم ، باین‌منظور که آن صورت‌را نزد طرف خود درمشرق زمین ارسال بدارد ،

---

۱) این کتابها در کتابخانهٔ ملی**فرانسه** باین‌طریق ثبت‌شده است :

Ancien Fonds Persan 24, et Suppl. Persan 107 .

ومن نیز چنین کردم. ودر آن سیاهه نام **جاویدان نامه** یا کتب دیگری از آثار فرقهٔ حروفیه را قید کردم. اندکی بعد، درفوریه یا مارس ۱۹۰۱، کتابفروش مذکور بسته‌ای از نسخ خطی برای اینجانب ارسال داشت که در آن نسخه‌ای از کتاب **جاویدان نامه** که اکنون در موزهٔ بریطانیا به نمرهٔ Or. 5957 ضبط است، وجود داشت؛ بعلاوه چند کتاب دیگر از آثار آن طائفه. هرچند قیمتی که برای این نسخ تعیین کرده بود گران مینمود، امادرحدود شش نسخه توسط کتابخانهٔ دانشگاه **کمبریج** خریداری شد؛ پنج یا شش نسخهٔ دیگر را موزهٔ بریطانیا ابتیاع کرد که فعلاً درتحت این نمره‌ها قراردارند: Or.5961 و Or. 5957. قیمت نسبةً گران این نسخ محرك یافتن نسخ دیگری گردید، ولی بتدریج درنتیجهٔ بدست آوردن نسخ متعدد معلوم شد که **آثار حروفیه** بمقدار قابل ملاحظه‌ای فراوان است. درشرق مخصوصاً در کشور **ترکیه** آنها غالباً مطالعه واستنساخ میشود. در نتیجه قیمت آن نسخ سریعاً تنزل کرد واخیراً چند نسخه ازاین آثار بقیمت دو یا سه پوند دربازار محدودی که برای آنها وجود داشت، معامله می شد؛ طولی نکشید که معلوم شد که این نسخ زامستقیم یاغیرمستقیم ازطائفهٔ دراویش بکتاشی بدست میآورند. ودرمیان افراد این جماعت است که عقائد حروفیه تازمان حاضر رواج دارد.»

در میان این نسخ خطی که در مقالهٔ فوق وصف شده دوسه رساله هست که ازشرح احوال وتعالیم **حاجی بکتاش** سخن میگوید، ازاوست که این طائفه اسم وعنوان خودرا یافته‌اند. وی در سال ۷۳۸ھ./۱۳۳۷م.[۱] دو سال قبل از تولد **فضل‌الله حروفی** وفات یافته است. و این تاریخ بانضمام پنج تاریخ دیگر که همه باسر گذشت وقایع این جماعت منوط ومربوط میباشد روی ورق کاغذی بشرح ذیل ثبت شده است وآن ورق در یکی از نسخ خطی موزهٔ بریطانیا بشمارهٔ Or. 6381 ضبط شده:

۱ ـ تولد **فضل‌الله استرآبادی** ۷۴۰ ھ./۱۳۳۹م.

---

۱) مدّعی این تاریخ **معلم ناجی** است. و از عجایب آنکه از حروف «**بکتاشیه**» بحساب جمل همان عدد ۷۳۸ استخراج میشود.

۲ ـ ظهور ودعوت او درسال ۷۸۸ ﻫ./۱۳۸۶ م.

۳ ـ شهادت او ۷۹۶ ﻫ./۱۳۹۳ م.

۴ ـ وفات خلیفهٔ او حضرت **علی الاعلی** ۸۲۲ ﻫ./۱۴۱۹ م.

۵ ـ وفات پسر **تیمور میرانشاه** که حروفیه اورا **دجال یامارانشاه** مینامند ۸۰۳ ﻫ/ ۱۴۰۰ م.

ازشعری که درروی همان برگ کاغذ دیده میشود، چنین برمیآید که **فضل الله** درسال ۷۷۵ ﻫ. سفری بحج کرده است.

روی یکی ازصفحات دیگر یکی ازاین نسخ (موزهٔ بریطانیا Or.6380) نوشتهٔ عجیبی تحریر شده که ظاهراً **وصیت نامهٔ فضل الله** است: ازین نوشته که اصل و ترجمهٔ آن کاملاً درآن مقاله مندرج است، ظاهرمیشود که وی را در **شیروان** کشته‌اند. مقالهٔ من [۱] ختم میشود به‌فهرست کاملی از نام کتابها واشخاصی که درآن نسخه ذکرشده‌اند. عنوان بسیاری ازین کتب اعم ازفارسی یاترکی به کلمهٔ «نامه» پایان‌میبابد مانند: «**آدم نامه**»، «**آخرت نامه**»، «**عرش نامه**» و «**بشارت نامه**» وغیره وغیره.

درسال ۱۹۰۹ م. درسلسلهٔ کتابهای **گیب** کتابی چاپ‌شد، بشمارهٔ مجلد نهم، و آن مشتمل است بر ترجمهٔ فرانسوی چندرسالهٔ حروفیه بایادداشتهای منضم بآن، توسط **مسیو کلمان هوارت** M. Clément Huart. تحقیقی نیزدرباب تعالیم حروفیه باز بفرانسه بقلم **دکتر رضا توفیق** معروف به **فیلسوف رضا** درآنجا آمده. وی مرد عالمی است وشرق وغرب را بخوبی میشناسد وازآنچه مربوط به‌درویش است مخصوصاً راجع به بکتاشیه اطلاع کامل دارد. این کتاب

۱) مقالهٔ دوم مرحوم **براون** در **روزنامهٔ انجمن همایونی آسیائی لندن** بتاریخ ژوئیهٔ ۱۹۰۷ م. درج شده است.

که مهمترین کتاب مستقلی در این باب است، مخزن کاملی از اطلاعات نافعه میباشد ، واین فرقه را که دارای تعالیم خیالی عجیب وغریب هستند و تا بیست سال پیش در اروپا شناخته نبودند وعامل مهمی در حوادث تاریخی آسیای غربی بوده‌اند ، معرفی میکند . صفات و خصائص این جماعت و عقیده‌ای که هم به صفت ابتکار و بوصف خشونت هردو موصوف است از کتابها ومقالات مذکور درفوق معلوم میتوان کرد؛ هر کس اطلاع بیشتری از آن فرقه بخواهد باید بآنها مراجعه کند [۱][۲].

۱) سخن مرحوم **براون** دربارهٔ این طائفه دراینجا پایان می‌پذیرد ـ لیکن در فصل بعد درشرح «کتب دینی و عرفانی وفلسفی ، عصر تیموریان» از آثار فرقهٔ حروفیه مجدداً به تفصیل سخن گفته است . خواننده می‌باید که به آنجا مراجعه فرماید .

۲) در کتاب تاریخ شاه عباس کبیر که آقای **نصرالله فلسفی** استاد دانشمند دانشگاه تهران تألیف کرده‌اند (مج ۳و٤) از عقاید و حوادث و مصائبی که برجماعت حروفیه یا نقطویه در زمان آن پادشاه وارد گردید مفصلاً بحث شده است .

کتاب سوم

از مرگ تیمور تا ظهور دولت صفوی

۸۰۷ ـ ۹۰۷ هـ .

۱۴۰۵ـ۱۵۰۲م.

فصل ششم

ایران درعصر تیموریان

اوضاع واحوال قرنی که موضوع این فصل است

قرنی که ما اینك درصدد بیان وتحقیق احوال آن هستیم ، خاصه در قسمت آخر آن، یکی از همان ادوار آشفته و پر هرج ومرجی است که درتاریخ **ایران** غالباً بعداز مرگ فاتحان بزرگ ومؤسسین دولت عظیم اتفاق میافتاده است . حوادث این قرن عبارت است از ظهور نیروی **اوزبکها** در **ماوراءالنهر** ، تجزیه و انحلال تدریجی امپراطوری وسیعی که **تیمور** بقیمت خونهای بسیار و مصائب بیشمار بوجود آورد ، غلبه و استیلاءِ متوالی دوسلسله از ترکمانان- موسوم به: **قره‌قوینلو** (**سیاه‌گوسفندان**) و **آق قوینلو** (**سفیدگوسفندان**) در غرب و جنوب **ایران** ، وآخر کارپیدا آمدن وفتح وغلبهٔ قطعی دودمان **صفویه** که بزرگترین سلاله‌های عصرجدید سلاطین **ایران**اند ، وتاحدی میتوان آنانرا مؤسس وبانی یالااقل مجدّداحساس‌ملی در **ایران** درادوار اخیره بشمارآورد .

این‌قرن آغازمیشود به‌مرگ **تیمور** در۸۰۷ هـ./ ۱۴۰۵م. وبپایان میرسد به‌جنگ **شرور** در **آذربایجان**بسال ۹۰۷ هـ./ ۱۵۰۱ م. که‌درآن مصاف **شاه‌اسمعیل صفوی** بطورقطعی و نهائی ترکمانهای **آق قوینلو**

رادرهم شکسته وسپس **تبریز** را دارالملك خود قرار داده بر تخت سلطنت **ایران** قرار گرفته است. هرچند بعداز آن تاریخ چندسالی دیگر بطول انجامید تااینکه دامنهٔ استیلاء اودرسرتاسر کشور **ایران** بکلی توسعه یافت وعاقبت بجائی رسید که بقول **لین پول** [۱]: « قلمرو وی از **رودسیحون** تا **خلیج فارس** واز **افغانستان** تا **فرات** بسط یافت ».

انقسام این قرن بدوقسمت بعد از مرگ شاهرخ

چون این قرن دقیقتر مطالعه شود، مشاهده میگردد که بدونیمهٔ غیر متساوی تقسیم پذیرفته است. مرگ فرزندچهارم **تیمور**، یعنی **شاهرخ** که درسال ۸۵۰هـ./۱۴۴۶ م. اتفاق افتاد، حدّفاصل این دو قسمت است.

درتمام طول مدّت سلطنت وحیات **شاهرخ** با وجودشورشهای متعدد که از طرف خویشان او بظهور رسید، وی سرانجام موفق شد که تقریباً تمام دولت امپراطوری عظیمی را که پدرش تأسیس کرده بود بهمان نهج برقرار نگاهدارد. ولی بعداز مرگ او آن مملکت وسیع بسرعت روبه تجزیه و انحلال رفته، نخست بدست تراکمهٔ **قره قوینلو** و سپس **آق قوینلو**، وبعداز آن **اوزبکها** در **ماوراءالنهر** آشفته گشت؛ وعاقبةالامر تمامت آنها بانضمام بقایای خانوادهٔ تیموری در شرق **ایران** بدست جهانگیری کشور گشا، چون **شاه اسمعیل** منقرض گردید.

هرچندسلطنت دودمان **تیمور** از **ایران** منقرض گشت، لیکن مقدّر بود که

---

۱) **استانلی لین پول** Stanley Lane Poole یکی ازمورّخان و علماء شرق شناس انگلیسی، مؤلف **تاریخ سلاله‌های سلاطین مسلمان** و **تاریخ مصر** است.

تأسیس سلطنت درخشان خانوادهٔ تیموری درهندوستان بعداز اخراج آنان ازایران

بدست آنان سلطنتی باشکوه در **هندوستان** برپا گردد ، و این کار بسعی **ظهیرالدین محمد بابر** که به‌پنج پشت به‌**امیر تیمور** میرسد،انجام گرفت؛ بدین تفصیل که چون اوزبکها او را از ولایتش **فرغانه** بیرون راندند به‌**هند** افتاد ، ودرآنجا سطنتی تأسیس کرد که نزدمور ّخان اروپا به:«مغول کبیر» «Great Moguls» معروف‌است . اولاد وی‌متجاوزازسه‌قرن‌درآنجا سلطنت کردند،وسرانجام‌درشورش بزر گ **هندوستان** درسال۱۲۷۴ه./۱۸۵۷م. آن‌سلاله پایان‌پذیرفت .

دراین کتاب ماراداحوال‌این‌سلاله پادشاهان مغولی **هندوستان** مستقیماً سخنی‌نیست،جزآنقدر که پیوستگی آنان باصفویهٔ **ایران** محل گفتگو میشود . هرچند که قدرت سیاسی‌شاهزادگان تیموری در**ایران** پیوسته روبانحطاط وزوال‌میرفت ، معذلك دربارهای کوچك آنان مرکز جنبشهای‌ادبی‌بود، وبسبب وجودشعرای نامداروادبای عالیمقدار شهرتی بسزا حاصل کردند ، بعضی از این شاهزادگان مخصوصاً **سلطان-ابوالغازی حسین بن منصور بن بایقرا** و **میرزا الغ بیگ** ، و**میرزا-بایسنغر** وخود **ظهیرالدین محمد بابر** مصدرخدماتی برجسته درعالم علم وادب بوده‌اند . **میرعلیشیر نوائی** ، وزیر سلطان **ابوالغازی حسین** ، گذشته ازاینکه خود یکی‌از شعراء قابل توجه (مخصوصاً بزبان‌ترکی) میباشد ، حامی وطرفدار کریمی برای ادباء و فضلای زمان خود شمرده می‌شود ، چنانکه درفرّ وشکوه‌ادبی، شهر **هرات** در دورهٔ اخیرتیموریان همسان و همسنگ شهر **غزنه** درعهد **سلطان محمودغزنوی** مینماید .

سفراء ونیز دردربار اوزون‌حسن ترکمان

از لحاظ سیاسی مهم ترین نمایندگان باعظمت سلسله‌های فوق: ـ درخانوادهٔ **تیموری میرزا شاهرخ** است، ودردودمان **قره‌قوینلو ترکمان قرایوسف** ، و **اوزون‌حسن** درسلالهٔ **آق‌قوینلو** ، و**محمدشیبانی** معروف به **شیبک** در قبیلهٔ **اوزبك** ؛ وآخر کارآنکه ازهمه مهم تراست ، **شاه‌اسمعیل اول** ، مؤسس خاندان عظیم **صفوی** میباشد .

راجع به **اوزون‌حسن** [۱] ازتحریرات اروپائیان معاصراوسر گذشتی در دست است که سفراءِ **جمهوری ونیز** بشرح اسامی ذیل بدربار او رفته‌اند ، واو را گاهی «**اوزن‌کاسانو** Ussun Cassano» و گاهی «**اسم‌بی** Assambei» نام برده‌اند [۲] .این سفراء عبارت‌انداز: **کاترینوزنو** Caterino-Zeno ، **ژوسافابربرو** Josafa Barbaro ، و **امبروزیوکنتارینی** Ambrosio Contarini » وباین نیت از **ونیز** آمده بوده‌اند که در برابر عظمت روز افزون **دولت‌ترکان‌عثمانی** بحکم رقابت از یاری و همکاری آن‌امیر ترکمان استفاده کنند .

این جماعت سفراء که به **ایران** آمده ومابین سالهای ۱۴۷۱م. تا ۱۴۷۸م . باین کشورسفر کرده‌اند،همه‌سفرنامه‌هائی نوشته‌اند که‌متضمن فوائد و اطلاعات نادره میباشد ؛ مطالبی که کمتر بقلم مورّخان ایرانی آن‌عصر آمده‌است. وآنهارابا انگلیسی دریك جلد،ازطرف انجمن **هکلویت**

---

۱) **حسن‌بیگ آق‌قوینلو** بواسطهٔ قددرازی که داشته است به**اوزون‌حسن** معروف‌است ومورّخان عربی‌نیزنام اورا «**الحسن الطویل**» ثبت کرده‌اند .

۲) این‌اسامی ودیگراسامی خاص که‌درسفرنامه‌های ونیزیها آمده تحریفی‌است ازاصل‌کلمه که آنهارابتلفظ ایتالیائی وبلهجهٔ‌خود باین‌صوردرآورده‌اند.

Hakluyt Society بطبع رسانیده‌اند. آن مجموعه موسوم است به: «**شش سفرنامه در ایران از سیاحان ایطالیائی در قرون شانزدهم و هفدهم**[1]»

« Six Narratives of Travel in Persia by Italians in the sixteenth and Seventeenth Centuries .»

فرزندان تیمور

قبل از آنکه بشرح احوال سلسله‌های **آق قوینلو** و **قره قوینلو** بپردازیم، از تاریخ خاندان **تیمور** تا آنجا که به **ایران** مربوط است باید بطور اختصار سخنی گوئیم. **تیمور** راچهار پسر ویك دختر بوده است - : پسر اکبرش- **میرزا جهانگیر** قبل ازمرگ پدر، به‌سی سال، وفات یافت؛ وفرزند دومش- **میرزا عمرشیخ** ده‌سال قبل از پدر بمرد، وپسر سومش- **میرانشاه** تاسه‌سال بعدازهلاکت **تیمور** زنده بماند، لیکن مورد سخط واقع شده ومغضوب بود، وظاهراً درمشاعرش اختلالی روی داده بود. فرزندچهارم **شاهرخ** جانشین پدر گردید ومدّت چهل و سه‌سال (از: ۸۰۷ تا ۸۵۰ هـ./ ۱۴۰۴ تا ۱۴۴۷ م.) درسراسر **ایران وماوراءالنهر** سلطنتی باعظمت وآسایش داشت.

ایام سلطنت کوتاه خلیل سلطان

قصد **تیمور** آن بود که نواده‌ٔ او، **پیرمحمد** فرزند **میرزا جهانگیر**، جانشین وی باشد؛ لیکن این شاهزاده از پسر عمویش **خلیل سلطان** فرزند **میرانشاه** شکست یافت، خلیل **سمرقند** را بگرفت ویاری وامداد بعضی

---

۱) سه سفرنامهٔ دیگر عبارتست از: - اول: « شرح جیووان باتیستا راموزیو Giovan Battista Ramusio - در باب نوشتجات جیووان ماریا انگیولتو ... که درآن چگونگی زندگانی واعمال اوزن‌کاسانو (**اوزون‌حسن**) ذکر شده است، دوم مسافرتهای یك‌نفر تاجر - درعهد **شاه اسمعیل**-، وسوم حکایت ونسنتیودالساندری Vincentio d'Allesandri سفیر **ونیز** در دربار **شاه‌طهماسب صفوی**.

امراءِ متنفذرا دربارهٔ خود جلب کرد، ولی عاقبت دو سال بعد از مرگ **تیمور**، بدست وزیر معتمد خود **علی تاز** یا **پیر علی** کشته شد. **خلیل سلطان** هر چند مردی هنرمند بود، لیکن بواسطهٔ عشق و شیفتگی که به مطربه‌ای، **شاد ملک** نام، پیدا کرده وهمواره سر گرم بوالهوسیهای خود بوده محل نفرت امراء و اعیان واقع گشت؛ و آنان در تحت قیادت دو نفر بنام: **امیر خداداد و بردی بیگ** برضد او برخاسته ویرا معزول کرده به **کاشغر** راندند. هم دراین موقع عموی وی **شاهرخ** بر آنان تاخته وسلطنت را تصاحب کرد، لیکن وی از راه مهر ولطف محبوبهٔ وی **شاد ملک** راباوارزانی فرمود. وچون سلطان **خلیل** بمرد، آن زن نیز عشق و وفاداری خود را باوظاهر ساخته خنجری بر دل خود فرو برد، وآنهر دورا در **ری** دریك قبر بخاك سپردند[1].

خلیل سلطان نه تنها حامی کریم شعر وشعراء بود، بلکه خود نیز شعری میگفت. نمونه‌ای از اشعار او در **تذکرهٔ دولتشاهی** آمده است[2].

سلطنت میرزا شاهرخ

شاهرخ که در ۸۰۷ هـ. به تخت سلطنت نشست درسال ۷۷۹ هـ./۱۳۷۷م. متولدشده وبنابراین در آنوقت بیست و هشت ساله بود، و در بیست سالگی ۷۹۹ هـ. **حکومت خراسان** باو تفویض گردید. وتقریباً سلطنت مستقلی درآن ولایت داشت وبنام خود سکه میزد. ودامنهٔ مملکت او بواسطهٔ فتح **مازندران** در ۸۰۹ هـ.

---

۱) تفصیل این حکایت باین ترتیب از **سر جان ملکم** است. تاریخ ایران طبع بمبائی ۱۸۱۵م. ج اول ص ۴۸۶، ولی **دولتشاه** (تذکرة الشعراء ص ۳۵۴) می گوید که: امراء یاغی گوش وبینی **شاد ملک** را قطع کردند وهیچ اشاره باتصال او با **خلیل سلطان** نمی کند.

۲) **دولتشاه** طبع **لیدن** ص ۳۵۵.

وفتح **ماوراءالنهر** در ۸۱۱ هـ . و **فارس** در ۸۱۷ هـ . و **کرمان** در ۸۱۹ هـ. و **آذربایجان** در ۸۲۳ هـ . متوالیاً وسعت وانبساط یافت . واقعهٔ قصدجان اوازطرف **احمدلر** چنانکه درفصل سابق اشاره شد درسال ۸۳۰هـ.ق اتفاق افتاد . عاقبت در سال ۸۵۰ هـ./۱۴۴۷ م . بعد از چهل و سه سال سلطنت به‌هفتاد ودو سالگی در **ری** وفات یافت [۱] . وی برضد سلاطین خانوادهٔ **قره‌قوینلو - قرایوسف** وپسرش **اسکندر** جنگها کرد، لکن رویهمرفته دربارهٔ وی **سرجان‌ملکم** Sir John Malcolm درتاریخ خودچنین قضاوت کرده است [۲] :

«قصد وی (شاهرخ) جهانگیری نبود، بلکه خرابیهای پدر را میخواست ترمیم کند . وی باروهای‌شهر **هرات** و**مرو** راتعمیر فرمود وهر شهر ومملکت راکه در قلمرو ملک‌وی بود، ازنو آباد ساخت . این پادشاه اهل علم وادب‌را تشویق میکرد . و درباری باعظمت وبارونق داشت . وی‌مودت‌سلاطین معاصرخودرا پیوسته‌جلب‌می‌فرمود، مادرصفحات مورخ زمان‌او حکایتی عجیب میخوانیم ازاعزام سفراء ورسل که مابین‌او و خاقان‌چین اتفاق افتاده‌است (۳) .

ازلحاظ وصف‌سجایاوملکات **شاهرخ** ،یکی‌ازمورّخان‌جدید**ایران**،

---

۱) درزمان**شاهرخ**،**ری** که‌بواسطهٔ‌قتل‌عام **مغول** رو بویرانی نهاده بود ، آبادی‌چندانی‌نداشته‌ولی‌در آنزمان‌در آن‌ناحیه‌شهر**ورامین** بسیار آبادوبارونق‌بوده‌است. آثارمسجدجامع مجلل‌ورفیعی که **شاهرخ** بنا کرده هنوزدرقرب آنقریه موجوداست .

۲ - **تاریخ‌سرجان‌ملکم** ص۴۸۷ . طبع‌بمبائی،

۳) **شاهرخ** سفارتی ازدربار**خضرخان** پادشاه‌**هند(دهلی)** درسال ۸۲۴هـ. ۱۴۲۱ م . پذیرفته ونیزسفارتی بدربار سلطان‌عثمانی - **مرادخان دوم** ۸۳۹ هـ . / ۱۴۳۵م. فرستاده (رجوع شود به **صحائف‌الاخبارمنجم‌باشی**) راجع به‌تبادل سفراء با **چین** و **هندوستان**،(رجوع‌شود به: **مطلع‌السعدین** جلد اول) .

یعنی میرزا **محمد حسین خان ذکاءالملک** متخلص به **فروغی** (۱) ـ تحقیقی بسزا نموده‌و گفته‌است (۲): «بعد از **تیمور** پسرش میرزا

اخلاق شاهرخ

شاهرخ بجای پدر نشست، واوخلفی بود که کاملاً باسلف خود مخالفت داشت ، مردی صلح‌جو و کم آزار که هیچ گاه قصد لشگر کشی و جهان گشائی نمینمود ، جز سر کوبی طاغیان که موجب بی‌نظمی و اختلال کشور می‌شدند، واو سر کوبی آنانرا واجب‌میدانست؛ وخلاصه آنکه سلطنتی که بدست **تیمور** تأسیس‌شده بود، بمجاهدهٔ میرزا **شاهرخ** روی عمران و بهبود گرفت ، ومدتی طولانی خرابیهای پدر را جبران‌می‌نمود ، وبحال وحاجت رعایای‌خود میپرداخت ، واسباب آسایش آنانرا فراهم میکرد ، واین ازامور فوق‌العاده است که پسر مردی چنان قسی‌القلب چنین مهربان وخوش‌خلق و سلیم‌النفس و علم‌دوست باشد که انعام والطافش بهمه،خاصه بفضلاء وهنرمندان،شامل گردد.

او کتای قاآن پسر **چنگیز خان** نیز تا حدی همین ملکات را

---

۱) **میرزا محمدحسین ذکاءالملک فروغی** ،ازرجال ادب وارباب قلم، دراوایل قرن چهاردهم هجری؛ صاحب نثری فصیح وشعری لطیف است؛ بعدازآنکه سالها در تألیف وتدوین کتب «**نامهٔ دانشوران**» ودیگر کتب ادبی بامرحوم **محمدحسن‌خان‌ـ اعتمادالسلطنه** همکاری‌میفرمود ، هفت‌سال مجلهٔ‌هفتگی ظریفی‌بنام **تربیت** بچاپ سنگی بخط نستعلیق در **طهران** منتشر ساخت که از مفاخر و ظرائف مطبوعات دورهٔ **مظفرالدین شاهی** است. درسال ۱۳۲٦ هـ. ق. وفات یافت. ازاودوفرزند باقیماند: یکی مرحوم **میرزامحمدعلیخان** ملقب به **ذکاءالملک** ، رئیس‌الوزراء معروف **ایران** ، متوفی‌بسال ۱۳۲۱ هـ. ش ، دارای آثار عالیه درسیاست وادب ؛ ودوم آقای **میرزا ابوالحسنخان فروغی** که ازفضلاء ومتفکران معاصر ایران است .

۲) **تاریخ ایران** - طبع طهران ۱۳۲۳ هـ . ص۲٦٦

داشته و به‌نیکوئی رفتار میکرده و مخصوصاً در صفحهٔ تاریخ نامش به کرم و سخاوت معروف است و او را **حاتم** [۱] عصر خود می‌شمارند، و حکایات بسیار راجع به‌بذل و بخشش و مهربانی او در کتب مورّخان ملاحظه شده است».

اخلاق شاهرخ بروایت دولتشاه

دولتشاه سمرقندی نیز همچنان به‌مدح **شاهرخ** سخن گفته و باشیوهٔ اغراق آمیز خود تا بجائی رفته که گفته است: «رعایا آن آسودگی و فراغت که بروزگار دولت او یافته‌اند ازعهد **آدم** الی یومنا هذا درهیچ عهدوزمان ودور واوان نشان نداده‌اند» [۲]. وبعلاوه می‌نویسد که فضائل معنوی او بحدّی بود که دارای مقام ومرتبهٔ ولایت گشته و بر مغیبات مطلع شده و کرامات ازاو نقل کرده‌اند! سپس دوحکایت ازاینمقوله از **شاهرخ** روایت نموده یکی از قول پدرش که بگفتهٔ او ازملازمان خاص شاه بوده‌است. ولی بموجب عقیدهٔ این نویسنده **شاهرخ** عاقبة الامر بر خلاف وصایای الهی رفتار نموده سه‌نفر ازعلماء وزهاد را که در **اصفهان** بودند وشاه دربارهٔ ایشان گمان بد کرده‌بود، می‌پنداشت که نوه‌اش **سلطان محمد بن بایسنغر** را برضدّ او اغوا نموده‌اند؛ امر بقتل داد. «واین کار بر او مبارك نیفتاد وآنها در دقیقهٔ آخر او را نفرین کردند و چون در آسمان گشوده بود، دعای آن

---

۱) **حاتم بن عبدالله بن سعد الطائی** - ازرجال بنام عصرجاهلیت که در کرم وفروسیت وشعر ازمعاریف است ودرعالم اسلام سخاوتش ضرب المثل شده، ازاواشعاری باقی مانده‌واخبارفراوان درخصوص وی در کتب ادب وتاریخ متفرق است. درحدود ۴۵ ق.ه./۵۷۵ م. وفات یافت.

۲) **تذکرهٔ دولتشاهی** - طبع **لیدن** ص ۳۳۶.

عزیزان بیگناه مظلوم اجابت شد و نسل آن پادشاه عالی منزلت منقطع گشت وسلطنت بمر کز اصلی تحویل نمود »[۱].

در میان صنعتگران و شعراء و علماءِ معاصر **شاهرخ** ، **دولتشاه** چهار نفر را بالاختصاص نام میبرد [۲] که مایهٔ شکوه و جلال دربار او بوده‌اند. اول آنها **عبدالقادر مراغی** استاد موسیقی است که بموجب **تاریخ منجم باشی** یکی از تلفات وبای عام بود که درسال۸۳۸ه.در**هرات** اتفاق افتاد[۳] دو دیگر **یوسف اندکانی** درخوانند گی ومطربی ، واستاد **قوام الدین شیرازی** درمهندسی‌وطراحی‌ومعماری،و**مولاناخلیل‌مصوّر** که‌در نقاشی ثانی**مانی** بوده‌است .

منجم باشی مورّخ ترك اخلاق مرضیهٔ **شاهرخ** را کمتر از آنان که گفتیم نستوده است . وی میگوید: « **شاهرخ** پادشاهی عاقل و عادل

---

۱) مقصود**دولتشاه**ازاین‌عبارت:«سلطنت بمر کز اصلی تحویل‌نمود»ظاهراً اشاره است به‌اولاد **میرانشاه** (فرزند سوم **تیمور**) که از **شاهرخ**اسن وارشد وسلطنت میراث شرعی او بوده است ، چه در زمان **دولتشاه** میرزا **ابوسعید وسلطان‌حسین بایقرا** پادشاهی داشته‌اند که همه ازاولاد او میباشند .

۲) **تذکرهٔدولتشاهی**ص۳۴۰.

۳) **صحائف‌الاخبار** - جلد۳ ، ص۵۷طبع**اسلامبول** ۱۲۸۵ه.این‌تاریخ مفیدنخست بزبان عربی بقلم **احمدزاده افندی بن لطف‌الله** تألیف شده و تا وقایع سال ۱۰۸۳ه. / ۱۶۷۲ م . رانگاشته‌است ؛ وسپس درسال۱۱۳۲ ه./۱۷۲۰ م . **احمدبن محمدندیم** برای داماد **ابراهیم‌پاشا** صدر اعظم عثمانی بتر کی‌ترجمه کرده .



میرزا شاهرخ بن تیمور

(از روی عکس **مسیو فلمینگ**)

ص٥٣٦

شاهرخ از نظر منجم باشی

و عاقبت اندیش و نیکوکار بود ، وهمواره مستعد عفو و بخشش ، به تقوی و زهد و حسن عقیدت آراسته ، بطوریکه درسفروحضر وحتی درهنگام جنگ ومیدان‌مصاف ازاداءِ فرایض پنجگانه غفلت نمی‌ورزید ، وپیوسته ایام‌البیض وغرّهٔ هرماه‌را روزه‌میگرفت . ومساءِجمعه ودوشنبه وپنجشنبه باقرّاء وحفاظ **قرآن** کریم می‌نشست و یك ختم کلام‌الله را در حضور او قراءت میکردند ، در مدّت عمر گناه کبیره ای ارتکاب ننمود و همواره طالب مجالست علماء وزهادبود ودربارهٔ آنان بزرگترین هدایا وانعام را ارزانی‌میداشت. وی‌درهیچ جنگ شکسته ومغلوب‌نشد وبخت‌بااوهمیشه همراه‌بود وظفر ونصرت می‌یافت . بهرسرزمین که میرفت نخست بزیارت بقاع متبرکه‌ای که درآنجاموجود بودمی‌شتافت». وسعت مملکتش‌بقول این‌مورّخ‌ازسرحدّ **چین** تامرزروم (خاك‌عثمانی‌در**آسیا**) وازاقصای‌نواحی **ترکستان** تاسرحدات **هندوستان** بسط داشت.

میرزا بایسنغر

ازپنج نفرپسران **شاهرخ** فقط یکی که موسوم‌به **الغ بیگ** است، بعداز وفات‌پدر زنده‌مانده بود[1] . چهارنفردیگر نخست میرزا **بایسنغر** است که ازافراط در شرب خمر که‌آفت خاندان تیموری‌بود، درسال ۸۳۷ هـ./۱۴۳۳ م. وفات‌یافت .

---

۱) سه پسر دیگر **شاهرخ**عبارت‌انداز: اول-**ابوالفتح ابراهیم‌سلطان** متوفی‌به‌۸۳۸ هـ . /۱۴۳۴م.حاکم**فارس**، حامی‌وممدوح‌مورخ‌معروف **شرف‌الدین-علی‌یزدی** که‌آثاروکتیبه‌های‌خط‌اوهنوزدر**شیراز**ودرآثار**تخت‌جمشید**موجوداست. دوم **سیورغتمش** متوفی به سال ۸۳۰ هـ./ ۱۴۲۶ م . سه دیگر **محمدجوکی** متوفی‌به‌۸۴۸هـ./ ۱۴۴۴م . در**هرات** .

وی شاید از همهٔ آنان مستعدتر[1]، و از حامیان بزرگ صنعت و علم بشمار است. شعراء و هنرمندان و فضلاء و خطاطان و نقاشان و مذهّبان و صحافان از **عراق** و **فارس** و **آذربایجان** و تمام اقطار **ایران** بدربار وی می‌شتافتند. در عالم ادبیات فارسی مقدمه‌ای که برای **شاهنامهٔ فردوسی** بنام او نوشته‌اند، بتاریخ ۸۲۹ هـ./۱۴۲۶ م. او را مشهور جهان ساخته است. **حبیب السیر** ماده تاریخ وفات او را در این قطعه ذکر کرده است:

سلطان سعید **بایسنغر** سحرم ... گفتا که: بگو باهل عالم خبرم

من رفتم و تاریخ وفاتم این است: ... «بادا بجهان عمر درازپدرم».
۸۳۷

(عدد ۸۳۷ سال تاریخ وفات **بایسنغر**[2] است.)

شاهرخ در ۱۳ مارس ۱۴۴۷ م./ ۸۵۰ هـ. در نزدیکی **ری** وفات یافت. چنانکه در فوق گفته شد، پسرش **الغ بیگ**، نه بسهولت بلکه بزحمت بسیار، بجای او نشست. وی در زمان حیات پدر حکمران **توران** یا **ترکستان** بود، و در همین زمان بود (در سال ۸۲۴ هـ./۱۴۲۱ م.) که در **سمرقند** رصدخانهٔ معروف را بنام خود آغاز

الغ بیگ

۱) رجوع شود به: **حبیب السیر** جلد ۳ جزء ۳، ص ۱۳۱ و صحائف الاخبار جلد ۳ ص ۶۶. **بایسنغر** مخصوصاً بخط خوب علاقهٔ بسیار داشت. صفحات کبیر قرآنی که بخط ثلث نگاشته و متفرقاً بدست می‌آید، ازقطعات بسیار زیباست؛ همچنین کتیبهٔ ثلث که بکاشی معرّق در مسجد مادرش، **گوهرشاد آغا** در **مشهد** مقدس، بی‌عیب باقی است از نفائس آثار اوست.

۲) رباعی ذیل که **امیرشاهی سبزواری** درمرثیهٔ او گفته نیز معروفست:

«در ماتم تو دهر بسی شیون کرد ... لاله همه خون دیده در دامن کرد

گل جیب قبای ارغوانی بدرید ... قمری نمدسیاه در گردن کرد».

نهاد ودر آنجا بمعاضدت چهار نفر از دانشمندان زمان یعنی : **صلاح الدین موسی** ، **قاضی زادهٔ رومی** ، **مولانا علاءالدین علی قوشچی** شارح **تجرید** ، **غیاث الدین جمشید کاشانی** و**معین الدین کاشانی** [۱] جدولهای نجومی شایان توجهی تألیف فرمود [۲]؛ که معروف است به: « **زیج الغ بیگی** یا **زیج جدید سلطانی** ». این جمله ظاهراً در سال ۸۴۱ هـ./۱۴۳۷ م. بپایان رسیده و راجع بآن **ریو** توضیح کامل و تفصیل وافی داده است [۳].

الغ بیگ چنانکه گفتیم، نتوانست علی الفور اقتدار سلطنت را بدست گیرد ، و**میرزا علاءالدوله** پسر **بایسنغر** بمنازعهٔ او برخاسته و **هرات**

---

۱) برای معرفت این اشخاص رجوع شود به: **فهرست موزهٔ بریطانیا** تألیف **ریو** و**تذکرهٔ هفت اقلیم**، در ذیل **کاشان**، و **کشف الظنون** جلد دوم، و **الشقائق النعمانیه** و**حبیب السیر** جلد۲ جزو۳ .

۲) **میرزا الغ بیگ** خود در مقدمهٔ **زیج سلطانی گورکانی**، طبع **پاریس** ۱۸۲۲ م . ص۲۰۹ ـ دربارهٔ این دانشمندان که دستیاران ومعاونین او بوده‌اند، چنین می‌نویسد ـ : «در اثناء حال پیش از آنکه این مهم ساخته وپرداخته آید، حضرت استادی شکرالله مساعیه بجوار رحمت پروردگار پیوست، پس باتفاق فرزند ارجمند، **علی بن محمد قوشچی** ، که درحداثت سن وعنفوان شباب قصب السبق درمضمار فنون وعلوم بنوعی ربوده که امید واثق و رجاء متحقق است صیت مآثر آن علی اقرب الزمان و اسرع الاوان باطراف و اکناف جهان منتشر و مستفیض گردد ، وبعون عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی این مهم خطیر باتمام رسانیده آمد . . الخ»

۳) **فهرست موزهٔ بریطانیا** تألیف **ریو** ص ۴۵۵ ، همچنین رجوع شود به: **تاریخ ایران** تألیف **کلمان مارکهام** Clements Markham ص ۲۲۳ .

ونیز رجوع شود بمقالهٔ بلیغی که **مسیو لوسین بوات** L.Bouvat درروزنامهٔ آسیائی پاریس شمارهٔ آوریل ۱۹۲۶م . ص۲۴۷ راجع به «تمدن تیموری» نگاشته است.

را بگرفت و **عبد اللطیف** فرزند **الغ بیگ** را بزندان افکند، و بعد از آن ایام

قتل الغ بیگ بدست پسرش عبد اللطیف

قدرت و سلطنت او دوامی نیافت و عاقبت بفرمان همان فرزندش در دهم رمضان ٨٥٣ هـ./١٤٤٩ م. بقتل رسید. و چون قاتل وی **عباس** نامی بود، تاریخ این حادثهٔ غم انگیز را در این عبارت: «**عباس کشت**» یافته‌اند.

عبد اللطیف نیز از این پدر کشی تمتعی نیافت، زیرا پس از آنکه

عبد اللطیف

برادرش **عبد العزیز** را نیز بقتل رسانید، بنوبت خود در سال بعد یعنی در ٨٥٤ هـ./ ١٤٥٠م. بدست شخصی موسوم به: **باباحسین** کشته گردید. و از عجائب آنکه ماده تاریخ این قتل نیز در عبارت: «**باباحسین کشت**» درست آمد. **میر خواند** پس از آنکه این واقعه راذکر میکند، این شعر معروف **نظامی** رانقل کرده که در آن بمدّت کوتاه دورهٔ سلاطین پدر کش اشاره شده‌است ـ :

پدر کش پادشاهی را نشاید   اگر شاید، بجز ششمه نپاید

مورّخ ترک، **منجم باشی** (جلد سوم ص ٦٥) مینویسد که: **عبد اللطیف** مردی با هوش و با جربزه بود، لیکن بسیار بی‌رحم و خونخوار، اندکی برنیامد که دلهای مردم ازوی متنفر و بیزار شد، و بقتل او **سلطنت الغ ـ بیگی درماوراءالنهر** بپایان رسید.

از این زمان به‌بعد، یعنی تا انقراض خاندان **تیمور در ایران**، قدرت

عبد الله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ

این سلاله پیوسته رو بانحطاط داشت. تاریخ استیلاء و تملك ارضی و همچنین ترتیب و توالی سلاطین مغشوش و آشفته است ونمیتوان کاملاً معین کرد

که کدام تابع و کدام متبوع بوده‌اند. **استانلی لین پول** در کتاب خود[۱] جانشین **عبداللطیف** را **عبدالله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ** میداند[۲]، ولی **میرخواند** میرزا **ابوالقاسم بابر** پسر **بایسنغر بن شاهرخ** را سلطان شمرده‌است.

ابوالقاسم بابر غیر از **ظهیر الدین بابر کبیر** است، او در سال ۸۶۱ هـ./ ۱۴۵۶ م. وفات یافت، ودوسال قبل ازمرگ، **عراق وفارس و کرمان** را ازدست داده وآن ممالك به تملك **جهانشاه** پسر **قرایوسف-ترکمان قره‌قوینلو** درآمد. عاقبت درجنگی که با برادرش **سلطان‌محمد** نمود، بهلاك رسید.

علاءالدوله بن بایسنغر

میرزا علاءالدوله پسر دیگر **بایسنغر**، درزمان وفات جدّش **شاهرخ** بحکومت **هرات** نشست، وبعداز اندك مقاومتی باعم خود **الغ بیگ** و برادرش **بابر** صلح کرده بحکومت ناحیه ای از **خراسان**، که از **خبوشان** تا **استرآباد** و **دامغان** وسعت داشت قانع گردید. در سال ۸۵۲هـ ./۱۴۴۸م. درنزدیکی **هرات** از **الغ بیگ** شکست‌یافته‌به **بدخشان** و **دشت قبچاق** گریخت، وپس‌از تحمل مصائب گوناگون وجنگهائی که

---

۱) **تاریخ سلاله‌های سلاطین اسلام** «Mohammadan Dynasties» تألیف **لین پول** ص۲۶۸.

۲) **میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان** درتواریخ تیموری به «**شیرازی**» معروف‌است،زیرا که درزمان حکومت پدرش در**شیراز** متولد گردید؛ بعد ازوفات پدر درسایهٔ‌تربیت‌عم‌ّخود **الغ بیگ** قرارگرفت. وپس‌ازاوچندصباحی‌داعیهٔ سلطنت‌داشت، سرانجام در ۸۵۴ هـ. وفات‌یافت. رجوع شودبه: **مطلع سعدین** و**حبیب السیر**.

بابرادران خودداشت ، وچندی نیز با **جهانشاه ترکمان قره قوینلو** دشمن خاندان تیموری از درصلح درآمد ، عاقبت در سال ۸۷۵ ه . / ۱۴۷۰ م . وفات یافت .

پسرش **میرزا ابراهیم** اززندان عمّ خود، **ابوالقاسم بابر** گریخته و

ابراهیم بن علاء الدوله

به **مرغاب** فرار کرده ودر آنجا لشکری فراوان گرد آورده وپسر عمّ خود **میرزا شاه محمود** را درحالی که تهیه وتدارك حملهٔ به **استرآباد** میدید، شکست داد؛ دراینحال بود که ناگهان **جهانشاه قره قوینلو** براوتاخت . وی ازبرابراین دشمن قهارفرار اختیار کرده و**هرات** رارها نمود. لیکن پس ازاندکی باز آمده بطمع **هرات** با ابن عمّ خود **میرزا ابوسعید** جنگیده شکست یافت، و درسال ۸۶۳ ه./۱۴۵۸ م. هنگامیکه از **دامغان** بطرف **مشهد** می تاخت بمرد . ابن عمّ و رقیب او **میرزا شاه محمود** مذکورنیز درهمان سال کشته شد .

میرخواند صاحب **روضة الصفا** ازسلطان **ابوسعید** نوادهٔ **میرانشاه**

سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرانشاه بن تیمور

وصفی بلیغ نموده واورا عالیقدرترین شاهزادگان آن سلسله می شمارد ، به حسب ونسب و علوّ طبع وحمایت ازفضلاء وادباء می ستاید، ومیگوید: دردورهٔ سلطنت او ممالك **ترکستان، توران، خراسان، زابلستان ، سیستان ، مازندران** باوج آبادی وسرسبزی رسیدند .

وی درآغاز عمردردربارابن عمّ دانشمند خود، **الغ بیگ**، بسرمیبرد، پس ازآنکه پسرش **عبد اللطیف** اورا کشت، **ابوسعید** را نیز درزندان افکند ، وی غفلت مستحفظان را مغتنم شمرده از محبس بگریخت وبه **بخارا** رفت. بعد از کشته شدن **میرزا عبداللطیف** از **بخارا** بعزم رزم

بیرون آمده پس از جنگی که با ابن عمّ دیگرش **ابو بکر** نمود، مملکت **توران (ترکستان)** رابحیطهٔ استیلاء درآورد. ودر سال ۸۶۱ه./۱۴۵۶ م. **هرات**را فتح کرد و**گوهرشادخاتون** [۱] رابقتل رسانید.

در ۸۶۲ه./۱۴۵۷م. **جهانشاه** ترکمان به**خراسان** تاخته وتختگاه **هرات** را مسخر ساخت ، لیکن نگاهداری آن نتوانست و **ابو سعید** مجدداً بر آن شهر دست یافت . ده سال بعدازآن ، درسال ۸۷۲ ه./۱۴۶۷م **جهانشاه** از خصم خاندان خود **اوزون حسن ترکمان آق قوینلو** شکست یافت و کشته شد. **ابو سعید** این حادثه رابهانه ساخته بطمع فتح ممالك غربی **ایران** به تشویق امراءِ **عراق** و**فارس** و**کرمان** و **آذربایجان** بالشگری آراسته بطرف مغرب شتافت، وبا**اوزون حسن** جنگ درپیوست . ولی عاقبت ازاوشکسته شد ودرنزدیکی **میانه** اسیردست وی گردید . پس از سه روز اسارت **اوزون حسن** بهلاك وی مصمم شده اورا بدست **میرزا یادگار محمد** (پسر **سلطان محمد بن بایسنغر**) سپرد و وی بانتقام خون جدّهٔ خود **گوهرشاد خاتون** اورامقتول ساخت. حکیم معروف **جلال الدین دوّانی** مؤلف رسالهٔ مشهور دراخلاق موسوم به «**اخلاق جلالی**» ماده تاریخ ذیل را برای سال هلاك او بنظم آورده است :

---

۱) **گوهر شاد آغا** ، **مهدعلیا** زوجهٔ **شاهرخ**، صاحب ابنیه وآثارعالیه در**مشهد**و**هرات**، مقبرهٔ او اکنون در**مصلای هرات** موجود است . و این بنده نویسنده آنرا در اردیبهشت ۱۳۲۶ دیده ام که درجوارفرزندش **بایسنغر** دفن شده و گنبدی خرابه ازبقایای مسجد ومدرسهٔ او باقی مانده است . ظاهراً این ملکه صاحب قدرت بعد ازوفات شوی همچنان در **هرات** می زیسته ودر کشمکشهای سیاسی زمان فیمابین برادران وبنی اعمام مداخله داشته است . ازینرو **ابو سعید** بقتل وی اقدام کرد. بشرحی که در **مطلع سعدین** و **حبیب السیر** مسطور است .

سلطان **ابوسعید** که در فر خسروی | چشم سپهر پیر چو او نو جوان ندید
العق چنان بکشت بکشت او که کشته بود | تاریخ سال «مقتل سلطان ابوسعید» (۱)

سیاحان ونیزی و ابوسعید

مسافران ونیزی، که در این زمان به **ایران** آمده‌اند اطلاعات سودمندی محتوی بر جزئیات حوادث تاریخی آن ایام بجای گذارده‌اند. ایشان در نوشتجات خود **ابوسعید** را « بوسچ Busech » تلفظ کرده‌اند و از **اوزون حسن** یا **حسن بیک** گاهی به «اوزون کاسانو Usun Cassano» گاهی به « اسم بی Assambie » تعبیر نموده، **جهانشاه** را « **گیانسا** Giansa » خوانده‌اند شهرهای **اورفا**، **اصفهان**، **قم**، **کاشان**، **یزد** را بتوالی و ترتیب «**ارفی**»، «**سپاهام**» یا «**سپاآن**»، «**کومو**»، «**کسان**» و «**یکس**» نامیده‌اند.

باید متذکر شد که بغیر از تواریخ مشهور عمومی مانند: **روضة الصفا** و **حبیب السیر**، تاریخی بنام **مطلع سعدین** موجود است که تا کنون زینت چاپ نیافته، تألیف **کمال الدین عبدالرزاق** سمرقندی است که در آن

ارزش تاریخی مطلع سعدین (۲)

وقایع بین دو ستارهٔ سعد (یعنی دو **ابوسعید**: ـ یکی **ایلخانی** ـ (۷۱۶ ـ ۷۳۶ ه‍ / ۱۳۱۶ ـ ۱۳۳۵ م) و دیگری ـ **گورکانی** که اینک محل بحث ماست) برشتهٔ تحریر در آورده. آن تاریخ بسال ۸۷۵ ه‍ / ۱۴۷۰ م یعنی دو

---

۱) این قطعه را مرحوم **براون** از **روضة الصفا** نقل کرده است ولی نظر این بنده در آن کتاب نرسیده وعیناً نقل نموده. عبارت: « مقتل سلطان ابوسعید » بحساب جمل مساوی است با ۸۷۳ که سال قتل اوست.

۲) جلد دوم کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین در سه جزء در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۸ ه‍. به تحقیق و تدقیق استاد دانشمند مولوی محمد شفیع استاد دانشگاه لاهور به طبع ... با کمال ظرافت بچاپ رسیده است.

سال بعدازمرگ **ابوسعید** خاتمه‌می‌یابد. تاریخ‌مذکورغنی‌ترین گنجینه‌ای است‌مشحون بذکرحوادث این‌زمان:

بعد از **ابو سعید**، دوپسرش **احمد ومحمود** بجای او نشستند. این‌دوتن‌را **استانلی‌لین‌پول** هشتمین ونهمین وآخرین‌پادشاهان خاندان تیموری در **ایران** وآسیای مرکزی نامیده‌است.

احمد ومحمود پسران‌سلطان ابوسعید

از این دو یکی در **ماوراءالنهر** سلطنت یافت و تختگاهش **سمرقند** بود،ودیگری‌درناحیهٔ **بدخشان**، **ختلان** و **ترمذ** حکومت‌میکرد، وهردوسرانجام بهلاکت رسیدند. اولی‌را **شیبانی خان اوزبك** درسال آخر قرن یازدهم یعنی در ۸۹۹ هـ. / ۱۴۹۳ م. بکشت، و دومی در ۹۰۵ هـ. / ۱۴۹۹ م. کشته‌شد.

ایام‌سلطنت‌سلطان **حسین بن منصور بن بایقرا**، اگرازلحاظ سیاسی

سلطان‌حسین بن منصور بایقرا

نباشد،ازجنبهٔ ادبی‌روزگارحکمروائی‌ازدوشاهزادهٔ مذکوربمراتب‌مهم‌تراست؛ زیرادربار‌اودر **هرات** یکی ازدرخشان ترین مراکزادب وهنروعلم در مملکت **ایران** بشمارمیرود. این‌امیرزاده‌ابتدادرزیرسایهٔ‌حمایت‌میرزا **الغ بیگ** بود، وچون وی وپسرش **عبداللطیف** بقتل‌رسیدند، **ابو سعید** اورا گرفته بحبس افکند، وی ازآنجا گریخته به **ابوالقاسم‌بابر** متصل شد و با او به **خوارزم** و**خیوه** گریخت.

در سال ۸۶۲ هـ. / ۱۴۵۷ م. شهر **استرآباد** که پایتخت ولایت **گرگان** یا **جرجان** (هیرکانیای قدیم Hyrcania) است، تسخیر کرد،

ودر آنجا بشاهی نشست. لیکن بسلطنت **ابوسعید** تمکین داشته درتحت اوامر او بود. سال بعد **ابوسعید** وی‌را ناگزیر ساخت که به **خوارزم** بگریزد وخود **استرآباد**را بگرفت. معذلك اندکی پس از آن **سلطان‌حسین** بازآمده آن‌شهررا بانضمام بقیهٔ نواحی **گرگان و مازندران** مجدداً فتح کرد. درهنگام مرگ **ابوسعید**، **سلطان حسین هرات** را گرفته در آنجا بتاریخ دهم رمضان ۸۷۲ ﻫ./۳ آوریل ۱۴۶۸ م. به‌تخت نشست. چنانکه **منجم باشی** درتاریخ خود نوشته‌آن روز آغازسلطنت سی‌وهشت ساله او بود که بمرگ وی در هفتاد سالگی، دردو شنبهٔ ۱۱ ذی‌الحجهٔ ۹۱۱ﻫ./۵ می ۱۵۰۶م. بپایان رسید. دربیست سال آخر عمر مبتلی به‌فلج شقّی بود[1]. وزیر باقریحه وباکمال‌وی **میرعلیشیر نوائی** است که وی‌نیز مانندسلطان نه‌تنهاحامی بزرگ فضلاء وادباء بود، بلکه خود،هم‌درنثر و هم درنظم، مخصوصاً بزبان ترکی‌از گویندگان نامی بشمار میرود. وی در۱۲ جمادی الثانیهٔ ۹۰۶ ﻫ./۳ ژانویهٔ ۱۵۰۱ م. در شصت ودو سالگی وفات یافت، مقالهٔ بلیغی‌دربارهٔ حیات‌وآثار ادبی این‌وزیر دانشمند بقلم

---

۱) درشرح حال **ابوالغازی سلطان حسین میرزا بن منصور بن بایقرا بن‌میرانشاه بن‌تیمور** نوشته‌اند که:وی‌در**هرات** درمحرم۸۴۲ﻫ./۱۴۳۸م. متولدشده ودررمضان ۸۷۲ بتخت‌سلطنت نشسته ودر ذیحجهٔ ۹۱۱ وفات یافته‌است؛ در اواخرعمر مبتلی به‌رماتیسم وزمینگیر بوده. اینکه **مرحوم براون** او رامبتلی‌بفلج شقی نوشته‌است،معلوم نیست مستند به‌چه سندی است. برای اطلاع باحوال او رجوع شود. به: **تذکرهٔ دولتشاهی،مجالس النفائس، تزك بابری،روضة‌الصفا (میرخواند)،حبیب‌السیر (خواندمیر)، تحفهٔ‌سامی ومطلع سعدین.**

مسیو بلن فرانسوی M. Belin درروزنامهٔ آسیائی [1] سال ۱۸۶۱ م. بطبع رسیده، و بصورت رساله‌ای جداگانه نیز تجدیدطبع یافته‌است. **سلطان‌حسین** علاوه برذوق‌ادبی میلی‌وافر به «کبوتربازی» وسایر طیور داشته ومانند دیگرافرادآن خاندان به میگساری حریص بوده‌است.

ظهیرالدین بابر

اینك‌ما را باید که‌ازیکی‌ازمشاهیر سلاطین‌خاندان تیموری، یعنی **ظهیرالدین‌محمد بابر**، سخن گوئیم؛ هرچندوی هیچوقت در کشور **ایران** فرمانروائی نداشته‌لیکن‌سلطنت‌جدید تیموری را که ازامپراطوریهای بزرگ **هندوستان** است وی بنیاد نهاد. و این خاندان در **اروپا** به **مغول‌کبیر** «Great Moguls» موسوم‌است، و سلاطینی عالی مقدار مانند: **همایون**، **اکبر**، **جهانگیر**، **شاهجهان** و **اورنگ زیب** ملقب‌به **عالمگیر** متوالیاً دراین خاندان بظهوررسیده‌اند؛ هرچند روز افزون‌ازقدرت وشوکت ایشان کاسته میشد، ولیکن رسمیت سلطنت‌ایشان تاتاریخ شورش عظیم **هندوستان** درسال ۱۸۵۷ م باقی و برقرار بود؛ وتا اوائل قرن هیجدهم دربار با شکوه ایشان در **دهلی**

---

۱) این‌مقاله موسوم است‌به ـ :

« Notice biographique et littéraire sur Mir Ail–Chir Névâii, suivie d'extraits tirés des oeuvres du même auteur. »

بقلم **مسیو بلن**، مشتمل بر ۱۵۸ صفحه.

این‌بنده مترجم‌درسال ۱۳۲۶ ه.ش./۱۹۴۷ م. درحیات و آثار این وزیردانشمند مطالعاتی نموده و خلاصهٔ آنرا درانجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی بطور خطابه ایراد کرد، سپس‌همان‌خطابه بصورت رسالهٔ‌مستقلی بنام **نوائی** در ۳۲ صفحه در **طهران** بطبع رسیده، وشامل‌مطالب ونکات‌تازه وبدیع‌است.

پیوسته جمعی کثیر ازشعراءِ پارسی زبان وادباءِ دانشمند **ایران**را درپناه خود حفظ میکرد ، که هر زمان **دهلی** قدر آنانرا از **اصفهان** بیشتر میشناخت و از ایشان حمایتی افزونتر میکرد، درحال بسوی آن دیار رهسپارمیشدند .

یادداشتهای بابر

از تاریخ حیات **بابر** مجموعهٔ کامل و صحیحی بقلم خود او بنام **«یادداشتهای بابر»** که‌بدست‌مارسیده‌به**«بابرنامه»** یا**«تزك بابری»**معروف است، وی درآن شرح زندگانی‌خودرا بزبان ترکی‌جغاتائی بقلم‌آورده. اصل‌ترکی این کتاب جالب‌را **ایلمنسکی** Ilminsky در**غازان** Kazan درسال**۱۸۵۷**م. بطبع رسانده[۱] ونسخهٔ دیگر که **جدیداً** در**حیدر آباد** توسط خانم **بوریج** Mrs. Beveridge کشف شد ،بطور نمونه گراوری fac - simile در سال **۱۹۰۵** م . بتوسط‌امناء موقوفهٔ **گیب** انتشاریافت[۲]. نسخهٔ‌ترکی بفرانسه بقلم **پاوه‌دکورتی.** M. Pavet de Courteille ترجمه شده و در **پاریس** در سال ۱۸۷۱ م . بطبع رسیده است . همچنین از آن کتاب **یك ترجمهٔ** فارسی موجود است معروف به **«واقعات‌بابری»** که بر حسب امر **اکبر**

---

۱) متن این‌طبع مشتمل بر۵۰۶ صفحه‌میباشد .

۲) متن‌این‌طبع مشتمل‌است‌بر ۳۸۲صفحه‌اصل و۱۰۷صفحه‌حواشی ، وتوضیحات انگلیسی ۱۰صفحه .

ترجمهٔ‌این‌خانم دانشمند Anette S. Beveridge درچهاررساله(فاسی کول) متناوباً درطول سنین ۱۹۱۲م.تا۱۹۲۱م. بطبع رسیده وسپس درسال ۱۹۲۲م. مجموعهٔ آنهارا بقطعی خوب و طبعی مرغوب در**لندن** چاپ کرده اند حاوی مقدمهٔ مفصل و مشروحی‌در۶۰صفحه.

پادشاه مغول نوادهٔ **بابر** یکی ازامراءِ درباروی یعنی **عبدالرحیم** ملقب به **خان خانان**، درسال **۹۹۸** هـ. / **۱۵۸۹** م. بفارسی ترجمه کرده است[۱] و آن را دو نفر از دانشمندان موسوم به دکتر **جان لیدن** Dr. John-Leyden و مستر **ویلیام ارسکین** Mr. W. Erskine بانگلیسی نقل کرده اند که بسیار مشهور، و در **لندن** در سال ۱۸۲۶ م. بطبع رسیده است.

یادداشتهای میرزا حیدر دغلات

علاوه بر این کتاب مهم وسودمند، مارا کتابی دیگر دردست است که عبارت باشد از یادداشتهای پسر- عم **بابر**، موسوم به **میرزا حیدر دغلات**. آنکتاب را مستشرق فقید معاصر **سردنیسن راس** Sir E. Denison Ross بانگلیسی درآورده و بر آن دیباچه ومقدمه وحاشیه و یادداشتهای بسیار نگاشته، ونقشه‌ای ضمیمه کرده که مرحوم **الیاس** Ney Elias قونسول **انگلیس** در **خراسان وسیستان** کشیده است، ودر **لندن** بسال ۱۸۹۸م. بطبع رسیده، موسوم است به:-

« A History of the Moghuls of Central Asia, being the Tarikh-i - Rashidi etc. »

این کتاب موسوم به **تاریخ رشیدی** است[۲] ودر آن مؤلف کلام خود

---

۱) رجوع شود به **فهرست کتب فارسی ریو** صفحهٔ ۲۴۴، واین نسخهٔ فارسی در تاریخ ۱۳۰۸ هـ. بتوسط **میرزا محمد ملک الکتاب** در بمبائی بچاپ سنگی رسیده که آنرا **تجارب الملوك** نام داده است در ۲۳۶ صفحه، ولی متأسفاً هم مغلوط است وهم محذوفات زیاد دارد.

۲) رجوع شود بصفحهٔ ۲۳ مقدمهٔ کتاب بقلم **مستر الیاس**. این بنده مترجم در سال ۱۳۳۴ هـ. ش. درشهر **سرینگر** نسخهٔ مخطوط کاملی ازاین کتاب در کتابخانهٔ دولتی کشمیر ملاحظه کردم که بخط نستعلیق ونسبةً بی غلط تحریرشده ومحذوفات کم دارد.

راشرح وبسطی‌افزون‌تر از **بابر نامه** بخشیده‌است، اگرچه همان‌را اصل کار خود قرار داده ، ولی بر آن تفصیلات و لواحقی چند اضافه کرده است [۱].

علاوه براین دو کتاب که مؤلفان آنها خودازموجدین تاریخ عهد خویش بوده‌اند ، منابع تاریخی دیگر نیزراجع باین‌عصر وزمان فراوان دردست است .

خلاصهٔ زندگانی بابر

ازتاریخ زندگانی **بابر**، که‌از کتاب‌های فوق‌وازسایر منابع بدست می‌آید [۲]، همینقدر دراینجاکافی است بگوئیم که قسمت اول عمر **بابر** درناحیهٔ کوچك **فرغانه** بسر آمده،وی در آنجا بسال ۱۴۸۲ م. متولد شد ، پس از آن بواسطهٔ هجوم **شیبانی‌خان‌اوزبك** در سال ۱۵۰۴ م. از آنجا بیرون رانده شد. دورهٔ دوم عمر او ، یعنی از ۱۵۰۴ م. تا ۱۵۲۵ م. در **افغانستان** و **بدخشان** حکومت داشته ، و آخرالامر قصد تسخیر **هندوستان** کرده است و پس از فتح **پانی پات** Pànipàt [۳] که درآن **سلطان ابراهیم لودی** پادشاه **دهلی** را شکست فاحش داد . در ۲۰

---

۱) **بابر نامه** تاوقایع سال ۹۳۶ هـ. رامتضمن‌است، درصورتیکه **تاریخ‌رشیدی** بوقایع سال ۹۴۸هـ. ختم‌میشود .

۲) بهترین وکاملترین شرح زندگانی **بابر** پادشاه که بنظررسیده همان است که درکتاب (**تاریخ هندوستان در زمان سلطنت بابر و همایون**) بقلم **ارسکین** W. Erskine آمده است. طبع **لندن** ۱۸۵۴م. دردوجلد.

۳) **پانی‌پات** شهری آباداست که‌درهفتادمیلی‌غربی **دهلی** درسرشاهراه **لاهور** قرارگرفته وازآن‌شهرشعراء وفضلای‌فارسی‌زبان بظهوررسیده‌اند .

آوریل ۱۵۲۶ م . **اگره** و **دهلی** و شمال **هندوستان** را از رود **سند** تا **بنگال** بتصرف در آورد و بنیان خاندان **امپراطوری مغول** را در آنجا برقرار کرد . این قسمت سوم که کوتاهترین بخش زندگی اوست بوفات وی که در ۲۶ دسامبر ۱۵۳۰ م . اتفاق افتاد ، خاتمه می‌یابد . بجای او فرزندش **همایون** بر تخت سلطنت **هندوستان** نشست. سلسلهٔ وقایع در **بابرنامه** از ماه رمضان ۸۹۹ ه . که در آن **بابر** به دوازده سالگی بپادشاهی **فرغانه** نشست تا سال ۹۳۶ ه . یعنی سال قبل از مرگ او خاتمه می‌یابد . این کتاب بعضی از **واقعات** را مانند وقایع سال ۹۱۵ ه . تاسال ۹۲۴ ه. و همچنین از سال ۹۲۷ ه . تاسال ۹۳۱ ه . فاقد است[1] .

از لحاظ تاریخ سیاسی **ایران**، **خاندان تیموری** قبل از سال ۱۵۰۰ در آن کشور بکلی محوونابود شد وسلطنت عظیمی را که آنمرد خونخوار بنیاد نهاد فرزندش **شاهرخ** ،پادشاه سلیم النفس ومنور الفکر آن خاندان، تاسال ۸۵۰ ه./۱۴۴۷ م . ادامه داد ؛ پس ازمرگ اوحوادث سیاسی عبارت بود از کشمکش‌ها وجنگهای مابین برادران ازیکطرف ، هجوم **ازبک** ها وسایر قبائل **تاتار** ازطرف دیگر . ولی درظل عنایت وذوق ادب پروری بعضی از آن شاهزادگان وامراء، درشهرهای مختلف خاصه **هرات** ستارگانی درافق علم وشعر وصنعت وهنر نورافشانی میکردند .

---

۱) راجع به احوالات **بابر** رجوع شود به: مقالهٔ مفصلی که در تاریخ هندوستان (کمبریج) موسوم به:

« The Cambridge History of India, vol. IV , P . 1-20

آمده است . این مقالهٔ شیوا تحقیقات مدققانهٔ مستشرق و استاد زبان شناس معروف **سر دنیسن راس** رئیس مدرسهٔ السنهٔ شرقیه در **لندن** است.

جزئیات این جنگها را **میرخواند** [۱] و **خواندمیر** [۲] و **عبدالرزاق** [۳] بفارسی و در انگلیسی **ارسکین** W. Erskine در تاریخ خود بیان کرده‌اند و چون غالب این وقایع عبارت است از کشمکش افراد جاه طلب یك خانواده بین خود و کمتر شباهتی بجنگ ما بین ملل و یا منازعات مذهبی و جنگهای فکری دارد، بسیار خسته کننده و بیحاصل است. خوشبختانه برای ما در این کتاب بر آنچه **سرجان ملکم** بطور کامل اوضاع آنزمان را خلاصه کرده است ضرورت ندارد که چیزی اضافه کنیم وی مینویسد ـ :

« بعد از فوت **الغ بیگ** می‌بینیم که جمعی از نسل **تیمور** بر سر ملك بهم افتاده‌اند و مردم را باین خانواده چنان اعتماد بود که هر کس دعوی کرد که از نسل **تیمور** است خلقی بردور وی فراهم آمدند، تا عاقبت یا تختی با مکنت می‌یافت و یا قبری با عزت (٤). »

یکی از بزرگترین اهل خبره و کار شناسان نقاشی و مذهب‌کاری

۱) مؤلف **روضة الصفا**: **محمد بن خاوندشاه**، متوفی و مدفون در **هرات** بسال ۹۰۳ هـ. است.

۲) مؤلف **حبیب السیر**: **غیاث الدین خواندمیر** مؤلف **حبیب السیر** و **خلاصة الاخبار** و **مکارم الاخلاق** و **دستور الوزراء** و جلد هفتم از **روضة الصفا** و **همایون نامه**. متولد ۸۷۹ هـ. و متوفی به ۹٤۱ هـ. تاریخ اختتام تألیف کتاب حبیب السیر سال ۹۳۰ هـ است.

۳) مؤلف **مطلع سعدین**: **عبدالرزاق سمرقندی**، متولد سال ۸۱٦ هـ. و متوفی بسال ۸۸۵ در **هرات** است. تاریخ تألیف این کتاب بسال ۸۷۵ هـ. بود.

٤) ترجمهٔ تاریخ **سرجان ملکم** طبع **بمبائی** ص ۲۲۰.

مشرق‌زمین دکتر **مارتن** Dr. F. R. Martin که کتابی ذیقیمت[۱] راجع به‌نقاشی ونقاشان **ایران** و**هند** و**ترکیه** نگاشته.

عقیدهٔ دکتر مارتین در باب هنرهای زیبا در این عصر

در باب نقاشی و مینیاتور سازی **عصر تیموری** بعبارتی‌شیوا چنین میگوید:

« سلاطین تیموری بزودی شروع کردند بوسیلهٔ ثروت گزافی که آباء واجداد آنها برای ایشان درطول جنگهای بسیار گرد کرده بودند،زندگانی نوی بوجود آورند، و با شتابی تمام در بذل واسراف آن مال سعی میکردند. تاریخ همواره‌خودرا تکرارمیکند. زندگانی این‌سلاطین یکدوره جنگنامه‌های حماسی‌است.

«زندگانی آنان درست بیادمی‌آورد زندگانی **پالادن‌های** (۲) قدیم را در اشعار**شانسون دژست** (۳) که در زمانی کوتاه ازاوج شکوه واقبال به‌حضیض فنا و زوال رهسپار شدند. این شاهزادگان تیموری بهترین امراء هنر پرور تاریخ **ایران** هستند.

«اگر لشگر **تیمور** بسیاری از آثار صنعتی را در آن کشور پایمال کرد،

---

۱) این کتاب موسوم‌است‌به:

« The Miniature Painting and Painters of Persia, India, and Turkey » طبع **لندن**، بسال ۱۹۱۲ م.

۲) پالادن ها Paladins نام‌امرا «سینیور»هائی است که بعداز **شارلمانی** در **اروپا**می‌زیسته‌اندودرشهامت‌وفروسیت‌ومردانگی‌شهرت‌داشته، **رولاند** Roland معروف‌یکی ازآنهاست.

۳) شانسون دژست Chansons de Gestes اشعارحماسی‌قدیم**فرانسه**است که درآن جنگ‌آوری وپهلوانی را ستوده، ویکی از آنجمله‌موسوم‌است به:شانسون در لاند که یکی‌ازاشعارحماسی‌ملی**فرانسه** میباشد.

جانشینان وی هنرمندان جدیدی را بوجود آوردند . شاید اگر آنان نمی بودند اینان هرگز بظهور نمیرسیدند. مگر شهر **سمرقند** نبود که بجای شهرهای بسیاری که **تیمور** نابود کرد سر بآبادی برافراشت؟ آنچه که اومعدوم ساخت خودمقدور ومحکوم به‌نیستی بود ، و **تیمور** فقط آخرین ضربهٔزوال‌را بر آن‌نواخت. اورا چنانکه‌عادةً تصور میکنیم نباید عامل‌فنا ونیستی دانست، بلکه‌اورئیسی بود که با دستی‌آهنین محور امور رامنظم ومرتب می‌ساخت، وی‌حلقه‌ایست‌درزنجیر تکامل‌طبیعی، وازدستگاهی که اوبرپا کرد **ایران** نوینی دراعصار بعد بظهوررسید واعقاب‌او صنعت وهنر ایرانی‌را باعلامرتبهٔ کمال رسانیدند . این سلاطین تیموری مردمانی وحشی صفت و صحرا نشین نبودند ، بلکه ادله وشواهد بسیار نشان میدهد که آنان جماعتی متمدن ولطیف طبع و فضلائی دانش‌پژوه ودوستدار هنر بوده‌اند که صنایع ظریفه‌را، نه از راه تظاهروخودنمائی بلکه محض خاطر صنعت بنفسها، دوست میداشتند . درفواصلی که مابین جنگهای آنان اتفاق میافتاد، بفکر تکمیل کتابخانه های خود وترتیب دواوین‌شعرمی‌افتادند ، وخودنیزغالباً اشعاری می‌سرودند که‌ازاشعارشعرای‌دربارخودشان‌دست کمی‌نداشت. **سلطان‌حسین‌میرزا** شاعر کوچکی نبود وغزلهای‌او بزبان ترکی ازغزلیات خیلی ازشعرای معروف ترک بهتراست . وی‌بعربی نیز شعر می‌ساخت وبا **جامی** رقابتی میکرد . زندگانی متمدن و لطیف این طائفه گرچه از خیلی جهات بخاطر ما میآورد دستگاه پرنس‌های **اروپا**را که‌درهمان‌عصروزمان‌می‌زیسته‌اند، ویادر **فرانسه** درقرن‌هیجدهم‌میلادی‌میبوده‌اند، ولی‌منزلات ادبی آنها بدرجات‌ازآن هردو دسته بالاتربوده است .

« **بایسنغر ، شاهرخ ، الغ بیگ ، سلطان حسین میرزا** ، در کتابدوستی از **دوکهای بورگندی** (۱) وسلطان فرانسه **رنه‌دانژو** (۲) که

۱) **خاندان بورگنی** :- Maison de Bourgogne - سلالهٔ نخستین از اولاد پادشاه‌فرانسه **ربرت ل پیو** Robert le Pieux، میباشند که درسال ۱۳۶۱ م . منقرض شدند . وسلالهٔ دومین ازاولاد پادشاه **ژان‌ل‌بن** Jean le Bon که‌درسال ۱۴۷۷ م . نابود گشتند .

۲) **رنه‌دانژو** René d' Anjou ملقب به «ل بن » Le Bon دوك ناحیهٔ **انژووبارولورن** ، متولد بسال ۱۴۰۹ م. متوفی‌بسال ۱۴۸۰ م. بحمایت وپشتیبانی ازعلوم‌ادبی وهنرهای زیبا معروف‌است .

با آنها هم عصر بوده‌اند، عقب‌تر نبودند؛ بلکه بمراتب بر کتابدوست‌های معروف **فرانسه وایطالیا** که‌درقرن۱۶و۱۷مسیحی بوجود آمده‌اند‌درفکروذوق‌وقریحه‌سبقت‌میگرفتند؛ چه‌اینان نه‌فقط کتاب جمع‌میکردند، بلکه آنرا بوجودمیآوردند.

«بایسنغر وسلطانحسین‌میرزا برای‌ایران‌مانندویلیام‌موریس (۱) بشمار می‌آیند که درچهار صدسال بعد در **انگلستان** بوجود آمد. آنها اسلوب جدیدی‌درفن کتاب اختیار کردند ولی کتابهای‌شاهزادگان تیموری که به‌جنبهٔ‌اشرافیت آنها تناسب داشت محکم‌تر و زیباتر بود. ظریفترین کتابهای اروپائی و نسخ خطی موجود جز در بعضی موارد نادره باکتابهای شرقی زمان تیموریان از حیث ظرافت برابر نیست.

میرزابایسنغر یکی از بزرگترین کتاب دوستهای‌جهان

«بایسنغر پسر **شاهرخ** ونوهٔ**تیمور** که درسال ۸۳۷هـ./۱۴۳۳م. درسی و هفت سالگی - در **استرآباد** که‌محل حکمرانی اوبود وفات‌یافت، مؤسس وبانی زیباترین‌فن کتاب نویسی‌در**ایران** می‌باشد، وجادارد که‌اورایکی‌از بزرگترین کتابدوستهای عالم بشمارند. درتحت حمایت او دائماً چهل تن کاتب و خطاط براهنمائی **مولاناجعفر تبریزی** که‌خوداو نیزشاگرد **عبدالله بن میرعلی** است،باستنساخ کتب مشغول بودند. وی بوسیلهٔ پرداخت دستمزدهای گزاف و اعطاء انعامات شاهانه هنرمندترین استادان‌خط وتذهیب را در نزد خود نگاهداری میکرد و آنان برای وی ظریفترین آثار صنعتی را در خط وتذهیب و جلدبندی وصحافی بظهور میآوردند. کتابهائیکه کاغذ آن در منتهای نفاست و نقوش و اشکال آن در کمال ظرافت، وجلدآن درغایت زیبائی‌بود، وتاامروز نظیر ومانندی برای‌آنها یافت نشده است، از اوباقی‌مانده. کتابهای کتابخانهٔ پهناور این‌شاهزاده هم‌اکنون درتمام اطراف جهان متفرق‌است. وهرجا که هست درکمال حرمت ودقت نگاهداری میشود.

---

۱) **ویلیام‌موریس** William Morris شاعر و نقاش ونویسندهٔ معروف انگلیسی که ازمعاریف رجال صنایع مستظرفهٔ‌آن ملت‌است، متولد در۱۸۳۸م. ومتوفی بسال ۱۸۹۶ م.

«درزمان سلطنت **تیموریان** است که بهترین و ظریف ترین قالیهای **ایران** بافته شده نه درزمان **شاه عباس**، ودردربار این شاهزادگان است که ظریف ترین اسلحه و کارعاج بدقت ولطافتی که در سایر ممالك همتا و مانند ندارد ساخته و پرداخته گشته.

ترقی سایر هنرها در ایندوره

بهترین نمونه های صنعتی **ایران** که لطیف ترین ذوق هنر دوستی را نمایان میکند، زائیدهٔ این عصر وزمان یااوائل عصر صفوی است که بلافاصله درپی دورهٔ آنان قرار دارد. باید دانست که پیدا آمدن آثار صنعتی درممالك مشرقزمین همیشه نتیجهٔ مستقیم حرکتی است که ازطرف سلاطین آنممالك بآن داده میشده است.

«**بایسنغر وسلطانحسین میرزا** آنهمه مذهب کاری های زیبا که سازندگان آنها را تشویق میکردند بظهور آوردند، چون میخواستند خطوط ومرقعات خزانهٔ ایشانرا تذهیب کنند مذهب کاران هنرمند ازاطراف ممالك بدربار آنان جمع میشدند همانطور که اگر **شاه عباس** نمی بود آنهمه منسوجات ابریشمی و مخملهای نفیس بروزگار باقی نمی ماند، و اگر سلطان

هنرهای زیبا در مشرقزمین در دربار سلاطین ترقی کرده است

سلیمان خان (کبیر) تشویق نمیکرد آن کاشی کاری های گرانبهای ترکی کار **ازنیق** بوجود نمی آمد، واگر **سلطان احمد** مسبب نبود آن همه قرآنهای خطی که ذوق جمیل وهنرنمائی ازصفحات مقدس ونفیس آن جاویدان نمایان است پیدا نمی شد. پس هنرهای زیبا درممالك شرق یامستقیماً درد ربارها بوجود آمده یابوسیلهٔ تشویق وابستگان بدربار بعالم هستی قدم نهاده است. همین قضیه درقرن نهم مسیحی در دربار **خلفای عباسی بغداد** نیزعیناً بوقوع پیوست، وهمچنین در **مصر واسپانیا**، خلاصه آنکه درتمام ممالك شرق همین قاعدهٔ کلیه مصداق پیدا کرد. واین معنی را باید درمطالعهٔ تاریخ صنایع همواره درمدنظر داشت تا آنرا بتوان بدرستی درك نمود. زیرا بدون توجه باین نکته بسیاری ازمسائل فنی قابل فهم نخواهد بود.

«نمیبایستی انتظار داشت که باازمیان رفتن یکنفراز سلاطین هنرپرور- هنر وصنعت ازمیان برود ومحوشود، چه اگر سلاطین میمیرند صنعتگران می مانند وبخدمت سلطانی دیگر می پیوندند؛ همچنین جنبشی که از **شاهزادگان تیموری** درعالم صنعت بوجود آمد بقدری قوی بود که تااواخر قرن شانزدهم در **ایران** باقی وبرقرار ماند.

«نه‌تنها جانشینان ایشان در **ایران**، یعنی **سلاطین صفویه**، بلکه‌هزاران شاهان

بقاء هنرهای زیبا در قرن شانزدهم

وامراء مجهول الاسم که نام و نشان آنها در تاریخ مذکور نیست، همان روش نیك و سنت مستحسن تیموریان را پیروی کردند؛ کتب خطی نفیسی نویساندند که بمراتب بر کتب صنعتی همان‌قرن در **اروپا** رجحان و برتری دارد».

ارتباط ایران باچین و هند

لازم است خوانندۀ این کتاب را، که شاید تصور مینماید روابط بین المللی تا حدّی از آثار قرون جدیده است و نتیجۀ مستقیم تسهیلات تازه و وسائل حمل‌ونقل امروزی است، باین معنی متوجه سازیم که مناسبات وآمد و شدها دراین قرن مابین ممالك آسیائی تاچه پایه زیاد بوده وممالکی که مابین آنها بعدمسافت طولانی موجوداست تاچه‌درجه‌باهم ارتباط داشته‌اند. درصفحات کتاب نفیس تاریخ **مطلع سعدین** که **کاترمر** فرانسوی [۱] در ۱۸۴۳ م. منتخباتی از آن بفرانسه ترجمه و طبع کرده است [۲]، تفصیل دوسفارت ازدربار **هرات** یکی به‌**چین** و یکی به **هندوستان** ذکر شده که‌رؤسا یااعضاءِ این‌سفارتها سر گذشت خودرا حکایت کرده‌اند: سفارت **چین** را **غیاث الدین نقاش** نقل‌نموده‌است. در۴ دسامبر ۱۴۱۹م. از**هرات** حرکت کرده بعدازیکسال وده روزبشهر **پکن** (**خانبالغ** Cambaluc) رسیده، وبعددر۲ سپتامبر ۱۴۲۲م. به‌**هرات** باز گشت کرده‌است. سفارت

---

۱) **کاترمردوکنسی** A. Quatremere Antoine de Quincy عالم مستشرق و باستان‌شناس فرانسوی، متولد در **پاریس** سال ۱۷۵۵ م. متوفی بسال ۱۸۴۹ م.

۲) از کتاب موسوم‌به:

« Notices et extraits des Manuscrits de la Bibliothèque du Roi,» جلد XIV ص۱ ــ ۴۷۳

هند را که خود مؤلف **مطلع سعدین - عبدالرزاق سمرقندی**، همراه بوده در تاریخ ۱۳ژانویهٔ ۱۴۴۲ م. از **بندر هرمز** حرکت نموده وسپس در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۴۴۴ م. درهمان بندر قدم بخاك **ایران** نهاده‌است. چگونگی فعالیت و کثرت نفوس مختلفهٔ آن بندر گاه وشهرجهانی‌راآن سفیرمورّخ درمقال‌زیر چنین بیان کرده است -:

«... این **هرموز** که‌اورا **جرون** گویند‌درمیان‌دریا بندری‌است که در روی زمین بدیل ندارد. تجار اقالیم سبعه - از **مصروشام‌وروم وآذربایجان‌وعراق‌عرب‌وعجم** وممالك **فارس‌وخراسان‌وماوراءالنهر و ترکستان** ومملکت **دشت قبچاق** ونواحی **قلماق** وتمام‌بلادشرق **چین و ماچین** و **خانبالغ** روی‌توجه بآن بندر دارند. ومردم دریابار ازحدود **چین‌وجاوه وبنگاله وسیلان** و شهر های **زیربادوتناصری‌وسقوطری وشهرنو** وجزایر **دیوامحل** تادیار **مالاباروحبشه‌وزنگبار** و بندرهای **بیجانگروگلبرگه وگجرات‌وکنبایت** Kanba'it وساحل **بر‌عرب‌وعدن وجده‌وینبوع** نفائس وظرائف که ماه وآفتاب وفیض سحاب آنرا آب و تاب‌داده وبرروی دریا توان‌آورد بآن بلده‌آورند، ومسافران عالم ازهر جا که‌آیند وهرچه‌آورند دربرابرهرچه خواهند بی‌زیادت جستجوی در آن‌شهر یابند. هم‌نقد دهند وهم معاوضه، ودیوانیان غیرزر ونقره ازهمه چیز عشر ستانند. واصحاب ادیان مختلفه بل کفار درآن شهربسیارند، و بیرون از عدل با هیچ آفریده معامله ندارند و باین سبب آن بلده را **دار الامان** گویند. و مردم آن بلده را تملق عراقیان وتعمق سندیان باشد[۱]. »

---

۱) این‌عبارت منقول از نسخهٔ خطی **مطلع سعدین** کتابخانهٔ ملی **تهران** صفحهٔ ۶۱۰ است.

روابط تیموریان با سلاطین عثمانی

سابقاً به‌مکاتبه‌ورابطهٔ **شاهرخ** واولادش باسلاطین عثمانی **محمداول** (۱۴۰۲ م.ـ ۱۴۲۱م.) و **مراد دوم** (۱۴۲۱م.ـ۱۴۵۱م.)و **محمددوم** (۱۴۵۱م. ۱۴۸۱ م.) و **بایزید سوم** (۱۴۸۱ م.ـ۱۵۱۲م.) اشاره شده‌است. لیکن این مکاتبات محدود به‌دربار سلاطین و امور سیاسی نبوده بلکه بموجب نامه‌هائی که **فریدون بیگ** منشی جمع کرده (۱) مراسلاتی دیگر نیز موجود است که مابین **سلطان بایزید سوم** ازیك سوو**مولاناجامی** (۲) و **جلال‌الدین دوانی** و**مولانااحمد تفتازانی** ازدیگرسو ردّوبدل شده است. به‌شخص نخستین ازطرف پادشاه عثمانی هزار فلورن (۳) و بدومی پانصدفلورن بانضمام آداب والطافی که درخوردربار باعظمت سلاطین است اعطاشده (۴). بعلاوه‌فرزند **سلطان حسین بایقرا**، موسوم‌به **بدیع‌الزمان**، که از دست ازبکها فرار کرده بود به‌**اسلامبول** پناه‌برده وتاآخرعمر در آنجا بسرآورد (۵).

---

۱) جلداول **منشآت فریدون بگ** ص۳۶۱، طبع **استانبول**.

۲) رجوع‌شود بکتاب «جامی» تألیف‌مترجم ص۵۱-۴۳، طبع **طهران**.

۳) فلورن ـ Florin نام زرمسکوك‌است که درآن‌عصر در**ونیز** رواج‌داشته.

۴) راجع‌به‌نفوذ **جامی** و**علیشیر نوائی** درادبیات عثمانی‌خاصه شعرترکی رجوع‌شود به: «**تاریخ شعر عثمانی**» تألیف **گیب J.W. Gibb** ج۲ ص۷ ونیزبه **شرح احوال جامی** تألیف‌مترجم طبع **تهران** ص۴۳.

۵) فرار میرزا **بدیع‌الزمان** فرزند **سلطانحسین** بدربار عثمانی ازبرابر ازبکها نبوده. بلکه درسال ۹۲۰ هـ. بعدازشکست **شاه اسمعیل** در **چالدران** وفتح **تبریز** بدست **سلطان‌سلیمانخان‌اول**، این شاهزاده بمصاحبت سلطان از **تبریز** به‌**اسلامبول** رفت، ودرآنجااقامت گزید تاسرانجام بمرض طاعون درآنجا وفات یافت (**حبیب‌السیر** ج۳. جزء۳، ص۳۱۶).

ترکمانهای قره‌قوینلو و آق‌قوینلو

اکنون که شرح انحطاط روز افزون خاندان **تیمور** را بیان کردیم، میباید قبل از بحث در چگونگی ظهور و استعلاء **دولت‌صفویه** بطور اختصار از دو خانواده سلاطین **تراکمهٔ ایران** نیز سخنی بگوئیم. این دو طائفه که موسوم به: «سفید گوسفندان» و «سیاه گوسفندان» میباشند، کاملاً در نژاد و آداب و عادات شبیه یکدیگرند. نخست، طائفهٔ **قره‌قوینلو** که **ژوزف باربرو ونیزی** آنهارا «**کره‌کویلو** Caracoilu» مینامد.

بیرم‌خواجه

این جماعت هم از زمان **تیمور** در **آذربایجان** مستقر شدند، یکی از رؤساءِ آنها موسوم به **بیرم خواجه** ازطائفهٔ **بهارلو**[1] بخدمت **سلطان‌اویس جلایری** وارد شد، وبعدازمر گ‌او شخصاًشهرهای **موصل‌وسنجاروارجیس** رامتصرف گشت، در سال ۷۸۲ هـ./۱۳۸۱ م. وفات یافته وپسرش **قرامحمد** بجای اونشست. اونیز مانندپدر درخدمت سلطان **احمدبن‌اویس** بود، عاقبت دراثناءِ جنگی‌در**شام**، درسال ۷۹۲هـ./ ۱۳۹۰ م. کشته گردید. وپسرش **قره‌یوسف** جانشین اوشد. او نخستین کسی است ازین طائفه که نام و عنوان‌شاهی حاصل کرد وپایتخت خود را شهر **تبریز** قرارداد.

بعد از زد و خورد های مکرّر با **امیرتیمور**، قره یوسف

---

۱) طائفهٔ بهارلو، که هم اکنون بقایای آنها در**فارس** درحدود**دارابجرد** اقامت دارند، از قبائل مهمهٔ قره قوینلو میباشند. (رجوع شود به: تحقیقات پروفسور **ولادیمیر مینورسکی**.

قره‌یوسف پسر قره‌محمد ترکمان قره‌قویونلو

به **ایلدرم بایزید**، **سلطان عثمانی** پناه بردو بعد ازآن **بغداد** را تسخیر نمود ، اندکی بعد از آن **میرزا ابوبکر** نوادهٔ **تیمور** اورا از آنجا براند. پس باهزار نفر از همراهان خود به **مصر** گریخت. سلطان مصر از ترس خشم **تیمور** اورا حبس فرمود ، لیکن بعدازمرگ تیمور رهائی یافته ومجدداً اتباع خودرا جمع آورده **دیار بکر** را فتح کرد . اندکی بعد از آن درسال ٨٠٩ ﻫ./١٤٠٦ م. **میرزاابوبکر** رادر **نخجوان** شکست داد و **تبریز** را مسخر ساخت ، ازنو **ایالت آذربایجان** را بحیطهٔ تصرف در آورد . چهار سال بعد، درنزدیکی تبریز **سلطان احمد جلایر** (١) مخدوم قدیم خود را که با او در **مصر** همزندان بود شکست داده بقتل رسانید درسال ٨٢٢ﻫ./١٤١٩م. بعداز آنکه سه شهرمهم **ایران**:ـ **ساوه** و **قزوین** و **سلطانیه** رافتح کرد، در سال بعد، درشصت وپنج سالگی، بعداز چهارده سال سلطنت وفات یافت (٢) .

---

١) ازسلاطین جلایروترکمانان فرامین واسناد کهن در **ایران** ودرموزه‌های خارجه کما بیش موجود است .

ازآنجمله از **سلطان احمد جلایر** فرمانی در کتابخانهٔ ملی پاریس وجود دارد که سابقاً نسخه‌ای عکسی از آن را بموزهٔ ایران باستان **طهران** اهدا کرده‌اند . این فرمان مورخ به ٢٢ ذیقعدة الحرام سنهٔ ٧٧٣ ﻫ. خطاب بمتصدیان ومأموران شهر **اردبیل** و توابع میباشد، ودرآن مطالبهٔ هرگونه مالیات وعوارض دیوانی‌را ازموقوفات واملاک بقعهٔ شیخ **صدرالدین** منع کرده، وتولیت بقعه‌را برای **شیخ صدرالدین** نوادهٔ او تأیید فرموده است. این سند تاریخی ازلحاظ تاریخ سلسلهٔ صفویه دارای اهمیت بسیار میباشد.

٢) **عبدالرزاق سمرقندی** این قطعه‌را در تاریخ مرگ **قره‌یوسف** که بسال ٨٢٣ﻫ. در **اوجان** واقع شد ذکرمیکند وآن تضمینی ازقطعهٔ **حافظ** است :ـ

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

پنج پسر ازاو باقی‌ماندند که دو تن از آنها **اسکندر** و **جهانشاه** بجای او متوالیاً بسلطنت نشستند.

مراسلات دولتی در این عصر

چنانکه درفصل سابق اشاره‌شد، مجموعهٔ نوشتجات رسمی‌دولت‌عثمانی که‌در **منشآت فریدون بیگ**[1] وجودداره،دارای اهمیت تاریخی میباشد. وازآن مراسلات تعدادزیادی‌مربوط باین‌عصروزمان‌است. ازآنجمله مکتوبی‌است از **سلطان‌احمدجلایر** خطاب‌به **سلطان‌بایزید ایلدرم** بتاریخ ۷۹۸ هـ/۱۳۹۶ م. که تفصیل فرار خود را ازجلو اردوی **تیمور** بیان میکند و جوابی که بنامهٔ مذکور داده شده است. نیز مکاتیب متعدد که مابین **سلطان محمد اول** (۸۰۵ ـ ۸۲٤ هـ.) از یکطرف و **شاهرخ** و **قره یوسف** و **اسکندر** و **سلطان خلیل‌شیروانی** ازطرف دیگر، تبادل‌شده‌است؛ هم‌چنین‌درآنجامراسلاتی‌است‌مابین **سلطان محمد دوم** ملقب به **فاتح** (۸۵۵ـ۸۸٦) و **جهانشاه** و **الغ بیگ** و **بایسنغر** ویکی‌ازشاهان‌**بهمنی هند** و **اوزون‌حسن** و **حسین‌بن‌منصور بن‌بایقرا** وبالاخره مقدارزیادی مکاتیب متبادله باسلاطین‌اوائل عهدصفویه‌یعنی **شاه‌اسماعیل‌اول** و **شاه‌طهماسب**.

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

دل منه بر دنیی و اسباب او	زانکه ازآن کس وفاداری‌ندید
پندگیر ازحال **میر ترکمان**	آنکه ازشمشیراو خون‌میچکید
از نهیبش بچه میافکند شیر	در بیابان نام او چون می‌شنید
عاقبت **تبریز** و **بغداد** و **عراق**	چون مسخر کرد وقتش دررسید
«بوده وقتش» گشته‌تاریخ‌و،یقین	آنچه‌اودرمنزل **اوجان** بدید

---

۱) منشآت‌فریدون‌بیگ‌منشی، طبع‌استانبول،سال ۱۲۷٤هـ/۱۸۵۸ م. ص٦٢٦

این نامه‌ها نه تنها از لحاظ شعاع نوری که بر حوادث تاریخی آن زمان می افکند دارای اهمیت بسیار است، بلکه از آن لحاظ که روابط این سلاطین را بایکدیگر نشان میدهد نیز دارای ارزش میباشد. مثلاً در نامه‌ای که **شاهرخ** به **سلطان محمد اول** ۸۱۸ هـ./۱٤١٦م. می نویسد، طرز انشاءِ خشونت آمیز آن خیلی قابل توجه است؛ هم از حیث قلت عناوین والقاب وهم از جهت ملامت و توبیخی که به سلطان فرموده، واورا بقتل برادرانش **سلیمان**، **موسی** و **عیسی** سرزنش کرده است و گفته : « که هرچند این عمل درعرف وعادت عثمانی ها ناپسند نیست، ولی در نظر آداب **ایلخانیان** ناشایست می باشد.» نیز از سلطان عثمانی تقاضا کرده که **قره یوسف** را ازین بیش اجازه ندهد که بخاك عثمانی پناه ببرد. جواب **سلطان محمد** ازطرف دیگر نه تنها بلهجهٔ ملایم وصلح جویانه انشاءشده بلکه بانهایت ادب وفروتنی است. وی **شاهرخ** رابیك رشته القاب بلند مخاطب داشته و در عذر خواهی ازقتل برادران خود به سخن **سعدی** استشهاد کرده که : « ده درویش در گلیمی بخسبند ودو پادشاه در اقلیمی نگنجند ، » همچنین اظهار داشته است که اگر **قره یوسف** رانومید سازد واورا بداخلهٔ کشور عثمانی راه ندهد، وی شاید که تولید آشفتگی درمیان حکمرانان مجاور ـ مانند : **قرامانیه**، **حمیدیه**، **اسفندیاریه**، **تورغوذیها** و **ذوالقدرها** ـ بنماید، وحتی شاید به سلطان **مصر** متوسل شود (۱).

---

۱) عین مراسلهٔ **شاهرخ** به سلطان **محمد فاتح** وجواب او که درمجموعهٔ **فریدون بیگ** (ج۱ ص۱۵۰) مندرج است، ذیلاً برای تکمیل فایده درج میشود.

« بجناب سلطان الاعظم مولی الملوك بین الامم قاتل الکفره وقامع الفجره، المجاهد فی سبیل الله، الملك الاحد، نظام الملك والدین **سلطان محمد** ایده الله و ادامه باحسان

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ولی نسبت به‌سلاطین‌تر کمان یعنی **قره‌یوسف** وپسرش **اسکندر** وضع‌مکاتبات‌سلطان‌مخالف‌سبک‌فوق‌است، یعنی‌سلطان‌با آنها مانندزیردستان و کهتران خطاب کرده وشاهان تر کمان بااومانند بمرتبتی‌بالاتر ومهتر عنوان‌نامه نموده‌اند .

بقیهٔ حاشیه‌از صفحهٔ قبل:

پادشاهانه فائز گشته بداند که بمسامع علیه چنان رسید که **سلیمان بك وموسی بك‌وعیسی‌بك** بااو در مقام شقاق ونزاع بوده‌اند وبرسم **تورهٔ‌عثمانی** هریك را ازغوغای دنیای‌فانی خلاص کرده‌اند «ذلك تقدیرالعزیز العلیم» . اما این‌شیوه درمیان برادران جانی برموجب **تورهٔ‌ایلخانی** غیرمناسب مینمود ، چه‌دولت چندروزه‌بقائی ندارد که بجهت‌آن ارتکاب‌چنین احوال کرده شود. بیت :

میازار موری که دانه‌کش است که‌جان‌داردوجان‌شیرین‌خوشست.

ایشان اعقل‌اند . واحوال‌همایون ما آنکه بجزغوغای **قره‌یوسف** و اولاد او که‌ظالمان بی‌دین وقاطعان طریق اهل یقین‌اند مدافعهٔ دیگر نیست « این خارهم ازآن گل برجیب‌جان خلیده‌است»؛ شاید که از سطوت قاهره بآن جوانب عنان پوی گردد وهر گاه بحدودایشان رسد گرفته بدست بازخواهان‌ما در رسانند و در اسباب محبت قصوری نگذاشته در اطفاء آتش فتنه کوشند ، تا موجب پریشانی احوال رعایا و برایا نگردد . باقی مشافهاترا ازدارنده ، **بورندق‌بهادر** ، تحقیق کنند وبزودی اعادت نمایند ، والسلام والاکرام . کتب‌الامر العالی‌اعلی‌الله‌شانه‌فی‌اواسط شهرذی‌الحجةالحرام سنةثمان عشر وثمانمائه‌ببلدة **خوارزم** .

جواب **سلطان محمد غازی** به‌**شاهرخ** -:

« مخلص دولتخواه که همیشه حلقهٔ موالات درگوش جان داشته وَحَبّ حُبّ در مزرع دل کاشته ، لیلاً ونهاراً وسراً و جهاراً دست تضرع و دعا بدرگاه حق جل و علا برداشته به‌تمهید قواعد سلطنت وکامرانی وتخلید سعادت وشادمانی عالیحضرت خلافت

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

تحقیق در تمام اوراق مجموعهٔ **منشآت فریدون بیگ** از حوصلهٔ این فصل و کتاب خارج است ، لیکن در آتیه هرجا ضرورت مقتضی باشد بازبدان اشاره خواهیم کرد .

امیر اسکندر قره‌قوینلو سلطنت خودرا باجنگی که با **شاهرخ**

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

منقبت ، پادشاه فلك بارگاه ملك‌پناه جمجاه ، کسری‌ایوان منوچهر عنوان ، افراسیاب زمان شهنشاه اقالیم‌سبعه ، برگزیده آباء تسعه :

شه هفت کشور ممالك ستان جهان کرم **شهرخ** کامران

ضاعف الله قدره و شرح صدره واعز جنده وزادعمره ونصره، مسارعت ومبادرت می‌نماید . قرین‌اجابت وضمین استجابت باد «انه رؤف بالعباد» . بعداز تقدیم خدمات ایلخانی معروض رأی‌قرولتای خسروانی گورکانی آنکه : دراین ولا نامهٔ یرلیغ ختامه مصحوب ذوالمجد والمعالی **بورندق بهادر** خلکانی زید قدره و رزقت سلامته ، در بهترین ایام بدین محب مستهام دررسید . چون مشعر بود بصحت ذات ملکی الصفات ، شکر الهی بجای آورد . نصایحی که در باب اخوان کرده بودند فرمان بریم، لکن از ابتداء تباشیر صبح‌دولت عثمانیه رحم‌الله اسلافهم وأبداخلافهم ، مشکلات ایام‌را اکثریا بدست تجربه گشاده و آنرا پیشنهاد خویش ساخته‌اند . و از جمله سلطنت در آنکه اقتضای شرکت نمی‌کند شبهه‌ای‌نیست‌و کلام‌لئالی‌انتظام **صاحب گلستان** غفره الله الملك الرحمان که:«ده‌درویش بر گلیمی بخسبند ودو پادشاه دراقلیمی نگنجند» مؤید این‌احوال امن‌مآل است . علی‌الخصوص که اعدای دین‌ودولت ازاطراف وجوانب‌منتظر اندك فرصت‌اند . وثبات وزوال ملك بتدبیرنیست،بلکه وابستهٔ تقدیرالهی است . فأمّا اگرحکام همجوار مسلمانان عالی تبار می‌بودند اندوهی دست نمیداد ، و العیاذ بالله که فرصت به **کیفار** خاکساردرافتد. ومعلوم‌عالی‌است که درواقعهٔ جدّ مغفرت پناهم اکثر بلاد مفتوحه مثل **سلانیك** وغیره ازقبضهٔ اسلامیان بیرون‌رفته .

«ماقصهٔفتنه‌را چه گوئیم‌ایدوست ازغمزهٔ شیوه‌کار جانانش‌پرس».

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

کرد آغاز فرمود؛ گرچه در آن رزم شکست یافت، لیکن باز بر گشته **آذربایجان** را تصاحب نمود. در سال ۸۲۸ هـ./۱۴۲۵ م. **اسکندر قره‌قویونلو** **شمس‌الدین پادشاه اخلاط** و در ۸۳۰ **سلطان‌احمد** پادشاه **کردستان**، و **عزالدین شیر** همه مغلوب او شدند، از **شیروان** تا **سلطانیه** را زیر فرمان آورد. در سال ۸۳۲ هـ./۱۴۲۹ م. وی و برادرش **جهانشاه** با وجود رشادت و شجاعت بسیار دوباره از **شاهرخ** شکست یافتند (۱). شش سال بعد یعنی **در سال ۸۳۸ هـ./۱۴۳۴ م**. **شاهرخ** مجدداً

بقیۀ حاشیه از صفحۀ قبل:

از آن است که در این امور سلطنت تفرد را اختیار کرده‌اند. والخیر ما اختاره الله.
واحوال قره‌یوسف را متحیریم - اگر طلب عذر او از آن درگاه می‌نمائیم، شاید درمعرض قبول نیفتد؛ و اگر در ولایت خود راه نمیدهیم گفته‌اند: «هر که دست از جان بشوید هرچه در دل دارد بگوید» و از ضرورت بلکه مرتکب انواع فضاحت گردد، و با حکام همجوار مثل قرمانیان و حمیدیان واسفندیاران وطورغوذیان و ذوالقدریان متفق شده، باسلاطین **مصر** نیز درپیوسته، ازشومی هریك امرغزا معطل ماند. نه آنکه شیر مردان روم را ازجمعیت شغالان گزندی است، یقین مشغلت بغزا انسب واولی ازدفع امثال این غوغاهاست. زیادت چه نویسد والامر اعلی».

---

۱) یورش دوم **شاهرخ** به **آذربایجان** هرچند بفرار **اسکندر** انجامید، ولی شاهرخ از آن حمله نصیبی نبرد و ولایت آذربایجان در حقیقت ازحیطۀ اختیار او خارج گردید. **دولتشاه** دراین باب گفته است (ص۳۹۱): «**شاهرخ سلطان** هرچند مملکت آذربایجان باولاد وامرای بزرگ عرض کرد، ازترس **اسکندر بن قرایوسف** همچنان آنرا قبول نکردند، بالضروره آن مملکت را بازبیسامان گذاشته بدارالملك اصلی معاودت نمود وعزیزی این بیت مناسب آن حال میفرماید ـ :

«سکندر لشگر شه‌را زد وجست   شه‌ما مملکت بگرفت وبگریخت»

بعزم **آذربایجان** لشگر کشیده تا حدود **ری** براند ، در آنجا برادر **اسکندر**،**جهانشاه** وبرادرزاده‌اش، **شاه علی** بنزدوی‌شتافتند و **اسکندر** بگریخت . **شاهرخ** ملك اورا به برادرش **جهانشاه** تفویض کرد ، واسکندر به‌قلعه‌ای پناه‌برد ، عاقبت در موقعی که تهیهٔ مقاومت حصار را میدید،، پسرش **قباد** به تحریك سرّیهٔ وی **لیلی** نام ، اورا هلاك کرد.

چون تخت ملك غرب **ایران** از **اسکندر** تهی ماند ، **جهانشاه** به‌پشتیبانی و فرمان **شاهرخ** برآن نشست . در سال ۸۳۹ هـ/۱۴۳۵ م . سپس ملك موروث را وسعتی بسیار داد . در سال

جهانشاه (۱) ۸۵۶ هـ/ ۱۴۵۲ م . وی به **عراق عجم** تاخته **اصفهان** را قتل عام کرد و **فارس** و **کرمان** را نیز مسخر ساخت . در ۸۶۲ هـ . **خراسان** راتسخیر فرمود ، ودرماه شعبان‌همان سال در تختگاه **شاهرخ**، **هرات** به‌تخت‌نشست. ومدت‌ششماه درآنشهرفرمان‌راند.تاآنکه **سلطان ابوسعید** نبیرهٔ **تیمور** قصدحملهٔ او کرد . درهمان اثنا بوی خبر رسید که پسرش‌**حسن** که اورادر **آذربایجان** حبس کرده‌بود،فرار کرده وبرخلاف پدر طغیان نموده‌است ؛ پس‌نا گزیر شد که با **ابوسعید** طرح آشتی افکند و بسرعت بجانب مغرب **ایران** باز گردد . گویند: روزی دوازده فرسخ راه‌می‌پیمود وبیست‌هزارشتر وده‌هزاراسب دراین‌باز گشت

---

۱) دواثراز **میرزاجهانشاه** بنظربنده مترجم رسیده‌است ازینقرار:-

الف) غزل‌ذیل که نشان‌میدهدجهانشاه، متخلص‌به« **حقیقی** »،اشعاری‌میساخته (رجوع‌شود بدولتشاه ص۴۵۹) این غزل درتاریخ **(تکملة‌الاخبار)** تألیف **علی بن عبدالمؤمن** که‌بنام‌ملکه **پریخانم** دختر**شاه‌طهماسب** درتاریخ**خوزستان** تألیف نموده‌است(کتابخانهٔ حاجی‌حسین‌آقاملك) ذکرشده واکنون‌دراینجانقل‌میشود :

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

ازاردوی او تلف شد. پس از سر کوبی **حسن**، پسر دیگرش **پیر بداق** را که از **فارس** معزول کرده و به حکومت **بغداد** فرستاده بود؛ در آنجا بر پدر یاغی گردید. **جهانشاه** بناچار بجنگ او برخاسته، یکسال تمام شهر

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

ساقیا تکیه بر این دار فنا نتوان کرد — باده پیش آر که تغییر قضا نتوان کرد
خانه بر رهگذر سیل فنا نتوان ساخت — فکر جاوید در این کهنه‌سرا نتوان کرد
بوسه‌ای می‌ندهی ای‌شه خوبان زچه‌روی — این قدر . . . بهر خدا نتوان کرد (؟)
طاق ابروی تو محراب دلم تا نشود — ای پریچهره، باخلاص دعا نتوان کرد
ای **حقیقی** چو ترا عمر بپایان برسد — با همه حکمت لقمانش دوا نتوان کرد

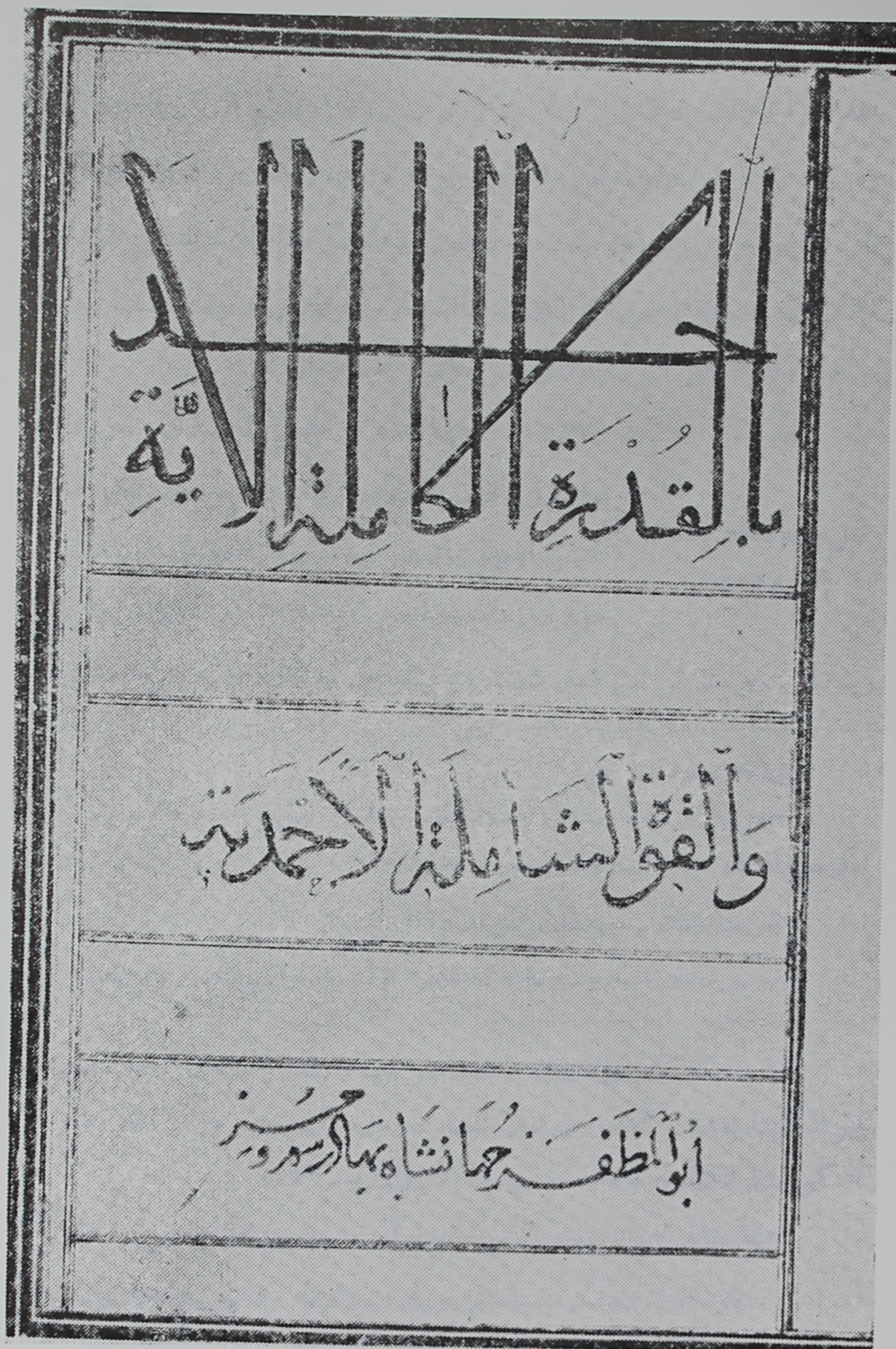
ب) درتصرف مرحوم **محمدشفیع جهانشاهی** که‌سابقاً در **تهران** رئیس **دیوان کشور** بودند، فرمانی‌است از آن‌پادشاه که **خاندان‌جهانشاهی در تبریز** از طرف مادر باو منتهی میشوند. موضوع فرمان ارجاع نقابت‌سادات وتولیت اوقاف **بقعهٔ‌معصومهٔ‌قم(ع)** بیکی ازسادات رضوی است که نام‌اورا چنین ذکر میکند ـ :

«المرتضی الاعظم الاکرم، ملك‌السادات والنقبا . . . سلیل‌الامام . علی‌بن موسی الرضا السیداحمد نظام‌الملةوالدین .»

و در آن میگوید که چون احکام سلاطین ماضیه، خصوصاً « **خاقان سعید شاهرخ‌میرزا** که امضاء فرمان سلطان مرحوم مبرور **امیر تیمور گورکان** انارالله مرقدهما نافذاست. منصب نقابت **سادات** و تولیت اوقاف روضهٔ منوره و تربت مقدسهٔ امامزاده معصومه بنت‌الامام سمی **فاطمه** علیها وعلی آبائها التحیة والسلام.. بآباء عظام واجداد کرام جناب مشارالیه مفوض بوده است . . . الخ » این‌فرمان بخط تعلیق خوانا نوشته شده، و در صفحهٔ اول که صدر فرمان‌است، بخط ثلث مطلا چنین مرقوم شده ـ :

«بالقدرة الکاملة الاحدیة و القوة الشاملة الاحمدیة **ابوالمظفر جهانشاه بهادرسوزمز**» . در آخر آن چنین‌نگاشته :

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد


بالقدرة الکاملة الالهیة

والقوة الشاملة الاحدیة

ابو المظفر جهانشاه بهادر سوزومیز

سر لوحه فرمان **میرزا جهانشاه ترکمان**

ملکی مرحوم **محمد شفیع جهانشاهی** (بلطف ایشان عکس برداشته شد)

ص ۵۶۸



بغدادرا محاصره کرد ، تاعاقبت بر او نیزدست یافته و اورا بکشت[۱] ، وفرزند دیگرش **محمد میرزا** را بجای او نشاند و خود به **آذربایجان** باز گشت. ودرآن تاریخ وسعت مملکت وی که ازسرحد خاك **عثمانی** غرباً، تا **عراق**و**خلیج فارس** و **کرمان** شرقاً امتداد داشت ، درحقیقت مشتمل بود برتمام ممالك **ایران** باستثنای **خراسان** و **طبرستان** .

قتل جهانشاه بدست اوزون حسن

در سال ۸۷۱ هـ. /۱٤٦٧م . **جهانشاه** به **حسن بایندری**،معروف به**اوزون حسن**،حمله برد وقصد **فتح دیار بکر** که کشوراوبود داشت، لیکن درهنگام شکار ازلشگر خود دورمانده دشمن او را غافلگیر کرد و بهلاك رسانید ، دو پسرش نیز اسیر شدند ، و بسیاری از امراء و رجال او بقتل

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

«تحریراً فی سابع وعشرین جمادی الاولی سنة سبع وستین وثمانمائه» وذیل آن بمهر **جهانشاه** موشح است وسجع مهر او چنین است :

«من عدل ملك ـ جهانشاه ـ من ظلم هلك».

ودرظهرفرمان امهارچندی دارد که ظاهراً ازآن مستوفیان وصدور زمان است .

---

۱) چنانکه گفتیم **جهانشاه** را طبع شعر بوده و اشعاری چند در موقع طغیان **پیر بداق** در **بغداد** گفته وبرای اوفرستاده است ووی نیز بهمان طرز جوابی داده که در **تذکرهٔ دولتشاه** هردوقطعه مندرج است (طبع **لیدن**،ص ٤٥٩).

جهانشاه را دیوانی بوده ووقتی نسخه ای ازآن رابرای **مولانا جامی** فرستاده و آن استاد منظومهٔ غرّائی درشکرانه بپاسخ نزدوی ارسال داشته است که در **دیوان جامی** چنین عنوان میشود :«مهرشاه جهان جهانشاه است». درآنجا **جامی** اشعار اورا می ستاید. رجوع شود به: کتاب جامی ،تألیف مترجم،**طهران** ص ۳٥ .

رسیدند. تاریخ این فاجعه‌را درقطعهٔ ذیل بنظم آورده‌اند که بحساب جمل ۸۷۲ میشود.

اردوی **جهانشاه بهادر نویان** با آنهمه اسباب زبر دستی و پشت
ثانی عشر ماه ربیع الثانی ویران شدو تاریخ «حسن بیگ بکشت».

اخلاق جهانشاه

منجم باشی [1] مورّخ ترك اخلاق اورا ناپسند شمرده، واورا مردی بدسیرت وخونخوار وظالمی بد کردار خوانده‌است که بکفر وزندقه مایل وبه‌احکام الهی بی‌اعتنا بوده شب‌ها تاصبح به‌فسق وفجور میگذرانیده وازصبح تاشام می‌خفته، گویدبهمین دلیل است که اورا «خفاش» نامیده‌اند [2]. وی درسن هفتاد سالگی پس ازسی‌ودوسال سلطنت هلاك شد ودر **تبریز** مدفون گردید. پس ازاو فرزندش **حسنعلی** بجای پدر نشست. وی‌سابقاً ازنظر **جهانشاه** افتاده ووقتی‌ازاو گریخته به **اوزون‌حسن** پناه برده بود، و گویند که: دراثرطول حبس واسارت عقلش مختل‌شده نتوانست سلطنتی بنظام نماید، پس بزودی از **تبریز** که دار الملك او بود از جلو **اوزون‌حسن** گریخته به **همدان** رفت. اوزون حسن‌درپی‌وی تاخته واورا دستگیر کرد، وپسر اوزون حسن، **اقورلو محمد**، درسال ۸۷۳هـ./۱٤٦٨م. اورا بقتل رسانید، وبقتل‌وی‌سلسلهٔ سلطنت **قره قوینلو** درغرب **ایران** بپایان‌آمد،

حسنعلی فرزند جهانشاه وانقراض سلطنت قره‌قوینلو

۱) رجوع شودبه: تاریخ **منجم باشی، صحائف الاخبار**، جلد سوم ص ۱۵۰ طبع **اسلامبول**، ۱۲۸۵ هـ.

۲) محاکمهٔ منجم‌باشی که‌سنی متعصبی بود. دربارهٔ **جهانشاه** که به‌تشیع منسوب است، شاید ازروی غرض‌باشد ومورّخان‌دیگر برخلاف آن نوشته‌اند.

وبجای آنها سلالهٔ تراکمهٔ **آق قوینلو** صاحب ملک شدند .

سلسلهٔ آق قوینلو

دیار بکر مرکز اصلی فعالیت طایفهٔ آق قوینلو یا ترکمانهای **بایندریه** است . اولین امیر معروف این طایفه **بهاءالدین قره عثمان** ، ملقب به **قره ایلوک** «زالوی سیاه» می باشد که ازفرط خونخواری این لقب را باو نهاده بودند، وی نام وشهرتی حاصل نموده بعداز آنکه رقیب خود **قره یوسف قره قوینلو** را شکست داد، دراثر حسادت برادران نالایقتر از خود **احمد** و **پیرعلی** فرار کرده بخدمت **قاضی بهاءالدین** به **سیواس** شتافت [۱] در سال ۸۰۰ هـ./۱۳۹۷م. **قره عثمان** به میزبان خود غدر کرده اورا کشته ولایتش را بکف آورد، لیکن چون آگاه شد که اردوی عثمانی بسرداری **شاهزاده سلیمان خان** بطرف **سیواس وارزنجان** در حرکت است ، فرار کرد . و در هنگام حملهٔ **تیمور** به **آسیای صغیر وشام** به خدمت **تیمور** داخل شد ودرپاداش حکومت **دیار بکر** را امیر بدو تفویض فرمود . اندکی بر نیامد که **قره یوسف** ازمصر آزاد گشته به **آذربایجان** باز گشت وبا **قره عثمان** آغاز جنگ کرد ، لیکن چنانکه گفتیم ، در سال ۸۲۳ هـ ./۱۴۲۰ م . بمرد وپسرش **اسکندر** جانشین اوشد . اسکندرنیز سال بعد ازلشگر **شاهرخ**

---

۱) شرح جامعی دربارهٔ **قاضی بهاءالدین** که صاحب سیف وقلم بوده است، در «تاریخ شعر عثمانی» تألیف **گیب** ، ج ۱ ـ ص ۲۰۴ آمده . وهمچنین **شیلت برگر** Schiltberger در کتاب خود موسوم به: «Bondage and Travels» که ترجمهٔ انگلیسی آن توسط انجمن هکلویت بسال ۱۸۷۹م. طبع شده ، ازاو سخن گفته ودرآن از **قره عثمان** نیزذکر شده ،همچنین درتاریخ **عجائب المقدور** شرحی دربارهٔ قاضی مذکور آمده است .

شکست یافت . **قره‌عثمان** در سال ۸۳۸ هـ./۱۴۳۴ م. بمرد وپسرش **علی بیگ** بجایش نشست . پسر دیگرش **حمزه** بر برادر بشوریدو **علی** فرار کرده به **سلطان مرادخان‌دوم** سلطان‌عثمانی پناه‌برد .

پس‌از **علی بیگ** پسرش **جهانگیر** جانشین وی شد ، ولی در سال ۸۵۷ هـ./۱۴۵۳ م. برادر وی **اوزون‌حسن** نبیرهٔ دیگر **قره‌عثمان** که از برادربعزم ولیاقت برتری‌داشت براو چیره گردید [۱] .

جهانگیر- اوزون حسن

حسن قویترین و معروفترین افراد سلالهٔ **آق قوینلو** است . وی درقلعهٔ **آمد** در **دیار بکر** درسال‌فوق، یعنی‌همان سال که **محمدفاتح**، **قسطنطنیه** را بگرفت؛ بسلطنت نشست. رعب‌وده‌شتی که‌درسراسر **اروپا** مخصوصاً در **ایطالیا** ازبروزنیرو وشجاعت عثمانیان پدید آمده بود ، باعث شد که سفرای‌متوالی‌ازو **نیز** به **ایران** گسیل‌داشته ، کوشش کنند که **اوزون‌حسن** را برضد ترکها باخود متحد سازند ؛ بامید آنکه ازسمت مشرق اسباب نگرانی سلطان عثمانی‌را فراهم آورند واو را ازادامهٔ فتح و لشگر کشی

---

۱) درباب‌تاریخ‌سیاسی‌عصر **اوزون‌حسن** رجوع‌شودبه: تحقیقات‌ومقالات‌دانشمند معاصر، پرفسور **ولادیمیر مینورسکی** V. Minorsky ، مستشرق ایران شناس و ایران دوست که دربارهٔ تاریخ طائفهٔ **ترکمانان آق‌قوینلو** مطالعات دقیق و مفصل دارند. مخصوصاً دردومقالهٔ ذیل :-

دائرة‌المعارف‌اسلام در ذیل لغت : Uzun Hasan

دیگر در مجموعهٔ‌مقالات «انجمن‌مطالعات‌ایرانی» : «La Perse au XVme siècle, entre l'Empire Ottoman et Venise, Paris. 1933.». Société des Etudes Iraniennes. Paris. 1931.».

درجهت‌مغرب بازدارند. بدین‌منوال «مسألهٔ‌شرقیه» «Question d'Orient»
که بعد ازاعزام سفراءِ **رم** بدربار مغول در **قراقوروم** Qàra – qorum
بهمین مقصود مدتی مسکوت مانده‌بود، اهمیتی از نو گرفته از آن پس
جلب قلب پادشاهان **ایران** منظور نظر دول معظم اروپائی گردید. این
سفیران ونیزی شرحی‌ازمسافرتهای خود به **ایران**باقی گذاشته اند وآن
مملکت را در ضمن حوادث مسافرت خود توصیف نموده‌اند، بطوریکه
آثارایشان شعاع‌نوری براوضاع تاریك تاریخ آندوره می‌افکند. ازجمله
اخلاق و آداب **اوزون‌حسن** را توصیف میکنند. یکی‌ازآنها موسوم به:
کاترینوزینو–Caterino Zeno که به‌مسافرت‌نامهٔ **راموزیو** Ramusio درمقدمه‌ای
نگاشته، **اوزون‌حسن** را بجلالت قدر ستوده وحتی‌میگوید که:
«در میان شاهان مشرق زمین ،از زمانی که سلطنت از ایرانیان بدست
یونانیها افتاد،هیچیك ازآنها در شکوه وجلال برابر **دارای هخامنشی**
داریوش هیستاسب و**اوزون‌حسن** نبوده‌اند». سپس‌اضافه میکند که:
«محل تأسف است بعضی از سلاطین مشرق زمین که بقوّت وعقل ممتاز
بوده‌اند، مورّخانی‌نداشته‌اند که اعمال شجاعانهٔ‌آنها را بنگارند. و حال
آنکه هم‌مابین سلاطین‌**مصر** وهم‌درمیان پادشاهان **ایران** مردانی بوجود
آمده‌اند که درکارآمدی و لشگر کشی نه‌تنها از همهٔ پادشاهان خونریز
قدیم برتر بوده بلکه برسرداران صاحب نام یونانی ورومی نیز در فنون
رزم‌وجنگ‌سبقت گرفته‌اند[۱]. بعدازآن به‌تحسین‌وتمجید **اوزون‌حسن**

---

۱) رجوع‌شودبه: کتاب «Narrative of Italian Travels in Persia,»
طبع‌وترجمهٔ انجمن‌هکلویت ، ۱۸۷۳ م.ص.۲.

زبان گشاده میگوید: «**اوزون حسن** که خانی فقیر بود و از دیگر برادرانش درمرتبه و مقام ضعیف تر، بیش از سی سوار و قلعه‌ای کوچك نداشت، بشجاعت و لیاقت کارش بجائی رسید که با **خاندان عثمانی**، که در زمان سلطنت **سلطان محمد دوم** ١٤٥١م. - ١٤٨١ م. موجب ترس ممالك مشرق بود، بر سر سلطنت آسیا بمنازعت ورقابت برخیزد».

وصف کانترینی ونیزی از اوزون حسن[٢]

کانترینی Contarini ونیزی[١] که درسال ١٤٧٤م. نزد **اوزون‌حسن** بوده میگوید که: «وی با طعام خود شراب می‌نوشد و ظاهراً آدم خوش مشربی است، و از مصاحبت وضیافت ما بر سر سفرهٔ خود مسرور میشود ودائماً جمعی از نوازندگان و مطربان درنزد او حاضر ومطابق میل او میخوانند و مینوازند، ووی بسرور وشادی درمی آید. وی مرد لاغر اندام بلند بالائی است و ازجبههٔ او اندك قیافهٔ تاتاری نمودار، بشره‌ای گندم گون دارد. چون شراب می‌نوشد دست او میلرزد. ظاهراً هفتادساله بنظر می آید[٣]. مایل به‌عیش و نشاط بطرزی بی‌تکلف است، لیکن وقتی که مستی وی ازحد زیاده شود، خیلی خطرناك میگردد. روی هم‌رفته امیری خوش طبع میباشد».

---

١) رجوع‌شود به: کتاب «Travels to Tana and Persia» طبع وترجمهٔ همان انجمن- ص١٣٢.

٢) اوزون بتر کی بمعنی دراز است ومورّخان عرب نیز نام ولقب این پادشاه را «الحسن-الطویل» ثبت کرده‌اند. (تاریخ الخلفاء للسیوطی)

٣) **منجم باشی** درموقع وفات او بسال ١٤٧٧م. وی را ٥٤ ساله دانسته است.

هرچند درهیچیك ازتواریخ شرقی که بنظررسیده اینچنین وصف روشنی ازاین مردمهم ندیده‌ام، لیکن **منجم باشی** هم در کتاب خود **صحائف الاخبار**[۱] وصفی از او کرده که ذیلاً نگاشته میشود: «وی سلطانی

وصف منجم باشی از اوزون حسن

عاقل وعادل وشجاع ومتقی و دیندار ودوست اهل علم وصلاح بود. به‌اعمال خیروکارهای عام‌المنفعه‌راغب، وعمارات بسیار به‌نیت مقاصد مذهبی بنیاد نهاد، چنانکه ذکر شد با لشگری اندك دو پادشاه بزرگ راماننـد: **جهانشاه‌وابوسعید** مغلوب ساخت، و از **گرجستان** باج وخراج دریافت کرد. برسراسرممالك **آذربایجان‌وعراقین‌وکرمان‌وفارس ودیار بکر وکردستان** و **ارمنستان** حکومت‌میفرمود».

همان مورّخ درباب حمایت **اوزون حسن** ازعلماء وادباءمیگوید: «وی **تبریز**را تختگاه‌خودقرارداده از ممالك مجاور ودیاراطراف بسیاری از دانشمندان‌را درآنجا جمع آورد. وموردعنایت وحرمت‌خاص‌خودقرارداد، ویکی‌ازمعروف‌ترین آن‌رجال دانش‌وادب که ازدست‌وی پاداش‌ونیکی بسیاریافتند، مولانا**علی قوشچی**[۲] است که‌چون‌ازمسافرت**مکه** برمیگشت عبوراو بکشوروی افتاد».

حمایت اوزون حسن از اهل ادب

هنگامیکه **اوزون حسن** هنوزدراوان شباب‌بودوامارت **دیار بکر**

---

۱) رجوع‌شودبه: **صحائف الاخبارمنجم باشی**، جسوم ص۱۶۵.

۲)**علاءالدین علی بن محمد بن القوشجی**- متکلم وادیب ومنجم، متوفی بسال۸۷۹ه. از آن‌سبب باین‌لقب‌نامیده‌شده که پدرش قوشچی **میرزا الغ بك** بوده‌است.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ملکه دسپینا

داشت، زنی مسیحی بازدواج خوددرآورد که **دسپینا** خاتون Despina Khàtun، دختر **کالوژان** Kalo Joannes، میباشد (1). که آخرین امپراطور مسیحی **طرابوزان** و بخانوادهٔ کامننی Comneni منسوب است. ازاین‌زن **حسن** را یك پسر و سه دختر بوجودآمد، یکی‌از آنها موسوم به **مارتاخاتون** Marta بعقد مزاوجت **شیخ حیدر**، پدر **شاه اسماعیل اول** صفوی، درآمد.

وقایعی که‌ازدوخانوادهٔ **قره‌قوینلو** و **آق‌قوینلو** در کتاب **میرخواند**

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

پس‌از آنکه در **سمرقند** تحصیلات‌خودرابپایان رسانید، به **کرمان** رفت‌ودرآنجاشرحی بر کتاب **تجریدالکلام‌فی‌تحریرعقایدالاسلام** تألیف **خواجه‌نصیرالدین محمدطوسی** نگاشته و آنرا بنام **میرزاابوسعیدگورکانی** مصدّر کرده است. در **سمرقند** با **الغ بیگ** درتألیف جدولهای‌نجومی(زیج) شرکت‌فرمود. بعدازهلاکت **ابوسعید**، درمراجعت‌از **مکه**، بخدمت **اوزون‌حسن آق‌قوینلو** شتافت، وی‌اورا بسفارت نزد **سلطان‌محمدخان دوم سلطان‌عثمانی** فرستاد. سلطان از او عهدگرفت که پس‌از انجام‌مهم سفارت‌مجدداً **بقسطنطنیه** بازآید؛ وچون بازآمد، او رابمنصب تدریس‌در **مسجد ایاصوفیه** منصوب فرمود. مولانادرآنجا بتألیف رسائل فارسی وعربی عدیده مشغول گردید. برای تألیفات‌عربی‌او رجوع شودبه: ادبیات عرب تألیف **بروکلمن**، جلد دوم‌ص ۲۳۴، وبرای‌تألیفات‌فارسی‌وی به: **فهرست‌ریو** جلد دوم صفحهٔ ۴۵۶.

---

1) رجوع‌شودبه: کتاب «**مسافرت تاجر ایطالیائی**» مذکور در فوق صفحهٔ ۱۷۸. آن‌مورّخ این زن راچنین وصف میکند: «این‌خاتون بسیار زیبا بلکه زیباترین زنان عصر خود بشمارمیرود، و درسراسر **ایران** شهرت لطف و ملاحت وی منتشر است.».

منابع تاریخی این عصر

وسایر مورّخان ایرانی ذکرشده غالباً خیلی مختصر و غیرکافی است ، کاملترین تاریخی که از سلطنت **اوزون حسن** بدست است ، همانا **صحائف الاخبار منجم باشی** میباشد [۱] . و بعد از آن منبع ترکی دیگری که اطلاعات زیادی بدست میدهد ، مجموعهٔ **منشآت فریدون بیگ** است [۲] ، گرچه قلت ذکر تاریخ سنین در بعضی از آن نامه‌ها که ما بین **اوزون حسن** و **سلطان محمد فاتح** ردّ و بدل شده نقصی است که اسباب تأسف میباشد . سیاحت‌نامه‌های سفرای ایطالیائی ودیگر سیاحان که درفوق اشاره‌شدنیز دراین باب بسیارذیقیمت‌است [۳] .

---

۱) **صحائف الاخبار** جلدسوم صفحات ۱۵۷ ـ ۱۶٤.

۲) **منشآت فریدون بیگ** جلداول صفحات ۲۷٤ - ۲۸۶.

۳) یکی ازمنابع معتبر تاریخی آنزمان کتاب نفیسی است بنام: « **تاریخ دیار بکریه** » تألیف **مولانا ابوبکر طهرانی**، در **حبیب السیر** اشاره‌ای باختصار بتاریخ مذکور دراحوال ترا کمهٔ **آق قوینلو** آمده است؛ بنده مترجم همواره‌درطلب آن کتاب بودم ، و درهنگام‌طبع‌اول کتاب‌حاضر بآن دست‌رسی حاصل‌نشد ، و ازاین رهگذرتأسف بسیارداشتم، ودرهمان کتاب (حاشیهٔص٤٤۹) باینمعنی اشاره کردم .

اخیراً از مدد بخت کار ساز و بلطف استاد شاگرد نواز ، یعنی پرفسور **ولادیمیر مینورسکی** V. Minorski این‌مقصودبحمدالله روی‌نمود وجناب‌ایشان نسخهٔمخطوط نادر وشاید منحصر بفرد آن کتاب گرانبها را بدست آورده ازآن عکس برداشته نسختی به این بندهٔ نویسنده اعطاء و او را رهین منت خود فرمودند که هم‌اکنون دربرابرنظر ومحل مطالعه‌است .

مؤلف‌این‌تاریخ، یعنی **مولانا ابوبکر** درمقدمه‌میگوید:ـ (باختصاروتلخیص) « چنین

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

سه یا چهار سال ابتدای سلطنت **اوزون حسن** (۱۴۵۳م.- ۱۴۵۶م.) غالباً مشحون است بذکر وقایع طغیان‌های متوالی برادران او، مخصوصاً **جهانگیر**، که برضد وی بر می‌خاستند. محل وقوع این کشمکشها، که غالباً **سرای خاتون** مادر اخوان او باعث بوده، بیشتر بیرون ازخاك **ایران** است، ودرحوالی **دیار بکر** و **موصل** ومخصوصاً **ماردین** واقع می‌شده، وآن اماکن راخراب وویران میساخته است. وقتی **جهانگیر** به پادشاه **قره قوینلو**، یعنی **جهانشاه**، رقیب خاندان اوپناه برده ازاو مدد خواست. وقتی هم در این زمان **اوزون حسن** بقصد **خراسان** بیرون آمد، لیکن ناچار شد که

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

گوید فقیر قلیل البضاعة... الراجی من الله نیل الامانی، **ابی بکر الطهرانی الاصفهانی** که چون در تکرار و تذکار وقایع روزگار و غرائب و بدایع لیل ونهار اعتبار و تذکر اولوالابصار است . . مدتها در خاطرفاتر چنان خطور میکرد که خبری چند ازنوادر زمان .... درسلك تحریردر آورد.... ناگاه کوکب مقصود ازافق توفیق درخشیدن گرفت وازصفحات کارنامهٔ دولت حضرت خاقانی، خلافت پناهی، امامت دستگاهی، ظل اللهی بهره مند گشت :

شه ملك بخش فروزنده بخت	طرازندهٔ کشور و تاج و تخت
. . . .	
بمال حلال و بجد تمام	ازو باز شد راه بیت الحرام
برافراشت رایت، بکفار تاخت	کنائس بکند ومساجد بساخت

ابو النصروالظفر غیاث السلطنة ،معین الخلافة ،المنتظر امامته فی الاسلام من سالف الاوان (مقصود **اوزون حسن** است) . مطالعهٔ آن مقصود نمود . . . و چون بمیامن بخت فیروز دولت وصول بخلعت قبول وسعادت انتظام درسلك بندگان عالیمقام دریافت.... بفرمان واجب الاذعان بضبط وتحریر آن بدایع وغرائب اشتغال نمود . . . وچون درسال

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

برای سر کوبی طغیان برادرخود **جهانگیر** که‌از **جهانشاه** مدد‌میگرفت باز گردد. جهانشاه‌امیری موسوم‌به **رستم بیگ** رابکومك اوفرستاده‌بود. **حسن** در نزدیکی سواحل **فرات** این طغیان را خاموش کرد ، و طاغیان شکستی فاحش یافتند ، و بسیاری از آنان درآب غرق شدند . پانصد نفر اسیر را که **رستم بیگ** نیز از آنجمله بود، ازدم تیغ گذرانیدند . **معذلك** **حسن** بشفاعت مادرش از جان **جهانگیر** و **اویس** برادران خود صرفنظر فرمود، ولی **علی خان** پسر **جهانگیر** را بعنوان گروی همراه خود به‌**ارزنجان** برد.

ایلچی اوزون‌حسن بدربار سلطان محمدفاتح

بعد ازاین فتح که بسال ۸۵۱هـ./۱٤٥٦ م . برای اوزون‌حسن اتفاق‌افتاد ، جلال وقدرت او افزایش گرفت . و بسیاری ازامراءِ **آسیای‌صغیر** و **شام**

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

۸۷٥هجری معظم‌امور مرتبه درین کتاب محرّر و منقح گشت و لفظ «بکر» هم درلقب محرّرجزوثانی وهم‌دراسم مملکتی که مولدومنشأومحل‌ایالت حضرت صاحبقرانی است، جزوثانی واقع‌شده‌بود، موسوم‌شد به‌«**کتاب دیار بکریه**» که جمع حروف آن ازروی حساب ۸۷٥است .

وچون‌حضرت صاحب‌قران مغفرت پناه بسمع‌جان رسید و روح او طیران‌یافت: خلف‌صدق وشاه‌وشاهزادهٔ عالمیان برسریرسلطنت بتاج‌خلافت سرفراز گشت :

جهان گشت یکبار دیگر جوان … چو صحن ارم شد زمین و زمان

توگوئی **ابو النصر سلطان حسن** … جوان گشت وآمدبگشت چمن

من‌بنده‌را بطریق‌سابق بترتیب‌وقایعی که درزمان حیات‌حضرت‌مغفرت‌پناه،بسلك تحریر اندراج نیفتاده‌بود،اشارت فرمود ....» .

این‌نسخهٔ عکسی مشتمل‌بر ٤١٣ صفحه، وآخرآن ظاهراً ساقط شده‌است .

به‌سلطنت او گردن نهادند. درحدود سال ۸٦٤ ه ./ ۱٤۵۹ م، وی قلعهٔ **حصن کیف** راازملوك **ایوبیه** انتزاع نمود و پسرش **خلیل‌الله میرزا** را حکمران آنجا ساخت. ودرهمان سال پسر **جهانشاه** موسوم به: **حسن‌علی** علیه پدرشوریده به **اوزون‌حسن** پناه‌برد.

حسن نخست اورا پذیرفته سپس باتهام پاره‌ای عقاید باطله که باو نسبت‌میدادند ازنزد خویشش براند. درحدود سال ۱٤٦۱ م. برادرزاده‌اش **مرادبیگ** رابسفارت به **اسلامبول** فرستاد[۱]. در آنوقت سلطنت عثمانی با **محمددوم ملقب‌بفاتح** بود. **حسن‌بیگ** از او التماس نجات پدر زن خویش **کالوژان** امپراطور **طرابوزان** رامینمود. لیکن سلطان **عثمانی** بدرخواست او اعتنائی نکرده و به **طرابوزان** حمله برده آنجارا مسخر ساخت(درآنوقت **داوید کامنناس** David Camnenas بجای برادر بزرگش **کالوژان** پادشاه آنجاشده بود)، آخرین نمایندهٔ سلطنت **بیزانطیه** راباسارت به **اسلامبول** آورد ودرآنجا به‌نقل **گیووان‌ماریاانجلیتو**- Giovan Maria Angioletto بااو بحرمت رفتارنمود. ولی عاقبت درهمان سال ۱٤٦۲ م. وفات یافت[۲].

تاریخ جنگهای فیما بین **اوزون‌حسن** و **سلطان‌عثمانی** بسیار مشوّش ودرهم است. **منجم‌باشی** میگوید: پیش از آنکه **اوزون‌حسن** نخستین حمله‌را به **گرجستان** در ۸۷۱ه./ ۱٤٦٦ م. آغاز نماید، مختصر

---

۱) در کتاب **تاریخ الدولة‌العلیه** تالیف **عبدالرحمان‌بیگ شرف** مذکوراست که **اوزون‌حسن** مادرخود **سارا خاتون** رابسفارت به **اسلامبول** فرستاد که‌ظاهراً همان **سرای‌خاتون** باشد که فوقاً ذکر شد.

۲) رجوع‌شود به: «سفرنامهٔ تاجرایطالیائی» ص ۷٤.

اختلافی میان آنها وجود داشت و سفارتی بریاست **خورشید بیگ** بنزد **سلطان محمددوم** فرستاده ازاو التماس کرد که ازحملهٔ به **طرابوزان** صرف‌نظرفرماید. ولی چنانکه گفته شد،سلطان آنجارا درسال ۱٤٦۱ م. فتح نموده‌بود.

دراول‌ربیع‌الثانی۸۷۲ه./۱٤٦۷م.درنزدیکی **خوی** در **آذربایجان** **جهانشاه** رابا **اوزون‌حسن** مصافی روی‌داد. چون جهانشاه بقصد شکاراز پاسبانان خود دورافتاده‌بود، **حسن** موقع رامغتنم شمرده بر وی تاخت واورا گرفته‌وسرش را ازتن جدا کرده بنزد سلطان **ابو سعید تیموری** به **خراسان** فرستاد،وتنش را درقبر پدرش **قره‌یوسف** بخاك سپرد. پس از آن ممالك **عراق** و **آذربایجان** را ضمیمهٔ ملك خود کرد و **بغداد** را محاصره فرمود.

شکست وقتل جهانشاه قره‌قوینلو

نخستین‌نامه‌ای که‌ازاوبسلطان‌**مرادخان**درمنشآت **فریدون بیگ** ذکرشده‌**است**،راجع‌باین‌فتح‌میباشد.در آن نامه نسبت بسلطان کمال‌ادب وحرمت‌را ، برخلاف نامه‌های بعد، رعایت کرده. لیکن ظاهراً این‌نامه موردتوجه سلطان واقع نشده‌است. نامهٔدوم **اوزون‌حسن** به **محمدفاتح** که‌باز متأسفاً بلاتاریخ است به مهمترین واقعه و فتحی که برای اوروی داده اشاره میکند، یعنی شکست **حسنعلی** پسر **جهانشاه** رادر نزدیکی **مرند** ذکر کرده‌است..

این شاهزاده که هفت‌سال قبل باوپناه برده‌بود،اینك بانتقام خون پدر با او بجنگ برخاست. **اوزون‌حسن**، **ابوسعیدتیموری** را بیاری

خواسته و فرمان برداری دیرین دودمان خود - **آق قوینلو** - را نسبت به‌سلسلهٔ **تیموری** یادآوری کرد وخیانت‌وخصومت‌دیرین **قره قوینلو**ها رامتذکر گشت . دربرابر این‌یاری ومدد وعده میکرد که **عراق** را به **ابوسعید** واگذارد، بشرط آنکه **آذربایجان** از آن اوباشد. **ابوسعید** این پیشنهاد را نپذیرفت ، بلکه به بهانهٔ قصاص خون **جهانشاه** لشگری آراسته باو حمله آورد. ولی دراین جنگ شکست یافته با دو پسرش **محمد** و**شاهرخ** اسیرشدند ، و**حسن** آنهارا به **یادگارمحمد** نبیرهٔ **میرزا-شاهرخ** تسلیم کرد، واوهم**ابوسعید** را به‌قصاص‌خون جدّه‌اش **گوهر-شاد خاتون** بقتل رسانید .

ایلچی‌ونیزی **کنتارینی** Contarini که‌در**اصفهان** بحضور**اوزون-حسن** پذیرفته شد، بتاریخ ۶ نوامبر۱۴۷۴ م. بیك پرده نقاشی که سر بریدن **سلطان ابوسعید** را نشان میداد اشاره میکند ، که چگونه پسرش **اغورلومحمد** اورابطنابی‌بسته به‌قتل‌گاه‌میآورد واین پرده دراطاقی بوده که او غورلومحمد بنا کرده‌بود. جسد **ابوسعید** رابه‌استدعای‌مادرش، که‌وی‌نیزاسیربود، به **خراسان** فرستاده به‌حرمت و عزّت‌دفن کردند .

وصف‌حبس وقتل ابوسعید بقلم‌سیاح ونیزی

درهمان نامه که **اوزون‌حسن** به‌**سلطان محمدفاتح** نوشته وخبر شکست **حسن‌علی** وسی‌هزار نفر قشون‌اورا داده است. اعلام میدارد که وی‌**آذربایجان** ، **عراق** ، **فارس**، و**کرمان** رافتح کرده قصد آن‌دارد که بعدازین تختگاه خودرا در**تبریز** قرارده‌د. این‌نامه‌ظاهراً بصحابت ایلچیی موسوم‌به: سید**احمدطغان اوغلو** ارسال شده است .

درسومین نامهٔ **اوزون‌حسن**، که‌ازدونامهٔ‌پیشین خود کمتر رعایت حرمت‌را کرده وبازبدون تاریخ‌است ، میگوید که: ایلچی‌عثمانی موسوم به: **امیر بیگ** وارد شده ، وپس‌ازشرح مذاکرات ومخاصمات فیمابین او و **سلطان‌حسین بایقرا** فتح‌خود وشکست‌اورا ذکرنموده ، وبیان‌مینماید که‌چگونه ممالك‌خودرا تقسیم‌وترتیب‌داده‌است . همچنین‌فتح **خرم‌آباد لرستان**را اعلام‌میدارد .

در نامهٔ چهارمین که آن نیز بی‌تاریخ است ، **سلطان محمدفاتح** رابا کمال اهانت وتحقیر «قدوةالامراء **شمس‌الدین‌محمدبیگ**» مخاطب ساخته ، و **شیراز** [۱] را که بتازگی فتح کرده بود مقرّسریر سلطنت و مسند خلافت نام داده ، و نیز به‌فتح و تسخیر **خوزستان** اشاره کرده است .

بااین‌نامه جوابی ازسلطان عثمانی صادر میگردد که بمنتها درجه بخشم و غضب آلوده است ، سلطان درآن خود را بمباهات «شاه سروران **سلطان محمدبن‌مرادبن محمدبن‌بایزید**» نام برده خصم خود را به لفظ «تو» مخاطب‌داشته ، وباو تذکرداده که ازاقبال موقت روزگار غرّه نشود وتهدید می‌نماید که درآخرماه شوال براو حمله خواهد برد . و در همان اوان سلطان نامه‌ای به پسرش شاهزاده **سلطان‌مصطفی** حاکم **قرامان** نوشته وباوامر میکند که: به‌**اوزون‌حسن** حمله‌برد، ووی‌را باین عبارت نام‌میبرد:«مستحق‌دارو رسن‌اولان **اوزون‌حسن**».

---

۱) درقصبهٔ‌مسجد بردی‌معروف به«قصرالدشت» دریکفرسخی‌غربی‌**شیراز** مسجد کهن‌سالی‌وجوددارد که‌به کتیبهٔ‌خوانائی‌بنام‌وتاریخ‌از**اوزون‌حسن** مزین‌است. وظاهراً درهمین‌مسجدبوده که **مکتبی شیرازی** مکتبخانه‌داشته‌ودرجوار آن مدفون گشته‌است.

جواب نامهٔ **سلطان مصطفی** به پدرخود نیز در دست است. در آن میگوید، چگونه باللهٔ خود **گدك احمد پاشا** قشون **اوزون حسن** را در نزدیکی **قونیه** بتاریخ ۱۴ ربیع اول ۸۷۷ هـ. در هم شکسته و پسرانش **یوسف وزینل وعمر** رابقتل رسانده است (۱).

دو نامهٔ دیگر، باین رشته مکاتیب که در **منشآت فریدون بیگ** مندرج است، اضافه میشود. آن‌ها عبارت‌است از تعبیر رؤیائی که **شیخ آق‌شمس الدین** به‌عربی نگاشته‌است.

علل خصومت سلاطین عثمانی با اوزون حسن

وقایع نبردهای **اوزون حسن** باعثمانیها بطوریکه سیاحان ونیزی مانند: **کاترینوزلو، گیوو ان انجیلیتو**، ومؤلف کتاب **مسافرت نامهٔ تاجر ونیزی در ایران** بانضمام آنچه که مورّخان شرق مانند: **منجم باشی وعبدالرحمن شرف بیگ** نگاشته‌اند گرچه درذکر تواریخ ایام و سنین مفصل نیستند، ولی رویهم رفته علل وجریان این نزاع را خوب روشن میکنند. گذشته ازنخوت وتکبر روزافزون **اوزون حسن** که ازنامه‌های مذکور درفوق مشهود است، سلطان عثمانی علیه این همسایهٔ خود به چهاردلیل و علت حق شکایت داشته‌است:

۱ ـ مذاکراتی که **حسن** را با دولت **ونیز** برای حملهٔ مشترك به‌عثمانی ازطرفین مشرق ومغرب درمیان بوده.

---

۲) رجوع شود به **منشآت فریدون بیگ**، ج۱ ص ۲۸۰. ولی تاریخ سنهٔ آن ۸۷۷ هـ. مظنون باشتباه‌است. وظاهراً سال‌تاریخ ۸۷۹ باشد.

صدر فرمان **یعقوب آق قویونلو**

۲ ـ حملهٔ به **جهانشاه‌قره‌قوینلو** ترکمان که اورا بقتل‌رسانیده وهم‌چنین حمله به **سلطان حسین بایقرا** تیموری که‌آن‌هردو با **سلطان محمد فاتح** روابط دوستانه داشته‌اند.

۳ ـ مواعیدی که به‌امپراطورهای مسیحی **طرابوزان** داده وآنها را علیه عثمانی ها تحریك می کرده‌است.

٤ ـ جانبداری وحمایت از **پیر احمد** وسایرشاهزادگان خاندان **قرامان** که دشمن‌قدیم وعدوی دیرین**آل عثمان** بوده‌اند.

جنگ بین عثمانی وایران

جنگی که درسال ۸۷۷هـ . /۱٤۷۲ م . شروع ودر سال ۸۷۸ هـ . / ۱٤۷٤م. خاتمه‌یافت، دوصورت جداگانه‌را نشان میدهد . دراولی‌فتح‌وظفراز‌آن ایرانیان ودردومی نصیب‌ترکان‌است . درپیکار نخستین که درسواحل **فرات** نزدیك **ملاطیه** اتفاق افتاد ، بعلت حملات جسورانهٔ **مرادپاشا** بیگلربیگی **رومیلی** به شکست عثمانیهامنتهی گردید. بسیاری ازآنان علاوه برمیدان قتال‌در گردابهای‌فرات هلاك شدند.چندانکه‌دوازده هزار تن ، که درمیان‌آنان‌بسیاری ازرجال عالی‌مرتبت بوده‌ند، شام هنگام که سان‌دیدند ، ازمیان‌رفته ونابود شده‌بودند .

انجیلتو ونیزی(که‌خوددراردوی‌ترك‌بوده‌است)می گوید:ـ ترکها ازاین‌شکست‌بهوش آمده مصمم شدند که قشون خویش‌را بداخلهٔ‌مملکت خود از نزدیکترین راه عقب ببرند . واز اینرو بطرف **طرابوزان** عقب نشسته راه دره‌ای را در پیش گرفتند که در قرب آن جنگ دوم اتفاق افتاد . این پیکار عظیم در اواخر ماه اوت ۱٤۷٤ م . روی‌داد ولشگر

اوزون‌حسن بکلی شکسته، پسرش **زینل** کشته شده ، مقدار زیادی غنائم بدست فاتحان ترك افتاد. شاهزاده **مصطفی خان** دراین جنگ سرشناس ومعروف گردید. همان نویسنده نیزمی گوید: «اگر **اوزون‌حسن** بفتح اول خود قانع شده‌بود، هرآینه‌ترکها با کمال رسوائی بازمیگشتند و اراضی راکه صاحب شده بود از دست نمی‌داد [۱] . » **عبدالرحمن شرف بیگ** در **تاریخ دولت علیه** میگوید: این شکست تاج سلطنت **اوزون‌حسن** راواژگون نمود ، و برای مدت بیست تا سی سال سلامت سرحدّات ممالك سلطان را ایمن ساخت [۲] .

اوزون‌حسن پس ازآن به **تبریز** باز گشته چندی به‌شکار پرداخت ، وبه‌ممالك محروسهٔ خود که دردست داشت قانع گردیده‌ازشکست خود یاد نمیاورد ، زیرا از کشور اصلی خود چیزی از دست نداده بود . لیکن آسایش وی بواسطهٔ طغیان پسرش **اغورلومحمد** ، که **شیراز**را گرفته‌بود، بهم برآمد .

پسرش چون شنید که پدر با لشگری جرّار بسوی او میآید، به **قسطنطنیه** گریخت . درآنجا سلطان عثمانی اورا بعزّت بسیار پذیرائی کرده باو وعده داد که وی‌را بجای پدرش که دشمن سلطان‌است، بتخت سلطنت **ایران** خواهدنشانید. **اوزون‌حسن** کیفر ناسپاسی فرزند را ازدر مکروحیله در آمده ، نخست تمارض نموده سپس آوازه در انداخت که وفات یافته‌است .

---

۱) رجوع‌شود به: فصل‌هفتم «**روایات انجیلتو**» طبع انجمن هکلویت ص۸۸.

۲) رجوع شودبه: **تاریخ الدولة العلیة** ص۱۷۳.

تدبیر اوزون‌حسن برای دستگیری وقتل پسر خود

انجیلتو میگوید: «در این اثنا خبری شایع شد و به **قسطنطنیه** رسید که **اوزون‌حسن** از شدّت غم وغصه بسبب طغیان پسرش، بمرض مهلکی گرفتار شده است، وبازشایعه ای انتشاریافت که مرضش رو باشتداداست، تاآنکه بعضی از نزدیکان باوفای او بنا بمواضعه‌ای که باوی داشتند، خبر مردن اورا اعلام نمودند، در همان حال رسولانی به **اغورلومحمد** فرستاده نامه‌ها و نشانی ها گسیل داشتند و بشارت مرگ پدر را بوی نگاشتند وازاودرخواست کردند که هرچه زودتر بشتابد وپیش ازآنکه یکی از برادرانش - **خلیل** یا **یعقوب** - تاج سلطنت را بکف آورد، وی بسرعت باز گردد. وبرای اینکه بکلی تظاهر به‌وفات وی شده باشد، تمام مراسم تشییع جنازه علناً بعمل آمد، ودرسراسر مملکت مردن اورا یقین کردند. **اغورلومحمد** که‌سه‌پیك جداگانه بانامه‌های مخفی بوی رسیده بود، برآن سرشد که به **تبریز** باز گردد. پس از روزی چند باچندتن از همراهان خودرو براه نهاده به **تبریز** رسید، باامید بسیار خودرا پادشاه مملکت میدانست. ولی‌چون بآنجادرآمد پدررا در کمال سلامت دیده، بجای قصر سلطنت بزندان مسکنت رفت، وسپس بدون اینکه اندك آثارعلاقهٔ ابوّت نسبت باوابراز گردد، سرازتنش جدا کردند[۱].»

شکستی که **اوزون‌حسن** از عثمانی‌ها یافت، بفتح وظفری که بر لشگر **مصر** حاصل نمود، تاحدّی جبران شد؛ وی شهر **اورفا** رافتح کرده ویران ساخت ونیز نصرت وپیروزی جدیدی درپیکار **گرجستان** بدست آورد وباجی به‌مبلغ ۱۶هزار دوکات ازآنها گرفته شهر **تفلیس** رانیز مسخر فرمود.

۱) فصل نهم کتاب «**روایات انجیلتو**» ص۹۶ .

باری، **اوزون حسن** را پس از همهٔ این فتوحات عاقبت وقت در رسیده در سال ۸۸۲ هـ./۱۴۷۷م. بمرد، و پسرش **سلطان خلیل** بجای او نشست. وی نیز بیش از شش ماه سلطنت ننموده برادرش **یعقوب** بر او تاخته، در نزدیکی **خوی** وی را شکسته بقتل رسانید (۱).

سلطان خلیل

۱) در تصرف راقم این حواشی مجموعه‌ای است خطی مشتمل بر دوازده رساله که آخرین آنها چنانکه در پشت جلد نوشته‌شده موسوم است به: (**رسالهٔ عرض لشگر**، تألیف **مولانا جلال الدین محمد دوانی**) و بااین عبارت شروع میشود :
«اللهم صل علی محمد و آله وصحبه اجمعین . قال الله سبحانه وتعالی و لقد کتبنا فی زبور من بعد الذکران الارض یرثها عبادی الصالحون . از پرتو اشعهٔ این نیّر قدسی بینایان منظر تحقیق را این معنی شاهد ومعاین گردد... » .

وبااین دوشعر ختم میشود - :

«زهی بر ضمیر منیرت عیان	بود سرّ غیب از ازل تا ابد
ندیده بدین عقل وروشندلی	سپهر کهن سال دردورخود».

این رساله در چگونگی سان دیدن **خلیل سلطان** است از سپاه خود که درسال ۸۸۱ هـ . یعنی یك سال قبل از وفات پدرش **اوزون حسن آق قوینلو**، در **بند امیر** شمال شرقی **شیراز** ، روی داده است .

درباب این رساله که درنوع خود بدیع ، ودر کیفیت عرض سپاه شاید در زبان فارسی بی‌نظیر باشد ، پرفسور **ولادیمیر مینورسکی** (مستشرق ایرانشناس معروف که در تاریخ سلسلهٔ آق قوینلو بصیرت وخبرت خاص دارد) بحثی دقیق ومفصل فرموده که دربولتن مدرسهٔ السنهٔ شرقیه - **لندن** ۱۹۳۹ م. جلد اول قسمت اول ، بطبع رسیده است - واز آن نسخهٔ مستقلی جداگانه که بدست خط وامضای مؤلف مزین است، نزد این جانب فرستاده‌اند . مطالعهٔ این رسالهٔ «عرض لشگر» نه تنها خواننده را بکیفیت لشگر آرائی آگاه میسازد ، بلکه اطلاعات نفیس و ذیقیمت دربارهٔ حکومت **شاهزاده خلیل** در **فارس**، و پدرش **اوزون حسن** ودستگاه سلطنت **آق قوینلو** بدست می‌دهد .

تحقیقات مینورسکی مبتنی بر نسخه‌ای خطی ازهمان رساله است که بنام «**عرض - نامه**» موسوم شده ودر طی مجموعه‌ای محتوی بر ۲۱ رسالهٔ خطی در **کتابخانهٔ حمیدیهٔ اسلامبول** موجود است . ومشتمل است برکلیات **مولانا جلال الدین محمد بن اسعد الدوانی** متولد ۸۳۰ ومتوفی به ۹۰۹هـ.

پس از آنکه این شاهزاده پادشاه شد، قریب سیزده سال سلطنت کرد [۱].

سلطان یعقوب وقتل اجداد صفویه

درخلال این مدّت **شیخ حیدر** پسر **شیخ جنید صفوی** را، که قدرت وشوکت روزافزون او ویرا بوحشت انداخته بود، بقتل رسانید؛ وپسران وی را، که یکی

---

۱) در خاندان این بنده مترجم فرمانی موجود است، بقلم شیوای تعلیق، از **سلطان یعقوب آق قوینلو** ودر آن تولیت موقوفات **مدرسهٔ منصوریهٔ شیراز** را بربانی وواقف آن یعنی علامهٔ زمان **سید صدرالدین محمد دشتکی شیرازی** طاب ثراه تأئید وآن املاك موقوفه را مبسوطاً ذکر واز پرداخت وجوه دیوانی معاف و مسلم وازمداخلهٔ عمال دیوان مرفوع القلم فرموده است.

این فرمان که از اسناد معتبر قرن نهم هجری است، خلفاً عن سلف بمرحوم **حاج میرزا حسن فسائی مؤلف فارسنامهٔ ناصری** (جد۳ امی نویسندهٔ این حواشی رسیده. ومتن آن را در کتاب مذکور (ج۱ ص۳۱) نقل فرموده است:

اصل این فرمان که بتاریخ ذی القعدة الحرام سنهٔ ثلاث وتسعین وثمان مائه درشهر **تبریز** بمهر وصحهٔ سلطان مذکور رسیده است، هم اکنون درتصرف اولاد واقف است. - **مرحوم حاج میرزا حسن فسائی** در سال ۱۳۱۴ ه.ق. بر حسب توجه و اهتمام **مرحوم علیقلیخان مخبرالدوله** وزیرعلوم، بدست **دکتر طولوزان** طبیب مخصوص شاه از آن عکس برداشته است. اینك بمنظور احیاء آثار تاریخی وادبی آن دوره روزمان ازصدر وذیل آن فرمان که شامل بر مهر وامضاء آن پادشاه وتاریخ صدور آن است، قسمتی دراین کتاب نقل وبروان پاك گذشتگان ونیکوکاران که همه درزمان خود حافظ وحارس معاهد و مدارس علم و ادب بوده‌اند، طلب رحمت و غفران مینماید. رحمة الله علیهم رحمةً واسعة.

صدر فرمان

« الحکم لله

ابوالمظفر یعقوب بهادر سوزمیز (محل صحهٔ شاهی) حکام و وزراء و دیوانیان وکتاب ومستوفیان وعمال ومباشران ومتصدیان امور واشغال سلطانی واموال دیوانی مملکت فارس عموماً وبلده وحومهٔ دارالملك شیراز و شبانکاره و کربال و فسا خصوصاً

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

از آنجمله **اسماعیل** مؤسس و بانی **خاندان صفویه** است، دستگیر ساخته درقلعهٔ **اصطخر فارس** محبوس ساخت.

منجم باشی میگوید که: **یعقوب** قصر باشکوه تابستانی **هشت بهشت** (۱)

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

بدانند که چون تبجیل واعظام و اجلال واکرام سادات عظام ونقباء کرام که نور حدقهٔ لولاك ونور حدیقهٔ ومارسلناك اند، سیّما جماعتی که علوّ نسب ایشان بشرف حسب مزین داشته باشد، ودراعلاء اعلام علم ودانشوری وارتقاء مدارج حکمت وفضل گستری رایت درایت افراشته باشد .... الخ».

ذیل فرمان

«مقرّر فرمودیم از ابتداء سنهٔ مذکوره بمبلغ مذکور از مرتضی ممالك اسلام مومی الیه بازستانند وجهت دیوان ضبط نمایند وبعلت سودوزیان آن مزاحم سیادت مآبی و متولّی مدرسهٔ مذکوره نشوند ومیباید که حسب المسطور مقرّر دانسته ازمضمون یرلیغ عالم مطاع عدول وانحراف نجویند وازشایبهٔ تغییر وتبدیل مصون ومحروس شمرند، وهمه ساله دراین باب نشان مجدّد طلب ندارند واعتماد بتوقیع اشرف اعلی نمایند وشکر وشکایت عظیم مؤثر دانند، دراین باب تقصیر ننمایند ودر عهده دانند. بدار السلطنة تبریز تحریراً فی سابع ذی قعدة الحرام سنهٔ ثلاث وتسعین وثمان مائة».

سجع مهر شاهی «ان الله یأمر بالعدل والاحسان
یعقوب بن حسن بن علی بن عثمان».

۱) **قصر هشت بهشت**: این قصر عالی وزیبا که بعدها در **اصفهان** سلاطین صفویه هم قصری بهمین نام بنا نهادند، وهنوز بقایای آن پا برجای است، در موقع خود مورد تحسین خاص وعام بوده **وجامی** قصیده‌ای بلیغ دارد که تغزل را در وصف وستایش این قصر معروف آغاز کرده سپس در مدح **سلطان یعقوب** سخن گفته است وآنجا میگوید:

این نه قصر است، همانا که بهشتی دگر است
که گشاده برخ اهل صفا هشت درست
جای آن دارد اگر هشت بهشتش خوانند
چون زهر نقش در آن حور وشی جلوه گر است.

رادر بیرون **تبریز** بساخت؛ ولی سیاح وتاجر ایطالیائی در سفرنامهٔ خود بنای قصر مذکور را به **اوزون‌حسن** نسبت میدهد. و عاقبت بروایت همان‌سیاح(زیراالین‌روایت‌را**امیرخواند**و**منجم‌باشی**باشی‌ذکرنکرده‌اند.) **یعقوب** بدست زوجهٔ‌خود بصورت‌ذیل کشته شد ـ :

مسموم شدن یعقوب

«**یعقوب** بانوئی از خاندان بزرگان که دختر یکی از اعیان، لیکن زنی هرزه و بوالهوس بود، بحبالهٔ نکاح در آورد، آنزن که در دام عشق یکی از رجال دربار افتاده بود، درصدد برآمد که **سلطان‌یعقوب** شوی خود را هلاك کند؛ بطمع آنکه به‌عقد عاشق‌خود درآمده‌اورا پادشاه‌سازد. زیرا اگر **یعقوب**را فرزندی‌نبود،آنمرد بحکم‌قرابت وخویشاوندی‌بالطبع‌جانشین شاه می‌شد. پس ازآنکه این توطئه را باآنمرد در میان‌نهاد، زهری قتّال فراهم ساخت. سلطان را رسم آن بود. که عادةً بحمامی‌معطر میرفت. روزی باپسرش که کودکی هشت‌نه ساله بود،بحمام رفته مدت ۲۲ساعت تا هنگام غروب آفتاب در حمام توقف نمود. چون از حمام بیرون‌آمد، به‌اندرون که درنزدیکی‌حمام‌بودرفت.درآنجاآن‌زن‌قتاله‌پیش‌آمده‌فنجانی از طلای ناب که محتوی شربتی زهرآگین بود وآنرا هم در آنروز که سلطان بگرمابه رفته بود مهیا ساخته، چون میدانست که بعد از استحمام سلطان معمولاً شربتی می‌نوشد، بنزد او آورد. لیکن بیش از حدّمعتاد نسبت بشوی خود لطف و مهربانی ابراز مینمود، امّا از قیافهٔ او **آثار** ترس ووحشت نمودار و رنگ باخته بنظر می‌آمد و سلطان هم دربارهٔ او بدگمان بود، این وضع رفتار برسوء ظن او بیفزود وبفرمود

که: نخست وی از آن شربت بیاشامد. زن بد کردار بناچار اندکی از آن جام خورده هر سه تن از اثر آن سم جانگذار در نیمه شب جان سپردند، بامدادان حکایت مرگ ناگهانی **یعقوب سلطان** وفرزند وزن وی درشهر منتشر گردید. بزرگان وامرا که خبر مرگ شاه را شنیدند، بایکدیگر بمنازعه برخاستند؛ بطوریکه برای مدّت پنج یا شش سال تمام **ایران** به جنگ داخلی گرفتار بود، وهر بچند گاه امیری بسلطنت می‌نشست، تا آخر کار جوانی موسوم به **الموت** Alumut [1] به چهارده سالگی به تخت نشست، و تا زمان جلوس **شاه اسمعیل** پادشاه بود» [2].

منجم باشی دربارهٔ **یعقوب** میگوید: «وی به شرب ولهو بسیار شائق بود و به شعر رغبتی بسیار داشت. بسیاری ازشعرا ازاطراف عالم بدربار او گرد آمده، در مدح وی قصائد شیوا می‌ساختند. بعداز وی پسرش **بایسنغر** سلطان شد، لیکن بیشتر از یکسال وهشت ماه پادشاهی نکرد،

بایسنغر بن یعقوب ورستم بن مقصود

تا آنکه پسرعمّش، **رستم پسر مقصود**، بجای وی نشست. وی بالشگری بعزم جنگ **بدیع الزمان تیموری** بیرون آمد، لیکن پیش از آنکه در **خراسان** این جنگ واقع شود، چون حاکم **اصفهان** براو طغیان نموده بود، عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساخت؛ همینکه نزدیك رسید، حاکم

---

۱) این کلمه چنان است که درسفرنامهٔ سیاح ونیزی ذکر شده وظاهراً (میرزا محمود یامیرزا الوند Alwand) بوده وتحریف شده باشد.

۲) **منجم باشی** دراین باره فقط باختصار میگوید که: **یعقوب** در محرم ۸۹۶ وفات یافت، (ج۲ ص۱٦٦).

مذکور گریخته به **قم** فرار کرد، لشگریان دنبال وی رفته او را بکشتند و سر

او را بنزد **رستم بیگ** آوردند. درهمان سال ۸۹۸ ه./ ۱۴۹۲ م. وی سپاهی

بسوی **شیروان** گسیل داشت و فتح خود را باسلوب **تیموریان** به برپا

کردن کله مناره‌ها از سر دشمنان مشتهر ساخت. معذلك **بایسنغر** ازهمان

شیروانیان لشگری گرد آورده بعزم تسخیر **آذربایجان** برون تاخت.

رستم، به دشمنی با **بایسنغر**، پسران **شیخ حیدر صفوی**، **سلطان علی**

ودیگران را که در قلعهٔ **استخر** محبوس بودند، نزد خود طلب فرمود؛

بقصد آنکه آنها بانتقام خون پدر خود از **بایسنغر**، فرزند **یعقوب**، با او

بجنگند.

آزادی اسرای صفوی

رستم، **سلطان‌علی صفوی** و پیروان وی را در **تبریز** به نیکی

پذیره شد، آنگاه بعزم قتال با **بایسنغر** بسوی **اهر**

روان گردید در آنجا او را بشکست و بقتل رسانید.

پس از آنکه از دغدغهٔ **بایسنغر** خاطر آسوده ساخت،

از قوت روزافزون **سلطان علی** صفوی نگران گردید؛ پس درصدد نابود کردن

وی برآمد و یکی از امراءِ خود را باچهارهزار سوار ازعقب وی روان ساخت،

وجنگی شدید مابین آنان بوقوع پیوست که در آن پیکار **صفویان** گرچه

هفتصدتن بیشتر نبودند، بقول **انجیلتو**[۱] مانند شیر بشجاعت جنگیدند،

---

۱) رجوع شود به: صفحهٔ ۱۰۱ ترجمه و طبع انجمن هکلویت. در ص ۴۶ **کاترینوزنو** میگوید: «سپاهیان صفویان هرچند معدود بودند، شجاعتی عجیب ازخود نمایان ساختند وهیچکس از آنها نبود که یا کشته ویاشدیداً مجروح نگردد». ونیزی‌ها **سلطان‌علی** را باپدرش **شیخ حیدر** اشتباه کرده‌اند.

و **سلطان علی** هر چند شکست یافته کشته شد ، اما برادر خویش **اسماعیل** راجانشین خودفرمود . **اسماعیل** و برادرش **ابراهیم** به**گیلان** و **مازندران** فرار کردند. وآنان چندی در آنجاپنهان بوده‌ودر**لاهیجان** و **لشت نشا** (نزدشیعیان **گیلان**) مخفی‌شدند. **اسمعیل** در **گیلان** ، درتحت حمایت حاکم آن دیار **کارکیامیرزاعلی** اقامت‌جست . ولیکن برادرش **ابراهیم** باالباس مبدّل به‌نزد مادر خود به **اردبیل** رفت . در این اوقات تبلیغات شیعی درمیان مردم‌بلاد **گیلان** رواجی عظیم یافت و **صوفیان**یا **قزلباشهای**(۱) **لاهیجان** روزبروز برعدّت و عُدّت‌خود میافزودند .

ابتدای کشورستانی شاه‌اسماعیل اول(۲) در ۹۰۵ هـ . / ۱۴۹۹م.**اسماعیل** که عمرش ازسیزده نگذشته بود(۳) ، شروع به کشور گیری

---

۱) **منجم‌باشی** (صفحهٔ ۱۸۱). لقب **قزلباش** یعنی (**سرخ‌سر**) ازقرارمنقول اولین‌بار بواسطهٔ**شیخ حیدر** بوجود آمده که درموقع‌حمله به**شیروان**پیروان‌خودرا باین نام‌نامیده است. تاجرایطالیائی(ترجمه وطبع۱۸۷۳، **پاریس**) نیزاستعمال‌تاج دوازده ترك از سقر لاط سرخ را برسر سپاهیان واتباع که باعث ایجاد اصطلاح « قزلباش » است به **شیخ حیدر** نسبت داده . و آن کلاهی بوده است سرخ رنگ و بالای آن عمامه‌ای‌داشته ودوازده ترك بشکل مخروط درآن **کلاه** رسم کرده که‌درآن‌نام‌ائمهٔ اثنی‌عشر را احیاناً می‌نگاشته‌اند .

۲) بهترین کتاب‌محققانه‌ای که‌درازمنهٔ‌اخیره درباب‌تاریخ‌تأسیس**سلسلهٔ‌صفویه** و ظهور **اسمعیل‌اول** انتشاریافته ، کتاب دانشمندآلمانی **والترهینتز - Walter Hintz** میباشد که درسال ۱۹۳۶م .در**برلن** بطبع رسیده وموسوم است به : « ظهور دولت‌ملی درایران درقرن پانزدهم» .

۳) بگفتهٔ‌منجم‌باشی، **شاه‌اسمعیل** در ماه رجب ۸۹۲ هـ./ ژوئیهٔ ۱۴۸۷ م . متولد شده است .

کرد وبدستیاری نه‌طایفه که با او عهد وپیمان بسته بودند و عبارت بودند

ازطوائف: **استاجلو، شاملو، تکلو، روملو، وارساق، ذوالقدر، افشار،**

قاجارو صوفیان قراباغ فتوحات خودرا آغاز کرد[1]. پس از آنکه‌رسماً

قبوراجداد نامدارخودرادر **اردبیل** زیارت وازمادرپیرخویش‌طلب بر کت

ودعای‌خیر کرد، ازطریق **قراباغ ،گوگشا ، دنیزوارزنجان** ، به‌**شیروان**

تاخت . درآن اوقات اخباری منتشر شده بود که «پسرشیخ» بطلب حق

خودقیام کرده‌است، ازاینرومریدان شیخ ازهرطرف درزیرلوای‌شاه جمع

میشدند، حتی‌شیعیان‌از**شام** و**دیار بکر** و**سیواس** روبجانب‌اومی‌آوردند

بطوری که بزودی خود را در رأس لشگری مرکب از هفت هزار مرد

مقاتل‌دید پس‌از آنکه‌از **رودکر** بگذشت،به **فرخ یسار** پادشاه **شیروان**

که‌قاتل‌پدرش‌بود،حمله برد. ودرنزدیکی **گلستان** درمجاورت **شماخی**

لشگر او را شکسته ، وی را بکشت و **شیروان** را فتح کرد و خزائن

سلطانی اورا بکف‌آورد . آنگاه زمستان را در **محمود آباد** که نزدیک

همان مکان بود بسر آورد ، و **امیرشمس‌الدین زکریا** را وزیر اول و

مولانا شمس الدین گیلانی متکلم‌عصر را صدردیوان، و **حسین بگ شاملو**

---

۲) اسامی نه‌طایفهٔ **قزلباش** را که مریدان‌خاندان صفوی‌بوده وباپادشاه‌پیمان بسته‌بودند، این‌چنین نیز روایت میکنند :

۱ـ استاجلو ۲ـ روملو ۳ـ شاملو ٤ـ تکلو ٥ـ ذوالقدر ٦ـ افشار ۷ـ قاجار ۸ـ بیات ۹ـ ترکمان.

و **ابدال بگ** رامشاوران خود قرار داد [۱].

در همین موضع بسال ۹۰۷ هـ. / ۱۵۰۱ م. وقتی که **اسماعیل**

---

۱) **در تهران** در کتابخانهٔ شخصی مرحوم **مرتضی نجم آبادی** رحمه، نسخهٔ خطی در تاریخ فتوحات **شاه اسمعیل** بنظر رسید که اول و آخر آن محذوف است، ولی تحقیقاً درزمان حیات همان پادشاه تألیف شده ومحتوی است بروقایع ظهور **اسماعیل** وجنگ با **شروانشاه فرخ یسار** بسال ۹۰۵ هـ. تاشکست **محمد خان شیبانی** بسال ۹۱۶ هـ. در **مرو** وبدان خاتمه می پذیرد. واین نسخه گرچه مغلوط است وبسیار سقط وحذف دارد، ولی خالی از بعضی فوائد تاریخی نمیباشد. مؤلف آن شاعری بوده است **(امینی)** تخلص که کراراً اشعاری باذکر نام شعری خود درآن مندرج ساخته (واین امینی غیراز **فضل الله روزبهان اصفهانی** صاحب تاریخ **عالم آرای امینی** است، زیرا مؤلف آن که به **ملاخواجه** معروف است، از کبار معاندان فرقهٔ شیعه و از مخالفان عنود **شاه اسماعیل** بوده است.

دراین کتاب نکات ونوادر تاریخی بسیار یافت میشود، از آنجمله:- درباب **اعلام مذهب تشیع** درخطبه نوشته است: «هم دراوایل جلوس امر کرد خطبای ممالک خطبهٔ ائمهٔ اثنی ـ عشر بخوانند «واشهد ان علیاً ولی الله و حیّ علی خیر العمل» ـ که از آمدن سلطان **طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق** وفرار نمودن **بساسیری** که از آن تاریخ تاسنهٔ مذکور (۹۰۷) ۵۲۸ سال است ـ ازبلاد اسلام برطرف شده بود، بااذان ضم کرده و فرمان همایون نفاذ یافت که در اسواق زبان بطعن و لعن **ابابکر وعمر وعثمان** بگشایند، وهر کس خلاف کند سرش ازتنش بیاندازند ودرآن اوان از مسائل مذهب **حق جعفری** وقواعد وقوانین ملت **ائمهٔ اثنی عشر** اطلاعی نداشتند، زیرا که از کتب **فقه امامیه** چیزی درمیان نبود، وجلد اول از کتاب **قواعد الاسلام** که از جملهٔ تصانیف سلطان العلماء المتبحرین **شیخ جمال الدین یوسف بن مطهر حلی** است که شریعت پناه **قاضی نصر الله زیتونی** داشت، ازروی آن تعلیم وتعلم مسائل دینی مینمودند. تا آنکه روزبروز آفتاب حقیقت **مذاهب اثنی عشریه** ارتفاع پذیرفت.»

بادکوبه را گرفته وبه‌محاصره قلعهٔ **گلستان** اشتغال‌داشت، خبری بوی رسید که **الوند بیگ** پسر **یوسف بیگ** آق‌قوینلو ترکمان بقصدمصاف اولشگری به **نخجوان** آورده است،پس‌درحال‌درفش‌ظفرنمون‌را متوجه‌آن صوب فرمود ، در **شرور** نزدیك **نخجوان** جنگی‌قطعی مابین دو لشگر

جنگ‌شرور

بوقوع پیوست . سرداری ترکمانان **امیرعثمان** موصلی و سپاه صفوی را **پیری بیگ قاجار** سرداری می‌نمود ، ترکمانان بکلی شکست فاحش یافته وسرکردهٔ سپاه ایشان اسیر شده بقتل رسید .

الوند بیگ خود به **دیار بکر** فرار کرد . و **اسماعیل تبریز** را بگرفت و در آنجا تاج سلطنت را بتارك نهاد [1] ، در سال بعد یعنی در ۹۰۸ ﻫ . / ۱۵۰۲ م . حمله به **عراق عجم** برد و **مرادبیگ** آخرین حکمران **آق‌قوینلو** رامنهزم ونامرادساخت، چون‌اوبه **شیراز** گریخت، **شاه‌اسماعیل** نیز وی رادنبال فرموده در طول دو سال **کازرون وشیراز وکرمان ویزد** را فتح کرد . و زمستان سال ۱۵۰٤ م . را در **اصفهان** گذرانید .ـ در همانشهری که مقدّربود بعدها پایتخت با شکوه سلطنت

---

۱) ظاهراً در سال ۹۰۶ ﻫ./ ۱۵۰۱م . **شاه‌اسماعیل** مذهب **شیعهٔ امامیهٔ اثنی عشریه** را مذهب رسمی دولت و ملت **ایران** اعلام نمود، وازآن تاریخ تاکنون این مذهب دین رسمی‌ایرانیان شناخته شده وازآن زمان در خطبه وسکه به‌این عقیده اشاره‌میشودوهم‌درتاریخ خطی‌فوق که دراحوالات **شاه اسماعیل** نگاشته‌شده ومصنف آن **امینی** شاعراست،این‌رباعی درتاریخ رسمیت دادن مذهب شیعه‌آمده:

«شاهی که ازوست ملك ودین بارونق آن خطبه که حق بود رقم زد بورق
تاریخ وقوع آن چو میـکرد خیال گردون گفتش:«مجدّد مذهب‌حق(۹۰۶)»

اولاد او گردد ووی اکنون پایهٔ آنرا باستواری بنیاد می‌نهاد . هم در آنجا بود که سفیری از سلطان عثمانی **بایزیدخان‌دوم** بنزد وی آمد . تفصیل تاریخ‌ظهور و ترقی و هبوط این سلالهٔ بزرگ ملی **ایران** درجلددیگر این کتاب [۱] بحث خواهدشد .

روابط مابین تیموریه و صفویه

حکایت ارتباط **تیموریه‌وصفویه** نخست در میان **بابر** و **شاه‌اسماعیل** وبعداً دربین **همایون** وشاه **طهماسب** در جلدآتیهٔ این کتاب به‌تفصیل ذکر خواهدشد . رویهم رفته علی‌رغم اختلاف عقیده و مذهب که باعث جدائی وانفصال **ایران** ازهمسایگان سنی مشرب‌او شده بود ، ارتباط مابین **هند** و **ایران** در عصر صفویه بسیار دوستانه بوده است . با آنکه بعد از قیام دولت‌صفوی **مذهب شیعه** رادرآن مملکت مانند دیانت رسمی‌ملی‌اختیار نمودند، معذلك **بابر** وشاه **اسماعیل** هر دو دریك امر اشتراك داشتند و آن‌همانا بیم‌وخصومتی بود که‌هردونسبت‌به **شیبانی‌خان** (شیبك) واوزبکان

---

۱) جلدچهارم تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور **براون** موسوم‌به: «**تاریخ ادبی ایران درازمنهٔ جدیده - کمبریج** ۱۹۲٤ موسوم‌به :- « Persian Literature in Modern Times (1500 - 1924) ».

مؤلف درقسمت‌اول کتاب‌خودتاریخ سیاسی، وسپس درقسمت‌های دوم وسوم‌تاریخ نظم‌ونثر فارسی‌رادر **عصر صفوی** وبعدازآن‌تازمان حاضر، به‌تفصیل بیان نموده‌است. این کتاب‌رادر ۱۳۰٤ شمسی دوست دانشمند این‌بندهٔ مترجم،مرحوم **غلامرضاخان‌رشیدیاسمی** استاد **دانشگاه تهران** ، برحسب خواهش‌من بفارسی ترجمه نموده ودر سال ۱۳۱٦ هـ. ش. در**تهران** آن‌را باانضمام‌رسالهٔ‌خاصی که دربارهٔ **ادبیات‌معاصر** نگاشته ،بطبع رسانیده‌اند .

آلوس او داشتند ، **خانوادهٔ تیمور** دراواخر ایام خود در **ماوراءالنهر** و **خراسان** ازدست اوزبکان رنج بسیار دیدند . سنوات مابین ۱۵۰۱م. تا ۱۵۰۷ م . مشتمل فتوحاتی است که **شیبانی خان** را نصیب گردید . وی پی در پی شهر های **سمرقند** و **فرغانه** و **تاشکند** و **خوارزم** و عاقبت **خراسان** رامسخر ساخت .

سلطان حسین بایقرا ، که از دربار درخشان وی در **هرات** قبلاً سخن گفتیم ، درسال ۹۱۲ ه./ ۱۵۰۶ م . وفات‌یافت . ضعف واختلافی که درفرزندان وخویشان‌او موجودبود ،آنهارا بسهولت مغلوب **شیبك خان** ساخت واو در سال ۱۵۰۷ م . ایشانرا شکسته سراسر آن شاهزاد گان رابقتل رسانید. ازآنمیان‌تنها یکنفرخلاص‌یافت ـ که‌پسر **سلطان‌حسین** موسوم به **بدیع الزمان** باشد- وی گریخته نخست پناه به‌شاه **اسماعیل** برد و سپس به دربار عثمانی به **اسلامبول** پناهنده شد و هم در آنجا وفات یافت .

فتح شاه‌اسماعیل درمرووشکست اوزبکها

در سال ۹۱۶ ه . / ۱۵۱۰ م. شاه **اسماعیل** به‌**خراسان** حمله برد و با **اوزبکان** مصاف داده آنها را در جنگ **مرو** بشکست . جسد **شیبانی خان**‌مابین کشتگان‌یافت شد . بفرمان شاه اجزای پیکراورا از هم منفصل ساخته هرقطعه رابعلامت آن فتح نمایان بکشوری فرستادند. استخوان‌جمجمهٔ ویرادرطلانشانده‌ازآن برای **شاه‌اسماعیل**‌جام می‌ساختند. پوست‌کلهٔ‌وی را ازکاه‌انباشته بنزد **سلطان بایزیدخان** پادشاه عثمانی به‌**قسطنطنیه**‌فرستادند. یکدست‌اورا بعلامت‌تهدیدو انذار بافرستاده‌ای

خاص نزد یکی ازهواخواهان او یعنی حاکم **مازندران**- گسیل داشتند[۱]. خواهر **بابر پادشاه- خانزاده بیگم** را که ده سال قبل بدست اوزبکان اسیر افتاده بود- **شاه اسماعیل** ازاسارت خلاصی بخشیده باعزّت بسیار نزد برادرش فرستاد. **بابر** دریادداشتهای خود شرحی جالب ازچگونگی ملاقات خود باخواهرش می‌نویسد[۲]. بعد از آن سفارتهای دوستانه ما بین آن دو پادشاه مبادله گردیده است. (**بابر** درسال ۱۵۰۸ بلقب «پادشاه» که بلغت فرنگی «امپراطور» ترجمه میتوان کرد، ملقب شده بود). چون **بابر** یك دو سال بعد بکلی ازفتح **ماوراءالنهر** منصرف گردید (۱۵۲۶م. ۱۵۲۹م.) وسر گرم حملات خویش به‌خاك **هندوستان** شد وازآن بعد ملك تیموریان از **ماوراءالنهر** بآن کشورانتقال یافت، ازینرو هیچگونه موردنزاعی مابین او وشاهان **ایران** باقی نمانده، و دوستی که باینصورت بنیادشد، دوامی کامل یافت؛ درنسل بعد بواسطهٔ مهمان نوازی **شاه طهماسب** از**همایون بن بابر** که موقتاً از**هند** دورمانده باو پناهنده شده بود، این دوستی قدیم تجدید و مؤکد گشت. ولی مسامحه و تساهل پادشاه نسبت بعقاید شیعی **شاه اسماعیل** درمیان رعایای اودرآنطرف **رودجیحون** نسبت به‌وی نفرتی بوجود آورد. چه آنمردم درآنزمان مانند عصرحاضر بسیار بعقیدهٔ سنت و جماعت پای بند و متعصب بودند؛ از اینرو با **شاه اسماعیل** که سنیان راشدیداً معاقبه و مؤاخذه میکرد[۳]، باطناً عداوتی عظیم داشتند.

---

۱) رجوع شود به: **تاریخ هندوستان** تألیف **ارسکین** Erskine ج۱- ص۳۰۳.

۲) **بابر نامه** طبع **ایلمنسکی** ص۱۱.

۳) رجوع شود به: **تاریخ هندوستان** تألیف **ارسکین** ج۱، ص۳۲۱.

روابط حسنهٔ مابین **هند و ایران** در آنزمان محدود به حکمرانان آن دو کشور نمانده ، بلکه در سراسر عصر سلطنت صفویه و حتی بعد از آن بطوریکه در جلد بعد خواهیم گفت ، همواره عدهٔ ای از شعرای **ایران** که حتی بعضی از آنها از معروف ترین اساتید زمان خود بوده اند ، از وطن خویش مهاجرت کرده به **هندوستان** رخت کشیده اند، تا در آنجا در ظل عنایت **سلاطین مغولی هند** کسب مال وجاه نمایند . دربار این پادشاهان تیموری نژاد تاروز آخر ، که بعداز شورش **هند** در ۱۸۵۷م. بکلی منقرض شد ، همواره زبان فارسی **را نه** فقط زبان رسمی سیاسی و دیپلماسی قرار داده بود ، بلکه لغت شعر و ادب نیز می شناخت و از آن دستگاه دانش پناه آثار بسیار بنظم و نثر فارسی باقی مانده است[۱] .

مناسبات ادبی مابین ایران و هندوستان در عصر صفوی



۱) نویسندهٔ این حواشی دربارهٔ تاریخ سلطنت اسلامی **هندوستان** و روابط فرهنگی آن با **ایران** در ذیل کتابی که بنام «**سرزمین هند**» تألیف نموده ام بتفصیل بحث کرده ، خواننده دراین باب بآن کتاب مراجعه کند .

سرزمین هند طبع دانشگاه **طهران**، فصل سوم ص ۱۱۴-۱۴۵ **طهران** ۱۳۳۷

فصل هفتم

نثرنویسان دورهٔ تیموری

وسعت دامنهٔ ادب در این عصر از غنا و ثروت ادبی و هنری این عصر در فصل سابق بطور اختصار سخن رفت ، اینك در این فصل میخواهیم که بعضی از پیشوایان ادب آنزمان را که شهرت بسیار دارند بطور تفصیل مورد بحث قرار دهیم . اگر بخواهیم تمام شعراء و فضلاء این دوره را ولو به‌طریق اجمال مطالعه نمائیم ، هر آینه طالب امری محال خواهیم بود ، چه‌مؤلف **حبیب السیر** که شرح حال زندگانی تمام نویسندگان و شعراء معروف را بطور خاتمهٔ مقال در ذیل دورهٔ هر سلطنتی ایراد مینماید، لااقل دویست و یازده‌تن را در این عصر بشمار درآورده که همه در دورهٔ **تیموریه** زندگانی میکرده‌اند ، وازاین جمله باستثنای ۲۳ تن که معاصر وهمزمان خود **تیمور** اند، مابقی بعصر وزمانی که اینك مورد بحث ماست متعلق میباشند [۱].

---

۱) مجموعه‌ای از احوالات اشخاصی که در **حبیب السیر** نام برده شده‌اند، بنام «**رجال کتاب حبیب السیر**» بسعی واهتمام آقای **عبدالحسین نوائی** با مقدمه وفهرست در **تهران** در تیرماه ۱۳۱۹ هـ. ش. بطبع رسیده ومقدمهٔ آن جامع اطلاعات نافعه در بارهٔ تاریخ **حبیب السیر** میباشد . (مترجم)

تراجم احوال مشاهیر علم وادب اندوره در **حبیب السیر** درجزء سوم ازجلد سوم ذکر شده‌است وباید براین اشخاص اضافه نمود کسانی را که درهمان عصر تحت‌حمایت ترکمانان **آق‌قویونلو** واوایل **دولت صفوی** بظهور آمده‌اند . باین ترتیب مجموع عدهٔ آنان به ۲۷٤ تن بالغ میگردد .

شهر **هرات** درزمان‌سلطنت سلطان **ابوالغازی حسین** (۸۷۸هـ./-
۹۱۲ هـ. /۱۴۷۳م - ۱۵۰۶م.) ازحیث رونق ادب وهنر بمنتهای عظمت
رسید ، ودورهٔ سلطنت او اوج ترقی ادبی آن عصر درخشان میباشد . این
زمان خاصه از آن جهت بیشتر مورداهمیت است که نفوذعظیمی‌درظهور
و ترقی ادبیات ترکی عثمانی داشته ، و این موضوع را بمنتهای تدقیق
مسترگیب در جلد دوم کتاب بزرگ خود ، « **تاریخ شعر عثمانی** »
«His.of Ottoman Poetry» بحث و تحقیق کرده است .

نفوذجامی ومیر- علیشیرنوائی‌ودیگران درادبیات ترکی

مسترگیب در آنکتاب (صفحهٔ ۷و۸) در هنگامی
که‌از آن دوره که بدورهٔ دوم موسوم کرده است ،
سخن‌میراندمیگوید: «مدرسهٔ **هرات** که‌مخصوصاً
اشعارغنائی وغزلی[۱] راپرورش داد ، به‌حب‌صنعت
وآرایش کلام امتیاز دارد ، درنیمهٔ دوم‌قرن پانزدهم ودر دربار درخشان
سلطان فضیلت دوست و ادب پرور ، **حسین‌بن بایقرا** ، باوج کمال خود
رسید . در آنجا معناً و مادةً ادب در قالب تألیفات عدیدهٔ دو مرد ادیب
بزرگ زمان ، یکی‌شاعری **جامی** تخلص ، دیگروزیری بنام **میرعلیشیر**
جمع‌وصورت پذیر گردید . از آنجا که این دو نویسندهٔ عالیمقام دوستارهٔ
راهنمای ادب ترکی عثمانی درسراسر دورهٔ دوم (۱۴۵۰م. - ۱۶۰۰م.)
میباشند هرآینه میباید لمحه ای بر آثار این دومرد ادیب ارجمند نظر
اندازیم . »

بعدازآنکه مختصری‌ازاین دومردنامی‌ذکرمیکند،وازآن‌مکتبی

۱) شعرغنائی **Lyric** ، شعر غزلی **Romantic** .

که این دومرد نمایندهٔ آن‌اند وصف‌مینماید ، **مستر گیب** مظاهر نمایان آن عصررا باین جمله خلاصه میکند که : «سعی درعبارات معقد ، وصنعتگری در صورت و ترکیبات تصنعی سخن، بانضمام منقصت درلطف و سهولت از خصایص کلام این عصر است . واین میل مفرط بصورت وظاهر کلام، همانا مهلکترین ورطه‌ایست که در راه شعراءِ قدیم قرار داشته ، و بسیاری از آنان با آنکه دارای طبع وقاد وقریحهٔ شعری فروزانند ، ازبس درهاویهٔ عبارت پردازی وجمله‌سازی غرقه گشته‌اند، افکارخود را صورتی کودکانه داده‌اند . وچه‌بسیار ابیات نادره که بخودی‌خود نغزوزیبا بوده ولی برای خاطریك تشبیه‌لغوی یایك استعارهٔ غیر ضروری لطف‌وجمال خودرا ازدست داده‌است . . . .».

احترام سلطان بایزید دوم نسبت بمولانا جامی

حرمت بسیاری که دربارعثمانی نسبت‌به **جامی**[1] مبذول میداشته از دو نامهٔ فارسی مشهود میشود که **سلطان بایزیدخان‌دوم** (۱۵۱۲ - ۱۴۸۱ م.) باو نگاشته ، وآن‌هردودر **منشآت فریدون‌بیگ** (ج۱ ص۳۶۱) مندرج است . نامهٔ نخستین که به‌لحنی مؤدب و با حرمت تحریرشده، بطوریکه ازجواب **جامی** بآن برمیآید - بدون تقاضای‌خاص و علت طلبی از روی لطف و عنایت مبادرةً صادر گشته و بمزید انعام ولطف شاهانه مزین است . درنامهٔ‌دوم **سلطان بایزیدخان** امتنان‌خویش راازجوابی که **جامی** بدونگاشته ابراز میدارد وبرای اوهزار فلورن[2]

۱) رجوع شود به: کتاب «**جامی**» تألیف این‌بنده‌طبع **طهران** ص۴۳- ۵۰.

۲) فلورن Florin سکهٔ طلائی است که درعثمانی رواج بوده وقیمت تقریبی آن نه شلینگ بوده‌است .

جایزه میفرستد. **جامی** درنامهٔ ثانوی از وصول آن جائزه سپاس گفته است و آن نامه را بدست شخصی موسوم به: **درویش محمد بدخشی** که عازم سفر حج بوده بدربار سلطان گسیل میدارد. متأسفاً هیچیك از این چهار نامه تاریخ ندارد [۱].

دیگر ادباءِ فارسی زبان که مورد لطف وحرمت بایزید دوم قرار گرفته اند

دو نفر دیگر از فضلاءِ ایرانی نژاد، یکی حکیم معروف **جلال الدین دوانی** و دیگری متکلم عصر **فرید الدین احمد تفتازانی** [۲] بهمان منوال مورد احترام و ستایش آن سلطان قرار گرفته اند؛ لیکن در اینجا نخست **تفتازانی** مبادرت بمکاتبه نموده (۲۵ اکتوبر ۱۵۰۵ م.) درحالتی که جواب سلطان تا تاریخ ۱۳ ژویهٔ ۱۵۰۷ م. بتأخیر افتاده است.

تأثیر نوائی در ترکیه

نفوذ عظیمی که **جامی** وممدوح نامدار او، یعنی **میرعلی شیر نوائی**، در شعر عثمانی دارند، مورد

---

۱) **جامی** دفتر سوم مثنوی «**سلسلة الذهب**» را بنام همین سلطان مصدّر ساخته واورا مدح گفته است.

۲) این **تفتازانی** سوم موسوم وملقب است به: **شیخ الاسلام سیف الدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن شیخ الاسلام محمد بن مولانا سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی** که اباً عن جدٍّ در دستگاه **تیمور** و احفاد او مقام واحترام ومنزلت ومرتبت داشته اند ومرحوم **براون** درهمین کتاب لقب اورا بنقل از **توزك بابری**، **سیف الدین** ثبت کرده؛ بنا بر این لقب «فرید الدین» باو دادن اشتباه محض است. شیخ الاسلام مذکور درشهر رمضان سال ۹۱۶ هـ. وقتی که شهر **هرات** را **شاه اسمعیل اول صفوی** مسخر کرد، درسن هشتاد سالگی بامر آن پادشاه متعصب بقتل رسید. (**حبیب السیر** ج ۳ جزو ۳ ص ۳۱۹)

توجه مرحوم **گیب** (در کتاب **تاریخ شعر عثمانی**، ج ۱، ص ۱۲۸) واقع شده‌است. این وزیر بزرگ در نظم ونثر، هم بفارسی وهم به‌ترکی‌شرقی (جغاتائی) شهرت بسیار دارد[1] همچنین **گیب** ذکر میکند که چگونه فقیه شهیر عثمانی **مؤیدالدین عبدالرحمن چلبی** که بعدها در زمان **سلطان بایزیددوم** مشهور ومعروف گردید، ناگزیرشد درسال۱۴۷۶م. از کشور خود فرار کرده هفت سال در **شیراز** اقامت سازد ونزد حکیم زمان **مولاناجلال‌الدین‌دوانی** بتحصیل علم بپردازد، خلاصه در این عهد وزمان بود که‌ادب **ایران**ازطرف غرب دراد بیات‌ترکی‌عثمانی‌انبساط حاصل‌نمود، همانگونه که درقرن‌بعد در**هندوستان** نیزاین‌نفوذ وتأثیر انتشاریافت.

مورخان وتذکره نویسان درعصر تیموریان

فن تاریخ وترجمهٔ رجال

اکنون هنگام آنست که از بحث در مسائل کلی گذشته، بطور اختصاص نامی‌ترین نثرنویسان این عصررا محل‌سخن قرار دهیم واحوال شعراء را بفصل آینده موکول سازیم.

ازاین دوره، نیزمانند دورهٔ‌سابق، دردوفن تاریخ‌نویسی وتذکره نگاری‌آثار بسیار موجوداست. لااقل نه یا ده‌تن از نویسندگان در این موضوع شایستهٔ آن هستند که بهرحال، ولوبطور اجمال،از آنها ذکری

---

۱) رجوع‌شود به‌:رسالهٔ این‌بندهٔ مترجم‌بنام« **نوائی** »**طهران** - طبع‌انجمن روابط‌فرهنگی ایران‌وشوروی - ۱۳۲۶ ه. ش.

شود[۱] . بطور کلی آثار آنان در کیفیت، ازسابقان خود پائین تر است؛ چه آنان دردورهٔ مغول هر چند با طرز انشائی غالباً مغلق و پیچیده ، مانند کتاب **وصاف الحضرة** ، تحریر نموده اند ؛ ولی ازحیث وفور مطالب و بحث در

---

۱) نوعی دیگر از آثار تاریخی منثور که در این عصر ظاهراً بر حسب تقاضا و تشویق **امیرعلیشیر** بظهور رسیده ورواجی بسیار داشته کتبی است که درسیر نبی (ص) وآل واصحاب او نگاشته‌اند . و ازینمقوله چهار کتاب که همه دریك زمان تألیف شده ومؤلفان آنها معاصر بوده‌اند بنظر رسیده، که هیچکدام تا آنجا که بنده اطلاع دارم زینت طبع نیافته‌است، وشرح آنها ازاینقرار است :

الف - **شواهد النبوة** - تألیف **عبدالرحمن جامی** در ذکر بعضی از احوال و آثار آنحضرت وآل واصحاب او و تابعین وتبع تابعین تا صدر صوفیه ، واین کتاب در سال ۸۵۵ هـ . تألیف شده (رجوع شود بکتاب جامی ، تألیف نویسنده ص ۱۷۱) .

ب - **درج الدرر فی سیر خیر البشر** - تألیف **سید اصیل الدین عبدالله الحسینی الدشتکی الشیرازی الهروی** متوفی سنهٔ ۷۸۳ هـ . و این شخص مؤلف رسالهٔ «**مزارات هرات**» است که در ۱۳۱۰ هـ . در**هرات** باهتمام آقای **عبدالکریم احراری** بطبع رسیده این **سید اصیل الدین** ازسلسلهٔ رفیعهٔ سادات دشتکی شیرازی است که بنده نویسنده بآن سلسله افتخار انتساب دارم (رجوع شود به: **فارسنامهٔ ناصری حاج میرزا حسن فسائی** طبع طهران) واین سید وبرادر- زادهٔ اودرزمان **ابوسعید گورگان** از**شیراز** به **هرات** مهاجرت کرده‌اند .

ج - **روضة الاحباب فی سیرة النبی والآل والاصحاب** تألیف برادر زادهٔ **سید اصیل الدین** سابق الذکر موسوم به: **میرجمال الدین عطاءالله ابن فضل الله الحسینی الدشتکی الشیرازی الهروی** ، و این هر دو تن از اجلهٔ علماء واکابر **هرات** درنیمهٔ دوم قرن نهم هجری میباشند. (رجوع شود به: **حبیب السیر**

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

جزئیات و وسعت تحقیق و نقل اسناد تاریخی برمورخان دورهٔ تیموری برتری دارند ، مانند : **علاءالدین عطا ملك جوینی** و **رشیدالدین۔ فضل‌الله همدانی** وغیرهم. اینك مختصری ازمورخان این دوره برحسب نظم تاریخی یادمیکنیم ـ :

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

ج۳جزو۳ص،۳۴۸-۳۳۵ و**مجالس المؤمنین قاضی شوشتری** مجلس پنجم ص۲۲۷) و **روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات** ص ۴۶۹ **وأمل الآمل فی علماء جبل عامل**.) کتاب **روضة‌الاحباب** بسیارمفصل ومتقن وموثق ودارای شأن واهمیت بسیارمیباشد ودرتصرف این بنده هم‌اکنون نسخه‌ای قدیمی ازآنکتاب موجود است که درزمان یاقریب بزمان مؤلف نگاشته شده، ولی متأسفاً ناقص وفقط مشتمل است براخبار وسیرحضرت رسالت تاواقعهٔ قتل **عثمان** (وقایع سال ۳۵ هـ.) هر چند آنرا نثری مسجع ومصنوع است، ولی درعین حال خالی ازتکلف وبسبکی روان وبسیارسهل تحریر شده است . ودرآن تصریح دارد که مؤلف ازمحدثان زمان است وبه تقاضای **میرعلیشیر نوائی** بتألیف آن کتاب همت گماشته ، وعبارات کتاب را به‌آیات و احادیث واشعار عربی و فارسی مزین فرموده .

د- **معارج النبوة فی مدارج الفتوة** ـ تألیف **شرف‌الدین حاجی محمدالفراهی الهروی** معروف به **معین‌مسکین** ، واعظ **هرات** و متوفی بسال ۹۰۷ هـ . که ازوی کتب تفاسیرمانند: **تفسیرفاتحه وتفسیر سورهٔ یوسف** به‌نثر مصنوع و مزین نیز بدست است . آن کتاب مشتمل است بریك مقدمه و چهار ارکان وخاتمه ، وآنرا **مولانا مصطفی بن خالدالتوقیعی** بسال ۹۶۴ هـ . به ترکی ترجمه کرده است (رجوع شودبه: **کشف‌الظنون** و**حبیب‌السیر** و**مخزن۔ الغرائب** و**حدائق‌الحقیقة** .)

حافظ ابرو

حافظ ابرو (۱)، اسم او بیشتر از تألیفاتش معروف میباشد. زیرا کتاب وی هنوز بطبع نرسیده وحتی نسخه‌های خطی آن نیز خیلی کمیاب است. آنچه درباره این مورخ معلوم شده تقریباً همان است که در **فهرست ریو** آمده (۲).

نام ولقب وی را: **خواجه نورالدین لطف‌الله** (۳) ذکر میکنند. وی در **هرات**، یا بقول **مجمل فصیحی** در **خواف**، متولد شده، ولی تاریخ تولد او معلوم نیست، پس از آن در **همدان** تربیت یافته. بعد از مرگ **تیمور**، که درباره وی مراحم والطاف نمایان ابراز میفرمود، خودرا بدربار پسر

---

۱) آقای **دکتر خان بابا بیانی** رسالهٔ دکتری خودرا در دانشکدهٔ ادبیات **پاریس** درباب کتاب **زبدة التواریخ حافظ ابرو** در تحت این عنوان نوشته‌اند: « Hafiz -Abru : Chronique des Rois Mongols en Iran . » ونیز درطهران قسمت نخستین ذیل **جامع التواریخ رشیدی** تألیف **حافظ ابرو** را بسال ۱۳۱۷ هـ. ش. بطبع رسانیده است. آن هرچند خالی از سهو وغلط نیست، ولی از آنجا که تاحدی باخبار و آثار این مورخ خدمت کرده است، شایسته حق‌شناسی و امتنان میباشد.

۲) رجوع شود به: **فهرست کتب فارسی ریو** ص ۴۲۱ ـ ۴۲۴ و برای قسمت جغرافیائی آن به ص ۱۶ ـ ۱۸ **متمم فهرست ریو**.

۳) بگفتهٔ **فصیحی خوافی** که خود معاصر **حافظ ابرو** بوده، نام وی چنین است: **شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبد الرشید الخوافی** المدعو به **حافظ ابرو**. واین دو بیت هم از اوست:

« بندهٔ کمترین دولتخواه | کاتب العبد، عبد لطف الله
آنکه شهرت به **حافظ ابرو** | یافته پیش میروشاه وسپاه »

وجانشین او **شاهرخ** و نواده‌اش **بایسنغر** وابسته ساخت و تاریخ کبیر خود رابنام او نوشت[1] . این تاریخ عموماً بنام **زبدة التواریخ** معروف است . **فصیحی خوافی** آنرا « **مجمع التواریخ سلطانی** » میخواند و آن در سال (۸۲۹ هـ. یا ۸۳۰ هـ. / ۱۴۲۶ م. ۱۴۲۷ م.) فقط سه یا چهار سال قبل از وفات مؤلف[2] ، خاتمه یافته‌است .

این کتاب مشتمل است بر چهار مجلد که **متأسفاً** جلد سوم و چهارم راجع بملوك اسلامی **ایران** تا زمان وفات مؤلف ظاهراً از دست رفته و مفقود الاثر شده[3] . نسخ خطی جلد اول ودوم در **پطرزبورغ**

---

۱) شرح مبسوط ودقیقی ازسه نسخهٔ خطی **تاریخ حافظ ابرو** بقلم **بارون- ویکتور روزن** در « **مجموعهٔ علمی نسخ فارسی** »

و (Collections Scientifiques (Manuscrits Persans جلد سوم ص ۵۲ ـ ۱۱۱ آمده‌است .

۲) ظاهراً **حافظ ابرو** تاریخ مفصل خودرا درچهار مجلد بنام و برحسب امر **بایسنغر** تألیف کرده و مجلدات اول تا سوم آن مشتمل بر وقایع تاریخی تا زمان **چنگیزخان** است ، ومجلدچهارم ازحادثهٔ مرگ **ابوسعید بهادر** ۷۳۶ هـ. تا ۸۳۰ هـ. است که انتهای تألیف کتاب میباشد وبطورجداگانه بنام **زبدة التواریخ بایسنغری** موسوم است؛ ولی مجموع چهار مجلد را « **مجمع التواریخ سلطانی** » نام نهاده .

ازقسمت سوم این کتاب نسخهٔ خطی نفیسی که بسال ۸۳۰ هـ. تحریرشده در کتابخانهٔ ملی ایران موجوداست، که دریکجا سلطان‌عصر، **میرزا شاهرخ** بخط خود در حاشیهٔ آن چیزی نگاشته ، و ظاهراً نسخهٔ اصلی است که برای کتابخانهٔ **شاهرخ** کتابت شده ، ونیز ازقسمت چهارم (زبدة‌التواریخ) نسخهٔ خطی نفیسی در **کتابخانهٔ ملک** وجود دارد که ظاهراً متمم نسخهٔ کتابخانهٔ ملی میباشد .

۳) رجوع‌شود بمقالهٔ **روزن** مذکوردرفوق ص ۵۳.

(لنین گراد) موجود است و **بارون روزن** Baron V. Rosen از آنها وصفی بلیغ کرده. و یك نسخه از جلد اول که سابقاً در مجموعهٔ کتب **کنت دگبینو** [۱] بوده است اکنون در موزهٔ بریطانیا در تحت شمارهٔ Or.2774 موجود و مضبوط میباشد. من خود نیز نسخهٔ نفیسی از جلد دوم آن در تصرف دارم که مشتمل است بر تاریخ حیات **حضرت محمد** (ص) و خلفاء تا خاتمهٔ دورهٔ خلافت و مورّخ است بتاریخ جمعهٔ ۱۵ شعبان ۸۲۹ هـ ./۱۴۲۶م. در **هرات** ؛ یعنی درهمان سال تألیف کتابت شده است [۲].

علاوهٔ بر این تاریخ ، **حافظ ابرو** کتابی هم درجغرافیا نوشته است که جلد اول آن در تحت شمارهٔ Or. 1577 درموزهٔ بریطانیا وجود دارد ، و **ریو** آنرا کاملاً توصیف کرده. نسخهٔ دیگری نیز از آن در

---

۱) **کنت د گبینو** Comte Joseph-Arthur de Gobineau دیپلومات معروف ونویسندهٔ فرانسوی، متولد بسال ۱۸۱۶ م. در شهر **ویل دآوری** و متوفی بسال ۱۸۸۲ م.

وی در زمان سلطنت **ناصر الدین شاه** از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ م. نخست بعنوان دبیر وسپس بمقام کارداری دولت خود در **ایران** مأمور بود وباردوم از ۱۸۶۱م. تا ۱۸۶۳م. بسمت وزیرمختار دولت **ناپلئون سوم** بایران آمد. کتاب‌های «**سه سال در آسیا**» و «**مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی**» و بالاخره کتاب معروف ومهم «**عدم تساوی نژادهای انسانی**» «L' inégalité des races humaines» و **تاریخ ایرانیان** که بوسیلهٔ مرحوم **ابوتراب نظم الدوله** ترجمه شده از آثار اوست. بنده مترجم از موثقان ازشنیده‌ام که همان‌خانه که در **طهران** در محلهٔ «عودلاجان» محل اقامت او بوده بعدها به **مرحوم نصیر الدولهٔ شیرازی** منتقل شده واکنون جایگاه دبیرستان دولتی **بدر** است.

۲) کتب مرحوم **براون** اکنون تماماً در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج نگاهداری شده است. در سال ۱۳۲۴ هـ. ش. /۱۹۴۵م. نویسندهٔ حواشی در کتابخانهٔ دانشگاه **کمبریج** آن مجموعهٔ گرانبها را زیارت کردم، مرحوم **نیکولسون** فهرستی بر آن نگاشته که بچاپ رسیده است.

پطرزبورک (لنین گراد) موجود است[۱]، ازاین کتاب که در سال ۸۲۰ تا ۸۲۳ هـ. / ۱۴۱۷ م. - ۱۴۲۰ م.) برای **شاهرخ** تألیف شده؛ **ریو** توانسته‌است مطالب بسیاری راجع بزندگانی مؤلف بخصوص ازمسافرتها وسیاحتهای طولانی‌وی استخراج نماید، وی دربسیاری ازجنگها همراه **تیمور** بوده‌است، ازآنجمله درهنگام فتح **حلب‌ودمشق** درسال ۸۰۳ هـ./ ۱۴۰۰ م. دراردوی‌اوبوده. هنگامی که **شاهرخ** بتخت سلطنت نشسته **حافظ‌ابرو** در **هرات** ساکن گردیده وزندگانیی‌ادبی‌درپیش گرفته، تاسال ۸۱۸هـ./۱۴۱۵م. این‌زندگانی‌را ادامه داد؛ عاقبت. هنگامیکه باسواران اردوی شاهی از **آذربایجان** بازمیگشت، در **زنجان** وفات یافت وهم در آنجا مدفون گردید.

ذکروفات حافظ‌ابرو درمجمل فصیحی

در نسخهٔ خطی تاریخ مجمل **فصیحی خوافی** در ذیل‌سال۸۳۳هـ./۱۴۲۹ م. تاریخ وفات **حافظ‌ابرو** آمده است. وی‌برخلاف بسیاری ازمورّخان که تاریخ‌مرگ‌اوراسال‌بعد نوشته‌اند[۲]، این‌واقعه‌رادرذیل وقایع‌سنهٔ ثلاث وثلثین‌وثمانمائه‌چنین‌ضبط‌میکند[۳]: «وفات‌مولانااعظم‌مولانا**شهاب‌الدین**-

---

۱) **ازجغرافیای‌حافظ‌ابرو** نسخهٔ خطی‌دیگری‌اکنون در **طهران** در تصرف استاد دانشمند آقای **مدرس‌رضوی** استاددانشگاه‌وجوددارد.

۲) **عبدالرزاق‌سمرقندی** در این بیت وفات او را به‌سال ۸۳۴هـ. چنین ثبت کرده است.

بسال هشتصد و سی و چهار در شوال
وفات**حافظ‌ابرو**بشهر**زنجان**بود.

۳) این‌عبارت ازنسخهٔ **مجمل** ملکی حاج **محمدآقانخجوانی** که‌آنرا دراین تاریخ باختیار این بنده نگارنده گذارده بودند، بعینه نقل شده است.

عبدالله خوافی المعروف به **حافظ ابرو**، جامع **مجمع التواریخ السلطانی** فی یوم الاحد ثالث شوّال بموضع **سرچم** بوقت معاودت حضرت اعلی خاقانی از **آذربایجان** مدفوناً به **زنجان** قریب بمزار شیخ ربانی **اخی ابوالفرج-الزنجانی** [1]».

معاصر جوانتر از مؤلف **زبدة التواریخ**، یعنی **عبدالرزاق سمرقندی**، از کتاب **حافظ ابرو** مطالب بسیار بآزادی نقل نموده است؛ و نصف کتاب جغرافیائی که درفوق ذکر شد، عبارت است ازخلاصهٔ تاریخی بعداز اسلام که قسمت اخیر آن خیلی مشروح ومفصل می باشدتا رمضان سال ۸۲۲ هـ. / ۱۴۱۹ م. آنچه از جلد دوم **زبدة التواریخ** بدست میآید آن است که اسلوب انشاءِ این نویسنده خیلی ساده ومستقیم میباشد وجا دارد که ازآن هرچه بدست آیدهمگی بطبع آراسته گردد.

فصیحی خوافی

مؤلف مجمل التواریخ

این مورّخ وشارح احوال فقط بواسطهٔ کتاب خود موسوم به «**مجمل**» شناخته شده است. از این کتاب من از وجود سه نسخه اطلاع دارم، که از آنها یکی متعلق به **مؤسسهٔ السنهٔ شرقیه در وزارت امور خارجهٔ سنت پطرز بورغ (لنین گراد)** است که **بارون روزن** آنرا بعداز درن

---

۱) شرح حال **اخی فرج زنجانی** متوفی به ۴۵۷ هـ. / ۱۰۶۵ م. که از بزرگان صوفیه بوده در **نفحات الانس** مسطور است بشمارهٔ «قنب». «داستان گربهٔ او» در نسخهٔ خطی **نفحات الانس** ملکی این بنده بخطخود **مولانا جامی** درحاشیه نگاشته شده است

Dorn وصف نموده . نسخهٔ دیگر متعلق بوده است به **کلنل راورتی** Col. Raverty محقق زبان‌پشتو، که **امناء اوقاف گیب** آن نسخه را اززن بیوهٔاو خریداری کرده‌اند . نسخهٔ سوم‌را رفیق عالیقدر من، آقای **ل استرنج**[۱] بمن عطا کرده است . و آن هرچند تازه‌تر از نسخهٔ کلنل **راورتی** است، لیکن صحیح‌تر و کامل‌تر از آن است؛ وفقط وقایع ده‌ساله، یعنی از۸۳۴ه. تا۸۴۴ه. را فاقدمیباشد[۲]،ولی‌درعوض نسخهٔ کلنل مذکور وقایع ۱۲۳ سال (یعنی از ۷۱۸ ه . تا ۸۴۰ ه . را) کسر دارد .

بیان اوصاف کتاب مجمل فصیحی

درسال **۱۹۱۵** م . برحسب تقاضای چندتن از اساتید السنهٔ شرقی **بلژیك** که موقتاً مقیم **کمبریج** بودند، من در بارهٔ این کتاب مقاله‌ای در حدود سی‌صفحه نگاشتم و در آنجا اشاره نمودم ، که کتاب مذکور مشتمل است بریك مقدمه ، دومقاله ، یك خاتمه . درمقدمه تاریخ عالم را از بدو

---

۱) **ل استرنج** Guy le Strange - مستشرق‌ومؤلف‌معروف‌انگلیسی،متولد بسال ۱۸۵٦ م . متوفی بسال ۱۹۳٤م. صاحب تألیفات مهمه‌مانند: « **بغداددرعصر خلافت‌عباسی** »و«**فلسطین‌درزمان‌تسلط‌مسلمانان**» و ازهمه‌معروف‌تر کتاب اودرجغرافیای‌ممالك اسلامی‌است بنام«**ممالك‌خلافت‌شرقیه**» - «The Lands of the Eastern Caliphate» که‌در **کمبریج** بسال۱۹۳۰م.بطبع رسیده و کتاب بسیارمعتبر ومفیدی‌است .

۲) نسخهٔ‌دیگری‌ازاین کتاب که‌آن نیزده سال اخیرافاقداست، متعلق میباشد بکتابخانهٔ دوست دانشمند آقای **حاج‌محمدآقانخجوانی‌تبریزی**.دراین‌ترجمه کرارأموردا‌ستفاده‌ومطالعهٔ‌این‌بنده‌مترجم‌قرارگرفت.ومرحوم‌استادعلامه**محمدقزوینی** که‌وجودش همواره منبع انوارعلم‌وادب بود،به‌تصحیح وطبع ونشر آن اهتمام میفرمود دریغاکه برای‌انجام طبع اجلش مهلت نداد .

خلقت تا ولادت پیغمبر اسلام (ص) خلاصه کرده است ، در مقالهٔ اول از آن تاریخ تا زمان هجرت نبی (ص) به **مدینه** را بیان میکند ، مقالهٔ دوم که مفصلترین و مهمترین قسمتهای آن کتاب است، شامل وقایع از سال اول هجرت تا ۸۴۵ هـ . / ۶۲۲م . - ۱۴۴۲ م . میباشد. خاتمه ، که متأسفاً در هیچیک از نسخ خطی وجود ندارد، شامل تاریخ شهر **هرات** است که مولد و موطن خود مصنف بوده .

آنچه ما از **فصیحی خوافی** میدانیم، مقتبس از کتاب خود اوست و نامی از وی در جای دیگر ندیده‌ام - **رزن** میگوید که: وی در سال ۷۷۷ هـ . / ۱۳۷۵ م . متولد شده ولی من در خود تاریخ این معنی را نتوانستم بیابم[۱] . در سال ۸۰۷ هـ. وی با سه نفر دیگر که خود نام میبرد در دفتر دیوان استیفاء شغلی داشته است . در سال ۸۱۸ هـ. / ۱۴۱۵م . که **شاهرخ** برای سر کوبی برادرزاده‌اش **بایقرا**[۲] به **شیراز** می‌رفت ، وی در رکاب او بوده . درسال ۸۲۵ هـ. / ۱۴۲۲ م. اورا برای انجام امور مالیاتی به **کرمان** فرستاده اند . در سال ۸۲۸ هـ. / ۱۴۲۴ م . دوباره به **بادغیس** باز گشته است . درسال ۸۲۸ هـ . / ۱۴۲۴ م . وی مورد نظر لطف امیرزاده **بایسنغر** قرار گرفته . در ذیل سال ۸۴۱ هـ . / ۱۴۳۷ م . وی چند بیت

۱) **فصیحی** خود درذیل وقایع سال سبع وسبعین وسبعمائه صریحاً می‌نویسد : ولادت کاتب العبد **فصیح احمد بن جلال الدین محمد بن نصیر الدین یحیی...** ونسبت خود را به **ابو امامة صدی بن عجلان بن وهب الباهلی** از اصحاب رسول(ص) میرساند. معلوم میشود این صفحه مورد توجه مرحوم **براون** قرار نگرفته بوده است . علاوه بر آن درذیل وقایع سال ۸۰۷ هـ. و۸۰۸هـ. و۸۱۸ هـ. باموری که مربوط بزندگانی شخصی ومشاغل دیوانی اوست نیز اشارات واضح وصریح دارد.

(۲) ظاهراً مقصود **میرزا اسکندر بن عمر شیخ** است .

شعر از **شهاب الدین عزیزالله خوافی** نقل میکند که در باب ولادت فرزندپسری بتاریخ ذی‌الحجهٔ همان‌سال گفته است . درسال۸٤۲ هـ. تولد نبیرهٔ خود **مغیث‌الدین ابونصر محمدبن‌محمود** را بتاریخ ذی القعده ذکرمی‌نماید ، در۸٤۳ هـ . / ۱٤۳۹ م . وی در نزد **گوهرشاد** آغا مقصر بقلم‌رفته وبفرمان او بحبس میافتد . مجدداً درسال ۸٤٥ هـ ./ ۱٤٤۱ م . که‌سال‌اختتام وقایع کتاب‌اواست، محبوس‌میشود وظاهراً در۱٥ ذی‌الحجهٔ همان سال است که وی کتاب خودرا به **شاهرخ** تقدیم میدارد. (گرچه درشعری که درپایان یکی ازاین‌نسخ خطی موجوداست،تاریخ ختم کتاب راسال ۸٤۹ اظهار کرده) .

این کتاب به طرز تاریخ سنوی نگاشته شده ، و وقایع هر سال به‌ترتیب و توالی آمده ، و محتوی است برذکر متوفیات از هر گونه اشخاص که در آخرهرسال مجموعاً ذکر گردیده‌اند.ودراین‌قسمت‌متوفیات‌این نکته‌جلب‌توجه‌میکند که‌عدهٔ‌شعراء وادباء مخصوصاً درولایات**ماوراءالنهر** و**خراسان** چقدر زیاد و فراوان بوده ، بعلاوه معلوم میشود که **فصیحی** به‌منابعی‌فراوان دست‌داشته، غیرازآنچه سایر مورّخان و تذکره‌نویسان نوشته‌اند؛ ازاین‌رو کتاب‌او دارای قدروقیمتی خاص‌میباشد . بهرحال دو صفت‌بارز این کتاب، یکی ساد گی انشاءِ آن ودیگر توجه خاص‌بمسائل ادبی است .

خصائص کتاب مجمل فصیحی

کمال‌الدین عبدالرزاق‌سمرقندی

این‌مورّخ هرچند در **هرات** بسال ۸۱٦ هـ . / ۱٤۱۳ م . متولد

عبدالرزاق سمرقندی

شده [۱] مشهور بسمرقندی است ، زیرا **سمرقند** موطن‌پدرش مولانا **جلال‌الدین اسحاق** بوده‌است و درآنجا در سپاه **شاهرخ** منصب قاضی عسکری داشته . دربیست وپنج سالگی بسال ۸۴۱ هـ . / ۱۴۳۷ م . بعد از مرگ پدر رساله‌ای درصرف ونحو تألیف فرمود وبنام‌آن پادشاه مزین ساخت ؛ ازاینرو موردنظر وتوجه‌وی واقع گردید . چهارسال‌بعد ــ بسال۸۴۵هـ./ ۱۴۴۱م.ویرابسفارت‌بدربارسلطان **بیجانگر** Vijayanagar **به‌هندوستان** فرستاده‌اند ، واین‌سفارت مدّت سه‌سال بطول انجامید . ازآن سفرشرحی مفصل در تاریخ خود نگاشته است . در سال ۸۵۰ هـ . / ۱۴۴۶ م . ویرا برسالت به‌**گیلان** گسیل داشته‌اند . بعد از آنکه درهمان سال **شاهرخ** وفات‌یافت،وی متوالیاً بخدمت‌امیرزادگانی‌چندمانند:**میرزا عبداللطیف**، **میرزا عبدالله (شیرازی)** ، **میرزا ابوالقاسم بابر** و عـاقبت بخدمت **سلطان‌ابوسعید** پیوست . بعدازآن زندگانی عزلت وانزوا پیش گرفت ودر**خانقاه شاهرخیه** در**هرات**مقام شیخی‌یافت‌واین‌امردرسال ۸۶۷هـ./ـ ۱۴۶۳ م . واقع شد ، و عاقبت در آنجـا بسال ۸۸۷ هـ . / ۱۴۸۲ م . وفات یافت .

این مطالب از**فهرست ریو** Rieu نقل‌شده [۲] که‌اونیز غالباً یا از بیانات خودآن مورّخ واز کتاب خوداو اقتباس کرده یا از یادداشتی که در **حبیب السیر** [۳] راجع‌باونوشته شده گرفته است . شرح‌حال‌مشروحی

۱) **حبیب‌السیر** تاریخ‌تولد اورا در۱۲شعبان ۸۱۶ هـ . تصریح میکند .

۲) **فهرست ریو** ص۱۸۱ .

۳) **حبیب‌السیر** جلدسوم جزءسوم ص۳۳۵ .

از آن مؤلف و کتاب اوبقلم **کاترمر** فرانسوی [۱] در یادداشتها ومنقولات نسخ خطی کتابخانهٔ ملی **فرانسه** [۲] نیز آمده است، بعلاوه مراجع دیگر نیزدر **فهرست ریو** ذکرشده .

تا آنجا که معلوم است **عبدالرزاق** فقط یك کتاب تاریخ بزرگ تألیف نموده و آنرا **مطلع سعدین** نام داده است .

مطلع سعدین

وآن مشتمل است بردوجلد ومحتوی است بر تاریخ یکصد وهفتاد سال، ازتولد **ابو سعید مغولی** ۷۰۴هـ/ ۱۳۰۴ م . تاوفات سمّی او نوادهٔ **تیمور**- یعنی **میرزا ابوسعید گورکانی**. ازین دو **ابوسعید** که بزعم وی دوستارهٔ سعد نامیده شده اند، نام این کتاب را استخراج کرده است . جلد اول خاتمه می یابد به وفات **تیمور** ، ۸۰۷هـ. / ۱٤۰۵ م . و مؤلف به اتفاق عجیبی که تصادف نموده اشاره کرده ، و آن این است که سال وفات پادشاه بزرگ مغولی **ابوسعید بهادر** مطابق است باهمان سال تولد **تیمور** ، بانی و مؤسس سلطنت عظیم **تاتاریهٔ تیموریه** در آسیای مرکزی .

نسخ خطی **مطلع سعدین** گرچه چندان فراوان نیست، لیکن در غالب کتابخانه ها یافت میشود [۳]. تا آنجا که من

ارزش تاریخی مطلع سعدین وضرورت طبع آن

اطلاع دارم همگی از حیث نفاست و دقت مافوق حدّ متوسط قراردارند . این کتاب هرچند غالباً

۱) **کاترمر** Etienne Quatremere مستشرق فرانسوی متولد در **پاریس** بسال ۱۷۸۲ م . ومتوفی بسال ۱۸۵۷ م .

۲) کتاب **کاترمر** ، ج۱٤ ، ص٥۱٤

۳) **درکتابخانهٔ ملی تهران** سه نسخه از **مطلع سعدین** موجود است

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

از روی مطالب **زبدة التواریخ حافظ ابرو** تحریر شده ، معذلك دارای اهمیت بسیار میباشد ، و طبع انتقادی آن بسیار محل ضرورت است [۱] .

زیرا که به‌تفصیل ازیك دورهٔ بسیار مهم تاریخ **ایران** بحث کرده ومؤلف آن کسی است که خوداو شخصاً غالب وقایع راشاهدودر آنها شریك بوده‌و بقلم خویش کیفیت آنهارا نگاشته است .

معین‌الدین محمد اسفزاری

معین‌الدین محمد اسفزاری از آن سبب قابل توجه است که تاریخی

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

که یکی ازآنجمله تاریخ کتابت ندارد، ولی علی‌الظاهر درحدود قرن دهم تحریر شده وازآخرآن صفحه‌ای‌چند ساقط گشته این‌نسخه خوب ونسبةً کم‌غلط‌است ، دیگری بخط **معین بن حسن مستوفی** بتاریخ ۱۰۳۴ هـ . کتابت شده و نسخهٔ کاملی است . نسخهٔ سوم فقط مشتمل برمجلداول میباشد . ودرنسخهٔ اول کتابخانهٔ ملی صفحهٔ اول آن‌افتاده ویکی ازکتاب‌فروشان بی‌انصاف برای آنکه آن‌راصحیح جلوه‌داده بقیمت گران بفروشد، یك صفحه‌ازاول تاریخ **حبیب‌السیر** رابدست آورده وبجای آن گذاشته وفروخته‌است! خداوندعلم‌وادب‌را ازشر این جماعت گمراه حفظ فرماید !

۱) یك نسخهٔ خطی **مطلع سعدین** در ۲ جلد بشمارهٔ 268 و267 . Or درکتابخانهٔ **دانشگاه کمبریج** و نسخهٔ بهتری بشمارهٔ Dd. 3.5 مورخ بسال ۹۸۹ هـ . در کتابخانهٔ « **کرایست کالج** » ایضاً در **کمبریج** موجوداست . جزء اول ازجلد دوم آن کتاب یعنی ازجلوس **شاهرخ** پس‌از **تیمور** ۸۰۷ هـ. تا وقایع‌سال ۸۳۳ بسعی‌واهتمام فاضل دانشمندمولوی **محمدشفیع** استاد **دانشگاه‌پنجاب** دو مرتبه بطبع رسیده که‌طبع‌ثانی آن درسال ۱۳۶۰ هـ . بطبع سنگی در **لاهور** میباشد و فاضل‌مذکور مقدمه‌وحواشی بسیارمفید بزبان **اردو** برآن‌مرقوم فرموده‌است .

ازشهر **هرات** نگاشته و آنرا « **روضات الجنات فی تاریخ مدینة هرات** » نامیده ، و بنام **سلطان حسین ابو الغازی** مصدّر کرده است . آن کتاب وقایع تاسال ۸۷۵ه./۱۴۷۰م. رامتضمن میباشد. این مورّخ درفن ترسّل [۱] نیز مهارتی داشته و بشغل انشاءِ نامه‌ها و مناشیر دولتی مشغول بوده است. رساله‌ای هم در این باب تألیف فرموده ، شعر نیز میگفته است [۲] . سه نسخهٔ خطی ازاین کتاب در **موزهٔ بریطانیا** موجود [۳] و نسخهٔ دیگری متعلق به آقای **الیس** A. G. Ellis است که بسال ۱۰۷۳ ه ./۱۶۶۳ م. استنساخ شده و اینك در دسترس من است . و نیز نسخهٔ دیگری متعلق بمرحوم **مستر هوتوم شیندلر** که آن نیز اینك درتصرف من میباشد .

معین الدین محمد اسفزاری

مسیو باربیه‌دمنار [۴] مقاله‌ای دربارهٔ این کتاب مهم در **ژورنال- آسیائی** [۵] نگاشته است . آن کتاب منقسم است به بیست و شش روضه که در آنها شهر **هرات** ونواحی اطراف آنرا ازلحاظ وصف الارضی واهمیت و همچنین از نظر فرمانروایان قدیم آن شهر درتاریخ اسلام و **سلالهٔ ملوك کرت** وانقراض آنان بدست **تیمور** وبقیهٔ تاریخ **تیموریان**

نسخهٔ خطی تاریخ هرات

---

۱) انشاء ترسل : Epistolary Style

۲) **حبیب السیر** - ج۳ جزء ۳ ص۳۴۲

۳) **فهرست ریو** ص۲۰۶ و**ضمیمهٔ فهرست ریو** ص٦٤

٤) **باربیه‌دمنار** (Barbier de Maynard (Casimir Adrien از بزرگان ادب وقدماء مستشرقان فرانسه، درمارسی بسال ۱۸۲۷ متولد وبسال ۱۹۰۸ وفات یافت، آثارشرقیهٔ عربی وفارسی بسیارازوباقیمانده است .

٥) **ژورنال آسیاتیك** جلد۱٦. ص٤٦۱ .

تاتصرّف **سلطان حسین ابوالغازی** آنشهررا، مشروحاً بیان نموده است. تاریخ اختتام آن کتاب کلمهٔ «شهرصفر» است که سال ۸۷۵ هـ. میشود.

مؤلف درعداد منابع تاریخی که ذکرمیکند، ازتاریخ **ابو اسحاق احمد بن یاسین** و از شیخ **عبدالرحمان فامی وسیفی هراتی** نام میبرد و هم چنین کتاب «**کرت نامه**» تألیف **ربیعی پوشنجی** را ذکر میکند و نیز به کتاب **مطلع سعدین** دریك جا (روضهٔ سیزدهم) اشاره کرده است [۱].

محمد بن خاوند شاه بن محمود

کتاب تاریخ قطور **روضة الصفا** تألیف **میرخواند** شاید معروف‌ترین کتابی باشد که از نوع تاریخ عمومی در **ایران** اشتهار دارد و جالب نظرها شده است. آن کتاب

میرخواند

۱) در **تهران** نیزچند نسخهٔ خطی ازاین کتاب موجوداست که ازآنجمله یکی درکتابخانهٔ **مدرسهٔ عالی سپهسالار** ونسخهٔ دیگری متعلق به **آقای مؤید ثابتی** می‌باشد، ازآن کتاب دراینجا مقدمه‌ای راکه دردذکر منابع تاریخی خود ذکرمیکند ذیلاً باختصارمینگارم تاازسبك واسلوب آن کتاب هم نمونه‌ای دردست باشد. می‌نویسد:-

«همیشه درخاطرمیگذشت که بعضی ازآثارواوصاف واحوال واوضاع این مدینهٔ با سکینه‌راکه قبلهٔ اقبال مقبلان اطراف عالم، ووجههٔ آمال صاحبدلان اولاد آدم است، درقید تألیف وسلك تحریر کشم - که درایام سالفه وازمان ماضیه که جمعیت ومعموری وغلبهٔ ازدحام این خاك پاك نسبت باین زمان ازهزاریکی وازبسیار اندکی بوده.. سلف درباب این بلده خلدآئین کتب ساخته‌اند، وازکیفیت قضایا ووقایع تألیفات مشتمل بر ذکرهرگونه عجائب وبدایع پرداخته، مثل امام **ابو اسحق احمد بن یاسین** و **وثقة الدین شیخ عبدالرحمن فامی** که تاریخ قدیم هرات نوشته، و **ربیعی**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

در سال ۱۲۷۱ ه . بطور چاپ سنگی در **بمبائی** ، و بعد در **تهران** بسال ۱۲۷۴ه . /۱۸۵۸ م . بطبع رسیده. و ترجمهٔ ترکی آن درسال ۱۲۵۸ه ./ ۱۸۴۲ م . در **اسلامبول** چاپ شده ، و بعضی از قسمتهای جداگانهٔ آن راجع به سلسله‌های سلاطین مخصوص ، هم با ترجمه و هم بی‌ترجمه در **اروپا** منتشر گشته است . واز قسمت اول آن یك ترجمهٔ انگلیسی بدست آقای **راتسك** Rehatsek و سه یاچهار جلد آن درتحت توجهات **انجمن-سلطنتی آسیائی انگلستان** بطبع رسیده است . ولی باید گفت که این ترجمه‌ها چندان نفعی‌را متضمن نمیباشد، زیرا قطع نظر ازاینکه مطالب راجع به نبی اسلام (ص) وصحابه وسلاطین قدیم را مرد دانش طلب در منابع قدیمتر و معتبرتر می‌یابد، خود آن ترجمه ها نیز چندان صحیح

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

فوشخی که کرت نامه نظم کرده و **سیفی هروی** که احوال بعضی از **ملوك کرت** درقلم آورده . . . . . . ».

برخلاف منشآت معمول آن‌عصر این کتاب را نثری است روان و ساده و از تسجیعات متکلفانهٔ معمول وقت عاری ، و جابجا اشعار آبدار و ابیات لطیف از کلام اساتیدسلف باستشهاد آورده است ، وجز دربعضی مقدمات وقایع که بآئین مترسلان توصیفات طولانی از بهار یاصبح و امثال آن کرده و باطناب پرداخته ، سایرحوادث و وقایع‌را سهل و بی‌تکلف برشتهٔ تحریر آورده‌است، چنانکه‌درمقدمه میگوید: « باعث‌بر تألیف آن کتاب سعی بربقاء ذکر وتخلید نام « سلطان زمان » بوده که به‌تشویق و ترغیب **قوام‌الدین نظام‌الملك** وزیر **سلطانحسین‌میرزا** برآن مبادرت‌نموده‌است .

اخیراً طبع این کتاب مستطاب‌را دانشگاه‌طهران وجههٔ‌همت قرارداده و بتصحیح ومقابله و تحشیهٔ‌فاضل‌مقدام **آقای‌سید کاظم امام** جلد اول آن درسال ۱۳۳۷ش. بطبع درآمده‌است؛ وازحسن‌اتفاق‌در **کلکته** نیز استاددانشمند **پروفسور محمداسحاق** استاد فارسی‌دانشگاه **کلکته** بطبع آن‌اقدام کرده‌اند .

نیست‌وسلیس نوشته نشده است زیرا خواسته‌اند اسلوب انشاءِ مترسلانهٔ **میرخواند** راپیروی کنند ازین‌جهت خوب‌از کاربیرون نیامده‌است .

حرمت و قیمتی که در **ایران** باین تاریخ میگزارده‌اند، از آنجا معلوم‌میشود که یکی‌از بزرگترین نویسندگان اخیر **ایران** یعنی **رضاقلی‌خان لله باشی** متخلص به **هدایت** بر آن‌شده که‌ذیل یامتممی‌بآن‌بنگارد[۱].

متمم‌روضةالصفا بقلم رضاقلی خان‌هدایت

وازمحلی که‌آن تاریخ منقطع‌شده تازمان خودمؤلف ، یعنی تااواسطقرن نوزدهم ، رابرشتهٔ تألیف درآورد. این‌ذیل بسیار منبع‌اطلاع خوبی‌برای تاریخ‌ازمنهٔ‌اخیرهٔ **ایران** میباشد ومشتمل‌است‌بروقایع ظهور **باب** وجنگهای داخلی وقتل‌وغارتها که بآن‌فتنه مربوط است .

از تاریخ زندگانی **میر خواند** مطالب زیادی ننوشته اند ، حتی نوادهٔ‌او ، **خواندمیر** مؤلف **حبیب‌السیر** ، نیزتحقیق بسیاری در این باب نکرده است .

ترجمهٔ‌احوال میرخوندا-

این قدر معلوم است که : پدرش **سید برهان الدین**[۲] ازاهل **بخارا** به **بلخ** مهاجرت کرده ، و هم در آنجا وفات یافته ، و **میر خواند** بیشتر ایام عمر را در **هرات** گذرانیده و در تحت حمایت و ظلّ عنایت امیر

---

۱) **رضاقلیخان هدایت** ، مؤلف **مجمع‌الفصحاء** و **فرهنگ‌انجمن‌آرای‌ناصری**، متمم **تاریخ‌روضةالصفا** را درحدود سال ۱۲۳۷ھ. تألیف کرده وی ازرجال وبزرگان ادب درعصر **ناصرالدین‌شاه‌قاجار** است و در سال ۱۲۸۸ھ. وفات یافته در مقبرهٔ هدایت در خیابان اسلامبول طهران مدفون است.

۲) **مجالس‌النفائس** نام‌پدر اورا **سید خواند شاه** ذکر کرده است ، طبع **تهران** ص۹۴وص۲۷۰.

دانش‌پرور **علیشیر نوائی** زندگانی میکرده وهم درآنجا بعداز مرضی طولانی بتاریخ دوم ذی‌القعدهٔ ۹۰۳ هـ./ ژون ۱۴۹۸ م. درشصت‌وشش سالگی وفات یافته است[1].

محتویات روضة‌الصفا

کتاب **روضة‌الصفا** به‌هفت مجلد تقسیم میشود: جلداول مشتمل است بر: تاریخ انبیاء وبزرگان و سلاطین **ایران** قبل‌ازبعثت **رسول اسلام(ص)**؛ جلددوم‌در: تاریخ پیغمبر (ص) و خلفاءِ اربعهٔ راشدین؛ جلدسوم در: تاریخ ائمهٔ اثنی عشر وخلفای اموی وعباسی؛ **جلدچهارم‌ازسلاطین ایران بعداز اسلام تاهجوم تیمور**، جلد پنجم درتاریخ‌احوال سلاطین مغول و تاتار تازمان **تیمور**، وجانشینان‌او تاسال ۸۷۳هـ./ ۱۴۶۸م.؛ وجلدهفتم (که‌بقلم دیگری‌نوشته شده ومحتمل‌است تألیف دخترزادهٔ او**خواند میر** باشد، مشتمل برذکر وقایع چند سال بعد از مرگ **میرخواند** است) تماماً مخصوص تاریخ زندگانی وسلطنت ممدوح ومربی وی **ابوالغازی سلطان‌حسین** میباشد که‌درسال ۹۱۲هـ./۱۵۰۶ م. وفات یافته[2] است. جلدششم وهفتم که‌مربوط بعهد زمان‌خود مؤلف‌است، بالطبع دارای‌سندیت وقیمت بیشتری میباشد،

---

۱) رجوع شودبه: **حبیب‌السیر** - ج۳ جزء ۳ ص۳۳۹، **فهرست ریو** ص۸۷، و مراجعی که درآنجا ذکرشده، وکتاب «Mémoire sur les Antiquités de la Perse» تألیف **سیلوستردساسی**. بندهٔ مترجم مزار این‌مورخ بزرگ وفعال رادرسال ۱۳۲۶ ش. درخارج **هرات** زیارت کرده‌ام.

۲) قسمت‌هفتم کتاب **روضة‌الصفا** که مشتمل‌برتاریخ زندگانی **ابوالغازی - سلطانحسین بایقرا** است اززمان‌تولد تاهنگام ممات وتاریخ اولادوی‌تاسال ۹۲۹هـ.

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

وازقسمتهای اول آن کتاب مفیدتر ومعتبرتر است . محل تأسف است که توجه محققان تاریخ چندان بسوی این قسمت معطوف نشده .

طرز انشاء واسلوب کلام **میرخواند** بیشتر مترسلانه وباتکلف تر از مورّخان دیگری می باشد که سابقاً دراین فصل نام آنها ذکرشد. ازاینرو آن کتاب نمونۀ کاملی ازسبك انشاءِ آن عصر بشمارمیرود .

همین سبك کلام بعدها بوسیلۀ **بابرپادشاه** از **ایران** به **هندوستان** منتقل شد. درآنجا بر تکلف وتعقید آن دردربارسلاطین مغول **هندوستان** **بیافزودند** .

متأسفاً این فکر وعقیده شیوع یافته که این سبك انشاء وتحریر نثر اسلوبی ایرانی است، در حالتی که این عقیده مطابق صواب نمی باشد ؛ زیرا که هم پیش از آن تاریخ و هم بعد از آن بسیاری آثار ادبی فارسی منثور بظهور رسیده که بسادگی وروانی وسهولت ممتاز وبهیچرو مورد انتقاد نیست. باید گفت که ترکها وتاتارها و هندیها و سایر حکمرانان

بقیۀ حاشیه ازصفحه قبل:

مشتمل بمقدمۀ کوتاهی است **که** تحقیقاً خود **محمد بن خاوندشاه** نگاشته است . لکن بقیۀ آن عیناً منقول از **حبیب السیر** است وکلمه بکلمه باآن تاریخ منطبق میشود. (**حبیب السیر** ج۱ص۲۰۱ـص۳۷٤) بعلاوه **میرخواند** در **خلاصة الاخبار** میگوید که: جلدهفتم **روضة الصفاء**، چون منابع ومراجع لازم بدست مؤلف **آن** نیامد، ناگزیر ناقص ماند . ووی امیدواراست که آنرا تکمیل سازد .

ظاهراً **خواندمیر صاحب روضة الصفا** درسال ۹۰۳هـ. بعداز مرض مزمنی که درآخر قسمت ششم کتاب خود ازآن بسیارنالیده **وازدرد** کمر وضعف کبد شکایت بسیار کرده، بالاخره وفات یافته ، وفرصت تتمیم وتکمیل قسمت هفتم کتاب خودرا حاصل نفرموده است .

غیرایرانی درایام سلطنت خود در آنکشور این سبك وروش انشاء را که به تعقید عبارات و کثرت مجازات و تصنع جملات موصوف است ترویج بسیار کردند ، مخصوصاً در عصر سلاطین عثمانی ترکها این سبك انشاءِ متکلفانه را بحدّ کمال رسانیدند.

عقیده سرچارلزالیوت

سرچارلزالیوت در کتاب خود [1] با بیانی قابل تحسین در علت این معنی سخن میگوید ونقل کلام‌او بیفایده نیست ، میگوید : ـ « این سبك انشاءِ متکلف که ترکیبی‌است ازحسّ خودنمائی وتظاهروبدیگران‌نیزمسری‌میباشد، هرحقیر راعظیم وهرذلیل را جلیل وهرشکسته راکامیاب نشان میدهد، همیشه خواننده درمیان صفات عالیه واخلاق کریمهٔ امراء وبزرگان سیر می کند ، همه کس بپاداش های کثیر نائل میگردند و در برابر عظمت ظلّ‌الله که بفتح ونصرت ابدی متمتع است، سلاطین **اروپا** بندگانی‌خوار ومرهون وناچیز بیش‌نیستند ، آیا هیچ شاعر غربی میتواند خوانندگان خود را بسرزمینی‌این چنین سحرانگیزوخیالی منتقل‌سازد؟».

خواندمیر

نویسنده مایل است که در میان مورّخان این عصر نوادهٔ [2] **میر خواند** را که ملقب به **خواند میر** است، نام‌ببرد به‌سه دلیل: یکی

---

۱) **سرچارلزالیوت** Sir Charles Eliot مصنف کتاب « **ترکیه در اروپا**» «Turkey in Europe» طبع۱۹۰۸م. ص۱۰٦ .

۲) مؤلف **حبیب السیر ـ غیاث الدین بن همام الدین** مشهور به **خواندمیر** است که پدرش خواجه **همام الدین محمد بن برهان الدین**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

غیاث الدین خواندمیر[1] آنکه- وی نیز یکی از جمله نویسندگان وهنروران نامی این زمان بوده که در دورهٔ نورانی **امیرعلیشیر نوائی** میزیسته و بحمایت اوکامیابی و توفیق حاصل کرده است.

دوم آنکه - وی نه تنها در حلقهٔ اصحاب **میر خواند** بوده بلکه علاوه برمحبت فرزندزادگی رتبهٔشاگردی اورا نیزداشته‌است.

سوم آنکه- اولین تألیف اوموسوم به **خلاصة الاخبار** که عصاره و خلاصهٔ کتاب **روضة الصفا**ست درسال ۹۰۵ ه. تألیف شده یعنی دو سال قبل از اختتام عصر تیموری که محل بحث این فصل ماست، معذلك تألیف مهمّ این مورّخ موسوم به «**حبیب السیر**»، که دراین فصل و فصل سابق مکرّر از آن یاد کردیم، کتابی‌است که‌در۹۲۹ ه. اختتام یافته. وخود مؤلف‌هم‌تاسال۹۴۱ه./ ۱۵۳۴م. حیات داشته، ازینرودرحقیقت‌وی رابابد ازمورّخان مائهٔ‌بعد قرارداد. مخصوصاً ازآنجا که ازمؤسس وبانی

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

محمدشیرازی است، وی سالی چند بوزارت **سلطان محمود میرزا** فرزند **ابوسعید گورکان** اشتغال داشته، مادرش دختر **میرخواند** صاحب **روضة الصفا**ست، اینکه بعضی ازمتأخران اورا فرزند **میرخواند** گمان کرده‌اند، اشتباه‌است(رجوع شود به: **حبیب السیر** جلدسوم جزء۳ ص ۱۹٤ و **دستور الوزراء** ص۷). اگر **برهان-الدین‌شیرازی** همان پدرصاحب **روضة الصفا** باشد، دراینصورت **خواندمیر** برادرزادهٔ او خواهدبود.

۱) برای‌ترجمهٔ حال وشرح احوال **خواندمیر** رجوع باید کرد بمقدمهٔ مفصل وجامعی که‌فاضل‌معاصر **آقای عبدالحسین نوائی** برمجموعهٔ« **رجال حبیب السیر** » نوشته‌اند وآن درسال ۱۳۲٤ ه. ش. در **طهران** بطبع رسیده است.

سلالهٔ **صفوی** یعنی **شاه اسمعیل** اوّل به تفصیل ذکر کرده و کتاب خود را بنام او خاتمه داده است. پس اگر او را از مورّخان عصر **صفوی** قرار دهیم، مناسبتر خواهد بود.

کتب تذکره و تراجم احوال

بعداز مورّخان نوبت به ارباب سیر و تذکره نویسان می رسد که از آن میان شش کتاب بیش از دیگران مستحق ذکر اند و آنها عبارت ـ اند از :

۱ ـ تذکرة الشعراء ، دولتشاهی
۲ ـ مجالس النفائس ، میرعلیشیر نوائی (که بزبان ترکی است)
۳ ـ نفحات الانس ، جامی
۴ ـ مجالس العشاق ، ابوالغازی سلطانحسین
۵ ـ روضة الشهداء ، حسین واعظ کاشفی
۶ ـ رشحات ، علی بن حسین کاشفی

در اینجا به هریك از این نویسندگان بطور اختصار اشارتی میرود ، ولی چون **جامی** و **نوائی** و **حسین کاشفی** در سایر فنون ادب تألیفات معروفتر دارند ، ترجمهٔ احوال آنهارا در ذیل بیان تألیفاتی که منسوب به نوع آنها است ، باز مفصلاً خواهیم نگاشت .

نفحات الانس و بهارستان

مولانا **نورالدین عبدالرحمان جامی** که تخلص خود را از شهر **جام** در **خراسان** گرفته است و درآنجا بتاریخ ۲۳ شعبان ۸۱۷ هـ . / ۷ نوامبر ۱۴۱۴ م . تولد

دو کتاب منثور از جامی

۱ـ نفحات الانس

یافته، نظر بکثرت آثار اد بی که کمّاً و کیفاً بسیار قابل توجه است شهرتی بسزا دارد، وی را غالباً «خاتم الشعراء» یعنی آخرین اساتید شعر قدیم (**کلاسیك**) **ایران** می‌شمارند؛ (هرچند بنظر من بدلائلی که بعدها ذکر خواهد شد، این عقیده منطبق با حقیقت نمیباشد.). وی از نظر شعر عرفانی بوفور آثار و لطف تعبیر وقوّت تصوّر ممتاز است، درست به‌سلف عظیم خود شیخ **فرید الدین عطار** در قرن ۱۳ میلادی مانند است وحتی در کثرت آثار بروی غلبه دارد، ولی در لطف تعبیر بپایهٔ او نمی‌رسد. **جامی** علاوهٔ بر اشعار بی‌شمار کتابی مهم در تذکره واحوال اولیاء وبزرگان تصوف نگاشته وآنرا «**نفحات الانس من حضرات القدس**» نام‌داده است.

این کتاب در **کلکته** در سال ۱۸۵۹ م. طبعی نفیس یافته است [۱] و متضمن توضیحات بسیار سودمندی در بارهٔ مؤلف بقلم **ناسولیس** انگلیسی W. Nassau Lees [۲] میباشد و شامل ۷۴۰ صفحه است. در آن ۶۱۱ تن از اجلهٔ **صوفیه** را رجالاً ونساءً نام‌برده، خلاصه آنکه، یکی از منابع مفید و سهل الوصول برای کسب اطلاع از این طائفه بشمار میآید. **جامی** این کتاب‌را در ۸۸۱ هـ. / ۱٤٧٦ م. تألیف فرمود [۳]. وعلاوه برشرح احوال بزرگان که کما بیش به‌ترتیب تاریخی انتظام یافته ومنتهی میشود بنام:

---

۱) اخیراً نیز کتاب **نفحات الانس** در **طهران** بچاپ رسیده ونیز چاپی در مطبعهٔ نول کشور درلکنهو یافته که تعریفی ندارد.

۲) **ناسولیس** از مستشرقان انگلیسی در **هندوستان**، متولد ۱۸۲۵ م. ومتوفی ۱۸۸۹ م.

۳ ـ این رباعی از **مولانا جامی** درتاریخ اتمام تألیف آن کتاب است:

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

حافظ شیرازی و **کمال خجندی** و **مغربی** و دیگر بزرگان که در اواخر عهد **تیمور** و ابتدای دولت **شاهرخ** میزیسته‌اند. متضمن مقدمه‌ایست در حدود سی‌وچهار صفحه در نه‌فصل که در آن مبادی مختلفه تصوف و اعمال وتواریخ صوفیان اسلام‌را شرح داده‌است.

سبك انشاءِ این کتاب ساده وروان ومتناسب با چنین تألیفی‌است، وفی‌الحقیقة ذوق لطیف **جامی** وعظمت اخلاص او بحدی است که‌مانع‌از آن‌شده که وی نیز مانند سایر کتاب‌نویسان آن عهد در وادی لفظسازی وعبارت پردازی گمراه شود(۱).

۲- بهارستان کتاب دیگری از **جامی** به نثر در دست است، موسوم به **بهارستان**، که ظاهراً بطرز و اسلوب **گلستان‌سعدی** نگاشته شده. ودر فصل اول قطعاتی در ترجمهٔ احوال و

بقیه حاشیهٔ از صفحهٔ قبل:

این نسخهٔ مقتبس ز انفاس کرام
کز وی نفحات انست آمد بمشام
از هجرت خیر بشر و فخر انام
در هشتصد وهشتاد و سوم گشت تمام.»

ظاهراً افزون از دوسال درتألیف این کتاب شریف اوقات مولانا مصروف بوده که‌از ۸۸۱ شروع ودر ۸۸۳ ه‍. بپایان رسانیده است.

---

۱) درتصرف این‌جانب نسخهٔ نفیسی از **نفحات‌الانس** موجوداست که متعلق بوده بکتابخانهٔ شاهزاده **مظفرحسین‌میرزا** فرزند **ابوالغازی سلطانحسین**، اضافات واصلاحات بسیار بخط مؤلف‌درخلال سطور وحواشی‌دارد وحتی هیجده صفحهٔ‌کامل آن بخط شریف خود مولاناجامی‌است.(رجوع‌شود بکتاب‌این‌جانب دربارهٔ «**جامی**» طهران ۱۳۲۰ ه‍. ش. ص۱۷۶.

کلمات مشایخ . در فصل هفتم ذکر شعراء و اشعار ایشان را دارد . این کتاب با سلوبی نغز ودلکش تألیف شده و مقصود از آن تعلیم و تربیت فرزند وتفریح خاطر است نه تحقیق دقیق درسیر وتذکرهٔ احوال.

اسلوب عبارات آن بشاخ وبرگ وصنایع لفظی بیش از **نفحات الانس** آراسته است . در **هندوستان** آنرا بانگلیسی ترجمه کرده اند[۱] .

تذکرهٔ دولتشاهی

امیر دولتشاه پسر **علاءالدوله بختیشاه غازی سمرقندی** مؤلف

تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی

کتابی معروف به **تذکرة الشعراء** است که بزبان فارسی نوشته شده و مخصوصاً غالب اروپائیان معلومات خود را در باب شعراءِ فارسی زبان از این کتاب که توسط **وان همر** ترجمه شده بدست آورده اند[۲] . این تذکره منقسم است به طبقات سبعه وشعراء را درهر طبقه

---

۱) طبع و ترجمهٔ انگلیسی **بهارستان** در **هندوستان** توسط انجمن معروف به **کاماشاستر** Kàma-Shastra Soc. انجام گرفته . ومتن فارسی آن در سال ۱۳۱۱ ه. توسط دانشمند معاصر آقای **محمد محیط طباطبائی** حاوی مقدمه‌ای بقلم محققانهٔ ایشان در **تهران** بچاپ سنگی طبع شده است .

جامی در تاریخ تألیف آن کتاب قطعهٔ ذیل را گفته که از آن سال «۸۹۲» استخراج میشود :

« تکاپوی خامه در این طرفه نامه	که جامی دراو کرد طبع آزمائی
بوقتی شد آخر که تاریخ هجرت	شود نهصد ارهشت بروی فزائی»

(رجوع شود به: کتاب این بنده مترجم درباب «**جامی**» طبع طهران ، ص۲۰۲.

۲) ترجمهٔ آلمانی **فن همر** Von Hammer چاپ **وین** سال ۱۸۱۸ م .

کما بیش بیست شاعر معاصر یکدیگر نام برده واحوال سلاطین وامرائی که آن شعراء در ظل حمایت آنان مرفّه بوده اند ذکر کرده است. مقدمه‌ای نیز دارد در بیان صناعت شعر ومحتوی برخاتمه‌ای است که در آن شرح حال هفت شاعر معاصر با مؤلف را بیان فرموده ، واز فضائل و مکارم **جامی** و مربی او **ابوالغازی سلطانحسین** سخن گفته است . این کتاب بسیار جاذب ودلکش ولی غیر دقیق وناموثق ، ومتضمن منتخبات نیکوئی از اشعار ومقدار زیادی اغلاط تاریخی میباشد که غالباً باعث گمراهی واشتباه فضلاء ومحققان دقیق حتی **ریو** شده‌است.

این کتاب در سال ۱۸۸۷ م . در بمبائی بچاپ سنگی طبع شده و من آنرا دیگر بار طبق بهترین نسخ خطی که در دسترس بوده در سال ۱۹۰۱ م . بمنزلهٔ اولین جلد سلسلهٔ نسخ تاریخ فارسی طبع کرده‌ام (۱) . ترجمهٔ ترکی آن‌را بدست **سلیمان فهمی** در **اسلامبول** بسال ۱۲۵۹ هـ . / ۱۸۴۳ م . درتحت عنوان « **سفینة الشعراء** » چاپ کرده‌اند .

ترجمهٔ احوال دولتشاه

قدیمترین تاریخی از زندگانی **دولتشاه** بقلم **امیر علیشیر** ، که معاصر اوست ، در **مجالس ـ النفائس** آمده (در فصل پنجم آن کتاب) . در

---

۱) سلسلهٔ نسخ فارسی . Persian Historical Texts, Vol. I . جلد اول آن تذکرة الشعراء یا Memoirs of the Poets ـ طبع وتصحیح **ادوارد براون** در **لیدن** ۱۹۰۱ م . مشتمل بر مقدمهٔ انگلیسی در ۱۶ صفحه ومشتمل بر ۱۱ صفحهٔ فارسی ومتن کتاب ۵۴۰ وبهترین نمونه وسرمشق برای طبع تحقیقی کتب ادبی قدیم میباشد .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل مرائی قلوب اولیائه مجالی جمال الوجه
الکریم، فلاح منها علی صفائح وجوههم لوائح نوره القدیم
فصاروا بحیث اذا رأوا ذکر الله، والصلوة علی افضل من
ارتفع حجاب الکون عن بصر بصائرهم، وانکشف سرّ سریان وجوده
الساری فی الکل علی سرائرهم، فما رأوا فی الوجود الا ایاه، وعلی آله
الطیبین، واصحابه الطاهرین، وعلی من تبعهم وتبع تابعیهم اجمعین
الی یوم الدین اما بعد می‌گوید بای شکسته زاویه خمول
وگمنامی عبدالرحمن بن احمد الجامی ثبته الله علی
منهج الصدق والسداد فی العمل والقول والاعتقاد



سرلوحه کتاب **نفحات الانس** ملکی مترجم
خط **مولانا جامی** در حاشیه است

ص ۶۳۰

ترجمهٔ فارسی همان کتاب موسوم به **لطائف نامه** [۱] در مجلس پنجم «در ذکر لطائف امیرزاده‌ها و سایر «آدمیزادگان» **خراسان** است که ایشان را سلامت طبع و استقامت ذهن باعث نظم میشد، اما مداومت نمیکرده‌اند،» مینویسد :

« **امیر دولتشاه** عم‌زادهٔ **امیر فیروزشاه** پسر **امیر علاء الدوله** اسفراینی است . . . وامیردولتشاه بسیار جوانی خوش‌طبع و درویش صفت وبصلاحیت است واز امارت وعظمت که آئین آبا واجداد او بود گذشت و سررشتهٔ فقر و قناعت و دهقنت بدست آورد ، ومدت این‌زندگانی که نقدعمر عبارت ازآن است بکسب فضائل و کمالات که زیب و زینت انسان است نثار کرد ، و بر مضمونی که این مختصر نوشته میشود **مجمع الشعرائی** [۲] تصنیف کرده که هر کس مطالعه‌میکند استعدادو کمالات اورامیداند . ازوست این‌مطلع :

زهی از آفتاب عارضت چشم جهان روشن
نه‌چشم آن‌روشنی کرده‌دلم‌راخانمان‌روشن».

بعد از تحسین از آن کتاب **نوائی** اضافه‌میکند که : «اخیراً خبر رسیده که‌وی‌وفات یافته‌است» [۳] ولی‌تذکره **مرآة الصفا** به‌نقل **ریو** [۴] تاریخ وفات او را سال ۹۰۰ هـ . / ۱٤۹٤ م ذکر میکند . این تاریخ با

---

۱) **مجالس النفائس** طبع‌این‌بنده مترجم، **طهران** ۱۳۲۳ هـ. ش.، ص ۱۰۸ و ۲۸۲ .

۲) **مجمع الشعراء** یا **سفینة الشعراء** = Corpus Poetarum

۳) درنسخ‌خطی **مجالس النفائس** که مدرك‌طبع‌این‌جانب بود، چنین‌عبارتی که اشاره بمرگ **دولتشاه** نماید بنظر نرسید وظاهراً باید که **براون** این عبارت را در نسخهٔ ملکی‌خود دیده‌باشد . وصحت آن محل تردیداست .

٤) **فهرست ریو** ص ۳٥٤ .

بیان نوائی که کتاب مجالس را درسال ۸۹۶ ﻫ./ ۱۴۹۰ م. تألیف کرده است مطابقت نمی نماید، مگر آنکه بگوئیم آنخبر که به **امیرعلیشیر** در آن تاریخ رسیده بود دروغ باشد [۱].

تذکرهٔ دولتشاهی در سال ۸۹۲ ﻫ. / ۱۴۸۷ م. تألیف شده، و در آن تاریخ مؤلف قریب به پنجاه سال داشته است [۲].

از شعرای زندهٔ معاصر با مؤلف که نام میبرد، **جامی** سرآمد همه است، و بنظر من این عقیده که درمیان محققان **اروپا** شایع شده که «**جامی** خاتم الشعراءِ کلاسیك **ایران** است»، از آنجاناشی است که مستقیماً یا غیر مستقیم همهٔ آنها این فکر را از کتاب **دولتشاه** اقتباس کرده‌اند.

مجالس النفائس

از **امیر علیشیر** که حامی شعراء ونویسندگان و هنرمندان عصر خویش است وخودنیز درفنّ شعرمقامی عالی‌دارد، کتابی ازمیان دیگر مصنفات او اکنون مورد بحث ماست، که موسوم است به: «**مجالس النفائس**». این کتاب بزبان ترکی شرقی یا جغاتائی نگاشته شده، و آن

تذکره مجالس النفائس میرعلیشیر نوائی

لهجه ایست از زبان ترکی که همان امیر دانشمند در بسط و تصفیهٔ آن

---

۱) مرحوم **قزوینی** میفرمودند: «ممکن است **امیرعلیشیر** آن خبر را بعدها بکتاب خود **مجالس النفائس** الحاق کرده باشد.»

۲) از خود کتاب **تذکرة الشعراء** راجع به شرح حال مؤلف مطالب بسیاری نمیتوان بدست آورد، درصفحهٔ ۱۴ (مقدمه) خلاصه‌ای نوشته و کتاب خود را بنام پادشاه و **میرعلیشیر** مصدّر کرده است.

مجاهدت بسیار کرده است[۱].

این کتاب، که از آن نسخهٔ نفیسی در تصرف من است و بسال ۹۳۷ هـ. در **سمرقند** کتابت‌شده، بسال ۸۹۶ هـ./ ۱۴۹۰م. تألیف گردیده و مشتمل است بریك مقدمه و هشت مجلس[۲].

مجلس اول - ذکر شعرائی است که در هنگام کودکی مؤلف وفات یافته و وی بخدمتشان مشرّف نشده که دراین‌میان اوّل و مهم‌تر از همه **قاسم الانوار تبریزی** را ذکر میکنند، که در سال ۸۳۵ هـ. یعنی ۹سال قبل‌از تولد **میر علیشیر** وفات یافته است. ودیگر ازشعرای نامی که در این فصل ذکرشده‌اند، شیخ **آذری اسفراینی**، **کاتبی**، **خیالی**، **بساطی**، **یحیی سیبك**، **قدسی**، **طوسی**، **بابا سودائی**، **بدخشی**، **طالب جاجرمی**، **عارفی**، **مسیحی**، **امیرشاهی سبزواری** هستند.

مجلس دوم - ذکرشعرائی است که مؤلف شخصاً شناخته وبصحبت ایشان رسیده ولی درتاریخ تألیف وفات یافته بودند، ازآن جمله مهمتر ازهمه **شرف‌الدین علی یزدی** مؤلف **ظفرنامهٔ تیموری** است.

مجلس سوم - ذکرشعرائی‌است که درهنگام تألیف وزمان‌مؤلف

---

۱) رساله ای‌از **میرعلیشیر** بزبان ترکی جغاتائی موجود است، موسوم به **محاکمة‌اللغتین** که در رجحان ترکی برفارسی نگاشته و آنرا آقای **تورخان گنجه‌ای** بفارسی‌ترجمه وبسال ۱۳۲۷هـ. ش.در**طهران** بطبع‌رسانیده‌است.

۲) ازکتاب **مجالس‌النفائس** دوترجمه بدست نویسندهٔ‌این‌حواشی افتاد. یکی موسوم‌به: **لطائف نامه** تألیف **فخری‌هراتی** درسال ۹۲۷هـ. در **هرات**، ودیگری ترجمهٔ **حکیم‌شاه محمد قزوینی**، درهمان‌تاریخ در**اسلامبول**، و آن هردورا متوالیاً درسال ۱۳۲۳ هـ. ش. در **طهران** به‌طبع رسانیده وبرآن مقدمه و حواشی وفهرست مزید کرده‌ام.

می‌زیسته وبا وی آشنائی داشته‌اند. مانند: **امیر شیخم سهیلی**، **سیفی**، **آصفی**، **بنائی**، **اهلی ترشیزی**.

مجلس چهارم ـ ذکر فضلائی است که شعرسرائی شغل آنها نبوده لیکن گاه‌گاهی ابیاتی بنظم می‌آورده‌اند، مانند: **حسین کاشفی واعظ** و**میرخواند مورّخ**.

مجلس پنجم ـ ذکر سلاطین وامیرزادگان در **خراسان** وسایر بقاع که اتفاقاً شعری میسروده‌اند.

مجلس ششم ـ ذکر فضلاء وشعرائی است که اهل **خراسان** نبوده‌اند، ولی دارای قریحهٔ شعری بوده.

مجلس هفتم ـ ذکر سلاطین و شاهزادگانی است که یا خود شعر می گفته‌اند، یا شعردیگران را بطوری مناسب میخوانده‌اند که در عداد شعراء می‌توان نهاد.

پادشاهانی که دراین فصل نام برده شده‌اند، عبارت‌اند: از **تیمور**، **شاهرخ**، **خلیل سلطان**، **الغ بیگ**، **بایسنقر**، **میرزا عبداللطیف** ودیگر شاهزادگان خاندان تیموری.

مجلس هشتم ـ ذکر اوصاف ومواهب سلطان وقت، یعنی **ابو الغازی سلطان حسین بن بایقرا** ست و اشاره بحوادث سیاسی ایام سلطنت وی؛ و**امیر علی شیر** مانند **میرخواند** یك فصل کتاب خودرا بتمامه خاص او کرده‌است [۱].

---

۱) در ترجمهٔ **فخری هراتی** «**لطائف نامه**» مترجم یك مجلس نهم افزوده است که آن نیزمشتمل بر هفت قسم است. در شرح احوال **میرعلیشیر**

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

مسیو بلن M. Belin مترجم ودبیر سفارت **فرانسه** در **اسلامبول**، مقالتی در **مجلۀ آسیائی** سال ۱۸۶۱ م. محتوی بر ۱۵۸ صفحه در شرح حال **میر علیشیر** نگاشته است وبآن نامی طولانی نهاده، ازینقرار - :

« Notice biographique et littéraire sur Mir Ali Chir Névâii, suivie d'extraits tirés des oeuvres du même auteur .»

ونیزهم اواز کتاب **مجالس النفائس** قسمتی ترجمه کرده و آنرا « Galerie des Poétes » نام‌داده و آن قطعه که نقل کرده است عبارت است ازمقدمه ومجلس هفتم.

مجالس النفائس را با **تذکرۀ دولتشاهی** از آن حیث فرق است که اولاً بترکی نوشته‌شده، وثانیاً از آن مجموعاً خیلی کوچکتر است وفقط بذکر مختصری ازشعرای معاصرا کتفا کرده‌است.

هم‌چنین باید این نکته‌رامتعرض شد که **نوائی** با آنکه خود نفوذی عظیم در بسط وپیدایش شعرترکی عثمانی دارد، شعرای عثمانی بکلی در نظراو مجهول بوده‌اند، یا ازآنان تجاهل کرده ونام احدی ازآنان را در کتاب خود نیاورده‌است.

مجالس العشاق

هرچند که گفته‌اند: « کلام الملوك ملوك الکلام » و هر چند که

بقیۀ حاشیه ازصفحۀ قبل:

وذکرسادات و علماء و فضلاء که شعرمیسروده‌اند ودیگران که شاعری پیشۀ آنها بوده. **حکیم شاه‌محمدقزوینی** هم‌بنوبت خودیك بهشت براصل اضافه کرده است دراحوال شعراء متقدمین و احوال واشعار سلطان **سلیم‌خان** سلطان عثمانی و شعراء معاصر با او (رجوع شود به **مجالس النفائس** طبع **طهران**، ۱۳۲۳ هـ. ش.).

شاهزاده **سام میرزای صفوی** که خود نیز تذکره نویس بوده در **تحفهٔ سامی** [1] این کتاب را برهانی قاطع بر مواهب ادبی مؤلف آن قرار داده، معذلك کتاب **مجالس العشاق** **ابو الغازی سلطان حسین**

مجالس العشاق را که در سال ۹۰۸ هـ./۱۵۰۲ م.

تألیف شده است، نمیتوان در عداد سیر و تراجم قابل توجه قرار داد. این کتاب با مقدمه‌ای که بطراز عبارت پردازی مزین و باشعار شعرای متصوفه آراسته است، به بیان عشق حقیقی و مجازی و اینکه دومی «قنطره» و یا پل اوّلی است آغاز میشود، سپس هفتاد و شش یا هفتاد و هفت مقاله دارد، موسوم به: «مجالس»، و در هر کدام کما بیش سر گذشتی از شخصی عارف یا سلطانی معروف، بطور افسانه آمیز روایت کرده، و در غالب موارد برای هریك عشقی افلاطونی قائل شده است.

چنانکه **ریو** اشاره کرده [2] پنجاه و پنج مقاله از آن کتاب بنظم و ترتیب تاریخی است و شروع میشود از **امام جعفر صادق (ع)** (متوفی بسال ۱۵۱ هـ./۷۶۸ م.) و خاتمه می‌یابد به شاعر و استاد معاصر مؤلف، یعنی **عبدالرحمن جامی**، (متوفی به سال ۸۹۸ هـ./ ۱۴۹۲ م.) و آخرین مقالهٔ کتاب بشرح احوال مؤلف یعنی **سلطان حسین بن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور گورکان** اختصاص دارد. و نام کتاب در این شعر ذکر شده است:

---

۱) **تحفهٔ سامی** تذکرهٔ شعرائی است تألیف **سام میرزای صفوی** فرزند **شاه اسماعیل اول**، متولد بسال ۹۲۳ هـ. و متوفی بسال ۹۶۹ هـ. مشتمل بر اسامی و آثار قریب هفتصد شاعر از شعراء زمان یا قریب زمان خود. و آنرا در سال ۱۳۱۴ هـ. ش. مرحوم **وحید دستگردی** در ضمیمهٔ سال ۱۶ **مجلهٔ ارمغان، طهران** بطبع رسانیده است.

۲) **فهرست ریو** ص ۳۵۱

«بود چون پرزحرف عشق اوراق   نام کردش **مجالس العشاق**».

نسخه‌ای که در دسترس من است، تازه وخوانا ومتعلق بکتابخانهٔ **اونیورسیتهٔ کامبریج** میباشد، لکن شنیده‌ام که ازآن کتاب در **لکهنو** چاپ‌ِسنگی نموده‌اند[۱]؛ امااین نکته‌را بایداضافه نمود که **بابر** در کتاب **بابر نامه** صحت انتساب این تألیف‌را به **سلطان‌حسین** منکرشده وازآن بسختی انتقاد فرموده و اظهارمیدارد که: مؤلف آن **کمال‌الدین حسین گازرگاهی** است که‌شخصی‌ازمدّعیان تصوف‌بوده ودرانجمن‌فضلائی که‌در ظلّ حمایت **میرعلیشیر** جمع‌میشده‌اند، آمد شدی میکرده[۲] است.

روضة الشهداء

حسین کاشفی مشتهر به «واعظ» مؤلف کتابی است معروف به:

---

۱) از **مجالس العشاق** نسخهٔ خطی‌نفیسی در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی‌سپهسالار **طهران** موجوداست. ونسخهٔ‌چاپ سنگی که **براون** بآن‌اشاره‌نموده‌درسال ۱۳۱۳ه.ق./ ۱۸۹۷ م. در مطبعهٔ **نولکشور** در **لکهنو** بطبع‌رسیده است.

۲) عین عبارت **بابرنامه**، به‌ترجمهٔ **عبدالرحیم خان‌خانان**، در ذیل نقل میشود:

«دیگر **کمال الدین حسین گازرگاهی** بود. اگر چه صوفی نبود، متصوف بود ودرپیش **علی‌شیر بیگ** این‌چنین‌متصوفان‌جمع‌شده وجدوسماع‌میکرده‌اند اورا تصنیفی که توان گفت نبود؛ یك‌تصنیفی‌دارد «**مجالس‌العشاق**» نام، بنام **سلطان‌حسین** نوشته است. بسیار سست و اکثر دروغ بیمزه. و بی‌ادبانه حرفها نوشته که از بعضی سخنان بوی کفر می‌شنوند. چنانچه خیلی از انبیاء و بسیاری از اولیاء را بعشق‌مجازی منسوب ساخته واز برای هر کدام معشوقی و محبوبی‌پیدا کرده، واین‌عجب گولانه‌امری‌است که دردیباچه **سلطان حسین‌میرزا** گفته‌ونوشته که‌تصنیف‌و تحریر من‌است...».

روضة‌الشهداء حسین واعظ کاشفی (١)

انوارسهیلی که در ارزش وقدرآن بسیار مبالغه نموده‌اند، لیکن دراینجا کتاب دیگر او موسوم به « **روضة الشهداء** » (٢) مورد بحث ماست که در آن به‌قلمی منشیانه وسبکی مترسلانه ازشهیدان اسلام سخن‌میکند. آن کتاب‌مشتمل برذکراحوال‌انبیاءوائمه‌ومخصوصاً **امام حسین** (ع)،امام سوم شیعیان است واز کیفیت انتقامی که از قاتلان او گرفته‌اند حکایت

---

١) **مولاناکمال‌الدین حسین واعظ‌کاشفی** - متوفی بسال ٩١٠ ه. تاریخ‌وفاتش دراین‌بیت مذکوراست:

در هدایت صرف شد ایام عمرش زآن‌سبب

گشت تاریخ وفات او « هدایت دستگاه »

کتاب**روضة‌الشهداء** را بامر یکی از امراء و سادات بزرگ موسوم به: **مرشدالدولة والدین عبدالله** معروف‌به **سیدمیرزا** تألیف نموده است. و بنا برآنچه بمناسبت واقعهٔ **کربلا** درفصل دهم‌آن کتاب‌است، مؤلف میگوید: «اینك ٨٤٧ سال ازآن واقعه‌میگذرد» معلوم میشود که تاریخ تألیف درسال ٩٠٨ ه. یعنی دوسال قبل‌از وفات‌مؤلف واقع‌شده‌است.

آن کتاب‌را بعداً تلخیصی نموده‌اند که موسوم است‌به: « **منتخب روضة‌-الشهداء**-مشتمل برده باب ویك خاتمه. اصطلاح « روضه خوانی » ناشی از قراءت این کتاب است (به‌نقل‌از **روضات‌الجنات**).

برای اطلاع ازترجمهٔ‌احوال **کاشفی** رجوع‌شودبه: (الف) **حبیب السیر** ج٣، جزء٣،(ب) **مجالس النفائس** طبع**طهران**، (ج) **رشحات‌عین‌الحیات** تألیف **فخر الدین علی** پسراو،(د) تذکرهٔ **هفت اقلیم** تألیف **امین‌احمدرازی**،(ه) **ریاض‌العلماء**تألیف میرزا **عبدالله‌افندی** اصفهانی، (و) **مجالس المؤمنین** **قاضی‌شوشتری**.

مینماید. ازاین کتاب ، اگرچه ازلحاظ تاریخی قدر وقیمت چندانی ندارد، شایسته می‌نمود که دراینجا مختصر ذکری بشود.

آن در **لاهور** بسال ۱۲۸۷ هـ./ ۱۸۷۰ م. طبع سنگی یافته ، **ریو** آن را بتفصیل شرح داده [۱]، **فضولی بغدادی** [۲] آن کتاب را تقریباً نیم قرن بعد از تألیف اصل به ترکی ترجمه کرده واضافاتی بر آن مزید ساخته است [۳].

رشحات عین الحیاة

رشحات تألیف علی پسر حسین کاشفی

این کتاب که در سال ۹۰۹ هـ./ ۱۵۰۳ م. تألیف شده وماده تاریخ آن کلمهٔ « رشحات » است ، قاعدةً منسوب به قرن بعد میباشد ، ولیکن ازآنجا که مؤلف آن **فخر الدین علی**، پسر **حسین واعظ کاشفی**، است ، از یادداشتهائی که در ذی القعدهٔ سال ۸۸۹ هـ. و ربیع الثانی ۸۹۳ هـ. (که مؤلف را توفیق دیدار **خواجه عبیدالله** معروف به **خواجهٔ احرار**، شیخ اعظم **سلسلهٔ نقشبندیه** دست داده است) جمع آوری شده و از اسلاف شیخ

---

۱) **فهرست ریو** ص ۱۵۲ .

۲) **فضولی** شاعر آذربایجانی الاصل و بغدادی المسکن . **محمد بن سلیمان** در ۹۶۸ هـ. یا ۹۷۰ در **بغداد** بمرض طاعون وفات یافت . ترجمهٔ او از **روضة الشهداء** موسوم است به «**حدیقة السعداء**». برای ترجمهٔ احوال وی رجوع شود به: **تاریخ شعر عثمانی** تألیف **گیب**، **تذکرهٔ ابوطالب**، **تاریخ ادبیات ایران** تألیف **براون** ج چهارم ، **وروموئوژولیت** تألیف مترجم ، **تهران** ۱۳۲۰ هـ. ش. درسال ۱۹۵۸م. در **جمهوری آذربایجان** از **بلاد جماهیر شوروی** برای سالگرهٔ او مجلسی بین المللی برپاشد وآثار ترکی وفارسی اورا بطبع رسانیدند .

۳) رجوع شود به **تاریخ شعر عثمانی تألیف گیب** ج ۳ ص ۹۰ .

وتعالیم و کرامات‌شا گردان اوذ کر میکند، ازین‌رومستحق بحث دراین کتاب‌میباشد .

یك‌نسخه ازاین کتاب درموزهٔ‌بریطانیا موجود است که **ریو** ازآن بتفصیل بحث کرده (۱)، نسخهٔ آن کمیاب است و از قرار معلوم طبع‌هم نشده، ترجمهٔ ترکی‌آن در**اسلامبول** درسال ۱۲۳۶ هـ. /۱۸۲۰ م. به‌چاپ رسیده‌است (۲).

کتب‌دینی وعرفانی وفلسفی

تألیفاتی که در این دوره در اقسام علوم فوق بظهور رسیده از

---

۱) **فهرست ریو** ص۳۵۳ .

۲) ازکتاب **رشحات** تألیف‌**علی بن حسین بن الواعظ الکاشفی** معروف ومتخلص به **صفی** نسخهٔ‌خطی‌کاملی درتصرف نویسندهٔ این حواشی است که‌ظاهرآباید درقرن دهم کتابت شده‌باشد ، وآن شروع میشود باین عبارت «الحمدلمن رش رشحات الحقائق و الحکم علی‌قلوب العارفین بفیضه الاقدس‌الاقدم.... » و باین رباعی خاتمه می‌یابد- :

آمد رشحات ماکثیر البرکات — چون آب‌خضر منفجرازعین‌حیات
یا بند محاسبان سنجیده صفات — تاریخ‌تمامش زحروف«رشحات»

۹۰۹هـ .

آن کتاب مشتمل است بریك مقدمه وسه مقصد ویك‌خاتمه . همان مؤلف‌را دو تألیف‌دیگر نیزهست : یکی‌مثنوی «**محمود و ایاز**» بسبك «**لیلی و مجنون**» ودیگری «**لطائف الطوائف**» درحکایات‌ظریفه‌وفکاهات که‌آنرافاضل معاصر آقای **احمد گلچین‌معانی** در سال ۱۳۳۶ ش . در **طهران** طبعی منقح و ظریف کرده وبمقدمه وحواشی و فهارس آراسته و زحمت بسیار کشیده‌اند.وفات **فخرالدین‌علی** بسال۹۳۹هـ . واقع شد .

کتب دینی و عرفانی و فلسفی این عصر

قسمت تاریخ وسیر اهمیتش کمتر است ، لیکن از هر نوع یك یا دو کتاب قابل وشایستهٔ ذکر بدست ما رسیده . از آنجمله:-

مواهب علیه

مواهب علیه حسین کاشفی (۱)

حسین کاشفی که فوقاً باو اشاره شد ، مؤلف **روضة الشهداء**، برای **امیر علیشیر** تفسیری بفارسی از **قرآن** تألیف فرموده که آنرا تلویحاً بنام ممدوح خود **میر علیشیر** «**مواهب علیه**» نام داده است . در آغاز امر نظر او این بوده که تفسیر بزرگی در چهار جلد بطور مشروح و مفصل تألیف فرماید، موسوم به: **جواهر التفسیر لتحفة الامیر** (۲) ، لیکن بعد از اختتام جلد اول بر آن شده که دامنهٔ عمل را کوتاهتر سازد ، و تصنیفی کوچکتر ومحدودتر بیاراید . ازاینرو کتاب **مواهب علیه** (۳) را نگاشته است ، وآن بتاریخ سال ۸۹۹ ه./۱۴۹۳ م. خاتمه پذیرفته (یازده

---

۱) رجوع شود به: **فهرست ریو** ریو ص ۹ .

۲) **جواهر التفسیر** - مشتمل است بر تفسیر اوائل **قرآن** از سورهٔ فاتحة الکتاب تا آیهٔ ۸۴ از سورة النساء ، واز این کتاب نسخ عدیده در کتابخانه‌های **هندوستان واروپا واسلامبول** موجود است .

۳) **مواهب علیه** یا **تفسیر حسینی** - یك بار در **کلکته** بسال ۱۲۴۷ ه . و چهار مرتبه در **بمبائی** وسه مرتبه در **لکهنو** بطبع رسیده. بهترین طبع آن در چهار مجلد در سال ۱۳۱۷ بسعی واهتمام دوست فاضل این بنده آقای **سید محمد رضا جلالی** نائینی در **طهران** درچاپخانهٔ اقبال انجام یافته ، مشتمل بر مقدمهٔ مفصل ومفیدی است در احوال **کاشفی** وآثار او ومعرفی تفسیر وی، واکنون این کتاب درمعرض استفادهٔ عموم طالبان تفسیر کلام الهی میباشد، جزاه الله خیراً .

سال قبل از فوت مؤلف) . نسخ خطی این کتاب فراوان است ، لکن در **ایران** فعلاً کمتر مورد مطالعه میباشد، و آنچه اطلاع یافته‌ام در **هندوستان** خیلی محل مراجعه است و در آنجا بطبع سنگی نیز رسیده [1] .

اخلاق جلالی ـ اخلاق محسنی

سه کتاب معروف در علم اخلاق

از رسالاتی که در علم اخلاق بزبان فارسی نگاشته شده ، در این عصر ، دو کتاب خیلی مشهور است که بعد از **اخلاق ناصری** تألیف **خواجه نصیر-الدین طوسی** [2] که در اواسط قرن سیزدهم میلادی تألیف شده) هر دو رواجی بسیار دارند. و آندو- یکی کتاب معروف به « **اخلاق جلالی** » است موسوم بـه: «**لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق**» تألیف فیلسوف عصر **جلال الدین محمد بن اسعد الدوانی** . آن کتاب ما بین سالهای

---

۱) از **تفسیر مواهب علیه** نسخه‌ای خطی کهنسال بملکیت این بندهٔ محشی است که در سال ۹۳۲ هـ. کتابت شده. در آخر آن مؤلف بعد از ذکر نام **نظام الدین علیشیر** چنین مینویسد : « . . . وفرزند ارجمند لازال قدره علیاً وقلبه صفیاً (ایهام بنام وتخلص فرزند خود کرده) در تاریخ اتمام، این رباعی انشاء فرموده وایراد آن در آخر این اوراق مناسب نمود وهوهذا :

باخامه که این نامهٔ اقبال نوشت — وانجام سخن بایمن الفال نوشت

گفتم: مه و روز وسال تاریخ نویس — فی الحال «دوم زشهر شوال» نوشت

«دوم زشهرشوال» بحساب جمل مساوی است با ۸۹۹ که سال تاریخ اتمام آن کتاب است .

۲) رجوع شود به: **فهرست ریو** ص ٤٤١ و جلد دوم **تاریخ ادبی ایران** تألیف **براون** ص ۲۲۰ و ٤٥٦ و ٤٨٥ .

۱۴۷۷ م. و ۱۴۶۷ م. تألیف و بنام **اوزون حسن آق‌قوینلو** مصدّر است [۱]. دیگری کتاب **اخلاق محسنی** تألیف **حسین کاشفی واعظ** مذکور در فوق است که در سال ۹۰۰ هـ./ ۱۴۹۴ م. تألیف شده و بنام **ابوالغازی حسین بایقرا** میباشد. [۲] این هر سه کتاب به طبع های متعدد سربی و سنگی و نسخ خطی فراوان بدست میآید و **ریو** وصف آنها و ترجمه‌هائی که از آنها شده به تفصیل ذکر کرده است، متن ترجمهٔ **اخلاق محسنی** در **هرتفرد** Hertford در سالهای ۱۸۲۳ و ۱۸۵۰ م. و ترجمهٔ آن بسال ۱۸۵۱ م. بچاپ رسیده است. زیرا آن کتاب مانند **انوارسهیلی** رواج بسیار دارد و برای امتحان زبان فارسی صاحب‌منصبان ادارهٔ **هندوستان** در آن دیار بکار میرود.

۱) کتاب **اخلاق جلالی** نخست در **کلکته** در سال ۱۸۱۰ م. وسپس در سال ۱۲۸۳ هـ.ق. در **لکهنو** بچاپ سنگی بطبع رسیده و در ۱۳۳۴ هـ.ق./ ۱۹۱۶م. تجدید طبع یافته، نسخهٔ خطی نفیسی نیز در تصرف نویسنده است؛ و **مولانا جلال‌الدین دوانی** آن را در **شیراز** بنام امیرزاده **خلیل سلطان** حاکم **فارس**، فرزند **اوزون حسن آق‌قوینلو**، تألیف فرموده. این شاهزاده از ۸۷۴ هـ. تا ۸۸۲ هـ. در **فارس** حکومت میکرده. مولانا در این تألیف به **اخلاق ناصری** خواجه **نصیرالدین طوسی** نظر داشته و خود در آخر آن کتاب میگوید: «حکیم محقق و فیلسوف **مدقق، نصیر الملة والدین محمد الطوسی** که اکثر این لوامع از پرتو اثر اشراق انوار فوائد اوست...».

۲) **اخلاق محسنی** را مولانا **حسین واعظ کاشفی** برای **ابوالمحسن میرزا** فرزند **سلطانحسین بایقرا** تألیف کرد و در ماده تاریخ آن گفته است:

«اخلاق محسنی بتمامی نوشته‌شد　　　تاریخ هم نویس ز (اخلاق محسنی)»

که همان سال ۹۰۰ هـ در میآید. این کتاب در **هندوستان** و **اروپا** طبع‌های متعدد یافته و در سال ۱۸۵۱ بقلم H. G. Keene با نگلیسی ترجمه و طبع شده است.

اخلاق جلالی و اخلاق محسنی

از آنجا که هوش وذوق ایرانی غالباً بیشتر متوجه مباحث تصوف [۱] و ماوراء الطبیعه [۲] است وبعلم اخلاق[۳] (باصطلاح حکما) کمتر توجه داشته ازینرو ارزش بسیاری برای آنها قائل نشده اند؛ فقط از آنجا که از خلال آنها شعاع نوری بآداب و طرز فکر فارسی زبانان میتابد دارای اهمیت اند. **اخلاق جلالی** بسبکی بسیار متکلف و متصنع نگاشته شده و از این سبب در **دانشگاه کمبریج** سابقاً دردورهٔ عالی درس زبان فارسی تعلیم می شده است.

غالباً افکار **ارسطو** بوسیلهٔ ترجمه‌ها و شروح **ابن سینا** در فلسفه و فکر اسلامی نفوذ کرده است. علم حکمت بنظر او تقسیم میشود بدوقسمت: **حکمت عملی** [۴] و **حکمت نظری** [۵] وهریك از آندو بسه شعبه منقسم اند: فلسفهٔ نظری ـ به **ریاضیات** و **طبیعیات** و **الهیات** (ما فوق الطبیعه یا مابعد الطبیعه) و فلسفهٔ علمی : بتهذیب اخلاق ـ Ethics و تدبیر منزل ـ Economics وسیاست مدن Politics . واین مؤلفات اخلاقی که اکنون مورد بحث ماست ازاقسام ثلاثهٔ فلسفهٔ عملی بحث میکند.

هر دو کتاب ـ **اخلاق جلالی** و **اخلاق محسنی** ـ بزبان انگلیسی ترجمه شده وبطبع رسیده اند.

مستر طامسن W. F. Thompson در **لندن** بسال **۱۸۳۹** م .

---

۱) تصوف = Mysticism

۲) ماوراءالطبیعه ، لاهوت = Metaphysics

۳) علم اخلاق = Ethics

٤) حکمت عملی = Practical Philosophy

٥) حکمت نظری = Theoretical philosophy

اخلاق جلالی را بنام :-

« Practical Philosophy of the Muhammadan People »

ترجمه و طبع کرده است . اخلاق محسنی در **هر تفرد** **Hertford** بسال ۱۸۵۱ م . ترجمه و طبع شده ، و خوانندگان انگلیسی میتوانند بآنها مراجعه نمایند .

جلال الدین دوّانی

اما مؤلفان آنها ـ : **جلال الدین محمد الدوانی الصدیقی** [۱] درسال ۸۳۰ ه./۱٤۲٦ م. درقریهٔ

---

۱) **جلال الدین محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی** معروف به : «**ملاجلال دوّانی**» ازاعلام ائمهٔ اسلام وازاجلهٔ علماء وقضات قرن نهم هجری و از اولادخلیفهٔ اول **ابو بکر صدیق** (رض)میباشد . وی درقریهٔ **دوّان کازرون** در سال ۸۳۰متولد ودر دارالعلم **شیراز** بکسب علوم وفضائل پرداخت، تاآنجاکه خودیکی از اساتیدبنام ودانشمندی معروف نزدخاص وعام گردید ، حوزهٔ درس اودر **شیراز** قبلهٔ طالبان علم ازچهار گوشهٔ جهان شد .

وقتی سفری به **تبریز** کرده درحضور **اوزون حسن** با دیگر علماء زمان درمسائل فلسفی و کلامی مناظره هافرمودویکی ازشاگردان خود «**ملاحسین میبدی یزدی**» راامرفرمود که بافحول دانشمندان مباحثه کندواو برایشان غالب آمد. دوانی با احترام واعزاز بسیار به **شیراز** بازگشت ومنصب قاضی القضاة **فارس** باو تفویض گردید .

علامهٔ دوانی همه‌روز، از صباح تاظهر، در مدرسهٔ دارالایتام بتدریس مشغول بود ونیمی دیگر،ازظهیره تامساء، بقضاوت میپرداخت . در **شیراز** با **علامه سید صدرالدین محمد دشتکی** مباحثات و مناظرات دارد . بعد از سقوط سلطنت **ترکمانان آق قوینلو** واختلال احوال **ایران** روز گاروی نیز آشفته گشت وسرانجام بسال ۹۰۸ از **شیراز** مهاجرت کرده بموطن خود **کازرون** رفت ودر آنجا بیمار شده جهان را بدرود گفت. مقبرهٔ او درقریهٔ **دوان** موجوداست.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

کتب و آثار او بسیار، ازجمله: **انموذج العلوم** و **تعریف العلم** و **شرح العقاید العضدیة** و **الاربعون السلطانیة** و **شرح تهذیب المنطق** است که بعضی هنوز زینت چاپ نیافته.

در تصرف نویسندهٔ این حواشی دو نسخهٔ خطی نفیس از **مجموعهٔ رسائل مولانا جلال الدین محمد دوانی** موجود است که یکی بخط شکستهٔ نستعلیق معمول زمان بسیار خوانا و بیغلط کتابت شده و مورّخ است بسنهٔ سبع و اربعین و تسعمایه (٩٤٧) یعنی سی و نه سال بعد از وفات مؤلف تحریر شده و مشتمل است بر رسائل ذیل:

اولاً رسائل عربیه:

١- تفسیر سورة الکافرون ٢- تفسیر سورة العلق ٣- رسالة فی اثبات الواجب ٤- انموذج العلوم ٥- رسالة الزوراء ٦- حاشیه بر تهذیب المنطق ٧- شواکل الحور فی شرح هیاکل النور.

ثانیاً رسائل فارسی:

٨- رسالهٔ تهلیله ٩- رساله در شرح غزل «در همه دیر مغان نیست... الخ» ١٠- رساله در شرح بیت گلشن راز «تفکر رفتن از باطل سوی حق» ١١- رسالة فی تحقیق العدالة ١٢- رساله در ماهیت عدالت و احکام آن ١٣- رسالهٔ صیحه و صدا ١٤- تحفهٔ روحانی ١٥- رسالهٔ قلمیه ١٦- مکاتیب فارسی.

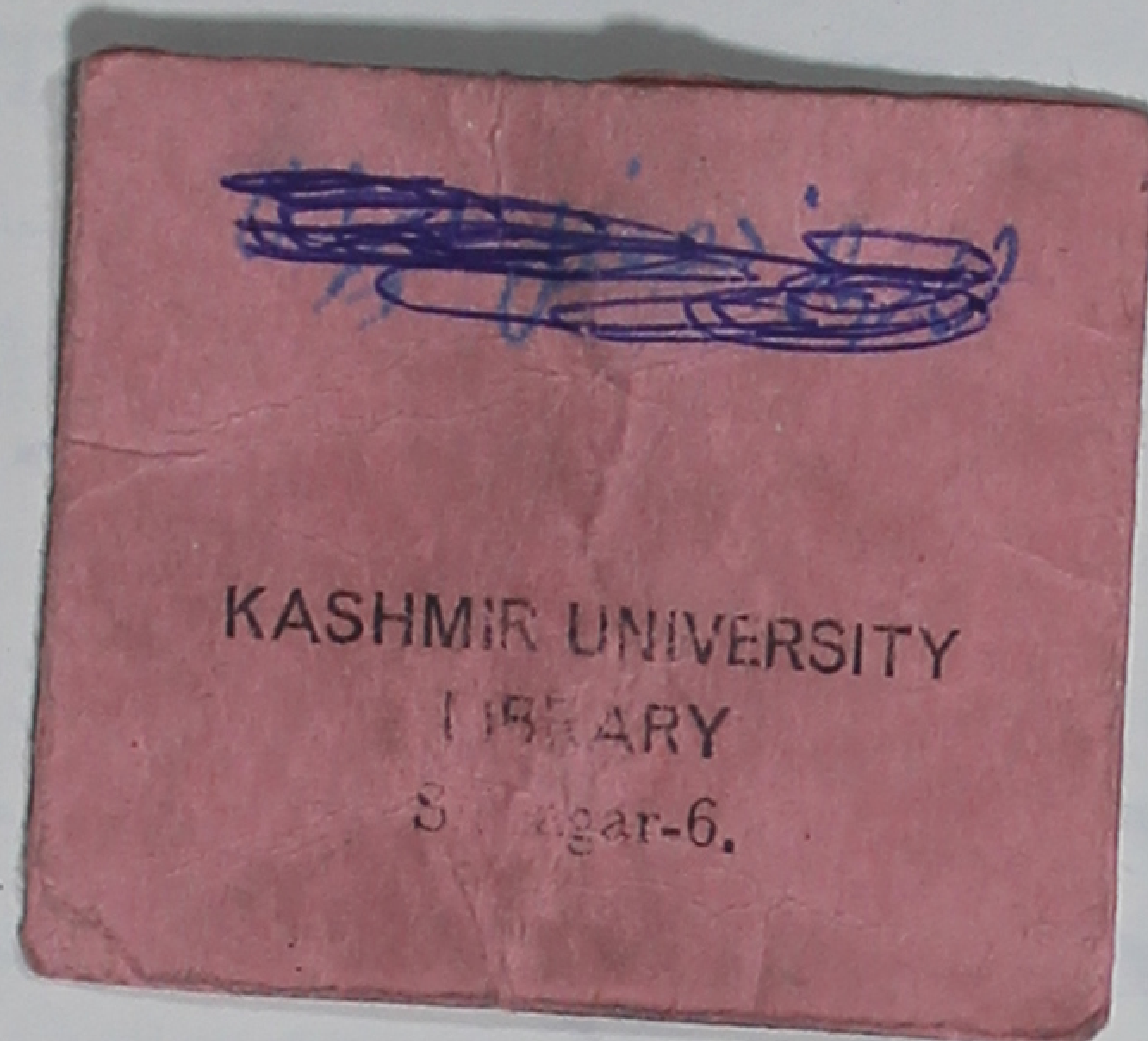
و مجموعهٔ دومی، مکتوب بسال ٩٧٠ ه.ق. که در آن ده رساله از علامهٔ دوانی مدون شده است، و از این ده رساله دو رسالهٔ فارسی «**خواص الحروف**» و «**عرض لشگر**» در مجموعهٔ نخستین نیامده بود. (برای توضیح بیشتر در خصوص **رسالهٔ عرض لشگر** رجوع شود به حاشیهٔ صفحهٔ ٥٨٨ کتاب حاضر).

درضمن **رسالهٔ قلمیه** که محتوی بر رسائل لطیفه و مکاتیب رشیقهٔ مولانا است، سواد وقف‌نامه‌ای مشاهده شد که بامر «پادشاه مغفور **یعقوب سلطان** دیوان حافظی بر مرقد **حافظ** وقف کرد و بر ظهر آن دیوان نوشته شد». چون رقیمهٔ فصیح و بلیغی است که در موضوعی نادر نگارش شده و نمونه‌ای کامل از انشاء عصر است، برای تکمیل فایده عیناً زینت این اوراق میشود:

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد



ص ٦٥٠ سجل مولانا **جلال الدین الدوانی**



بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

«بسمه

رندان خرابات تجریدرا رموزی است که عقلاء خرده‌دان درنیابند، وحریفان بزم‌تفریدرا رسومی‌است که ادباء نکته‌شناس برآن واقف‌نباشند.

ز بور عشق نوازی نه حد هر مرغی است
بیا و نوگل این بلبل خوش الحان باش

مصداق این‌سیاق آنکه شیوهٔ این‌طایفه براین نهج جاری شده که ازمعارف بلند وحقایق‌ارجمند تعبیر بمتبدلان خلیع‌العذار نمایند که جمال آن‌مخدرات‌ازدیدهٔ‌نامحرمان محجوب‌باشد، چنانچه ازمقام فنا بخرابات تعبیر کنند وبه‌می‌اشاره بحقیقة الحقائق‌نمایند. وعلی هذاالقیاس‌صاحب این‌دیوان‌بلاغت‌نشان حافظ اسرار‌المعارف ، ناشرانوار العوارف افیض علیه سجال الالطاف وخص بمن الله تعالی‌بمزایاالاعطاف همین طریقه سلوك داشته اسرارحقیقت‌رادر کسوت‌مجاز برمشاعراهل‌رازجلوه‌داد: شعرحافظ همه‌بیت‌الغزل معرفت است . وجههٔ قصد ایشان تنبیه طالبان‌است برای حقایق بروجهی که ازنظر نامحرمان محجوب‌باشد، لیکن‌طفلان مهدطبیعت که هنوزچشم معنی‌بین نگشوده‌اند وبدرجهٔ بلوغ کمال‌انسانی نرسیده آن اشارات‌عالیه رابرخسائس‌لذات‌جسمانی‌ورذایل مشتهیات‌نفسانی فرود آورند. «الله الله چه‌تفاوت زکجا تا بکجا» و انما الاعمال‌بالنیات، وانما لکل امریءٍ‌مانوی .

چون‌اعانت طالبان‌حقیقت برذمّت ارباب قدرت و اصحاب عظمت وشوکت دینی لازم‌الاداء وفرضی متحتم القضاست ، دربن‌وقت بندگی حضرت سلطان سلیمان مکانی ، ممهّد قواعد جهانبانی مشیّد معاقد کشورستانی ، بانی مبانی ابهت و جلالت ، ثانی مثانی نصفت و عدالت ، السلطان بن السلطان . . . این دیوان براعت نشان را که مجموعهٔ لطائف معانی و نمودار نسخهٔ تصویر مانی است بمقتضای اعطی القوس باریها و اسکن الدار بانیها برمزار فائض الانوار ناظم لطائف آثار وقف فرموده تا طالبان صادق از فیض حقایق‌آن بهره‌مند گردند و ندیمان مجلس طلب بسماع آن نظم در نثار طرب افزایند و صادرات و واردات از سماط مفارقت نوال او نواله

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

یابند و مجاوران و مضیفان از فیض حقائق آن مستفیض گردند والله مفیض الخیر و الکمال وبیده تحقیق الآمال » . انتهی

هم از آثار موجوده که محتوی بر دستخط مبارك این عالم جلیل القدر میباشد، طومار مفصل وقف نامه ایست بسجل و مهر بزرگان و دانشمندان زمان از جمله: **قاضی-عیسی شکرالله ساوجی** (وزیر معروف **یعقوب بن حسن** پادشاه **آق قوینلو**، و نیز سجلی بخط **مولانا جلال الدین محمد دوانی** و **مولانا ابوبکر احمد ابن مسعود الطهرانی** را متضمن است.

این طومار وقف قراء **اصفهانك** و **درزیان** واقع در بلوك **کرارج اصفهان و ولاسان فریدن** است که **ابوالفتح سلطان محمد بن میرزا بایسنغر) ابن شاهرخ تیموری** آن قراء را برای بقعهٔ حسینیهٔ **شهشهان** واقع در شهر **اصفهان** که مدفن **سید شاه علاءالدین محمد فرزند شاه قطب الدین محمد** است، در تاریخ ۱۲ ربیع الاول ۸۵۲ هـ . وقف فرموده است.

طومار مذکور اینك در تصرف جناب آقای **حسین شهشهانی** قاضی دانشمند معاصر است که از نخبهٔ نیکان وزبدهٔ اهل خیر وصلاح میباشند و برحسب خواهش نویسندهٔ این حواشی متن وعکس سجلات مذکور را بانهایت لطف و کرم برای درج در این کتاب باختیار او گذاردند واورا سپاسگزار ومتشکر فرمودند، احسن الله له الجزاء. ذیلاً شرح سجلات درج میشود:

سجلّ **علامهٔ دوانی** در صدر طومار بدین شرح است: «هو الهادی ثبت هذا الاشهاد الشریف عندی، فاشهدت به مرتباً علیه قضیته فی الشریعة المقدسة وانا **محمد بن اسعد بن محمد الصدیقی الدوّانی** والی شرعیات **فارس** بالتفویض السلطانی فی ذیقعدة سنة ۸۸۶». سجع مهر «لااله الاالله الملك الحق المبین الواثق بالصمد الحقیقی **محمد بن اسعد الصدیقی**» ودر ذیل طومار سجل **مولانا دوّانی** بدین نهج است: «بسم الله صحح الاجوبه **محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی** .»

سجل مولانا **ابوبکر طهرانی** و سجع مهرش از اینقرار است: « هو - قوبل

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

دوّان از ولایت **فارس** نزدیك **کازرون** متولد شده ، پدرش در **کازرون** قاضی بوده‌است، وی نیز نخست قسمت عمدهٔ عمر خودرا در همان ولایت گذرانید و در **مدرسهٔ دارالایتام** بیشتر ایام عمر را بتعلیم پرداخت ، سرانجام‌درسال۹۰۸ ه./ ۱۵۰۲م . وفات‌یافته ودر مولد خوددوان، مدفون گشته[1]است؛ دامنهٔ‌صیت‌وشهرت‌اوهم‌درزمان‌حیات‌ازسرحدّات‌موطن‌وی

۱) رجوع‌شود به: **فهرست ریو** ص۴۴۲.

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

هذاالسواد باصله‌الثابت مضمونه لدیّ‌توجد بینهماالتوافق والتطابق وانی‌مستشهد‌بصحتهما و انفاذ مرادهما جماً من العدول الامناء حرّره **ابو بکر بن احمد بن مسعود-الطهرانی**» .

سجع‌مهر-:«رجاءمن‌الله‌نیل‌الامانی‌اناالعبد **ابو بکر الاصفهانی** - سجع‌مهر **قاضی‌عیسی** فرزند وزیر **شکرالله ساوجی** بدین عبارت‌است: «اطلعت علیه و اناالشاکر لنعم الله العبدالضعیف **عیسی‌شکرالله** » .

علامهٔ‌دوانی درشاعری هم‌طبع‌آزمایی‌فرموده اشعاری‌دلاویزدارد، این‌رباعی ازاوست :

ای خال لبت مردم بینائی من — ز آیینهٔ رخسار تو گویائی من

من دورزتو بصدهزاران‌فرسنگ — وآنگه‌تو درون‌دل سودائی من

دراین اواخر ، (اسفند ماه ۱۳۳۴) یکی‌از طلاب دانش‌پژوه حوزهٔ‌**علمیهٔ قم**، موسوم‌به **شیخ علی** که‌خوداز زادگان‌قریهٔ **دوّان**،ودلائل ترقی وتوفیق از آثار او نمایان‌است ، رسالهٔ بلیغی درشرح « زندگانی جلال‌الدین دوانی » بقلم‌آورده وآنچه بدست‌آورده ازمآخذ ومنابع دربارهٔ این‌فیلسوف ومتکلم قرن‌نهم درآنجا جمع‌فرموده . رسالهٔ‌مذکور بانضمام رساله‌ای بنام : «**نورالهدایة**»تألیف‌مولانا درمطبعهٔ حکمت‌**قم** بطبع رسیده است . برای اطلاع‌بیشترازحالات‌آن دانشمندبزرگ‌میشاید که‌بآن کتاب مراجعه شود .

تجاوز کرده و چنانکه گفتیم در دربار سلطان عثمانی نیز معروف شده است[۱]، باوجود این شهرت بسیار چندان اثر مهمی از خود باقی نگذاشته، جز همان کتاب اخلاق و بعضی رباعیات که وی خود آنها را شرح فرموده و نیز غزلی از **حافظ** را شرح کرده است[۲].

اما شرح حال **حسین واعظ کاشفی** مؤلف **اخلاق محسنی** سابقاً ذکر شد.

جواهر الاسرار - لوائح - اشعة اللمعات

سه اثر منثور عرفانی

از آثار عرفانی که بقلم شعر نوشته شده در فصل شعراء بحث خواهیم کرد. امّا در قسمت نثر، از سه کتاب فوق بمنزلهٔ نمونه و مثال ذکری میشود. اولی و سومی شرح کتابی دیگر است، ولی دومی خود کتابی مستقل میباشد.

جواهر الاسرار و ظواهر الانوار نام شرحی است بمثنوی ارجمند **مولانا جلال الدین رومی**، که بقلم **کمال الدین حسین بن حسین خوارزمی** نگارش یافته، این شخص صاحب مؤلفات بسیار است[۳]. وی بدست اوزبکان **ماوراء النهر** در یکی از سالهای بین ۸۳۵ هـ. و ۸۴۰ هـ. کشته شد، و اوشاگرد صوفی معروف **شیخ خواجه ابو الوفا** است. مثنوی معنوی را هم از ایام شباب بدقت مطالعه میفرموده و شرحی مختصر بر آن نگاشته موسوم به: «**کنز الحقایق**». ولی **جواهر الاسرار** را که شرحی مفصلتر است بعداً تألیف کرده. و آن در **هندوستان** بچاپ سنگی رسیده، نسخهٔ خطی

۱) رجوع شود به **فهرست ریو** ص ۴۲۳ و رجوع شود بصفحهٔ ۵۵۹ و ۶۰۵ کتاب حاضر.

۲) رجوع شود بحاشیهٔ صفحهٔ ۳۷۵ و ۶۵۸ کتاب حاضر.

۳) ایضاً **فهرست ریو** ص ۱۴۴.

نیمی از آن در **موزهٔ بریطانیا** موجود است[۱]، ویک قسمت از دفتر دوم نیز در کتابخانهٔ **دانشگاه کمبریج**[۲] یافت میشود. قسمت عمدهٔ این کتاب مقدمه‌ایست شامل بر تاریخ واصطلاحات ومبادی صوفیه.

آن دو کتاب دیگر یعنی **لوائح** و **اشعة اللمعات** از آثار قلم بارور شاعر بزرگ و عارف معروف، **مولانا عبدالرحمن جامی**، است و ذیلاً از آنهر دو سخن خواهیم گفت ـ:

۱ـ اشعة اللمعات

اشعة اللمعات ـ در شرح کتاب **لمعات شیخ عراقی**، است که در فصل سابق ذکر آن رفت[۳]. علاوه بر نسخ خطی که چندان فراوان نیست، این کتاب بدون تاریخ نیز در **ایران** چاپ شده ومشتمل است بر همان کتاب وچند رسالهٔ عرفانی دیگر. در بارهٔ منابع اصلیهٔ این کتاب **جامی** در مقدمهٔ آن میگوید:

« اما بعد نموده میآید که در آن وقت که شیخ عالم عامل عارف عاشق صاحب النثر الفائق والنظم الرایق، «آن زجام کرم ارباب همم را ساقی» **فخر الدین ابراهیم الهمذانی المشتهر بالعراقی** بصحبت قدوة العلماء المحققین و اسوة العرفاء الموحدین ابوالمعالی **صدر الحق والملة والدین محمد القونیوی** قدس الله تعالی سرّهما رسیده است، واز وی حقایق **فصوص الحکم** شنیده، مختصری فراهم آورده وآن را بسبب اشتمال برلمعه‌ای چند ازبوارق آن حقایق **لمعات** نام کرده، بعباراتی خوش واشاراتی دلکش جواهر نظم ونثر برهم ریخته، ولطائف عربی و فارسی درهم آمیخته، آثار علم وعرفان از آن پیدا، وانوار ذوق ووجدان در آن هویدا، خفته را بیدار کند وبیدار را واقف اسرار گرداند، وآتش عشق برافروزد، وسلسلهٔ شوق بجنباند

---

۱) شمارهٔ Add. 14051 رجوع شود به: **فهرست ریو** ص ۵۵۸.

۲) **فهرست کتابخانهٔ کمبریج** Or. 238 .

۳) رجوع شود بصفحهٔ ۱۷۸ ـ کتاب حاضر.

بواسطهٔ آنکه زبانزد «بدنام کنندهٔ نکونامی چند» شده است و دست فرسودهٔ «از راه فتاده بی‌سرانجامی چند» گشته ، اهل تقلید رقم ردّ بر آن کشیده‌اند، ودامن قبول از آن درچیده . واین فقیر نیزچون آن ردّ وانکاررا میدید ، ازشغل بآن فراغتی میورزید . تا آنکه در اینولا اجلّ اخوان الصفاء واعزّ خلّان الوفاء سیّره‌الله علی‌سیرعباده‌العرفاء ، که‌نام خجسته فرجامش درائنای این‌دعا ، بخوبترین‌صورتی ازصور رمزوایما (۱) بین‌الله وبین عباده‌سمت ادایافت . استدعای مقابله وتصحیح آن نمود ، ودرمقابلهٔ آن جزانقیاد چاره نبود . چون‌متصدی این‌شغل گشتم وبر تفاصیل اجزای آن بگذشتم، بهرورقی‌ازآن‌لمعه‌ای از انوار حقائق دیدم ، ودر هر صفحه نفحه‌ای از ازهار معارف شنیدم . باطن را بفهم دقائق انجذابی واقع‌شد ، وخاطررا ازصعوبت ادراك مقاصدآن اضطرابی حاصل آمد ، نسخ‌متن مختلف‌بود وبعضی ازطریق صواب منحرف مینمود ، در مواضع اجمال و مواقع اشکال بشرحهای آن رجوع افتاد ، نه‌از هیچیك مشکلی حل‌شد ونه در هیچکدام مجملی مفصل گشت.

این‌داعیه‌متمکن گشت، که‌از برای‌تصحیح‌عبارات وتوضیح اشارات آن‌شرحی جمع کرده شود ، ملتقط از سخنان مشایخ طریقت ، و کبرای حقیقت ، بتخصیص شیخین کبیرین **محی‌الملة‌والدین محمدبن‌العربی** ومرید وتلمیذوی **صدر الحق والدین محمد القونیوی** ومتابعان‌ایشان قدّس‌الله تعالی اسرارهم . پس‌بمقتضای آن‌داعیه خاطر بارتکاب این‌امر خطیر آرامید ، و بامداد توفیق الهی در زودترین وقتی باتمام‌انجامید ، وچون بسیاری ازآن سخنان که درآن شرح‌اندراج یافته از آن قبیل است که ازتأمل درنیرات‌کلمات متن بردل‌تافته ، میشاید که‌آنرا «**اشعة‌اللمعات**» نام نهند ، وباین وصفش برنظر طالبان جلوه‌دهند . مأمول از ناظران‌منصف، نه‌منکران بعناد متصف ، آنکه چون این مجموعه را درنظر دارند واندیشه برمطالعهٔ آن گمارند؛ هر کجا خیر و کمالی بینند، ازمواهب حق سبحانه وتعالی شمارند ؛ وهر کجا عیب و نقصانی یابند ، بعجز و قصوربشریت راجع دارند ؛ و این کمینه را بخصوصه هدف تیر

---

۱) بتعمیه بعمدوح اشاره فرموده،یعنی جملهٔ: «سیره‌الله‌علی‌سیرعباده» که در وسط‌الله‌و عباده کلمهٔ علی‌سیر- مصحف‌علیشیر- واقع شده‌است .

ملامت نسازند، وخود را در ورطهٔ بدجوئی و بدگوئی نیندازند، والتوفیق من الله سبحانه .».

جامی پس از مقدمه با بیانی طولانی در نکات مختلفهٔ عرفان با نضمام سؤال وجواب بر رفع مشکلات بشرح کتاب پرداخته وسخن را ختم میکند به قطعهٔ ملمع عربی و فارسی که در آن کلمهٔ «تممته» را تاریخ اتمام تألیف قرار داده وآن سال ۸۸۵ هـ. میشود [۱] وقطعه این است :

با آثام هستی است **جامی** اسیر	محی الله آثار اثآمه
بتسوید این شرح توفیق یافت	مقرّاً بزلّات اقدامه
و اذ قال « اتممته » قدبدا	بما قال تاریخ اتمامه

۲- لوائح لوائح جمع لائحه بمعنی: درخش وتابش است، وآن نام رساله ایست درتصوف به نثر، آمیخته برباعیات.

مشتمل برسی لایحه [۲]، وآن کتاب بطور گراور با مقدمه و ترجمهٔ بفرانسه وضمائم بسعی آقای **وینفیلد** E. H.Whinfield [۳] وبدستیاری استاد دانشمند **محمد بن عبدالوهاب قزوینی** چاپ شده، وطبع این کتاب راه را برای مطالعه وتحقیق درتصوف وعرفان **ایران** باز کرده است . این کتاب کوچك درسال ۱۹۰۶ درتحت نظر **انجمن سلطنتی آسیائی لندن** بطبع رسیده است (شانزد همین مجلد از سری جدید ترجمه های شرقی) .

---

۱) تاریخ اتمام کتاب کلمهٔ (اتممته) است وآن سال ۸۸۶ هـ. میباشد نه «تممته» که یکسال کمتر است .

رجوع شود به: **کتاب جامی** تألیف نویسنده ص ۱۸۱ ، طبع **طهران** .

۲) رجوع شود به : **کتاب جامی** ایضاً ، ص ۱۷۰ . جامی لوائح را درطی رباعی نغزی به «شاه همدان» هدیه کرده است و گفته:

سفتم گهری چند چو روشن خردان	در ترجمهٔ حدیث عالی سندان
باشد ز من هیچ مدان معتمدان	این تحفه رسانند بشاه **همدان**

معلوم نشد این شاه **همدان** کیست؟ شاید اهداء به **جهانشاه قره قوینلو** کرده باشد.

۳) **وینفیلد** ، خاورشناس انگلیسی متولد به ۱۸۳۵ ومتوفی ۱۹۲۲ م .

بنظر من یکی از قطعات بسیار زیبای آن کتاب مناجاتی است که در دیباچهٔ آن آمده است. در آنجا میفرماید ـ :

« الهی، الهی! خلصنا من الاشتغال بالملاهی- وارناحقائق الاشیاء کماهی ،غشاوت غفلت از بصر بصیرت ما بگشای، وهرچیز را چنانکه هست بما بنمای،نیستی را بر ما درصورت هستی جلوه مده،واز نیستی برجمال هستی پرده منه، این صورخیالی را آئینهٔ تجلیات جمال خود گردان ،نه علت حجاب ودوری. واین نقوش وهمی راسرمایهٔ دانائی وبینائی ما گردان نه آلت جهالت و کوری .محرومی ومهجوری همه ازماست ما را بما مگذار وما را ازمارهائی کرامت کن، وبا خود آشنائی ارزانی دار ..... » .

آثار فرقهٔ حروفیه (۱)

آثار فرقهٔ حروفیه

درذکر پیروان فرقهٔ حروفیه که درفصل سابق صورت تحریر یافت، به بعضی کتب اصلی که از طرف بزرگان آن طائفه یاراجع بآنان تألیف شده است اشاره شد . ازمد نظر ادبی خالص بیشتر این کتب و آثار (باستثنای بعضی کتب منظوم مانند: «**اسکندر نامه**» (۲) چندان قدر و قیمتی ندارند (۳)، گرچه ازلحاظ

۱) دربارهٔ زندگانی وآثار **فضل الله استر آبادی** مؤسس فرقهٔ حروفیه آقای **دکتر صادق کیا** استاد دانشمند دانشگاه **تهران** در کتاب پر ارزش «**واژه نامهٔ گرگانی**» که بسال ۱۳۳۰ هـ. ش جزو انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است اطلاعات دقیق ومفصلی بدست داده اند . در این کتاب نمونه هائی از نوشته های فضل الله بزبان گرگانی باترجمهٔ فارسی آنها آمده است وهمچنین در آن اززبان پیشین استر آباد که فضل الله در **جاودان نامه** و **نوم نامه** و **محبت نامهٔ** خود لغاتی استعمال کرده فرهنگی کامل فراهم ساخته اند .

مزید اطلاع را رجوع شود بمقالهٔ همان استاد ذیل عنوان : «آگاهیهای تازه از حروفیان» که درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات سال دوم شمارهٔ ۲ ص ۳۹ تا ۶۵ بچاپ رسیده است .

۲) ترجمه وطبع مسیو **کلمان هوارت** Cl . Huart در جلد ۹ سلسلهٔ اوقاف **گیب** .

۳) این معنی دربارهٔ آثار حروفیه بفارسی صادق است و الا از ترکی ، چنانچه قبلاً گذشت، مستر **گیب نسیمی** را اولین شاعر حقیقی زبان ترکی عثمانی شمرده است ، رجوع شود بصفحهٔ ٥١٤ همین کتاب .

مطالعات درمذاهب ومعرفةالنفس شاید بسیار جالب باشند.

برای خوانندهٔ بی سابقه، کتاب **جاویدان نامهٔ فضل الله استرآبادی** هرچند که مطالبی چنداز اسرارنهانی رامشتمل باشد، خودیك رشته افکاردرهم و آشفته و نامفهوم بیش نیست؛ و تنها چیزی که از نوشتجات عدیدهٔ او قابل فهم ومطالعه است، همانانامه ایست که به یکی از شاگردان خود یك شب قبل ازقتل خویش نگاشته. ازاین نامه همچو برمی آید که: **فضل الله** را در **شیروان** بقتل رسانیده اند (؟) و **آن** مکان را بااشاره بواقعهٔ شهادت **امام حسین(ع) کربلای** خود [۱] خوانده است.

چنانکه گفته شد، این فرقه کار مهمی در **ایران** صورت ندادند و بعداز فنای مؤسس و جانشینان او این طائفه بکلی در آن کشور از میان رفتند،

نفوذ عقاید حروفیه در ترکیه

بر خلاف در **ترکیه** عقاید ایشان انتشاری بسیار یافت. وباوجود همه آزارها و عقاب‌ها که در بارهٔ این فرقه مورخان ترك ذکر کرده اند، جماعتی کثیر پیرو آن شدند، که ازجمله مهم ترین فدائیان آنان یکی **نسیمی** شاعر است که اورا زنده‌زنده بجرم فسادعقیده درشهر **حلب** پوست کندند، در سال ۸۲۰ هـ. / ۱۴۱۷ م. **مستر گیب** تفصیل جالب توجهی از او و از **فرقهٔ حروفیه** و همچنین از شاگرد وی **رفیعی شاعر ترك**، مؤلف «**بشارت نامه**» ذکر میکنند [۲]. دراینجا این نکته جالب نظر است که کتب حروفیه غالباً دارای نام و عنوانی است که باکلمهٔ «نامه» ترکیب یافته؛ مثلاً درزبان فارسی این کتب: **آدم نامه**، **عرش نامه**، **هدایتنامه**،

---

۱) رجوع شود به: مقالهٔ دوم **پرفسور براون** در **ژورنال آسیاتیك** مندرج ژویهٔ ۱۹۰۷م. ص۹.

۲) رجوع به: **تاریخ شعر عثمانی** تألیف **گیب**، جلداول - ص۳۳۶-۳۸۸.

استوانامه، **کرسی نامه**، **محبت‌نامه** و غیره در دست میباشد. و در زبان ترکی علاوه بر کتاب **بشارت نامهٔ** مذکور، کتابهائی بنام **آخرت نامه** **فضیلت نامه**، **فقرنامه** - وبسیاری دیگر که اسامی آنها درمقالهٔ دوم این جانب درباب ادبیات حروفیه که در **روزنامهٔ آسیائی سلطنتی انگلستان** بتاریخ ژویهٔ ۱۹۰۷ نوشته‌ام بتفصیل مندرج است. باآنکه درآنجا از ٤٥ کتاب خطی این طائفه باختصار ذکر شده است، معذلك فهرستی که در آن مقاله آمده کامل نیست؛ وهنوز بطوردقیق بحث وتحقیق درآنهانشده واستحقاق مطالعه و استقراءِ زیادتری دارد.

ذکر فرقهٔ حروفیه در کتب انگلیسی و فرانسه

تاحدّی برای تدقیق و کنجکاوی راجع باین طائفه و فهم تاریخ و ادبیات ایشان میتوان بطور اختصار در آنچه بزبان انگلیسی و فرانسه درباب آنها نگاشته‌اند مطالعه نمود. مثلاً آنچه که من در باب کتاب **جاویدان کبیر** (۱) در دومقاله‌ای که در **روزنامهٔ انجمن آسیائی انگلستان** نگاشته ام و فصلی که **مستر گیب** در **تاریخ اشعار عثمانی** نگاشته و نیز در کتابی که در سلسلهٔ انتشارات **گیب** بجلدنهم سال ۱۹۰۹ طبع‌شده وموسوم‌است به:

« Textes Persans relatifs à la secte des Houroûfis, publiés, traduits et annotés par M. Clément Huart, suivis d'une Etude sur la Religion des Houroûfis, par le Dr. Rizà Tevfiq, connu sous le nom de Feylesouf Rizà.»

---

۱) رجوع شود به: **فهرست نسخ فارسی دانشگاه کمبریج** تألیف **براون** ص۶۹.

ردّ اسحق افندی بر حروفیه ردّی که **اسحق افندی** بر **حروفیه** بزبان ترکی بسال ۱۲۸۸ هـ. نوشته و بسال ۱۲۹۱ هـ. چاپ شده موسوم است به: «**کشف الاسرار و دفع الاشرار**»، گرچه بعباراتی سخت وخشن تحریر شده ولی مطالب آن بصحت مقرون ومنطبق بر تحقیقات دقیق میباشد. در آن کتاب مؤلف بعداز خطبه چنین مینویسد ـ :

« معلوم باد که از تمام این فرق که خودراوقف ضلالت مسلمانان کرده‌اند، **فرقهٔ بکتاشیه** گناهکارتر ازهمه‌اند، وهرچند از کردار و گفتار ایشان واضح است که آنها مسلمان حقیقی نیستند، معذلك درسال ۱۲۸۸ این معنی را کاملاً ثابت ومحقق ساختند. کتبی که این جماعت بنام **جاویدان** نگاشته‌اند شش کتاب است، که یکی از آنها را زعیم این فرقه **فضل الله حروفی** تألیف نموده، وپنج دیگررا جانشینان وخلفای او تحریر کرده‌اند. و هرچنداز این کتابهای پنجگانه کفر و زندقه بوضوح نمایان است، واین طایفه عادت بر آن دارند که آن کتب را در خفا درمیان خود تعلیم کنند و مطالعه نمایند، ولیکن چنانکه **فرشته‌زاده** در **جاویدان** خود موسوم به «**عشق نامه**» تااندازه‌ای پرده برروی کفریات خویش افکنده، باز درسال مذکور پیروان اوجسارت کرده آن کتاب‌را طبع وانتشاردادند. علیهذا بدون خلاف تحریر رساله‌ای برای انتباه مؤمنین و بیان حقیقت ماهیت کفرآمیز آن مبادی در کتب ایشان صورت وجوب فوری داشت، وازینرو باعتماد خدای متعال بر تحریر این رساله همت گماشتم و آن را در سه فصل تألیف نمودم ازاینقرار ـ:

فصل اول: بیان اصل ومبدأ **فضل الله حروفی** و اصول و قواعد بعضی از **بکتاشیه**.

فصل دوم: بیان کفریات **جاویدان ـ فرشته‌زاده**.

فصل سوم: بیان کفریاتی که در دیگر **جاویدانها** آمده است.

بعد از ذکر مختصری از **قرامطه** و دیگر فرق قدیمه، و ذکر

فضل الله استرآبادی مؤسس فرقهٔ حروفیه، نویسنده بیان میکند چگونه پسر تیمور، **میرانشاه**، اورا بقتل رسانید. «بحکم وی طنابی بپای او بسته وعلی رؤس الاشهاد در کوچه وبازار کشیده ووجود خبیث اورا ازاین دنیا زائل کردند». وبعد ازوی نه خلیفهٔ او در اطراف ممالك اسلام منتشر شدند و از آن میان آنکس که به **علی الاعلی** (۱) ملقب بود بصومعهٔ **حاجی بکتاش** در **اناطولی** در آمد، وقلوب ساکنان آن خانقاه را بسوی خود جلب و نهانی تعلیم مبادی ونشر **جاویدان** را آغاز کرد. و مدّعی بود که آنها اسرار ورازهای مخفی **حاجی بکتاش** است، وآنجمله را «اسرار» نام نهاد وپاداش افشای آنها مرگ بود. برای آنکه بعضی رموز تاریك و صفحات مبهم **جاویدان** کشف و فهم شود رساله‌ای بنام **مفتاح الحیات** تألیف کرده‌اند. که هر کس آن را نداشته باشد معانی و غوامض کتاب **جاویدان** را درنمی‌یابد.

باوجود همهٔ این احتیاطات درمملکت عثمانی، چندمرتبه **حروفیه** و **بکتاشیه** گرفتار عقابهای شدید شدند. که یکی از آن جمله در این

عقاب وعذاب حروفیه در کشور عثمانی

اواخر بسال ۱۲۴۰ هـ. اتفاق افتاد، در زمان **سلطان محمود خان**. بسیاری ازآنان دراین واقعه کشته شدند و خانقاههای آنان خراب و اموال آنان بپیروان فرقهٔ **نقشبندیه** واگذار شد. بسیاری از مشایخ و مریدان آنان که جان در بردند در سلك دراویش **نقشبندیه** و **قادریه** و **رفاعیه** و **سعدیه** منسلك شدند، ودر آنجا با کمال حزم واحتیاط محرمانه

---

۱) **علی الاعلی** خلیفهٔ **فضل الله استرآبادی** متوفی به‌سال ۸۲۲ هـ./ ۱۴۱۹م.

به نشر مبادی خود پرداختند . باوجود همهٔ این مصائب وشدائد دوباره آن عقاید بزودی تجدید حیات یافت ، وهم اکنون درممالك **ترکیه** ، برخلاف **ایران** که اصل ومنشاءِ این جماعت است ، **بکتاشیه** انتشاری وسیع دارند، وظاهراً اکنون در **ایران** اثری ازوجود این فرقه باقی نیست ، با این همه بلاشبهه بسیاری ازتعالیم وعقاید آنان هنوز در میان عرفاءِ آن سرزمین وجود دارد؛ ونیز بسیاری ازنظریات عجیبه واصطلاحات غریبهٔ ایشان بامبادی فرقی مانندجماعت **بابیه** آمیخته شده است که شرح آن بعداً خواهد آمد .

ادبیات ترکی دراین دوره

در این کتاب کراراً این قاعده را ذکر کرده‌ایم ، که تاریخ ادبی يك قوم و ملت به معنای عام خود محدود و محصور بآثاری که بزبان ملی خود مینویسند نیست ، بهمین نظر کتب عربی را که بخامهٔ دانشمندان ایرانی تألیف شده است در **نظری بادبیات ترکی** این کتاب همواره مورد بحث قرارداده‌ایم . اینك بهمان دلیل سخنی چند ازادبیات وسیع وقابل توجه ترکی، که درقرن نهم دردربار تیموریان خاصه در **هرات** زمان سلطنت **ابوالغازی سلطانحسین** (۸۷۸-۹۱۱ه./ ۱۴۷۳-۱۵۰۵ م.) انتشاریافت، دراینجا ضرورت دارد .

برخی از کسانیکه پدیدآورندهٔ آثار ترکی میباشند، غالباً ازنژاد ترك بوده وایرانی نمیباشند ، ولی هم در **ماوراءالنهر** وهم در **ترکستان** دوزبان فارسی وترکی دوش بدوش یکدیگر انتشار و رواج کامل داشته است؛ هنوزنیز هردوزبان درآنجا انتشاری وسیع دارد. نفوس متکلمان باین دولسان ازآن زمان تاکنون همواره تعدادی قابل توجه است . ازآنجا که

زبان فارسی بیشتر بمزیّت حسن تعبیر و کثرت اصطلاحات لطیفه متمایز است، ازینرو بیشتر مورد استعمال واقع میشده . حتی سلاطین و امراءِ ترک‌نژاد تیموری مانند: **الغ بیگ** ، **بایسنغر**، **میرزا حیدر دوغلات** و حتی شخص **سلطانحسین بایقرا** همه زبان فارسی را در مقاصد ادبی خود بکار میبرده‌اند . تنها امیر کبیر **علیشیر نوائی** بیش از هر کس بر تقدیم و ترفیع زبان ترکی جغتائی بذل مساعی نموده و آنرا درجه و منزلت یکی از السنهٔ ادبیه داده است .

خدمات میر علیشیر نوائی بزبان و ادبیات ترکی

در رساله‌ای که بهمان زبان نگاشته و آن را «**محاکمة‌اللغتین**» نام داده ، **میر نوائی** در اثبات برتری مقام و رجحان پایهٔ ترکی بر فارسی سعی بسیار فرموده است . از آثار و تألیفات عدیدهٔ وی سابقاً سخنی گفته‌شد[۱] ؛ هر کس اطلاعات وسیع‌تری بخواهد، باید بمقاله‌ای که مسیو **بلن** فرانسوی M. Belin در **مجلهٔ آسیائی فرانسه** بسال ۱۸۶۱ م. نوشته است مراجعه نماید. ونیز باید مقاله‌ای دیگر از همان شخص که در باب کتاب **محبوب القلوب امیر علیشیر**[۲] نگاشته و در همان مجله

۱) برای بحث و مطالعهٔ کتب و آثار **میر علیشیر**، باید تحقیقاً مراجعه نمود به‌مطبوعاتی که **جمهوری شوروی اوزبکستان** بمناسبت جشن پانصدهٔ تولد او در **تاشکند** بسال ۱۹۴۸ م. طبع وانتشار داده‌است. آثار این امیر دانشمند بتمام السنهٔ **جماهیر شوروی** بطبع رسیده و محققان آن کشور در آن باره تحقیقات دقیق و مفصل کرده‌اند .

۲) کتاب **محبوب القلوب** ظاهراً در **اسلامبول** بسال ۱۸۷۲ م. بطبع رسیده است .

بسال ۱۸۶۶م. طبع شده است، مطالعه فرماید وعنوان آن مقاله این است :

" Caractères, Maximes et Pensées de Mir Ali-Chir Névâii "

دولتشاه در خاتمهٔ کتاب **تذکرة الشعراء** خود چندین تن از شعراءِ ترك زبان را در عداد معاصران خود ذکر میکند. هم چنین نام مؤلفات عدیده و آثار بسیار بدین زبان نثراً و نظماً در **فهرست ریو** از کتب ترکی خطی **موزهٔ بریطانیا** آمده است که همه مولود این عصر و زمان میباشند.

باهمهٔ اینها، جز برای محصل ادبیات ترك، برای دیگران تحصیل این لهجهٔ خاص ترکی (جغاتائی) بزحمت آن نمیارزد. مگر محض قراءت کتابیکه دراین زمان در نوع خود منحصر بفرد وبهمان زبان جغاتائی نوشته شده وآن به «**بابر نامه**»، یایادداشتهای **بابر پادشاه هندوستان** نامبردار است[۱]. بهرصورت قراءت ترجمهٔ انگلیسی[۲] یافرانسوی آن برای طلاب تاریخ **ایران وهندوستان**، درصورتیکه بآن دو زبان آشنائی داشته باشند، لازم است. شوروشوقی که نسبت باینکتاب نفیس ازطرف مترجمان آن یعنی **ارسکین انگلیسی**[ ] و **پاوه‌دکورتی فرانسوی**[۴] بظهور رسیده و دیگران که همه بر سر این کتاب زحمت کشیده‌اند، بهیچوجه نمیتوان

---

۱) رجوع‌شود بصفحهٔ ۵۴۸ ازهمین کتاب.

۲) ترجمهٔ فرانسوی این کتاب بقلم **پاوه‌دکورتی** Pavet de Cour - teille مستقیماً از اصل ترکی گرفته شده . بنا براین بر ترجمهٔ انگلیسی آن بقلم **ارسکین و لیدن** Leyden که ازمتن فارسی ترجمه کرده‌اند ترجیح دارد .

۳) رجوع‌شود به : **تاریخ هندوستان** ج اول ص ۵۲۲ ، تألیف **ارسکین**

۴) رجوع‌شود بمقدمهٔ ترجمهٔ فرانسوی ص ۲ .

بمبالغه وافراط نسبت‌داد ، زیرا کسانی که آن کتاب را بادیدهٔ دقت تصفح کرده‌اند،میدانند که این کتاب دارای مزایا و اختصاصاتی است و مؤلف آن‌دارای اوضاع واحوال‌خاصی است که بآن کتاب اهمیت ومقام‌ممتازی عطامیکند .

محال است که بتوان آن کتاب را بهتر از **الفینستون** انگلیسی [۱] وصف کرد. وی آن را چنین توصیف‌میکند :

همه کسانی که بابرنامه‌را خوانده‌اند آنرا ستوده‌اند

« **بابرنامه** مشتمل است برسرگذشت دقیقی اززندگانی یك‌تن از سلاطین بزرگ تاتار که درطی آن بطورطبیعی آراء و تمایلات خود راخالی از هرگونه پرده‌پوشی ، و خودداری ، ودر عین‌حال بیرون ازهرگونه احساسات مبالغه‌آمیز تعصب ، با بیطرفی وباکمال صراحت بیان کرده‌است .

اسلوب تحریر کتاب بسیار ساده و بی‌تکلف ودر همان حال زنده و روح‌بخش است . ومانندآئینه مزایای اهل عصر و مملکت خودرا در مظاهر و رفتاروکردار واحوال بوضوح وجلای‌تام منعکس‌میسازد. ازاین‌حیث آن‌راتنها نمونه‌ای ازتاریخ حقیقی در **آسیا** بایددانست، زیرانویسندگان‌معمولی‌در کتب‌خویش همه‌ازاعمال وتشریفات سلاطین شرح وبسطی پراز طنطنه وطمطراق میدهند،ولی سرگذشت حقیقی احوال وحتی رفتار وحوادث همان‌طبقه‌را ازقلم می‌اندازند ، ازآن طبقه که بگذرد از

---

۱) رجوع‌شودبه **هندوستان** جلددوم ص۱۱۷ .

الفینستون (مونت‌استوارت) Elphinstoe, Mountstuart

از رجال معروف **انگلستان** وازعمال آندولت در **هندوستان** صاحب آثار مهمه‌در علم‌تاریخ‌وسیاست‌وشرق‌شناسی‌است.متولد در ۱۷۷۹م. در **اسکاتلند**ومتوفی‌در۱۸۴۱م. در **لندن** .

سایرطبقات زیردست بکلی‌چشم میپوشند ، امادر **بابر نامه** برخلاف - اشخاص‌وذوقیات والبسه وعادات وافرادهمه بیان‌شده وباوصفی هرچه دقیق‌تر آن مطالب‌را مجسم‌ساخته ، چنانکه خواننده‌خودرا درمیان‌آنها میپندارد ، توگوئی‌آن اشخاص‌را میبیند و اخلاق وصفات‌آنها رامعاینه‌می‌کند. ازممالك وبلاد ومناظرواقالیم‌ومحصولات‌ومصنوعات ظریفه وصنایع یدی شهرهائیکه **بابر** خودمسافرت کرده‌چنان‌توصیف‌میکند که در دقت‌وصحت و روشنی حتی درسفرنامه‌های‌سیاحان‌جدیدنظیر آن‌را کمترمیتوان‌یافت . مخصوصاً اگر اوضاع واحوالی که نویسنده درموقع ونگارش‌آن یادداشتها داشته است درنظر بگیریم براستی ازتحریرآن بشگفت وحیرت میافتیم» .

این‌بودسخن **الفینستون** دربارهٔ **با برنامه**، وحقیقةً آن کتابی‌است فوق‌العاده ساده وبی‌تکلف ، مثل‌آنست که نویسنده‌ای‌روزنامهٔ احوال‌خود رابرای تسلیت‌نفس خودنگاشته باشد، نه‌برای مطالعهٔ حتی نزدیکترین دوستان خود ؛ شاید بتوان گفت که هیچ پادشاهی بهیچ صورت **تا** کنون نه‌چنین کتابی نوشته ونه‌اعترافات‌او باین‌پایه انتشار یافته است .

بابر، درهمان‌حال که غالب‌حوادث‌عظیمهٔ‌تاریخی راکه خودبنفس خویش‌درآنها شرکت‌داشته‌کاملاً ثبت‌میکند ، بهیچوجه ازذکرجزئیات نیزغافل نمانده است . مثلاً یك‌جا بیان میکند که چگونه برای اولین بار در ۲۳سالگی در سال ۹۰۹هـ . / ۱۵۰۳ م. صورت تراشیده است (۱) ، یااولین‌دفعه ستارهٔ‌سهیل‌را چگونه درآسمان مشاهده کرده (۲)،یانخستین بارکه هوس نوشیدن شراب‌نموده در **هرات** درسال ۹۱۲هـ . / ۱۵۰۵ م. اتفاق‌افتاده (۳).

---

۱) رجوع شود به **بابرنامه** طبع **ایلمینسکی** صفحهٔ۱٤٦

۲) » » » » ۱۵۳

۳) » » » » ۲۳۹

همچنین شرح میدهد نخستین باری که طبع خود را بسرودن ابیات ترکی آزموده است [۱]. همچنین چگونگی زواج بدفرجام خود را با **عایشه سلطان بیگم** حکایت مینماید [۲]، و نیز عشق پرشور و بی‌حد خود را با محبوبهٔ خود، **بابری** [۳]، و مجالس بزم باده گساری [۴]، و نیز تفصیل انگور چینی [۵] و شرح یك مجلس شراب که در آن خود از شرب مسکر عمداً اجتناب کرده است تا بهوشیاری اثر مستی را در دماغ همگنان مشاهده کند و کیفیت آن را شخصاً تحقیق و معاینه نماید [۶]، همه قابل توجه است.

سابقاً ذکر شد که ارزش ملاحظات و دقایق جغرافیائی آن کتاب تا چه پایه است، لیکن یادداشتهای او دربارهٔ نباتات و حیوانات **آسیای مرکزی** و **هندوستان** نیز بهمان حد قابل تحسین میباشد. همچنین قضاوت دقیق و خالی از جانب داری که نسبت بصفات و عادات مردم فرموده حتی دربارهٔ خویشان خانوادهٔ سلطنت و رجال معروف معاصر، همه دارای فائدهٔ بسیار و ارزش بیشمار است.

از نظر مطالعات فعلی ما، هیچ قسمت از آن یادداشتها جالب‌تر و

---

۱) رجوع شود به **بابرنامه** طبع **ایلمینسکی** صفحه ۱۰۷

۲) « « « « ۶۲

۳) « « « « ۶۳

٤) « « « « ۲۹۱ و ۲۹۳ و ۳۰۵

۵) « « « « ٦

٦) « « « « ۳۰٤

وصف رجال ادب وهنر در بابر نامه

سودمندتر ازآن قسمت نمیباشد که بذکر رجال ادب واساتید شعر وصاحبان قلم وهنرمندان مخصوص ساخته است [۱] ، باختصاص در بارهٔ رجال دربار **ابوالغازی سلطانحسین** وجه امتیازی قائل شده ، نخست از شخص آن پادشاه وسپس وزیر نامدار وامیر کامل عیاراو ، یعنی **میرعلیشیر** [۲] سخن کرده‌است . چونکه سراسر آن فصل‌رامیتوان بزبان‌فرانسه درترجمه‌ای که **پاوه‌دکورتی** [۳] از آنکتاب فراهم‌ساخته مشروحاً مطالعه نمود (صفحات ۳٦٤ تا٤١٥) . دراینجاکافی‌است که بطوراختصار بعضی‌ازفقرات مفیدآن کتاب‌را نقل نمائیم .

وصف سلطان حسین میرزا

ازآنجمله بعدازآنکه دربارهٔ‌تولد ووفات‌وخانواده وصورت ظاهر **سلطانحسین میرزا** سخن میگوید، **بابر** عقاید مذهبی اوراوصف کرده تمایل وی را نسبت‌بمبادی **تشیع** ذکر میکند که چگونه در بدو سلطنت خویش بآن طائفه گرائید . ولی **میرعلیشیر** ازاو جلو گیری‌نمود . هم‌چنین ببیماری رماتیسم مزمن وی اشاره میکند که این مرض او را ازاداءِ فریضهٔ صلوة بازمیداشت، ولی‌برای‌غفلت ازاداءِ صوم هیچگونه عذری نداشت . عبارت اواین‌است [۴] .

---

۱) رجوع شود به **بابرنامه** طبع **ایلمینسکی** صفحهٔ ۲۲۱-۲۳۱ .

۲) » » » ۲۰۳-۲۱٤ .

۳) **پاوه‌دکورتی** Pavet de Courteille رجوع‌شود بصفحهٔ ٥٤٨و٦٦۳ ازهمین کتاب .

٤) نقل‌ازترجمهٔ **فارسی بابرنامه** طبع **بمبائی(ملك‌الکتاب)** .

«دراول گرفتن تخت تاشش هفت سال تایب بوده، بعداز آن بشرابخواری افتاده، نزدیك بچهل سال در **خراسان** پادشاه بود ، هیچ روز نبود که بعدازنماز پیشین شراب نخورد ، اما هر گز صبوحی نمیکرد . پسران و جمع سپاهی وشهری اورا این حال بود ، بافراط عیش وفسق میکردند ، اما شجاع و مردانه کسی بود . بارها خود شمشیر رسانیده بود ، از نسل **تیمور بگ** معلوم نیست که هیچکس برابر **سلطانحسین میرزا** شمشیر زده باشد . طبع نظمی همداشته ، دیوان هم ترتیب داده بود ، ترکی میگفته تخلص[1] او «**حسینی**» بوده[2] وبعضی ازابیات او بدنیست. اماتمام دیوان میرزاده ریك وزن است» .

نیز مینویسد وسعت مملکت او در **خراسان** از مشرق به **بلخ** واز مغرب به **بسطام** و**دامغان** از شمال به **خوارزم** (خیوه) و از جنوب بد **قندهار** و **سیستان** میرسید . بعد از آن باز میگوید : « عصر وزمان وی بسیار زمانی عجیب بود و **خراسان** مخصوصاً **هرات** پر بود از مردمان هنرمند و صنعتگران بی‌نظیر ، و هر کس کاری برعهده میگرفت همت و عنایت او مصروف بود که آن کاررا به‌منتهای کمال برساند .»

وصف میر علیشیر نوائی

بعدازذکر آن پادشاه از **میر علیشیر** بحث میکند و ذوق شعری اورا بسیار میستاید ، می گوید وی دراشعار عاشقانه وغزلیات ورباعیات منزلتی عالی

---

۱) تخلص = Nom de guerre

۲) درمتن انگلیسی تخلص سلطان را «**حسن**» نوشته درصورتیکه مسلماً تخلص او «**حسینی**» بوده است ، معلوم نیست این اشتباه از کجا ناشی شده . (رجوع شود به **مجالس النفائس** طبع مترجم ص۱۳۱) .

دارد ولی در فن منشآت درجهٔ او پائین‌تر است . هرچند اشعار او بزبان ترکی‌است، ویرانیزدیوانی‌فارسی میباشد که در آن تخلص «**فانی**» کرده است . وی حامی وپشتیبان بزرگ صنایع ظریفه و ادبیات بود و نقاشان زمان‌مانند **بهزاد** و **شاه‌مظفر** که در آنزمان شهرت‌عظیم حاصل کردند غالباً مدیون تشویق او میباشند . وی مردی دیندار و مسلمانی متعصب و ملتزم رعایت‌آداب شریعت بود . به‌شطرنج شوقی و ولعی بسیار داشت و از اینجهت او بر **پیر مرتاص** حکیم سبقت گرفته بود ، که او در زمان واحد بادوحریف ماهر شطرنج میباخت ـ بایکی در حضور و با دیگری درغیاب . نیز میگوید که : این‌امیر مجرّد میزیست ، واز علاقهٔ زوجیت آزاد زندگانی میکرد و با دوستان خود بسیار آزاد بود و مساهله و مسامحه‌روامیداشت.«یك روز در مجلس شطرنج **علیشیر** یك پای خود را درازمیکند وبه . . . **ملابنائی** میرسد . **علیشیر بیگ** بمطایبه‌میگوید : عجب‌بلائیست **هری** درآنجاا گرپائی درازمیکنند به . . شاعری‌میرسد بنائی‌میگوید :

«اگر جمع کنی‌هم‌به . . . شاعرمیرسد» (صفحهٔ ۱۱٤ طبع بمبئی)

ذکر شیخم بیگ سهیلی

شیخم بیگ متخلص به‌**سهیلی** نام‌یك‌تن دیگر ازامراءِ **سلطانحسین** است که وی‌را نیزقریحت وذوق شعری‌بود ، ولی عیبی که برسخنش میگرفتندآن بود که افکار و الفاظ رعب‌انگیز پرمخافت و بی‌موقع بکارمیبرد.

ازجمله ابیات‌او یکی‌اینست ـ :

«شب‌غم گردباد‌آهم ازجا برد گردون را فروخورداژدهای‌سیل‌اشکم‌ربع‌مسکونرا»

مشهور است که نوبتی‌این بیت را درخدمت **مولاناعبدالرحمن**ـ

جامی خوانده است و مولانا فرموده که «شما شعر میگوئید یا آدم میترسانید؟».

پس از آن **بابر** از **کمال الدین حسین گازرگاهی** سخن گفته ودر بارهٔاو می‌نویسد: ـ «مولانا هرچند صوفی‌نبود، تظاهر بتصوف میکرد، برای آنکه با دیگران در اطراف دستگاه **علیشیر بیگ** جمع شده و در وجد [1] وسماع [2] آنان شرکت نماید. لیکن آنمردرا مبادی واصولی بهتر از غالب آنان‌بود وازاین لحاظ قابل‌توجه وذکر است، واِلّا اوراوجه امتیازی که قابل ذکر باشد نیست [3]. او کتابی تألیف نموده موسوم به **مجالس العشاق** که تألیف آن‌را بنام **سلطانحسین میرزا** نسبت داده است [4]. آن تألیفی است ضعیف و غالب محتویات‌آن اکاذیب بیمزه و وجعلیات‌نامناسب که بعضی‌ازآنها بحد کفر وزندقه‌میرسد. درآن نسبت عشق‌مجازی به‌غالب انبیا وائمه‌داده وبرای هریك داستانی ازفسق‌وفجور اختراع کرده است. دیگر ازعلائم حمق‌وسخافت اوآن است که باوجود آنکه‌درمقدمه آن کتاب‌راتألیف‌خود**سلطانحسین میرزا** دانسته‌وباو نسبت

ذکر کمال‌الدین گازرگاهی

---

۱) وجد: Ecastasy

۲) سماع: Mystic music

۳) عبارت ترجمهٔ‌فارسی **بابرنامه**، طبع **بمبائی**، چنین است: «**کمال الدین حسین گازرگاهی** اگرچه صوفی‌نبود، متصوف‌بود ودرپیش **علیشیر بیگ** اینچنین متصوفان‌جمع‌شده وجدوسماع میکردند، ازاکثرآنها اصول‌این بهتر بوده ...». ظاهراً مقصود ازاصول اصطلاح اوزان موسیقی‌باشد، نه‌اصول بمعنی «پرنسیپ» چنانکه مرحوم **براون** گمان کرده‌است.

٤) رجوع‌شود به: صفحات ٦٣٧ تا ٦٣٩ همین کتاب.

داده‌معذلك غالباً دراثنای کتاب هرجا اشعار وابیات خود را گنجانیده است درصدر آن نوشته «لمؤلفه».

راجع بجامی وسیف‌الدین تفتازانی

در بارهٔ **جامی** که بزرگترین شاعر آنعصر است، **بابر** زبان بانتقاد نگشوده بلکه باختصار واحترام از آن استاد یاد کرده، همین قدر گفته است ـ :

«درعلوم ظاهر وباطن درزمان خودش مقدار اورا کسی نبود، و شعر او خود معلوم است وجناب مولوی از آن عالیتر است که بتعریف احتیاج داشته باشد و نامش در خاطر گذشت تادراین اجزای محقر ازجهت تیمن وتبرك نام ایشان مذکور و شمه‌ای از صفات ایشان مسطورشود» (صفحهٔ ۱۳ طبع بمبئی)

پس از آن **شیخ‌الاسلام سیف‌الدین احمد تفتازانی** (۱) نوادهٔ **سعدالدین تفتازانی** معروف‌را نام‌میبرد ومیگوید ـ :

«بسیار دانشمند کسی بوده علوم‌عربیه وعلوم نقلیه را خوب میدانست، بسیار متقی ومتدین کسی بود. میگویند که نزدیك بهفتاد سال بود که نماز جماعت را ترک نمیکرد. **شاه‌اسماعیل صفوی** اورابدست یکی‌از قزلباشان شهید کرد واز نسل‌او کسی‌نماند». (صفحهٔ ۱۱۳ طبع **بمبئی**).

و علت قتل اوآن بوده است که وی از قبول مذهب **تشیع** که **شاه اسماعیل** درآن بتعصب معروف است‌امتناع فرمود.

ذکر عبدالغفورلاری

پس‌ازآن **بابر** شرح‌مفصلی ازشا گرد ومرید **جامی** یعنی **مولاناعبدالغفورلاری** (۲) ذکر میکند.

---

۱) برای تاریخ احوال **سیف‌الدین احمد تفتازانی** رجوع شود بـه : **حبیب‌السیر** جزء سوم جلدسوم ص۳۴۳، وصفحهٔ ۶۰۵ کتاب حاضر.

۲) مولانا **رضی‌الدین عبدالغفورلاری** ازتلامذهٔ‌خاص **جامی**،صاحب

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

او همان کسی است که حاشیه ای بر **نفحات الانس** نوشته ، در بارهٔ او میگوید :

« بی‌تعین و بی‌تکلف کسی بود . هر کسی‌را مولانا میگفتند ازجزوه کشیدن پیش اوعارش نبود ودرهرجا که درویش نشان‌میدادند تارسیدن‌پیش‌او قراری‌نداشت».(صفحهٔ ۱۱۳ طبع بمبائی)

بعدازاو از **میر عطاءالله مشهدی** سخن‌رانده است ومیگوید :

«علوم عربیه‌را خوب‌میدانست ورساله‌ای بفارسی درقافیه نوشته‌است وعیبش‌اینست که بجهت امثله ابیات خودرا آورده ودیگر آنکه پیش‌از هربیتی لفظچنان است که در این‌بیت «بنده گفته» رالازم کرده . دیگردرعلم‌صنایع وشعر **بدایع الصنایع** نام (۱) رساله‌ای‌نوشته» (صفحهٔ۱۱۴طبع **بمبئی**).

بقیه حاشیهٔ‌ازصفحهٔ‌قبل:

حاشیه‌بر **نفحات‌الانس** ومتوفی بسال۹۱۲ در **هرات**،قبراودرجوار استاد وی در **خیابان‌هرات**واقع‌است . برای‌شرح‌حال‌او رجوع‌شودبه : **رشحات عین الحیاة** و کتاب **جامی** تألیف‌نویسنده ص۱۷۶ .

---

۱) **بدایع الصنایع** رساله‌ای‌است‌درعلم‌قوافی‌تألیف **عطاءالله‌بن‌محمود الحسینی** و ازآن یك نسخهٔ خطی در تصرف این بنده مترجم است . که آنرا بنام **امیرعلیشیر** تألیف کرده . آن رساله مشتمل است برنه حرف بعدد حروف قافیه ، حرف‌اول درتعریف قافیه ، حرف‌دوم درتعداد حروف‌قافیه و بیان حروف روی ، حرف سوم دربیان حروف بعدازحروف‌روی ، حرف‌چهارم در بیان حرکات قافیه ، حرف‌پنجم دربیان انواع‌روی ، حرف‌ششم دربیان انواع‌قافیه ، حرف‌هفتم دربیان عیوب‌ملقبهٔ‌قافیه، حرف‌هشتم دربیان‌عیوب غیرملقبه‌برقافیه ، حرف‌نهم‌درتحقیق حاجب‌ورديف . وآن‌رساله رادرمقدمه «**منتخب کتاب تکمیل الصناعة**» نام داده‌است .

از شعرای دیگر علاوه بر آنچه ذکر شد **بابر** از **آصفی** و **بنّائی** و **سیفی بخارائی** - مؤلف رسالهٔ مفیدی در علم عروض - و **هاتفی** خواهرزادهٔ **جامی** که اورا بنام **عبدالله مثنوی گو** ذکر میکند، و دیگر **میر-حسین معمائی** و **ملامحمد بدخشی** و **یوسف بدیعی** و **آهی** و **محمد-صالح** و **شاه حسین کامی** و **اهلی** و **هلالی** [1] رانام میبرد ودر بارهٔ مثنوی **شاه و درویش هلالی** براو ایراد گرفته و بتلخی انتقاد نموده و میگوید که: «**هلالی** درویش را عاشق وشاه را معشوق ساخته وحاصل آنکه شاه را خیلی فاحشه کرده و بجهت مصلحت مثنوی خود پادشاه را بسیار بی‌ادبی کرده‌است». (صفحهٔ ۱۱۵ طبع **بمبئی**).

وصف بابر از دیگر شعراء

بعدازشعراءازخطاطان دربار **هرات** سخن رانده‌است و **سلطان علی مشهدی** را که برای **سلطان حسین** و **میر علیشیر** استنساخ میکرده نام میبرد. میگوید: «هرروزسی

در بارهٔ خطاطان

---

۱) **هلالی جغتائی**: **نورالدین هلالی استرآبادی** که شرح حال او در **مجالس النفائس** میرعلیشیر نوائی و **حبیب السیر** و **تحفهٔ سامی** و **احسن التواریخ حسن بیگ روملو** کما بیش ذکر شده، از لطیف‌ترین غزل-سرایان فارسی در اوائل قرن دهم هجری است وبسال ۹۳۵ درهنگام استیلای **عبیدالله-خان اوزبك** بر **هرات** بتهمت تشیع ولی بطمع مال او بحکم آن خان خونریز بقتل رسید.

دیوان جامع او شامل غزلیات و قصائد و قطعات و رباعیات، بانضمام دو مثنوی شیرین از او یکی **شاه و درویش** و دیگری **صفات العاشقین** درشهورسنهٔ ۱۳۳۷ شمسی در **طهران** طبعی منقح یافته و محتوی بر مقدمه ای دقیق و مشروح بقلم آقای **سعید نفیسی** میباشد. مجموعاً سیصدوسی صفحه‌است.

بیت برای میرزا و بیست بیت برای **علیشیر بگ** مینوشته».

از نقاشان و مصوّران **بهزاد** و **شاه‌مظفر** را که شاعر بوده ذکر میکند و دربارهٔ **بهزاد** میگوید: «کار تصویر را بسیار نازك کرده اما چهره‌های بی‌ریش را بدمیکشید غبغب او را کلان میکشید. آدم ریشدار را خوب چهره گشائی میکرد». (صفحهٔ ۱۱۵ **طبع بمبئی**).

درجای دیگر، درضمن سخن از **شیبانی خان**، (اوزبك) بعداز فتح **هرات** درسال ۹۱۳ ه. از او عیبجوئی میکند که میخواسته است نقاشی **بهزاد** را اصلاح و تکمیل نماید. بعداز آن سخن از بسیاری از موسیقی شناسان و اهل نغمه، وخوانندگان وسرودسازان کرده است.

فراوانی مواد برای تاریخ ادبی ایندوره

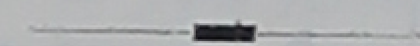
موادّی که از تاریخ ادبی ایندوره دردست است، خاصه آنچه مربوط بشعراء میباشد، بسیار فراوان وموثق میباشد، زیرا علاوه بر یادداشتهای **بابر** که هم اکنون از آن سخن گفتیم، کتاب تذکرة الشعرای مفصلی نیز بقلم **دولتشاه**، مؤلف بسال ۸۹۲ ه. / ۱۴۸۷ م، در دست است. همچنین تذکرهٔ **مجالس النفائس میرعلیشیر** چهار سال بعد از آن تاریخ تألیف شده است که شرح آن هردوقبلاً مذکور شد[1]، ونیز از آثار مربوط باین زمان مجموعهٔ دیگری است بقلم یکی ازشاهزادگان، موسوم به **سام میرزا**، پسر شاه **اسمعیل صفوی** که درسال ۹۲۳ ه. / ۱۵۱۷ م. متولد شده و درسال ۹۸۴ ه. / ۱۵۷۶ م. بقتل رسیده است. وی تذکرهٔ خودرا بنام «**تحفهٔ سامی**» در ۹۵۷ ه. / ۱۵۵۰ م. تألیف نموده است. ازاین

---

۱) رجوع شود به: صفحات ۶۳۱ و ۶۳۴ همین کتاب.

کتاب ونسخ کمیاب آن درجلد چهارم این تاریخ سخن خواهیم راند[۱]؛ هم‌چنین یادداشتهای عدیده راجع بترجمهٔ رجال که بطور تفصیل در تاریخ **حبیب السیر** تألیف **خواندمیر** نگاشته شده منبع دیگری برای مراجعه میباشد.

در میان همهٔ این منابع یادداشتهای **بابر** الحق از همه مفیدتر و مطلوب‌تر است، زیرا هم جنبهٔ انتقاد دارد و هم جنبهٔ فکاهت واین هردو در آثار دیگر تذکره‌نویسان موجود نیست، چه‌ایشان شرح حال اشخاص را باوصاف وستایشهای مبالغه آمیز آمیخته وازارزش حقیقی آن کاسته‌اند.



۱) رجوع شود بحاشیهٔ ص ۶۳۸ همین کتاب.

فصل هشتم

شعراء عصر تیموریان

چنانکه سابقاً بتکرار اشاره‌شد، ذوق هنرهای زیبا وصنایع ظریفه

ذوق ادبی درعصر تیموری

در عصر تیموریان اعم‌ازشعر یا نقاشی کمتر باذوق جدید اروپائیان موافقت دارد. امّا از جنبۀ ادبی شعر ایندوره خیلی شبیه است بآنمقوله اشعار که

شاعرانگلیسی **جان‌لیلی** John Lyly [۱] وپیروان مکتب او، **یوفیستها** Euphuists در **انگلستان**، یك قرن بعد از اشتهار **جامی** در **ایران**، بظهور آوردند. در **انگلستان** این سبك اشعار ساختگی و پراز تصنعات لفظی فقط اندك زمانی قبول عامه حاصل کرد، ولی در **ایران** مدتی دراز متناوباً محل توجه‌قرارداشت، مخصوصاً همواره درظلّ حمایت سلاطین **ترك وتاتار** رونقی میگرفت، لیکن این‌رونق ورواج نه‌دائمی بود، ونه درتمام اطراف‌مملکت عمومیت‌داشت. چه‌قبل ازاین پادشاهان وچه بعداز آنان نمونه‌های بسیار ازنظم‌ونثرفارسی‌میتوان‌یافت که‌بزینت‌سادگی‌وسلاست و جزالت‌طبیعی مزین‌است.

دراین‌دوره هرچند که سبك کلام فارسی بسیار مصنوعی و آمیختۀ

---

۱) شاعر انگلیسی **جان‌لیلی** John Lyly متولد بسال ۱۵۵۳ م. ومتوفی ۱۶۰۶ م. مؤلف کتاب **Euphues, The Anatomy of wit** بسال ۱۵۷۸ م.

به‌تکلفات لفظی است ، معذلك چنان اتفاق افتاده

تأثیر عظیم فارسی اینددوره درسبك سخن ترکی وهلندی

که درهیچ دورهٔ دیگر نفوذ ادبی زبان فارسی در ممالك مجاور **ایران**، یعنی **ترکیه** و**هندوستان** و **ماوراءالنهر**، بپایهٔ این عصر نمی‌رسد ، و همین اسلوب و سبك سخن روزگاری دراز در تمام ممالك آسیای مرکزی و غربی ثابت و معمول گردید. بسیاری از محققان ، خاصه آنانکه به‌مطالعات زبان‌شناسی در **هندوستان** پرداخته اند ، همچو پنداشته‌اند که‌این‌روش‌نثرونظم‌ازخصائص زبان فارسی است . وحال آنکه مسلم شده که نه تنها ایرانیان و ترکها و هندیها بلکه عربها هم که طبیعت قومی ایشان مایل به‌سبك ساده وسلیس است و کمتر دستور ادبی دیرین خود را که «خیرالکلام ماقلّ ودلّ» باشد، فراموش کرده‌اند ، معذلك همواره میل داشته‌اند که در مقالات ادبی به صور و الفاظ بیشتر اهمیت دهند ، و کمتر متوجه افکار ومعانی کلام بشوند ، وبیشتراز آنکه بمفاد ومفهوم سخن متوجه باشند به‌اسلوب‌مقال‌وصورت کلام عنایت کنند،آنهانیز کلام مصنوع ومتکلف‌را به‌سخن ساده وروان ترجیح‌داده‌اند. دراین باب نکاتی‌چند **ابن خلدون** [1] تذکارداده که ذکرش بسیار سود مند است[2]. این مورّخ

---

۱) **ابن خلدون، ولی الدین عبدالرحمن بن محمد الحضرمی الاشبیلی**،متولددر**تونس** ۱۳۳۲ م . متوفی در **قاهره** ۸۰۸ هـ ./ ۱۴۰۶م . قاضی مالکی‌در**قاهره**، صاحب «**کتاب العبروديوان المبتداء والخبر فی تاریخ العجم والعرب والبربر**»رجوع‌شود به: **الضوء اللامع**، و**حیاة ابن خلدون** تألیف **سیدمحمدالخضر** و**فلسفهٔ ابن خلدون** تألیف **دکتر طه‌حسین** .

۲)عین‌این‌عبارت **ابن خلدون** در**مقدمهٔ** فصل ٤٨ از قسمت ششم ذیلاً نقل میشود، زیرا خالی ازفایده نیست

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بزرگ ومبتکر نه تنها معاصر **تیمور** بوده بلکه ارتباط و تماس شخصی با او پیدا کرده ، و در هنگامی که وی **دمشق** را فتح میکرد، در آخر سال ۱۴۰۰م. اورا ملاقات فرموده است.

برای مطالعهٔ این نکات مراجعه شود به جلد سابق این کتاب[1]

مرد محقق وطالب ادب که درپی مطالعهٔ شعر فارسی است، هر گاه بخواهد بسبک نویسندگان متصنع این دوره بخصوص آشنا شود، بایستی بکتاب

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

«اعلم - ان صناعة الکلام نظماً ونثراً انماهی فی الالفاظ لا فی المعانی ، و انما المعانی تبع لها وهی اصل ، فالصانع الذی یحاول ملکة الکلام فی النظم والنثر انمایحاولها فی الالفاظ بحفظ امثالها من کلام العرب لیکثر استعماله و جریه علی لسانه ، حتی تستقر له الملکة فی لسان **مضر** ، ویتخلص من العجمة التی ربّی علیها فی جیله و یفرض نفسه مثل ولید ینشأ فی جیل العرب ، ویلقن لغتهم کما یلقّنها الصبی حتی یصیر کانه واحد منهم فی لسانهم، وذلك اناقدمنا ان اللسان ملکة من الملکات فی النطق ، یحاول تحصیلها بتکرارها علی اللسان حتی تحصل . و الذی فی اللسان و النطق انما هو الالفاظ ، و اما المعانی فهی فی الضمائر ، وایضاً فالمعانی موجودة عند کل واحد و فی طوع کل فکر ، منها مایشاء ویرضی فلاتحتاج الی صناعة وتألیف الکلام للعبارة عنها هو المحتاج للصناعة کماقلناه ، وهو بمثابة القوالب للمعانی ، فکما ان الاوانی التی یغترف بها الماء من البحر ، منها آنیة الذهب والفضة والصدف والزجاج والخزف والماء واحد فی نفسه ، و تختلف الجودة فی الاوانی المملوة بالماء باختلاف جنسها لا باختلاف الماء ، کذلك جودة اللغة وبلاغتها فی الاستعمال تختلف باختلاف طبقات الکلام فی تألیفه باعتبار تطبیقه علی المقاصد والمعانی واحدة فی نفسها . وانما الجاهل بتألیف الکلام واسالیبه علی مقتضی ملکة اللسان اذا حاول العبارة عن مقصوده ولم یحسن بمثابة المقعد الذی یروم النهوض ولایستطیعه لفقدان القدرة علیه . والله یعلمکم مالم تکونوا تعلمون .».

۱) جلد دوم **تاریخ ادبی ایران** تألیف **براون** ص ۱۷-۸۹ .

انیس العشاق که **شرف الدین رامی** درمراغهٔ **آذربایجان** درسال ۸۲۶ه. تألیف نموده مراجعه فرماید. این کتاب را **هوارت فرانسوی**- M. Cl. Huart ترجمه کرده و در **پاریس** درسال ۱۸۷۵ بطبع رسانیده است. و من شرح آنرا درجلدسابق این کتاب بیان کرده‌ام (۱).

---

۱) رسالهٔ **انیس العشاق** تألیف **شرف الدین رامی** بتصحیح واهتمام استاد مرحوم **عباس اقبال آشتیانی** بضمیمهٔ مقدمه درسال ۱۳۲۵ ه. ش. در **تهران** بطبع‌رسیده‌است. شرف‌الدین مذکور، **حسن بن محمد تبریزی**، از شعراء دربار سلطان **اویس جلایر** (۷۵۷ - ۷۷۶ه.) است و این رساله را بنام‌او تألیف کرده. ذیلاً این‌قسمت‌ازمقدمهٔ آن کتاب نقل‌میشود تاازسبک انشاء متکلفانهٔ آن در این کتاب نمونه‌ای باشد -:

«امابعد، غرض ازاین مقدمات آنکه درتاریخ فتح‌روزافزون، بندگی حضرت پادشاه کشورستان، اسکندر الزمان، مولی ملوك العرب والعجم، مالك رقاب الامم، حافظ بلادالله، ناصرعبادالله، المؤید من‌السماء، المظفر علی‌الاعداء، باسط الامن و الامان، ناشرالعدل والاحسان، ظل‌الله‌فی‌الارض، قهرمان اهل‌الدنیا بالطول والعرض سلطان‌السلاطین، معزالدنیا والدین**ابوالفتح**، **شیخ اویس بهادرخان** اعلی‌الله تعالی‌شأنه، وخلد سلطانه، روزی من‌بنده درمحروسهٔ **مراغه** از درون صافی احرام طواف اطراف رصد کعبة الحکماء سلطان العلماء استاد البشر، افضل المتأخرین **نصیر الحق والدین محمدبن محمدبن الحسن الطوسی** نوّر الله مضجعه بسته‌بودم ازنقل آفتاب جهان افروزوازآثارکوکبهٔ نوروز، برآن فرش مینافام مجلسی دیدم‌چون مینوآراسته:

مسیح‌باد دراعجاز زنده کردن‌خاك ببرد آب همه معجزات عیسی را

از هاتف غیب اشارت «فانظروا الی آثار رحمة‌الله» بگوش جانم رسید تعجب-کنان گفتم:

بازاین‌چه‌جوانی وجمالست‌جهانرا وین‌حال که‌نوگشت‌زمین‌راوزمان‌را

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

در اینکه انشاء سبك شعر متصنع کلیت نداشته(۱)

نباید همچو پنداشت تمام شعرائی که در این دوره بوده‌اند و یا در این فصل نامشان ثبت میشود یاحتی آنانکه در دربار **سلطان حسین بایقرا** در **هرات** میزیسته‌اند همه این سبك شعر مصنوع مزین را پیروی میکرده‌اند ، بلکه این شیوهٔ تحریر متکلفانه نزد نثر نویسان حتی موّرخان نیز معمول بوده ودر تطویل کلام مصنوع کوتاهی نکرده اند ، چنانکه مضمونی را که دریك

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

ساقیان بهار جام لاله گون در میان انداخته ، و مطربان مرغزار سازوبرگ طرب ساخته ، نرگس ازعین مستی تاج زرین برفرق سر کج نهاده ، وغنچه از جام لبالب شکوفه کنان سر از منظر شاخ بیرون آورده . این یك زمستان صبوحی را عنان اختیار از دست ربوده ، وآن یك خفتگان خواب عدم را چشم اعتبار گشوده .

گل در لحاف غنچه، خوش خفته بد سحر گه　　بادصبا بر او خواند: «یا ایها المزمل»

سروآزاد بوظیفهٔ بندگی سلطان گل قیام نموده ، وبلبل نشید خوان هزاردستان برنغمهٔ داودی فزوده .

هنوز نا شده سوسن ز بند مهد آزاد　　چوشاهدان خط سبزش دمیده گرد عذار» .

---

۱) دربارهٔ شعر فارسی در نیمهٔ اول قرن نهم هجری آقای دکتر **احسان الله یارشاطر** که ازجوانان فارغ التحصیل دانشکدهٔ ادبیات **تهران** است رسالهٔ بلیغی برای پایان تحصیلات دکتری خود تألیف نموده . و در آن باب تحقیقات بسیار داند . وبعد ازمقدمهٔ مفصلی راجع به تاریخ سیاسی ، واحوال اجتماعی و فرهنگی در نیمهٔ اول آن قرن ، در باب شعر فارسی همان زمان تحقیقی دقیق کرده ، این رسالهٔ وجیزه که مجموعه‌ای گرانبهاست در تحت عنوان «**شعر فارسی درعصر شاهرخ**» در **طهران** در سال ۱۳۳۱ ه . ش . زینت طبع یافته است .

صفحه میتوانستند بنویسند درذیل‌ده‌صفحه میآورده‌اند .

قدیمترین شعراءِ این عصر که هـم اکنون بذکر احـوال آنان میپردازیم ، مانند **شاه‌نعمةالله ولی** و **شاه‌قاسم‌الانوار** از این سبك و رویهٔ مذموم مستثنی‌هستند . وخود **جامی** که نه‌تنها اوراستارهٔ‌درخشندهٔ دربار **هرات** میتوان گفت بلکه همه کس اورا بسزا یکی‌از بزرگترین اساتید شعر فارسی میشمارد نیزتابع همین استثناست . این اسلوب سخن متکـلّف بیشترمورد توجه نثرنویسان و شعرائی است که در اواخر این عصر میزیسته‌اند . شوق و میل به‌لغز و معما که در میان اینگونه شعرا بظهور رسیده هم‌ازخصائص آنزمان است، نمونه‌ای‌کامل‌از سبك اینگونه انشاءِ مصنوع در کتاب **انوارسهیلی** تألیف **حسین‌واعظ‌کاشفی** دیده میشود که در آن کتاب مثلاً در وصف صدای موش میگوید: « فریاد او بفلك اثیر میرسید !».

در مجلد دوم این تاریخ [۱] با ذکر امثال و نمونه های چنـد از **کلیله‌ودمنه** ترجمهٔ **عبدالله بن‌المقفع**، در قرن هشتم میلادی بعربی، و ترجمهٔ آن بفارسی بقلم **نظام الدین ابوالمعالی نصرالله** درقرن‌دوازدهم، بیان کردیم که‌چگونه همان کتاب شیرین و آن نثر بلیغ دراواخر قرن شانزدهم‌مورد«قلم‌فرسائی‌وعبارت‌پردازی» **حسین‌واعظ**قرار گرفته‌است [۲] .

---

۱) جلد دوم **تاریخ ادبیات براون** صفحهٔ۳۴۹ .

۲) تحریر سومی از **کلیله‌ودمنه** بنثر روان فارسی هم در **هندوستان** نگارش‌یافته، بقلم **ابوالفضل بن مبارك ناگوری** متخلص‌به «**علامی**» وآن از منثورات فصیح وشیرین فارسی بشمار است . دانشمند مذکورکه از علماء عالیمقدار و

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

سید نعمةالله کرمانی

هرچند **جامی** بی گفتگو بزرگترین شاعر این‌عصر است ، بنظر بهتر میرسد که نظم‌تاریخی و سبقت زمانی را پیروی کرده از قدیمترین شعراء شروع بسخن کنیم . این‌شاعر ، **سید** یا **شاه نعمةالله کرمانی** است

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

وزراء نامدار دربار **اکبر بن همایون** پادشاه عظیم الشأن **هند** میباشد و مؤلفات دیگراو مانند **آئین اکبری** و **اکبرنامه** نام‌اورامعروف جهان‌ساخته .

ابوالفضل درسال۱۰۱۱ﻫ. بقتل‌رسیده‌وترجمهٔ **کلیلهٔ**اوموسوم‌به**عیاردانش** در**لکهنو** بچاپ سنگی صورت طبع‌یافته‌است. این جملهٔ ذیل‌نمونه‌راازآن کتاب زینت این‌صفحات میسازیم : دردیباچه گفته است :

«حکایت میکنند که یکی‌ازبرهمنان **هندوستان** راپرسیدند که دریونان‌زمین مشهوراست که‌بجانب **هندوستان** کوهها‌باشد که درآنجا داروها روید که مرده بدان زنده‌شود ، این‌سخن راست‌است ؟ وروش بدست‌آوردن‌آن چون‌است ؟

برهمن گفت :این سخن‌راست‌است، لیکن رمزدانایان‌پیشین‌ماست ، چه‌از کوهها دانایان‌خواسته‌اند،وازدواهاسخنان‌حکمت،وازمرده نادانان که‌بوسیلهٔ دانشها بزندگانی جاوید میرسند ، و این سخنان را دانایان **هند** فراهم آورده و کتابی ساخته‌اند که نام‌او**کلیله‌ودمنه** است ، ودر خزائن پادشاهان میباشد ، از آنجا بدست توان آورد اما بسعی‌بسیار . تاآنکه**نوشیروان** راشوقی تمام‌بدیدن‌آن کتاب شریف پدیدآمد، **برزویهٔ** طبیب‌راکه بدانش وتدبیر یگانهٔ روزگاربود به **هندوستان** فرستاد،وحکیم مذکوربه **هند** آمد ومدتی مدید دربهم رسانیدن این کتاب انواع حیله‌ها و وسیله‌ها برانگیخته ، این کتاب‌را اززبان‌هندی بپهلوی درآورده تحفهٔ‌مجلس عالی **نوشیروان** ساخت . و **نوشیروان** ازمطالعهٔ‌آن خوشدل وشکفته‌خاطر شده مدارمهمات ملکی ومالی‌رابرضابطه‌های این کتاب نهاد . . . . ».

که در ۲۲ رجب ۸۳٤ ه‍ ./ ۱٤۳۱ م . بسن کهولت از دنیا رفت . و در قریهٔ زیبای **ماهان**، نزدیك کرمان، مدفون گردید. این همان قریه‌ای است که یکی از ظرفای هجا گو در وصف آن گفته :

«بهشت روی زمین است خطهٔ ماهان — بشرط آنکه تکانش دهند در دوزخ» (۱)

در جوار این مقبره خانقاهی است که دراویش **نعمة اللهیه** که پیروان وی هستند غالباً در آنجا اقامت مینمایند ، زیرا **شاه** در حال آنکه شاعر است یکی از اولیاء و مشایخ بزرگ **متصوفه** نیز بشمار میآید . و اشعار او محتوی است بر کلمات مرموز و عبارات اسرار آمیز راجع بفتنهٔ آخر الزمان و ظهور **مهدی امام عصر** (ع) و دیگر حوادث مشابه آن . من خود در سپتامبر سال ۱۸۸۸ م . اندکی قبل از مراجعت از **کرمان** بآنجا رفتم ، و خدمهٔ آن مزار بمهربانی از من پذیرائی کردند [۲] .

شرح احوال سید نعمة الله

بهترین شرحی از احوال **سید** همان است که **ریو** در **فهرست** کتب فارسی نوشته است [۳] . در آنجا منابع اطلاعات از کتب تذکره و سیر معروف که

---

۱) معلوم نیست که این بیت در بارهٔ **ماهان** گفته شده باشد . این بنده همین بیت را شنیده‌ام که نام «ملك اصفاهان» بجای «خطهٔ ماهان» در آن مندرج است !

۲) خانقاه شاه **نعمة الله** در این تاریخ که سال ۱۳۳۸ ه‍ . ش. مطابق با ۱۹٦۰ میلادی است در **ماهان کرمان**. آباد و معمور و مقصد زائران و کعبهٔ سالکان است . در سال ۱۳۱۵ ه‍ . ش . که بنده نویسنده بخدمتگزاری معارف تصدی داشت موفق گردید که از محل موقوفه از آن بناتعمیری لائق نماید .

۳) **فهرست ریو** ص ٦۳٤ در سال گذشته ۱۳۳۷ ه‍.ش در **طهران** رسالهٔ جامع وظریفی بنام «**زندگی و آثار شاه نعمة الله ولی**» تألیف آقای **دکتر جواد نوربخش کرمانی** منتشر گردید که در شرح احوال آن بزرگوار تحقیقاتی کرده است .

درتاریخ زندگانی‌او نوشته‌اند بواسطهٔوجود یك‌رسالهٔ خطی و نیز بواسطهٔ تاریخ‌یزد، موسوم‌به **جامع‌مفیدی**، تکمیل گردیده‌است. این رسالهٔ‌خطی که در **موزهٔ بریطانیا** وجود دارد نسخهٔ نادرو کمیابی است که در عصر خود سید نوشته‌شده [۱].

نام‌ونسب‌سید**امیر نورالدین نعمةالله**،فرزندمیر **عبدالله** است.نسب خود را به‌امام پنجم شیعیان **محمد باقر** (ع) فرزند زادهٔ **امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب**(ع) می‌رساند. وی درسال ۷۳۰ ه./ ۱۳۲۹ م. یایکسال بعد در **حلب** متولد شده، ولی بیشتر ایام شباب را در **عراق** بسر آورده است. در ۲۴ سالگی بزیارت **مکهٔ معظمه** فائز گشته، مدت **هفت** سال در آنجا اقامت‌فرموده وازخواص تلامذهٔ **شیخ‌عبدالله یافعی** که از مشاهیر مورّخان و نویسندگان صوفیه است، بوده. وفات **شیخ یافعی** در سال ۷۶۸ه./۱۳۶۶م.واقع‌شد [۲] پس‌ازآن‌**سید**قسمت‌آخرعمرخودرادر**سمرقند**و **هرات** و**یزد** بسر آورده، عاقبت چنانکه گفتیم **در ماهان کرمان** مقیم گشته و بیست‌وپنج سال‌آخر عمر خویش‌را درآنجا اقامت فرمود. و در ۲۲رجب ۸۳۶ه. ق. درسنی متجاوز ازصد، وفات یافت [۳] **عبدالرزاق ـ سمرقندی** مورّخ، قبراورا درسال ۸۴۵ زیارت کرده است.

---

۱) شمارهٔ این رسالهٔ خطی در **موزهٔ بریطانیا** این‌است **Add. 16837**.

۲) رجوع‌شود بحاشیهٔ صفحهٔ ۴۸۰ ازهمین کتاب.

۳) **شاه نعمةالله** دربعضی اشعارخویش‌اشاره‌بطول‌عمرخودنموده‌است، چنانکه دریك‌جا گفته:

«قرب صدسال عمر من بگذشت   قصد موری نکرده‌ام بخدا»

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

احسان سلاطین در بارهٔ او و اعقاب او

شاه نعمةالله سلطان دراویش **ایران** است و لقب «شاه» همیشه در جلو اسم او ذکر میشود، وخود نیز محبوب پادشاهان بوده، ومخصوصاً مورد لطف **شاهرخ** قرار گرفته است **احمدشاه بهمنی** پادشاه **دکن**، یکی از اعقاب او را دعوت بدارالملك خود فرمود و همواره ازاین رهگذر مباهات میکرد. بعدها دو نبیرهٔ دیگر او با پدرشان بآن کشور رفتند. وبعضی دیگر ازاولاد وی که در **ایران** ماندند باخانوادهٔ سلطنتی **صفویه** مزاوجت وقرابت ومقام ورتبت حاصل نمودند.

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

درجای دیگر گفته -:

« نود و هفت سال عمر خوشی　　بنده را داد حی پاینده ».

ونیز این غزل دردیوان اوست وبقول **فصیحی** صاحب **مجمل** در حال نزع فرموده است:

« نعمةالله جان بجانان داد و رفت　　بر در میخانه مست افتاد ورفت
قرب صد سالی غم هجران کشید　　عاقبت از وصل شد دلشاد و رفت
« کلّ شیئی هالك الّا وجهه »　　خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت
چون ندای ارجعی از حق شنید　　زنده دل درعشق او جان داد و رفت
نعمة الله دوستان یادش کنند　　تا نپنداری که رفت از یاد و رفت
عارفانه در جهان صد سال زیست　　نی چوغافل دادجان برباد ورفت».

وفات سید روز پنجشنبه ۲۲رجب سال ۸۳۴ ه. وماده تاریخ وفات او راکلمهٔ «عارف اسرار وجود» یافته‌اند.

(رجوع‌شود بحاشیهٔ صفحهٔ۴۵۹ ازهمین کتاب).

بعقیدهٔ **ریو** [۱] از **شاه نعمة‌الله** علاوه بر دیوان شعر پانصد رساله در **تصوف** باقی مانده‌است، لیکن دیوان وی بهترین اثر اوست، که ما در اینجا اینك از آن بحث‌میکنیم. کاملترین نسخهٔ دیوان که در دسترس ماست نسخهٔ چاپ سنگی طبع **تهران** است بسال ۱۲۷۶ هـ. [۲]، لیکن قطعات متعدده از آثار او در کتب تذکره و سیر وسفینه‌هانیز بفراوانی یافت میشود.

اهمیت غیبگوئی های شاه نعمة‌الله

شهرت **شاه نعمة‌الله** بیشتر از جنبهٔ ولایت و تصوف اوست نه از شعر و شاعری، و منظومات او بنظر خوانندگان روی هم‌رفته یك‌نواخت و متوسط می‌آید. که در سبك ومعنی ازصنف سخن **مغربی** است، ولی آن حرارت و شوروحرارت روشنی که در غزلیات **شمس تبریز** موجود است فاقد می‌باشد. اشعارخاص وی که‌نمایندهٔ سبك‌وروش اوست، گرچه معدودی بیش نیست، همان است که در اشارهٔ بحوادث آینده به‌غیبگوئی سروده وهنوز دارای بسط وشهرت بسیاراست. غالب ایرانیان حتی طبقاتی که بدراویش **نعمة‌اللهی** منتسب نیستند نیز بآن اشعار استدلال میکنند؛ مثلاً **بابیه** در **کرمان** بمن می گفتند که‌سال‌ظهور **باب** (۱۲۶۰ هـ./۱۸۴۴م.) در ابیات **سید** که ذیلاً ذکرمیشود پیشگوئی شده است. وقتی که من بزیارت

---

۱) **فهرست ریو** ص۶۳۵.

۲) طبع اخیر **دیوان سید** بسال ۱۳۵۶ هـ.ق. در **طهران** واقع شده که ازروی نسخهٔ مصحح **سید ابوالقاسم وافی علیشاه سیرجانی** در ۵۶۰ صفحه چاپ کرده‌اند، اگرچه بی‌غلط نیست ولی نسبةً جامع است.

قبر **سید** به **ماهان** رفتم، بازحمت‌زیاد از دراویش یک نسخه‌ازآن منظومه راکه ازقدیمترین وموثقترین نسخ درتصرف ایشان بود استنساخ کردم، و ملاحظه نمودم که درآنجا تاریخ مذکور بجای سال ۱۲۶۰ ه‍ . ـ سال ۱۲۷۴ . (یعنی «د . ر . ع » بجای «س . ر . غ» ذکرشده) درحالتی که **رضاقلی خان** در **مجمع الفصحاء** همان‌منظومه‌را طوردیگر نقل کرده یعنی تاریخ مورد بحث‌را ۱۲۰۴ه‍ . (غ . ر . د) ثبت کرده است ودرآنجا آن‌منظومه‌را بعنوان ذیل نام‌برده است ـ :

«دراظهار بعضی‌از مرموزات ومکاشفات برسبیل کنایات .»[۱]

اینک آن قطعه از نسخه‌ای که در **ماهان** بتاریخ اوت ۱۸۸۸ م . بدست من افتاد ، عیناً دراینجا نقل میکنم ، ازپنجاه بیتی که ثبت است **مجمع الفصحاء** فقط ۲۴ بیت‌را ذکر کرده ودرعوض یک یا دوبیت جدید برآن مزید ساخته است . ردرنسخ دیگر ترتیب انتظام آن با اختلافاتی که درالفاظ دارند بشکل دیگرآمده . ولی این منظومه در دیوان چاپی طبع‌سنگی ابداً دیده‌نمیشود :

« قدرت کردگار می بینم	حالت روزگار می بینم
حال امسال صورتی دگرست	نه چو پیراروپار می بینم
از نجوم این سخن نمیگویم	بلکه از کردگار می بینم
(غین‌ورادال)چون گذشت‌ازسال	بوالعجب کار و بار می بینم
درخراسان ومصروشام‌وعراق	فتنه و کار زار می بینم
ظلمت ظلم ظالمان دیار	بیحد و بیشمار می بینم
قصه‌ای بس عجیب می شنوم	غصه‌ای در دیار می بینم
جنگ‌وآشوب وفتنه وبیداد	از یمین و یسار می بینم

۱) **مجمع الفصحاء** جلددوم ص۴۵ ، طبع‌تهران .

غارت و قتل و لشگر بسیار — در میان و کنار می بینم
بنده را خواجه‌وش همی بینم — خواجه را بنده‌وار می بینم
سکهٔ نو زنند بر رخ زر — درهمش کم عیار می بینم
دوستان عزیز هر قومی — گشته‌غمخوار وخوار می بینم
هریك از حاکمان هفت‌اقلیم — دیگری را دچار می بینم
ماه را رو سیاه می بینم — مهر را دلفگار می بینم
نصب‌وعزل **بتکچی** (١) وعمال — هر یکی را دو بار می بینم
ترك و تاجیك را بهمدیگر — خصمی و گیر و دار می بینم
تاجر از دست دزد بی‌همراه — مانده در رهگذار می بینم
مکر و تزویر و حیلهٔ بسیار — از صغار و کبار می بینم
حال هندو خراب می یابم — جور ترك و تتار می بینم
بقعهٔ خیر سخت گشته خراب — جای جمعی شرار می بینم
بعضی اشعار بوستان جهان — بی بهار و ثمار می بینم
اند کی امن اگر بود آن هم — در حد کوهسار می بینم
همدمی و قناعت و کنجی — حالیا اختیار می بینم
گرچه می‌بینم این همه غمها — شادی غمگسار می بینم
غم‌مخورزانکه‌من‌درین‌تشویش — خرمن وصل یار می بینم
بعد امسال و چند سال دگر — عالمی چون نگار می بینم

---

١) کلمهٔ «بتکچی» دراین‌بیت دلیل براینست که قسمتی ازاین‌ابیات درقرن‌دهم درزمان **شاه طهماسب اول** ساخته شده زیرا **خواجه مظفر** و برادر زادهٔ او **محمدصالح بتکچی** از رجال آنعصر **درخراسان واسترآباد** بوده‌اند . رجوع شود به **حبیب‌السیر** و **عالم‌آرای اسکندربیگ‌منشی** ،

ظاهراً از اول بیت « غم مخوز زآنکه . . . الخ » نیزدراوایل‌عصرصفویه‌الحاق شده است .

این جهان را چومصر مینگرم — عدل او را حصار می بینم
هفت باشد وزیر و سلطانم — همه را کام یار می بینم
عاصیان از امام معصومم — خجل و شرمسار می بینم
بر کف دست ساقی وحدت — باده خوشگوار می بینم
غازی دوستدار دشمن کش — همدم و یار یار می بینم
تیغ آهن دلان زنگ زده — کند و بی اعتبار می بینم
زینت شرع و رونق اسلام — هر یکی را دو بار می بینم
گرگ با میش و شیر با آهو — در چرا بر قرار می بینم
گنج **کسری** ونقد**اسکندر** — همه بر روی کار می بینم
ترك عیار مست می‌نگرم — خصم او در خمار می بینم
نعمت‌الله نشسته در کنجی — از همه بر کنار می بینم
چون‌زمستان پنجمین بگذشت — ششمین خوش بهار می بینم
نایب‌مهدی آشکار شود — بلکه من آشکار می بینم
پادشاهی تمام دانائی — سروری با وقار می بینم
بندگان جناب حضرت او — سر بسر تاجدار می بینم
تا چهل سال ای برادر من — دور آن شهریار می بینم
دور او چون شود تمام بکام — پسرش یادگار می بینم
پادشاهی تمام دانائی — شاه عالی تبار می بینم
بعدازاو خود امام‌خواهد بود — که جهان را مدار می بینم
«میم‌و حا میم‌ودال»میخوانم — نام آن نامدار می بینم(۱)
صورت و سیرتش چو پیغمبر — علم و حلمش شعار می بینم
ید بیضا که باد پاینده — باز با ذوالفقار می بینم
مهدیوقت‌و **عیسی** دوران — هر دو را شهسوار می بینم
گلشن شرع را همی بویم — گل دین را ببار می بنم»

۱) ظاهراً اشاره بسلطان محمدصفوی خدابنده» است که بعداز شاه اسماعیل دوم‌برتخت سلطنت‌نشست .

اشعار در «وحدت وجود»

اینگونه ابیات غیب گوئی [۱] هر چند در ایران بیشتر مورد توجه است لیکن از اشعار **سید** اند کی از بسیار است . غالب اشعار او در شرح مبادی وحدت‌وجود [۲] آمده ، همچنین یك قسمت آن اشاره است بذکر «نقطه» که «محیط» جلوه ای از مظاهر اوست . این اشعار را نیز **بابیها** استناد نموده آنرا اشاره به **باب** ملقب به « نقطهٔ اولی » میدانند به همانگونه که حرف «الف» در عالم حروف مظهری از مظاهر نقطه ریاضی است . چند نمونه از این گونه اشعار برای توضیح مقصود لازم است ـ :

غزل -۱-

پادشاه و گدا یکی است یکی است .	بی نوا و نوا یکی است یکی است .
درد مندیم و درد مینوشیم	درد و درد و دوا یکی است یکی است
جز یکی نیست در همه عالم	دو مگو، چون خدا یکی است یکی است
آینه صد هزار میبینم	روی آن جان‌فزا یکی است یکی است
مبتلای بلای بالائیم	مبتلا و بلا یکی است یکی است
قطره و موج و بحر و جوهر چار	بیشکی نزد ما یکی است یکی است
نعمة‌الله یکی است در عالم	طلبش کن بیا ، یکی است یکی است

غزل -۲-

نقطه در دائره نمود و نبود	بلکه آن نقطه دائره بنمود
نقطه در دور دائره باشد	نزد آن کس که دائره پیمود
اول و آخرش بهم پیوست	نقطه چون ختم دائره پیمود

---

۱) اشعار غیب گوئی **Apocalyptic**

۲) وحدت‌وجود **Pantheism**

دائره چون تمامشد پرگار | سر وپا را بهم نهاد آسود
بوجودیم بیوجود همه | بیوجودیم ما و تو موجود
همه عالم خیال او گفتم | باز دیدم خیال او او بود
خوشتر از گفتهای سید ما | **نعمة‌الله** دگر سخن‌نشنود

ـ قطعه ـ

یك‌مسمّی دان واسما صد هزار | یك وجود و صد هزارش اعتبار
صورتش جام‌است ومعنی می‌بود | گرچه هردو نزدما یك‌شی بود
دردومی‌دان‌یك‌یکی‌ودویکی(١) | نیك در پایش که گفتم نیککی
بیوجود او همه عالم عـدم | بر وجود و وجود او عالم علم
عالم از بسط وجود عام اوست | هرچه میبینی زجود عام اوست
اوئی او ذاتی و مائی ما | عارضی باشد فنا شوزین فنا
مائی عالم نقاب عالم است | بلکه عالم خود حجاب عالم‌است
جاودانست این‌حجاب ای‌جان‌من | ای **خلیل‌الله** من **برهان**(٢)من
حال عالم با تو میگویم تمام | تا بدانی حال عالم والسلام»

نسخهٔ‌چاپی‌دیوان **شاه نعمة‌الله** مشتمل‌است بر‌تقریباً چهارده‌هزار بیت بانضمام مقداری از رباعیات . وازشعر ذیل معلوم میشود که نیروی

---

١) تفسیر این‌بیت بنظر **مرحوم براون** آنست که دوبار یك مساوی است با یك .

١×٢=١

٢) این‌بیت خطاب به‌فرزندش **سیدخلیل‌الله برهان‌الدین** میباشد و او خلیفه **سید نعمة‌الله** و متولد بسال ٧٧٥ هـ . و از عرفای بنام است . رجوع‌شود به **طرائق‌الحقائق** ، طبع **تهران** ص٣٠ .

فکر ادبی او تاسنین شیخوخیت و کهولت همچنان قوی بوده است (۱)

نود و هفت‌سال عمر خوشی　　بنده را داد حیّ پاینده

۱) سید درقطعهٔ‌ذیل اشاره‌بحال وعقیده وداعیهٔ‌خود نموده‌میگوید :

ای که میپرسی ز ما احوال ما　　**نعمت‌الله** نامم آمد از خدا

سید و درویش و حق را بنده ام　　مرده ام از جان بجانان زنده‌ام

من نیم مهدی ولی هادی منم　　رهنمای خلق در وادی منم

مصطفی را بنده‌ام حق را غلام　　پیشوای با سلامت و السلام »

درقطعهٔ ذیل بازاشاره بکیش ومذهب‌خود مینماید .

« پرسند ز من چه کیش داری　　ای بیخبران چه کیش دارم ؟

از **شافعی و ابو حنیفه**　　آئینهٔ خویش بیش دارم

ایشان همه بر طریق وجدند　　من مذهب جد خویش دارم

در علم نبوت و ولایت　　از جمله کمال بیش دارم »

درقطعهٔ‌ذیل سلسلهٔ اقطاب طریقت‌خودرا از **شیخ‌عبدالله‌یافعی** تاحضرت **امیرالمؤمنین‌علی** بدینگونه بنظم‌آورده است. (برای‌دانستن‌شرح‌احوال‌این‌شایخ عظام رجوع‌شود به **نفحات الانس جامی**)

« شیخ ما کامل و مکمل بود　　قطب وقت و امام کامل بود

گاه ارشاد چون سخن گفتی　　درّ توحید را نکو سفتی

یافعی بود نام **عبدالله**　　ره رو رهروان آن درگاه

صالح بر بری روحانی　　شیخ شیخ من است تا دانی

پیر او هم **کمال کوفی** بود　　کز کمالش بسی کمال فزود

باز باشد **ابوالفتوح سعید**　　که سعید است آن سفید شهید

از **ابی مدین** او عنایت یافت　　بکمال از ولی ولایت یافت

مغربی بود مشرقی بصفا　　آفتابی تمام و مه سیما

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

شیخ ابی مدین است شیخ سعید   که نظیرش نبود در توحید

دیگر آن عارف ودود بود   کنیت او **ابوسعود** بود

بود در **اندلس** ورا مسکن   بس کرم کرده روح او با من

پیر او بود هم **ابوبرکات**   بکمال و جمال و لطف و صفات

باز **ابوالفضل** بود بغدادی   افضل فاضلان باستادی

شیخ او **احمد غزالی** بود   مظهر کامل جلالی بود

خرقه‌اش پاره بود و او بکر است   ز آنکه نساج او **ابوبکر** است

پیر نساج شیخ **ابوالقاسم**   مرشد عصر ذاکر دایم

باز شیخ هدی **ابوعثمان**   که نظیرش نبود در عرفان

مظهر لطص حضرت واهب   بندگی **ابو علی کاتب**

شیخ او شیخ کاملش دانند   **بوعلی رودباریش** خوانند

شیخ او هم **جنید بغدادی**   مصر معنی دمشق دلشادی

شیخ او خال او **سری سقطی**   محرم حال او **سری سقطی**

باز شیخ سری بود **معروف**   چون سری سرّ او باو مکشوف

اوز **موسی** جواز احسان یافت   کفر بگذاشت نور ایمان رفت

یافت در خدمت امام مجال   بود بواب درگهش ده سال

شیخ **معروف** را نکو میدان   **شیخ داود طائیش** میخوان

شیخ اوهم **حبیب** محبوبست   عجمی طالب است ومطلوب است

پیر **بصری ابوالحسن** باشد   شیخ شیخان انجمن باشد

یافت از صحبت **علی ولی**   گشت منظور بندگی **علی**

خرقهٔ اوهم از **رسول خداست**   این‌چنین خرقه لطیف کراست ؟

نعمة اللهم و ز آل رسول   نسبتم با **علی** است زوج **بتول**

این چنین نسبت خوشی به تمام
خوشبود گر ترا بود اسلام

قاسم‌الانوار دومین شاعر این‌دوره که مورد توجه‌ماست واونیز مانند شاعر سابق سیدی است صوفی ، همانا میر **قاسم‌الانوار** میباشد . نکات مهمه راجع بتاریخ حیات ویـرا **ریو** در **فهرست** [۱] بدینگونه خلاصه کرده :

سیدقاسم‌الانواردر **سراب** (سراو) درولایت **تبریز** بسال۷۵۷ﻫ . / ۱۳۵۶ م . متولدشد ودرعلوم شریعت شاگرد **شیخ‌صدرالدین اردبیلی** که‌یکی ازاجداد صفویه‌است‌بوده ، وپس‌ازوی‌نزد **شیخ‌صدرالدین‌یمنی** تلمذ فرموده و او خود ازتلامیذ **شیخ‌اوحدالدین کرمانی** است . پس از آنکه حضرت میر چندی در **گیلان** اقامت نمود به **خراسان** رفت و در **هرات** ساکن‌شد ، وآن درزمان سلطنت **تیمور** وفرزندش **شاهرخ** است درآنجامریدان وشاگردان‌بسیار ازاطراف نزد وی جمع آمدند وبقدری دارای شهرت و عظمت گردید که شاه را تحت الشعاع خود قرار داد . **عبدالرزاق** در **مطلع سعدین** حکایت میکند که چون درسال ۸۳۰ ﻫ . / ۱۴۲۶م. **شاهرخ** درمسجدجمعهٔ **هرات** موردحملهٔ **احمدلر** قرار گرفت و مجروح گردید . [۲] **سید قاسم** مورد سوء ظن میرزا **بایسنغر** واقع شد زیرا گفتند که قاتل درپناه‌اوبوده‌است . ازینروسیدنا گزیرشد که **هرات** راترك گوید [۳] وبه **سمرقند** برود ودرآنجا درظل‌عنایت **میرزا الغ بیك**

---

۱) **فهرست‌ریو** ، ص۶۳۵ .

۲) رجوع‌شود بصفحه۵۰۹ همین کتاب .

۲) رجوع شود به : حکایت افسانه مانندی که **اوزلی** Ouseley دراین‌باب روایت کرده است ، درکتاب « Notices of the Persian Poets » طبع **لندن** ۱۸۴۶ م . ص‌م . ۱۰۱

قرار گیرد. معذلك چندسال بعد دیگر بار بخراسان مراجعت فرمود و در **خرجرد** که شهری‌است درولایت **جام** منزل گزید وهم درآنجا بسال ۸۳۷ ﻫ./۱٤۳۳ م. وفات‌یافت [۱].

سیدقاسم وشیخ صدرالدین

رابطهٔ نزدیك **قاسم‌الانوار** با شیخ **صدرالدین اردبیلی** جد سلاطین **صفویه** در کتاب **سلسلة‌النسب الصفویه** که نسب نامهٔ آن خاندان است کاملا تأیید میشود [۲]. ازین کتاب خطی نسخه‌ای درتصرف من است [۳]. درآن کتاب سید قاسم را مانند یکی از شاگردان بسیار با حرارت و با

---

۱) مقبرهٔ‌سیددرقریهٔ **لنگر**در**جام-خراسان** دراین‌ایام‌موجودوبنائی‌است که **میرعلیشیر نوائی** ساخته .رجوع‌شودبمقدمهٔ این‌جانب بر کتاب **مجالس‌النفائس** طبع **تهران** ۱۳۲۳ﻫ . ص- بط

۲) **جامی** در **نفحات‌الانس** رشتهٔ ارادت او را به **شیخ صدرالدین اردبیلی** نفی کرده ومیگوید : «نسبت ارادت وی‌را نه‌بخط‌بعضی معتقدان‌وی‌دیده‌ام درآنجا **شیخ‌صدرالدین علی‌یمنی** مذکوربودنه‌بشیخ**صدر الدین اردبیلی** وسپس چندحکایت ازاونقل میکند که متابعت‌اورا ازطریقهٔ سنت‌وجماعت تأییدمیکند.

۳) کتاب **سلسلهٔ نسب صفویه** تألیف **شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده‌زاهدی** است که درعهد **شاه‌سلیمان‌صفوی** بعداز فتح **قندهار** در سال ۱۰۵۹ ﻫ. تألیف کرده ، و روابط مریدی و مرشدی اجداد صفویه‌را با شیخ **زاهدگیلانی** جداعلای خود شرح داده‌است . ازروی رسالهٔ خطی که ملك مرحوم **براون** بوده‌است درچاپخانهٔ **ایرانشهر - برلن** در سال ۱۳٤۳ ﻫ . / ۱۹۲٤ م . باکمال ظرافت طبع‌شده و**کاظم‌زادهٔ‌ایرانشهر** که ازفضلای مجرد معاصرند مقدمه برآن نگاشته . خدا بیامرزد مرحوم براون‌را که ازکمال علاقه‌بادبیات وتاریخ ایران مخارج‌طبع این رساله‌را هم‌از کیسهٔ فتوت‌خود عطا کرده است .

شوق شیخ نام میبرد و سر گذشتی از او ذکر میکند که درعالم مکاشفه و رؤیا ملاحظه نمود که **سید** در مسجد **اردبیل** بدیگر شاگردان شیخ نور تقسیم میکند وازاین سبب از آن پس ازمرشدخودلقب «**قاسم‌الانوار**» یافت .

هم او در فوت **شیخ‌صفی** والد **شیخ‌صدرالدین** این اشعار را ساخته‌است (۱)

صدرولایت که‌نقد **شیخ‌صفی** است	قرب نود سال بود رهبر این راه
جانش بوقت‌رحیل عطسه‌زدو گفت :	یا ملك الموت قد وصلت الی الله
حالت اورا ملك چودید عجب ماند	گفت که : یا شیخ الف یرحمك الله
سوخته‌شد **قاسمی** زفرقت خواجه	صبر کن اندر فراق صبرك الله » .

شبهه اباحه والحاد در تعالیم سید

جامی در **نفحات** شرح حالی که از **سیدقاسم‌الانوار** نگاشته بشبههٔ که در بارهٔ وی نسبت بجان شاهرخ در سال ۸۳۳ ه . / ۱۴۲۶ م . پدید

---

۱) مؤلفرا در ترجمهٔ این شعر اشتباهی فاحش روی داده ، وآن اینکه این حکایت را بـه فوت **شیخ‌صفی** نسبت‌داده‌است‌درحالتی که این‌قطعهٔ مربوط بفرزند او **شیخ‌صدرالدین** میباشد . چنانکه بیت‌اول قطعه باین معنی صراحت دارد و مقصود شاعراز صدر ولایت که نقد **شیخ‌صفی** است» **شیخ‌صدرالدین** فرزند و جانشین **شیخ‌صفی‌الدین** مذکور میباشد که در سال ۷۳۵ ه . در سی و یك سالگی بجای پدرنشست ، ومدت پنجاه ونه‌سال بامرهدایت وارشاد مشغول بود ، بعدازآن در سال ۷۹۴ ه . درنود سالگی وفات‌یافت . مرحوم **براون** بعدها باشتباه‌خود نیزواقف گشته وآنرا درجلدچهارم تاریخ‌خود تصحیح کرده است (رجوع‌شود بکتاب **تاریخ‌ادبیات** جدید ایران تألیف **براون** ص۴۴ - ۴۵) .

آمد اشاره کرده است که منجر به‌نفی‌او از **هرات** به **سمرقند** شد و نیز میگوید :

« اهل روزگار درقبول وانکار وی دو فرقه‌اند وازوی دواثر مانده‌است، یکی دیوان اشعار مشتمل بر حقائق و اسرار وی که انوار کشف و عرفان و آثار ذوق و وجدان از آن ظاهراست ، ودیگر جماعتی که خودرا منسوب بوی میدارند ومرید وی میشمارند ، این فقیر بعضی‌از ایشان را دیده و احوال بعضی‌را شنیده ، اکثر ایشان از ربقهٔ دین واسلام خارج‌بودند ودردائره اباحت وتهاون بشرع وسنت‌داخل . . .».

ازین‌رو دلائلی‌موجوداست که‌نسبت‌به روش‌**سید قاسم الانوار**غالباً سوءظنی داشته اند . وظاهراً ویرا با طرفداران**فرقهٔ‌شیعه**، خاصه پیروان **صفویه** ، روابطی‌بوده حتی‌بافرقهٔ **حروفیه** نیز سروکاری داشته‌است .

آثار ادبی سید قاسم(۱) آثار ادبی **قاسم‌الانوار** عبارت‌است ازیك دیوان غزل و چند مثنوی که هیچکدام بطبع نرسیده و

---

۱) **کلیات قاسم الانوار** -سید**معین‌الدین علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم الحسینی التبریزی** مولداً و الهروی مسکناً . متولد در۷۵۷ هـ . و متوفی درربیع‌الثانی۸۳۷هـ. ازاجلهٔ صوفیه قرن‌نهم‌هجری‌است. مجموعهٔ‌کاملی ازآثاراو درشهورسنهٔ ۱۳۳۷هـ.ش. /۱۸۵۸م. درطهران بهمت کتابخانهٔ سنائی بطبعی ظریف‌بچاپ رسیده و طالبان احوال و آثار آنسید صوفی را مستغنی ساخته است . این مجموعهٔ مفید مصدّراست بمقدمه‌ای بلیغ و منقدانه از استاد **سعید نفیسی** که در طی یکصد ودوازده‌صحیفه ازحالات‌او ومتابع ومآخذ متعدده سخن گفته وحق کلام‌را ادا کرده‌اند پس ازآن مجموعه‌ای ازغزلیات اوست که از روی ده نسخه با مقابله‌های عدیده فراهم کرده والحق رنج فراوان برده‌اند . بتوالی مقطعات و ملمعات و اشعار بلهجهٔ گیلی و رباعیات و مثنویات ورسالهٔ صدمقام (**یارسالهٔ‌عدد در مقامات**) ورسالهٔ‌معروف **انیس العارفین** ودورسالهٔ منثوریکی موسوم به **سؤال و جواب** و دیگری «**دربیان‌علم**» مندرج‌است وبالاخره منتهی میشود به **ملمعات ترکی** .واین‌کلیات جامع در ۴۰۸ صحیفه بپایان رسیده واثری مفید درجهان تصوف بجای مانده‌است .

من دونسخهٔ خوب از آن داراهستم یکی مورّخ به۸٦۱ ه./۱٤٥٦م. یعنی ۲٤سال بعداز وفات مؤلف [۱] . بعضی ازین اشعار ترکی است وبعضی دیگر بلهجهٔ محلی فارسی است ومتعاقب قسمت اشعار دراین نسخهٔ کهن سال دو رساله است که کلاً یا بعضاً به نثر نگاشته شده :ـ اولی موسوم است به : **انیس العارفین**، ودومی به: **انیس العاشقین**،یا «**رسالة الامانه**» ، و نیز یك منظومه را شامل است که باین بیت آغاز میشود :

« الا ای شاهباز قدس لاهوت   مقید مانده ای دردام ناسوت».

تصور میرود که در آن اشاره بمرگ **تیمور** شده باشد وبقدری مبهم و سربسته است که ارتباط آن بیك مصیبت عمومی مشکل بفهم میرسد .

اشعار **قاسم الانوار**، تا آنحد که یك تن بیگانه از **ایران** میتواند محاکمه نماید، متوسط وغالباً دارای طرز و روش صوفیانه میباشد ، مانند **مغربی** ودیگر شعراءِ هم مذاق وی. چندغزل ذیل بعنوان نمونهٔ ازغزلیات او در اینجا ثبت میشود ـ :

ـ ۱ ـ

« ساقی زکرم پرکن آن جام مصفّی را

آن روح مقدس را و آن جان معلا را

۱)در کتابخانهٔ **مدرسهٔ عالی سپهسالار**-طهران دونسخه ازدیوان **قاسم الانوار** موجود است که یکی راکاتبی بنام **علی دامغانی** بسال ۸۲۱ ه . (درزمان حیات مؤلف) تحریر نموده ، ودو مثنوی اورا - یکی **مقامات العارفین** و دیگری **انیس ـ العاشقین** ـ نیزمتضمن است . ودرآن کتابخانه درتحت شمارهٔ ۲٦٦ ثبت شده (رجوع شود بفهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ج۲ ص٦٥٥) .

روزی که دهی جامی از بهر سرانجامی
یك جرعه تصدق کن آن واعظ رعنا را

خواهی که برقص آید ذرّات جهان با تو
در رقص بر افشانی آن زلف چلیپا را

ناصح برو وبنشین، افسانه مخوان چندین،
از سر نتوان بردن آن علت سودا را

گفتی که ز خود گم شو تا راه بخود یابی،
تفسیر نمیدانم این رمز و معما را

هر بار که من مردم صد جان دگر بردم
احصا نتوان کردن اعجاز مسیحا را

قاسم نشود عاشق هرگز بهوای خود
لیکن چه توان کردن آن مالك دلها را .

— ۲ —

بیش از بنای خانقه ودیر وسومنات — ما با تو بوده‌ایم در اطوار کاینات
اندر میان حکایت پیغام درگذشت — چون بامنی همیشه چه‌حاجت بمرسلات
ازما خلاف دوست نباید که باحبیب — همراه بوده‌ایم در انواع واردات
زنهار ذکر غیردگر برزبان مران — صاحبدلان بغیر نکردند التفات
هشیارشرط نیست که باشیم‌درطریق — هر ذرّه از ذرایر کونند ساقیات
زاهد مکن مبالغه باما واین بدان — بر جنس طیبین حلال اند طیبات
قاسمخموش باش وعنان‌سخن‌مکش — تاپیر عشق باتو بگوید ز باقیات .

— ۳ —

غزل‌ذیل ازآن لحاظ که حاکی بعضی‌علائم ازافکار **حروفیه** است قابل‌توجه میباشد :

« ستّة ایام گفت و سبع سماوات — ثمّ علی العرش استواست نهایات
حضرت‌حق‌را عروش نامتناهی‌است — فاش بگویم عروش جملهٔ ذرّات

برسر هرذرّه مستوی‌است باسمی — چون‌بشناسی رسی‌به‌نیل مرادات

هرچه که گویم فقیه گوید- هی‌هی! — هرچه که گوید فقیه ، گویم‌هیهات!

هر که شراب خدا ز جام محمد — نوش کند وارهد زعشوه و طامات

نعرهٔ مستی مزن که مست هوائی — غایت عمیا بود بجهل مباهات

قاسمی و صحبت فقیه مقلد — فاتحه خوانیم بهر دفع بلیات ».

اگرچه تأثیر ونفوذ **حروفیه** دراین‌غزل ظاهراست(۱) ، لیکن‌فقط باستناد اینگونه قرائن نمیتوان یقین کرد که **قاسم‌الانوار** خود وارد عقایدآن‌طائفه بوده‌است ، هرچند مصاحبت‌او بایکی ازمریدان **فضل‌الله استرابادی** و همچنین سوءِ ظنی که در بارهٔ او بوجود آمده همه براین معنی‌دلالت‌میکند،اماباوجود اینها درکلمات اونام‌بسیاری ازاولیا ومشایخ صوفیه ذکر شده اند واز بزرگان و متکلمین مانند : **غزالی**(۲) و شیخ **احمدجام** و**بایزیدبسطامی** و**خواجه عبدالله انصاری**، و از شعراء عارف‌مانند: **شیخ‌فریدالدین عطار** و**جلال‌الدین رومی** که همه‌رامدح گفته‌است . دریك جا خوانندگان را امر میکند که‌کلمات این دو شاعر اخیررا دریك‌مجلد جمع کنند وچنین گفته : ـ

---

۱) مرحوم‌براون آثار وعلائمی راکه ازحروفیه دراین‌غزل مدعی است تصریح وتبیین نکرده واز ظاهر آن چنین‌معنائی برنمیآید . والعهدة علیه .

۲) درمدح **غزالی** این بیت رادارد :

« در همه بابی سخن را داد داد

حجة الاسلام غزّالی راد ».

با همه مقامات عالیه عرفانی سید ظاهراً باذوق لطیفی بخوردن طیبات اغذیه بیمیل نبوده چنانکه این‌قطعه درمدح خربزه ازاوست :

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

دوئی بگذار ودریك جلد کن جمع همه اقوال **مولانا و عطار** [۱].

دریکی ازاشعار نیم ترکی ونیم فارسی وی منظومه‌ای موجوداست که باین کلمات مردّف میباشد: -

«چلبی بیزی اونوتما» یعنی ای چلبی مارا فراموش مکن . ممکن است مخاطب این کلام **چلبی افندی** باشد [۲] که مرشد طایفهٔ **دراویش مولویه** در **قوینهٔ آسیای صغیر** بوده . در این اشعار نیم ترکی تنها دو یاسه منظومه است که دارای لطف و کیفیتی عالی میباشد .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

« هر چند جنس آب حیات است خربزه
بسیار بی بقا و ثبات است خربزه
زنهار در قوقون بحقارت نظر مکن
چون رشك کوزه های نبات است خربزه
یك نکته را بدان و عمل کن بدان یقین
کاندر خور جهاد و زکات است خربزه
فالیزبان، بدان که : سه خرواروچار وپنج
ما را بخدمت تو برات است خربزه

---

۱) مقصود سید ازاین بیت آن است که کلمات واقوال صوفیه با وجود اختلاف صوری همه دارای معنای واحداست و دوئیّتی بین آنها نیست، نه چنانکه مرحوم براون بانظر ظاهر پنداشته که بایداشعار **عطار ومولانا** رادریك مجلد جمع کنند ! ! هم اودربیتی دیگر گفته است :

«زیك بحراست این لؤلوی شهوار اگر مولا اگر عطّار گوید ».

۳) درغزلی دیگر **چلبی** را بحرمت فراوان نام برده وچنین آورده - :

« تو طالب چلبی شو که مقصد اقصی است
که فیض روح مقدس زحضرت چلبی است».

منظوماتی که بلهجهٔ ولایتی [۱] سروده (وظاهراً از لهجه‌های **گیل** است) در دیوان او فراوانتر و بیشتر جالب توجه‌است. هر چند اطلاع ما از این لهجه‌ها آنهم بشکل مستعمل در قرون قدیم آن کافی نیست و نمیتوانیم بدرستی آنرا ترجمه کنیم، معذلك برای نمونه یك قطعه که در هر دو نسخهٔ خطی آمده‌است در اینجا ثبت میشود :

«قبلهٔ جان‌من توئی **گیل** فرشته رنگ وبو
ماه سپهر مکرمت سرو ریاض آرزو
گیل‌نئی فرشته‌ای وز دل وجان سرشته‌ای
گیل که بووبوا چنین حوروش و فرشته خو
می‌دل‌ودین تئی‌فدی‌خوابیری که وس‌خوشی
قبله توئی کجا روم شهر بشهر و کو بکو
تی سر زلف مشکبوآنچه بمن کدی زجور
شرح دهم اگر بود با تو مجال موبمو
آینه را اگر رسد عکس جمال تو دمی
کی رسد آنکه باشدش باتو جمال روبرو
دوش بغمزه گفتیم روز نما ترا بغم
نوبت دیگر از کرم قصهٔ دوش باز گو

---

۱) براون گوید: درباب لهجهٔ «**گیل**» که نام‌ساکنین‌ولایت **گیلان** است **رضاقلی خان‌هدایت** در **فرهنگ انجمن آرای ناصری** میگوید. این کلمه، رابفتح– جیل – نیز تلفظ کنند واستناد کرده است برباعی‌ذیل از **قاسم‌الانوار** که کلمهٔ گیل‌را بامیل وسیل‌قافیه کرده :

ای جان‌جهان، جهان جان دلبر گیل — می دل همه روج دارتی دیمی میل
سیلاب سرشك **قاسم** از ابر غمت — اندی بشو که ببرد گیلانا سیل

گفتمش: ای‌مراد جان وعده وصل کرده‌ای

گفت که: آن حکایتا وامطلب که آن بشو

گفتمش: ای عزیز من خوار شدم زعشق تو

گفت که: نا نه خوار بین کاور میره لاوه لو

گفتمش: عاشق توام چیست دوای درد من؟

گفت. توگوئی: این‌سخن‌بی‌تووواپسر نشو

قاسمی از فراق و غم گم شد وبیخبر زتو

گم شدهٔ فراق را ازکرم تو واوجو ».

از اشعار دیگر **قاسم‌الانوار** برمی‌آید که وی را باولایت **گیلان** و سایر ولایات ساحلی **دریای خزر** آشنائی بوده است زیرا که در آن اشعاراز **آستارا**، **لاهیجان**، **اردبیل** وسایر اماکن آن نواحی‌نام‌میبرد. بدون شك میتوان اطلاعات بیشتری راجع بحیات وی از مطالعهٔ دقیق اشعارش بدست‌آورد، لیکن‌دراینجا بسبب‌ضیق مجال‌فقط به‌ثبت دوقطعه ازاو اکتفامی کنیم که هردوازمثنوی **انیس العارفین** اواخذ شده‌است. در مقدمهٔ منثور آن مثنوی نام خود را بتفصیل بدینگونه ذکر میکند «**علی بن نصیر بن هرون‌بن ابوالقاسم الحسینی التبریزی المعروف بقاسمی**».

قطعهٔ‌اول ـ تمثیلی‌است از شخصی خاطی و گناهکار که چون گناه بمذاق‌او شیرین آمده است‌بآن علاقه‌دارد. وهی‌هذه ـ :

«بود زنگی‌زاده‌ای بی‌دین‌وداد	غول غفلت داده عمرش‌را بباد
داشت درخم‌چندمن دوشاب درد	ازقضا موشی درآن افتاد ومرد
موش‌رابگرفت وبیرون کرد زود	موش مشئوم ازحریصی مرده‌بود

نزد قاضی رفت زنگی با ملال — موش را بگرفت و گفت از سوءحال
کرد بر دوشاب او حکم حرام — مرد قاضی، در میان خاص و عام
این سخن نشنید زنگی سقط — گفت قاضی را که : کردی بس غلط
من چشیدم بود شیرینم بکام — چون بود شیرین چرا باشد حرام؟
گر شدی دوشاب من تلخ آنگهی — من حرامش گفتمی بی شبهه‌ای
بود طبع زنگی وارون پلید — لاجرم در تلخ وشیرین عکس دید
ای چوروی زنگیان رویت سیاه — تلخت آید طاعت و شیرین گناه
نفس را باطل بود شیرین بکام — تلخ باشد حق ولی بر طبع عام
چونکه رنجورند وصفرائی مزاج — یابد از شکر دهانشان طعم زاج
جمله دل بیمار دنیا سر بسر — زرد روی از آرزوی سیم و زر
ای بدام لذّت دنیا اسیر — همچوموش ازحرص شیرینی ممیر
طاعت حق گرچه تلخ آید ترا — داروی تلخ است دردت را دوا
تلخ دارو نافع آید عاقبت — خسته را بخشد شفا وعافیت ... »

قطعهٔ دوم-دارای لطف بیشتری است ، زیرادر آن وصف میکند که چگونه مابین **شیخ صفی الدین اردبیلی** جد **صفویه** با **شیخ سعدی شیرازی** شاعر معروف اتفاق صحبت افتاده . صحت این واقعه ویاامکان وقوع آن از **سلسلة النسب الصفویه** تأیید میشود [۱] که در آن ولادت **شیخ صفی** قدّس سرّه را دراواخر ایام خلفای **بنی عباس** بتاریخ ۶۵۰ هـ ./ ۱۲۵۲ م . ذکر میکند . واضافه مینماید که: «در آن وقت **شیخ شمس تبریزی** پنج

---

۱) داستان دیدار و صحبت **شیخ صفی الدین** با **شیخ سعدی شیرازی** در کتاب **صفوة الصفا** که **توکلی بن اسماعیل بن حاجی** مشهور به **ابن بزاز**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

سال بود از دنیا رحلت کرده بود ، و همچنین دوازده سال از رحلت شیخ **محی الدین اعرابی** ، و سی ودو سال از وفات **شیخ نجم الدین کبری** میگذشت ودروقت رحلت **مولای رومی** رحمة الله علیه حضرت شیخ بیست ودوساله بود ودر زمان رحلت **شیخ سعدی شیرازی** چهل ویك ساله [1] و

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

اردبیلی بتاریخ ۷۵۹ هـ . تألیف نموده نیز بالصراحه ذکرشده (فصل چهارم باب اول) کتاب **صفوة الصفا** ، که ازلطائف منثورات قرن هشتم است وحکایات ونوادر بدیع درسلك عبارتی دلکش وشیرین در آورده است ، سراسر درشرح احوال **شیخ صفی الدین** مذکور میباشد . آن کتاب بخط زیبا وبه همت بلند درویش صافی عقیدت مرحوم میرزا **میرزا احمدبن حاج کریم التبریزی** الاصل **وشیرازی** المسکن ملقب به **وحیدالاولیا** قدّس سرّه ، درمطبع **مظفری بمبائی** درسال ۱۳۲۹ هـ . بطبع رسیده ودر صدر آن این رباعی مسطوراست - :

صاحب قدم منهج این راه هدایت — در راه هدی راهبر و صاحب آیت
سلطان زمان شاه **صفی الحق** ودین بود — آن مالك تخت و کله و تاج ولایت

کتاب **صفوة الصفا** که در نزد شاهان صفوی باعتبار آنکه سند ولایت و اولویت وشامل مناقب جداعلای ایشان است حرمتی بسیار داشته ، ودرزمان **شاه طهماسب صفوی** وبه امراو ، **میرابوالفتح حسینی** آنرا تصحیح نموده و اندك رنگ **تسنن** که از آن مشهود میشده محو کرده ، مقدمات واحادیث و بیاناتی که مطابق مذاق **عامهٔ وسنت وجماعت** بوده است بکلی حذف نموده و در جلو اسامی اجداد صفویه کلمه «سید» رامزید ساخته ودر خاتمهٔ مقالتی مشتمل برچند صفحه در بیان احوال فرزندان عالیشان **شیخ صفی** بر آن الحاق کرده وحتی برای **شاه اسماعیل** نیز کشف و کراماتی قائل شده است . ازین ملخص نسخهٔ نسبةً جامعی در کتابخانهٔ ملی درتهران به شمارهٔ ۴۷ موجود است .

۱) اگر بقول صاحب **سلسلة النسب الصفویه** درزمان چهل ویکسالی شیخ صفی

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

در تسلط **هلاکوخان** بر **ایران** پنجساله بود.» و نیز گوید که شیخ باامیر **عبدالله شیرازی** و **شیخ نجیب الدین بزغوش** و **علاء الدولهٔ سمنانی** و **شیخ محمود شبستری** معاصر بوده است!

در صفحهٔ دیگر ازهمان کتاب ملاحظه میشود که حکایت مسافرت **شیخ صفی الدین** را به **شیراز** ذکر میکند که ـ برای کسب هدایت از **شیخ نجیب الدین بزغوش** بآن شهر مسافرت فرمود و چون بآنجا رسید معلوم وی شد که آن مُرشد بزرگوار وفات یافته است. وباین واقعه در مثنوی **انیس العارفین** اشاره کرده وآنحکایت را دراین قطعه چنین می آورد :

شیخ عالم آفتاب اولیا — پیشوای دین **صفی الاصفیا**

آنکه از وی گشت مشهور **اردبیل** — و از جمالش گشت پرنور **اردبیل**

دلنواز طالبان جانگداز — واقف اسرار شاه بی نیاز

چون بشهر شهره **شیراز** شد — **شیخ سعدی** شیخ را دمساز شد

شیخ را پرسید مرد خرده دان — کای منور از جمالت چشم جان

در بیابان طلب مقصود چیست — اینهمه درد دل ممدود چیست؟

و ز کمال همت خود پاك باز — قصه‌ای با **شیخ سعدی** گفت باز

چون شنید این قصه سر گردان بماند — و از کمال همتش حیران بماند

شیخ را گفت:ـ ای بمعنی بهره مند — و ز کمال همت خود سر بلند

آن مقامی را که فرمودی نشان — مرغ **سعدی** را نبودست آشیان

در دلم شد زین سخن دردی مقیم — عاجزم در سرّ **این** معنی عظیم

لیکن ارگوئی من از دیوان خویش — گوهر چندی دهم از کان خویش

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

وفات **شیخ سعدی** اتفاق افتاده باشد بنا بر این سال وفات **سعدی** سنهٔ ۶۹۱ ه. خواهد بود. واین ملاقات در شیراز اگرهم واقع شده درزمانی بوده که **شیخ صفی الدین** خیلی جوان بوده است.

در جوابش گفت شیخ از عین درد:- جان ما از غیر جانان است فرد

در دل از دیوان حق دارم بسی نیستم پروای دیوان کسی

ما بدرد او تولا کرده ایم وز جهان و جان تبرا کرده ایم

دل بدرد دلبری دیوانه شد وز خیال غیر او بیگانه شد

شیخ سعدی زین‌سخن بگریست زار شیخ را گفت - ای بزرگ کامکار

گوی دولت را بچوگان طلب برده ای در حال میدان طلب،

داری الحق ملکت بی منتها یر لغش - الله یهدی من یشاء.

از این قطعه همچو استنباط میشود که چون شیخ صفی الدین به **شیراز** رفته ، بنام وی **اردبیل** (اردیویل) را شهرتی بوده و با شیخ اجل **سعدی** آشنا شده وازصفا وقدس او **سعدی** را انتباهی عظیم حاصل آمده است.پس باو گفته که دردیوان خود ازاو نامی ببرد و شعری درمدیحهٔ او بسر آید [۱] **صفی الدین** ازین‌معنی استنکاف کرده و گفت آنقدر بمحبوب حقیقی مشغول است که خوددرپی امری‌دیگر نمی‌باشد . و ازین‌استغناء **سعدی** راغم‌واندوهی بسیار روی‌داد و بزاری بگریست واورا به علومقام وجلالت قدر بستود .

ازرمان این‌دونفر که شرح‌حالشان گذشت، وهردو اگردرشعر و شاعری مهم‌نباشند ولی‌درتصوف دارای مقام‌ومنزلتی بلندهستند ، تازمان

---

۱) اینکه **مرحوم براون** گمان کرده‌است که **شیخ سعدی** بر آن بوده که‌شعری‌درمدح **شیخ‌صفی الدین** بسر آید براین بنده مترجم معلوم‌نشد زیرا از این بیت :

«لیکن‌ار گوئی من‌از دیوان خویش گوهر خوبی دهم از کان خویش »

این‌معنی فهمیده نمیشود. بلکه‌ظاهراً میخواسته است ازاشعار دیوان‌خود برای **شیخ‌صفی** چیزی بخواند . . . والله‌اعلم.

استادبزرگ، **جامی**، که بنام وی تاریخ ادبی این دوره باوج کمال میرسد، زمانی چند میگذرد، دراین اندك زمان عده‌ای از شعراءِ درجهٔ دوم یافت میشوند که درآنها انتخاب بعضی قدری مشکل است. ولی از آن جمله چند تن مردانی هستند که سزاوارند باختصار نامی از ایشان برده شود. بطور کلی ازشرح سوانح عمری آنها تفصیلی بدست نیست و ازخصائص وحوادث زندگی ایشان نیز اطلاعی حاصل نه، گرچه نام غالب آنان در کتب عدیدهٔ تذکره وسیر این عصر ذکر شده است. ما اکنون دراینجا به ترتیب سال وفات ایشان ازهریك سخنی میگوئیم:

کاتبی نیشابوری

کاتبی نیشابوری یا **ترشیزی** که بسال ۸۳۸ ه./ ۱۴۳۴ م. وفات یافته. به ترتیب زمانی وشاید از حیث کیفیت نیز **کاتبی نیشابوری** بر دیگر شعراء آنعصر مقدم است. **علیشیر نوائی** در **مجالس النفائس** او را در عداد شعرائی قرار میدهد که درزمان وی حیات داشته‌اند لیکن توفیق دیدار ایشان را حاصل ننموده، در باب او می‌نویسد. (**مجالس النفائس** طبع مترجم ص ۱۰):

«ازبی‌نظیران زمان‌خود بود وبهرنوع شعر که میل کرداورا معانی‌غریبه روی نمود بتخصیص درقصاید، بلکه اختراعات کرد وبیشترخوب واقع‌شد.وچندمثنوی(۱)

۱) ازکلیات‌دیوان **شمس‌الدین محمدالنیشابوری‌المعروف‌بکاتبی** نسخه‌های عدیده در **موزهٔ بریطانیا** موجوداست. قدیمترین آنها نسخه‌ایست که درسال ۸۵۷ ه.، یعنی بیست سال بعد از وفات شاعرتحریرشده.

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

نیز دارد . مثل **تجنیسات ، ذوالبحرین ، ذوقافیتین، حسن و عشق، ناظر و منظور ، بهرام و گل اندام** . اما غزلیات وقصایدش خوبتر افتاد . در آخر عمرش جواب **خمسه** بنیاد کرده و آنجا دعویها ظاهرساخته، ظاهراً از این سبب اتمام نیافته . . . »

میرعلیشیر بعداز این سخن بیتی ازقصائداورانقل میکند، وهمچنین دوبیت اورا که آنرا درواقعهٔ وبای **استرآباد** درسال ۸۳۸ ھ . سروده است ذکر می نماید همان واقعه را **خواند میر** سبب مردن او میداند :

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

علاوه بر دیوان قصائدوغزلیاب ومقطعات ورباعیات، این نسخه چندمثنوی از **کاتبی** را نیز متضمن است ازینقرار:

۱- **گلشن ابرار** - که بسبك **مخزن الاسرار نظامی** ساخته و شروع میشود باین بیت

بسم آله الرحمن الرحیم تاج کلام است و کلام قدیم

۲- **مجمع البحرین** - که تمام ابیات آنرا بدووزن ازاوزان عروضی -رمل- و- سریع- میتوان خواند وافتتاح آن باین بیت است :

ای شده از قدرت توماء وطین

لوحهٔ دیباچهٔ دنیا و دین

آن مثنوی تمثیلی است دروصف دوتن عاشق ومعشوق که آنها را -ناظرومنظور-نامیده

۳- **مثنوی ده باب** که ازاخلاقیات سخن میگوید و آن مثنوی تماماً دوقافیتین میباشد وابتداء آنرا باین بیت میکند .

ای برحمت در دو عالم کار ساز

جمله عالم را برحمت کار ساز

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ز آتش قهر وبا گردید ناگاهان خراب

استرآبادی که‌خاکش بودخوشبوترزمشک

اندرو از پیرو برنا هیچکس باقی نماند

آتش اندربیشه چون‌افتد نه‌ترماندنه‌خشک!

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

واین مثنوی‌را برای پسرش **عنایت** نام‌ساخته‌است‌وآنرا مثنوی «**تجنیسات**» نیز مینامند . زیرا هربیت اومنتهی به تجنیسی درقافیه میشود

٤- مثنوی‌سی نامه وکتاب دلربای

پس‌ازانتشار دومثنوی تجنیسات و مجمع‌البحرین که درنوع‌خود بسیاربدیع اند وقوت طبع واحاطهٔ شاعررا برکلمات نشان میدهند درتمام ایران کلام‌کاتبی مورد نظر و تقلید شعراء زمان واقع‌شد . ازآنجمله مولانا **شیخ‌محمد اهلی‌شیرازی** مثنوئی بنظم آورد که آنرا**سحرحلال** نامیده‌است. درآن‌مثنوی‌درآن‌واحدهردوصنعت **کاتبی** را التزام کرده، یعنی‌هم‌ذوبحرین است‌وهم‌ذوقافیتین، موضوع‌این‌مثنوی‌داستانی‌عشقی‌است‌مابین شاهزادگانی‌بنام-جام‌وگل- ومقدمه‌ای به نثردارد وابتدا میشود باین‌بیت:

ای همه عالم بر تو بی شکوه

رفعت خاک در تو بیش کوه

وحکایت‌را باین بیت آغازکرده

ساقی از آن شیشهٔ منصور دم

در رگ و در ریشهٔ من صور دم

بطوریکه ملاحظه میشود سراسرابیات این‌مثنوی‌بدوبحرخوانده میشود:-

یکی ببحر رمل‌مسدس محذوف ، به‌تقطیع «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن»، ودیگری ببحرسریع مسدس‌مستوی، بتقطیع « مفتعلن مفتعلن فاعلن» که همان دوبحر در مثنوی مجمع‌البحرین‌کاتبی نیزرعایت شده است .

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

دولتشاه در **تذکرة الشعراء** نزدیك به ده صفحه بذکر احوال **کاتبی** اختصاص داده و بعقیده او این شاعر در دیهی، بین **ترشیز و نیشابور**، متولد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

اما مثنوی **سحر حلال** در **ایران و هندوستان** مکرر بطبع رسیده و همواره مورد اعجاب و تحسین گویندگان قرار گرفته است. مرحوم **محمد تقی شوریده شیرازی، فصیح الملك**، استاد المتأخرین، که خود را از اولاد اهلی نیز میداند قصیدهٔ تمام در مدح این مثنوی سروده است که مطلع آن این است:-

وه ز طبع **اهلی شیرازی و سحر حلالش**

آنکه رفت از شاعری تا شعری آواز کمالش

اهلی را با **امیر کبیر علیشیر نوائی** رابطهٔ ارسال مرسول نیز قائم بوده و در مدح او قصیدهٔ مصنوع و بسیار مشکل بنظم آورده که بر قصیدهٔ مصنوع **سلمان ساوجی** تفوق دارد و متضمن انواع صنایع بدیعیه است.

اهلی دو قصیده مصنوع دیگر نیز بعدها ساخته: یکی در مدح **یعقوب آق ـ قوینلو** و دیگری در مدح **شاه اسماعیل اول** - و در هر سه قصیده داد هنرنمائی را داده است.

قبر **اهلی** در **حافظیه شیراز** در جوار مزار **خواجه حافظ** هم اکنون معروف است و این عبارت بر لوح مزارش منقوش:-

هو الباقی و کل شیئی هالك

له قدس سره

دوش از غم عمر رفته در منزل خویش

در فکر فرو شدم دمی با دل خویش

از حاصل عمر در کفم هیچ نبود

شرمنده شدم ز عمر بیحاصل خویش

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

شده است، ازنیرواورا گاهی **ترشیزی** و گاهی **نیشابوری** میخوانند . وی صنعت‌خط و کتابت رانزد **سیمی** (۱) شاعر آموخته،ولی‌عاقبت‌بروی حسد برده است . پس از آن **کاتبی** ، **نیشابور** را ترك وبه **هرات** رفته . وچون دیده است که هنر او را در دربار هرات خریداری نیست به **استراباد** و **شیروان** شتافته و چندی در دستگاه **شیخ ابراهیم** ، **سلطان‌شیروان** وابسته شده و از او انعامهای کلان گرفته ، امّا آنچه بدست میآورده در اندك زمانی خرج میکرده وباز بفقر ودرویشی دچارمیشده‌است. چنانکه این‌قطعه‌او براین‌معنی‌حکایت‌می کند :

« مطبخی‌را دی طلب کردم که بغرائی پزد
تا شود ز آن آش کار ما و مهمان ساخته
گفت لحم‌ودنبه گر یابم که خواهد دادآرد
گفتم آنکو آسیای چرخ گردان ساخته

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل :

فی تاریخه رحمة الله

در میان فضلا و شعرا — پیر باصدق وصفا بوداهلی
رفت با مهر علی از عالم — پیرو **آل‌عبا** بود اهلی
سال‌فوتش‌زخرد جستم، گفت — «پادشاه شعرا بود اهلی»

شیخ محمد اهلی‌شیرازی طاب ثراه بعمر هشتاد وچهار وفات نمود فی سنهٔ۹۴۲ . نسخهٔ‌کاملی‌ازدیوان‌کلیات‌آن شاعربزرگ درتصرف این بنده محشّی است که بیغلط وقریب بزمان‌او نوشته‌شده ،

---

۱) راجع بشرح‌حال **سیمی** رجوع شود به **تذکرهٔ‌دولتشاه**، ص۴۱۲، **مجالس‌النفائس** ، ص۱۶ و۱۹۱ . طبع‌طهران

سپس **کاتبی** از **شیروان** به **آذربایجان** رفت و قصیده‌ای در مدح سلطان **اسکندر بن قرا یوسف** ترکمان ساخت و چون آن سلطان قدر کمال او را نشناخت و او را پاداش شایسته نداد، وی را هجوی تلخ فرموده به **اصفهان** عزیمت کرد. در آنجا با مولانا **صائن الدین ترکه** [۱] صحبت نمود و معتقد او شده توبه کرد که دیگر برای سلاطین مدیحه نسازد و به دربارهای پادشاهان خدمت نکند، و پیرو طریق **عرفا و صوفیه** باشد. **دولتشاه** یکی از منظومات او را نقل می‌کند و نشان میدهد چگونه او را انقلابی روحانی دست داده و رهنورد وادی تقوی و قناعت گشته است. باری از **اصفهان** به **رشت** و از آنجا دوباره به **استر آباد** باز گشت و عاقبت در آن شهر وفات یافت.

جامی در بارهٔ او بهتر از **دولتشاه** داوری کرده و کمتر او را ستوده است و در فصل هفتم **بهارستان** می نویسد: «وی را معانی خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد اما شعر وی یکدست و هموار نیست و شتر گربه است.»

از دیوان او مرا نسخهٔ خطی در دست است. آن دیوان ظاهراً تا کنون طبع

---

۱) **خواجه صائن الدین علی ترکه** (بضم تا) **اصفهانی** از اجلهٔ فضلاء و عرفاء عصر شاهرخی است، وی منتسب بخاندان (**ترکه**) در اصفهان است که در قرون هشتم و نهم و دهم رجال برگزیدهٔ علم از آن بظهور رسیده‌اند. وفات او در **هرات** بسال ۸۳۵ ه. (**حبیب السیر** جزء ۳ جلد ۳، ص ۱۴۵).

در کتابخانهٔ استاد مرحوم ملک الشعراء بهار نسخهٔ جامع و نفیسی از کلیهٔ آثار او از نظم و نثر و کتب و رسائل موجود بود که در زمان حیوة مؤلف سال ۸۲۷ ه. تاریخ کتابت دارد. آن مکاتیب نمونهٔ کامل نثر فصیح زمان و متضمن فوائد و نوادر تاریخی و ادبی بسیار است.

نیافته؛ آن نسخه مورخ است بسال ۹۲۳ ه ./ ۱۵۱۷ م . ومشتمل است برسه هزار بیت ازانواع غزل وقطعه و رباعی . بطور معمول قطعات آن بیشتر جنبهٔ شخصی دارد و از این رو برای مطالعهٔ حیات خصوصی وی دارای اهمیت است ، گرچه متاسفاً موارد و علل سرودن آن قطعات معلوم نیست و ازینرو استفاده کامل از آنها نمیتوان کرد . در نسخهٔ خطی من عدد این قطعات به یکصد وپنج میرسد که غالباً مشتمل بردو بیت است . در آن میان فقط دو قطعه مورخ بتاریخ است یکی تاریخ وفات یا قتل **منوچهرشاه** در سال ۸۲۵ ه ./ ۱٤۲۲ م . و دیگری تاریخ وفات میر **عادلشاه** درسال ۸۲۷ ه ./ ۱٤۲٤ م. قطعهٔ ذیل، برای نمونه، چونکه دارای التزام صنعت خاصی است از آنمیان انتخاب و دراینجا ثبت میشود .

«ای دل ارخواهی که باشی در ره عزت سوار
اسب همت را بمیدان قناعت تاز تیز
تا شود واقف دلت از سر هر کاری که هست
نقد هستی سر بسر درپای اهل راز ریز
گر شود گم جوهر جانت چو بیزی خاك فقر
مگذران زین رهگذر بر دل غبار و باز بیز
ور بحق دانسته ای جای نشست و خاست را
خواه در **ارمن** نشین وخواه در **ابخاز** خیز»

در قطعهٔ ذیل ظاهراً اشاره به **سلمان ساوجی** یا به **عارفی هراتی** معاصر خود کرده که درزمان خود بقول **میرعلیشیر** در **مجالس النفائس** ، «**سلمان**» دوم خوانده میشد[1] .

---

۱) **مجالس النفائس** طبع **طهران** ص ۲۰ وص ۱۹٤ ،

«آن قوم که در دعوی از جانب سلمانند
در معرض شعر من از بهر چه می آیند
شعر من روشن دل آنکه سخن **سلمان**؟
من هیچ نمی‌گویم مردم همه بینایند»

درقطعهٔ هجائیهٔ ذیل ظاهراً اشاره به **کمال خجندی** کرده است و یا باحتمال قوی به **کمال الدین غیاث فارسی شیرازی** معاصر **کاتبی** (۱) و **خسرو** و **حسن** دوشاعر **دهلوی** که سابقاً ذکر آنها رفته است:

کر **حسن** معنی ز **خسرو** برد نتوان کرد منع
زآنکه استاد است **خسرو** بلکه ز استادان زیاد
ورمعانی **حسن** را برد از دیوان **کمال**
هیچ نتوان گفت اورا، دزد بر دزد اوفتاد

در دو قطعهٔ نغز هجائی ذیل اختلاف و مبانیتی که مابین **کاتبی** و شاعر معاصر او متخلص به ـ**بدر**ـ وجود داشته است نشان میدهد، **دولتشاه سمرقندی** ذکر مختصری از این شاعر میکند (۲) و میگوید «**بدر شیروانی**، سالها در **شیروان** ومضافات سرآمد طایفهٔ شعرا بوده و چون **کاتبی** از **خراسان** به **شیروان** افتاد میان او و **مولانا بدر** مشاعره و معارضه دست داد.» و سپس **دولتشاه** قطعهٔ نخستین ذیل را ذکر کرده و آنرا دلیل معارضه و مشاعره آندو دانسته است سپس اضافه میکند که «بعضی سخنان **مولانا بدر** را از اشعار **مولانا کاتبی** افضل میدانند ولی اعتقاد اهل **سمرقند** برخلاف این است.» آن دوقطعه این است:ـ

---

۱) **دولتشاه** ص ۴۱۸.

۲ « ص ۳۷۷.

-١-

لقب **کاتبی** دارم ای **بدر** اما　　محمد رسید اسم از آسمانم

محمد مرا نام گشت وتو بدری　　بانگشت آن توازهم درآنم(١)

-٢-

دی **بدرك** بدر گدرا گفتم که نئی شاعر　　آن کز شعرا باشد انگیختنش باید

گفتا که بهر شهری آویخته ام شعری　　شعر آنکه چنان گوید آویختنش باید »

ولی قطعهٔ ذیل مدیحه ای است در وصف **ابواسحاق شیرازی** که‌دیوانی دراشعار اغذیه واطعمه‌دارد - :

شیخ بسحاق دام نعمته　　گرم پخت‌او خیال اطعمه‌را

سفرهٔ او فکند از نعمت　　هست برخوان اوصلا همه‌را

در قطعهٔ هجایهٔ ذیل شاعری موسوم به **شمس علا** را قدح کرده و قسمت آخرین‌قطعه شعر معروف **عبید زاکان** راتضمین فرموده است .

«رفت آخر ازجهان **شمس علا**　　آنکه گه گه در شماری آمدی

او برفت و ماند ازو دیوان شعر　　هم نماندی گر بکاری آمدی »

در قطعهٔ ذیل شاعر **سیمی** [٢] تخلص را که به‌کاتبی خط و کتابت آموخته‌بود به‌انتحال منسوب نموده است .

---

١) بانگشت سبابه‌ات بردرانم (نسخه‌بدل)

٢) **دولتشاه** درتذکرهٔ خود (ص٤١٢) مقالتی‌درباب **سیمی** آورده و درآن چگونگی انتقال انشاعر را از **نیشابور** به‌**مشهد** نقل مینماید بعلاوه ذکر میکند که وی‌نویسنده‌ای‌معروف‌بوده درشاعری ومعماسازی ودرفن تذهیب ورنگ‌آمیزی کاغذ وسیاهی‌ساختن وافشان استادبوده وبشاگردان تعلیم می‌داده . » ونیز گوید که سیمی وقتی دریکشبانه‌روزسه‌هزارشعر بنظم آورده‌است. همچنین درباره او میگوید که **مولانا**

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

« میان شهر **نیشابور ، سیمی** چو اشعار ملیح **کاتبی** دید
به **مشهد** رفت وبرنام خودش بست نمك خورد ونمکدان را بدزدید »

ونیز این قطعه درمذمت شاعری شعردزد است .

« شاعر نباشد آنکو هنگام بیت گفتن ز اشعار اوستادان آرد خیال درهم
هرخانه‌ای که اوراز خشت کهنه سازند مانند خانهٔ نو نبود بنای محکم »

درقطعه دیگر یکی ازسلاطین ممدوح خودرا مخاطب ساخته وبکنایهٔ لطیف ازاواستدعای زیادت شراب درشب ضیافت کرده است ـ ومی گوید :

خسروا آنی که از بهر وقار مهر تو
پشت طاق لامکان چون گنبد گردون خم است

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

سیمی را اشتهائی قوی بوده ودر شبانه‌روزی دوازده من طعام ومیوه خوردی وبی ثقل هضم کردی . زهی اشتهای صادق وزهی طبیعت موافق

کس بدین سان تا طعام نخورد کو بدین نوع نظم تاند کرد»

درکتابخانهٔ ملی تهران نسخهٔ نادر و نفیسی از دیوان **مولانا لطف‌الله نیشابوری** که ازشعراء مشهور همین عصر است موجود میباشد که ظاهراً بقلم همین **مولانا سیمی** کتابت شده‌است .

میرعلیشیر هم در**مجالس النفائس** نام **سیمی** را ذکر کرده و میگوید :

«ازولایت **نیشابور** بود وفضل بسیارداشت ودرشعر ومعما وانشاء اهل این فنون اورا مسلم میداشتند . ومشهور است که دریك روز دوهزار بیت بدعوی گفته ونوشته، وجهت سجع مهرخوداین بیت را گفته ، وحکاك نقش کرده ــ :

«یك روز بمدح شاه پاکیزه سرشت **سیمی** دوهزار بیت گفت وبنوشت»

نعمت ما نیست کم از جود بسیارت ولی
می که میآرند همچون عمر بدخواهت کم است

هم این رباعی اوراست درخطاب بقلم خویش :

« فریاد ز دست خامهٔ قیراندود — کو رازدلم بدشمن ودوست نمود
گفتم که زبانش ببرم گنگ شود — ببریدم از آن فصیحتر گشت که بود

در دیوان کاتبی اشارت به بعضی اماکن نیز هست: مانند **ساری** در **مازندران** ، وبه سایر افراد ناشناس مانند ـ : **خواجه نظام عبدالرحمن** وشاعری متخلص بـه **امینی وشاپور وجمشید واردشیر** ـ که ظاهراً از زرتشتیان همان زمان بوده اند ـ زیرا که از دو نفر اول از اینها در ضمن تقاضای شراب نام برده و سومی ظاهراً شخصی بوده است که بر شاه **شیروان** شوریده وچون شاه بر اودست یافته ودر کشتن ویا کور کردن اومتردد بوده، **کاتبی** ازشاه تقاضای شق دوم مجازات رادر باره او نموده است و میگوید :

«شاهامکش **اردشیر** سرگردان را — هرچند شکست پایهٔ **شروان** را
گفتی کشمش یا کشمش میل بچشم — کشتن نه نکوست، کور کن شیطان را»

عارفی هروی

عارفی

شاعر دیگر که ازوسخن باید گفت **عارفی** است. مهمترین اثر معروف او منظومه صوفیانه وتمثیلی میباشد که بدرستی آنرا **حال نامه** نامیده ، وغالباً درالسنه وافواه بمناسبت موضوع آن بمثنوی **«گوو چوگان»** معروف شده . **عارفی** آنرا در سال ۸۴۲ ه . / ۱۴۳۸ م . در مدت دوهفته منظوم کرده ودر پاداش از **پادشاه**

ممدوح خود اسبی بامبلغ هزار دینار جائزه دریافت داشته [۱] وی در آن تاریخ بیش از پنجاه سال عمر داشته است . گویا وی در سال ۷۹۱ ه. که سال وفات **خواجه حافظ** است متولد شده باشد وظاهراً در سال ۸۵۳ ه ./۱٤٤۹ م وفات یافته . هواداران او وی را چنانکه گفتیم « **سلمان دوم** » [۲] لقب میداده‌اند. زیرا ازیك سو درروش وسبك شعر شبیه به **خواجه سلمان** میباشد وازدیگرسو چنانکه **میر علیشیر** در **مجالس النفائس** گفته، هردو شاعر ازمرض رمد ودرد چشم شکایت کرده‌اند ، و **عارفی** خود گفته است :-

بر پلك سرخ دیدهٔ من داروی سفید　　باشد بعینهٔ نمك سوده بر کباب

گرچه تقریباً همه تذکره‌نویسان (باستثنای **رضا قلیخان** مؤلف **مجمع الفصحا**) نام **عارفی** را ذکر کرده‌اند ، ولی جزئیاتی که از شرح زندگانی وی گفته‌اند بسیار کم است . **مثنوی حال نامه** که بقول **جامی** [۲] «ازنظم‌های سرآمد وی است» مشتمل بر پانصد بیت میباشد . واین کتاب تا کنون ظاهراً طبع نشده [۳] و نسخه نفیس زیبائی از آن در کتابخانهٔ **دانشگاه کمبریج** که تاریخ کتابت آن در سال ۹۵۲ ه . می باشد موجود است .

اشعار ذیل در وصف اسب پادشاهی که چوگان بازی میکرده نمونهٔ خوبی

---

۱) رجوع شود به فهرست ریو ص ۶۳۹ ومتمم فهرست ص- ۱۸۵ .

۲) بهارستان جامی :

۳) **مثنوی حال نامهٔ عارفی** در **لندن** بسال ۱۹۳۲ م . بسعی و اهتمام **گرین شیلدز** R. S. Greenshields ترجمه وطبع ظریفی یافته است .

است از آن مثنوی ، هم **جامی** وهم **میر علیسیر** هر دو این قطعه را ثبت کرده‌اند . ازینرو میتوان گفت که قطعهٔ مطبوعی می‌باشد ـ :

« خورشید سریر ماه مسند سلطان جهانیان **محمد**
شاهی که چو بر گرفت چوگان مه گوی شد و سپهر میدان
آن لحظه که پا بزین درآورد گرد از کرهٔ زمین بر آورد
چون ابرش باد پا برانگیخت گوئی که بباد آتش آمیخت
چوگانی شه که در تکاپوی از توسن چرخ میبرد گوی
در جستنش ار نه سر کشیدی بر گوی سپهر بر دویدی
هر بار که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق
بگریخته آذر از سم او آویخته صرصر از دم او »

تمام‌این‌منظومه‌مشتمل‌است‌بر‌تشبیهات‌بدیعه‌واستعارات‌غریبه‌که همه کنایه‌واستعاره‌از‌بازی گووچو گان‌اقتباس‌شده‌وبذوق‌بعضی‌خوانند گان اروپائی لطفی ندارد و مصنوعی می‌نماید . و این چنین محصول ادبی را بحقیقت نمیتوان «شعر» نامید .

ازشعرائی که درنیمهٔ‌دوم قرن نهم‌هجری (قرن ۱۵ مسیحی) وفات یافته‌اند مشکل بتوان به تحقیق گفت که کدام‌یك مهمتر است تا بتوان از آنها نامی برد ، تا آنکه‌بالاخره‌در آخر آن قرن ببزرگترین شعراء زمان، یعنی **جامی** می‌رسیم که‌علی‌التحقیق وی را یکی ازمشاهیر اساتید شعرای‌ایران بایددانست .

ازحیث‌عدد،شمارهٔ این گویند گان زیاد است و هر کس که به‌آثار تذ کره‌نویسان این‌عصر نظر نماید این‌معنی براو روشن میشود ، چنانکه

دولتشاه نزدیك بچهل تن ازشاعران اینزمان‌را نام‌میبرد . **میر علیشیر** در **مجالس النفائس** چهل و شش تن را در مجلس اول کتاب خود ذکر میکند (۱) ، درحالتی که فقط شعرائی را که درزمان اومیزیسته‌اند ، ولی وی آنانرا ملاقات‌نکرده ، درآن فصل آورده‌است . نام بعضی ازین شعرا نزد طلاب ادب فارسی مجهول نیست و غالب ایشان اشعاری به نهایت نغزی و زیبائی سروده‌اند ، ولی کمتر کسی از ایشان بمرتبه‌ای از کمال رسیده است که نام او از وصمت فراموشی محفوظ بماند . فقط شرف مجالست‌امراء وسلاطین که اهل فضل و ادب را در دستگاه خود پرورش میداده و آنان نیز درظل حمایت ایشان می‌زیسته و باعث جلال و شکوه دربارایشان‌می بوده‌اندسبب‌شده که‌نامشان‌محفوظ‌مانده‌است. **دولتشاه** که در ضمن کلام این نکته را بیان نموده غالباً شرح مختصری در بارهٔ این گونه شعراآورده ولی از ممدوح آنها بتفصیل سخن رانده‌است . مثلاً در ذیل سخن راجع به **شاه نعمةالله ولی** ، که اگر از حیث شعر وشاعری امتیازی نداشته‌باشد ، علی‌التحقیق از کبار مشایخ **صوفیه** است ، بذکر نام بزرگان ومشایخ وادباء وشعراء وصنعتگران که باعث زیب وشکوه دربار **شاهرخ** بوده‌اند کلام را بپایان می‌رساند (۱) .

۱) درصفحهٔ ۳٤۰ **تذکرهٔدولتشاهی** چنین مینویسد :

« اما از مشایخ و اکابر وشعراء که بروزگار **شاهرخ سلطان** ظهور یافته‌اند ، سلطان‌العلماء و المحققین **شمس الملة و الدین محمد الحافظ البخاری المعروف بخواجه‌پارسا** قدّس‌الله روحه وخواجه **صائن الدین ترکهٔ‌اصفهانی** ومولانای‌فاضل **حسین‌خوارزمی** وقدوة العلماء و مفخر الفضلاء مولانا **شرف‌الدین‌علی‌یزدی** - واز شعراء بزرگ **شیخ آذری و باباسودائی**

بقیهٔحاشیه درصفحهٔ بعد

از میان شعراوی **شیخ آذری اسفراینی**[1] وفات ۸۶۶ھ./۱۴۶۱م.

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

و **مولانا علی شهاب**، و **امیر شاهی سبزواری**، و مولانا **کاتبی ترشیزی**، و **مولانا نسیمی** بوده‌اند، که ذکر تصابیف و دواوین این جماعت در ربع مسکون. شهرت دارد. اما چهار هنرمند در پایتخت شاهرخی بوده‌اند، که در ربع مسکون بروز گارخود نظیر نداشته‌اند- **خواجه عبدالقادر مراغی** درعلم‌ادوار وموسیقی و **یوسف اندکانی** درخوانندگی‌ومطربی، واستاد **قوام‌الدین** درمهندسی وطراحی ومعماری، و **مولانا خلیل مصور** که‌ثانی مانی‌بوده - نورالله تعالی مرقدهم.»

۱) **شیخ آذری - حمزة بن عبدالملك الطوسی** از اولاد سربداران **سبزوار** وازشاهزادگان آن دیاراست. **میرعلیشیر** در**مجالس النفائس** اورا یاد کرده. سفراوبه **هندوستان** معروف است وی ازپیشقدمان شعرای ایرانی است که رهسپار آن‌دیارشده‌اندوی‌نزد**سلطان احمد پادشاه گلبرگهٔ(دکن)** تقرّبی‌حاصل کرده‌است ولی‌از عطایای‌شاه چشم‌پوشیده واورا سجده نکرده بایران بازگشت و این بیت راگفت:

من ترك هند و جیفهٔ **جیپال** کرده ام

باد وبردت **جونه** بیك جو نمیخرم.

اوازمریدان‌وپیروان **شاه نعمة‌الله‌ولی** است‌وبا**میرزا بایسنغر** معاصر که ازقبول عطایای او نیزباستغنا دامن‌افشانده‌است.تألیفات چندمانند **سعی‌الصفا** در مراسم و مناسك حج، و **طغرای‌همایون**،و **جواهر الاسرار**،و**مثنوی‌غرائب‌الدنیا** درعجائب‌مشهودات ومغیبات ازخود باقی‌گذارده است.

خواجه**اوحدمستوفی** در بارهٔ تاریخ وفات او گفته‌است:

دریغا **آذری شیخ** زمانه ‌‌ ‌ که مصباح حیاتش گشت بی‌ضو

چو او ثانی خسرو بود درشعر ‌ ‌ ازآن‌تاریخ‌فوتش گشت«خسرو»

۸۶۶

برای اطلاع مفصل از شرح احوال **شیخ آذری** رجوع شود به **آتشکده آذر** طبع‌طهران، مج ۲ باتصحیح **آقای سادات‌ناصری**

و **باباسودائی**[1] ابیوردی وفات ۸۵۳هـ/۱۴۴۹ م . و **مولاناعلی شهاب-ترشیزی**[2] و**امیرشاهی سبزواری**[3] وفات ۸۵۷ هـ /۱۴۵۳م .و **کاتبی-**

---

۱) **باباسودائی**، ازاهل **ابیورد** یا**باورد** (شهری بوده است در کنار **دشت خاوران** که ظاهراً درمحل عشق آباد کنونی است)

این شاعر ازوابستگان دستگاه بایسنغری است **امیر علیشیر** در **مجالس** (ترجمهٔ **شاه محمدقزینی**)طبع **طهران** ص۱۹۲) شرح حکایات جالبی از او نقل کرده و میگوید که عاشق **میرزا بایسنغر** بوده است . واین بیت را ازاو ثبت کرده که مطلع قصیدهٔ مفصلی است درمدح میرزای مذکور : عنبرت خال ورخت ورد و خطت ریحان است

دهنت غنچه ودندان درو لب مرجان است.

۲) برای شرح حال **علی شهاب ترشیزی** رجوع شود به **مجالس النفائس** ص۱۷ ، **آتشکده** جلداول طبع تهران ۱۳۳۶ هـ . ش .

۳) **امیر شاهی سبزواری** ، **آق ملك بن جمال الدین** ، **امیر علیشیر** در**مجالس النفائس** درشرح حال او گفته است :

«امیرازسربداران سبزوار بود وملازمت **بایسنغرمیرزا** میکرد ،**امیر آق-ملك** نام داشت ، مرد فراغت دوست وخوش باش ، غزل گفته و کم گفته واما پیش همه مردم مستحسن وپسندیده است» درمرثیه او گفته اند :

گو بشو زیر و زبر ازآه واشکم **سبزوار**

زآنکه شهر شاه بی شاهی نمیآید بکار

بندهٔ مترجم گوید:- شعر**امیرشاهی** در**ایران** حسن قبول بسیاردارد و دیوان او اگرچه تاکنون طبع انتقادی مشروح نیافته ولی(بطبع سنگی لیتوگرافی)مکررچاپ شده است. نسخه های خطی بسیار ظریف وگرانبها بخطوط و تذهیبات ممتاز از دیوان اودر کتابخانه های **ایران** و**هندوستان** و**اروپا** باقیمانده است :

بقیهٔ حاشیهٔ درصفحهٔ بعد

ترشیزی [1] ۸۳۹ هـ./ ۱۴۳۵ م. نام میبرد و میگوید که: ذکر تصانیف

1) رجوع شود آتشکده آذر بتصحیح **حسن سادات ناصری**، چ۱، طبع تهران ۱۳۳۶ . هـ . ش

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

چنانکه تنها در کتابخانهٔ سلطنتی **طهران** هفت نسخه از آن موجود است که عموماً مزین وبخطوط خوشنویسان کتابت شده‌است.یکی که‌قدیمترین آن‌دیوانها است تاریخ ۹۳۲هـ.دارد.وشاید‌از آنها بعضی‌دیگر‌در‌زمان‌حیات **امیر شاهی** کتابت‌شده‌باشد،ولی آنکه از آنها همه نفیس‌تر است بخط نستعلیق بسیار عالی بقلم **شاه‌محمود نیشابوری** به‌بهترین تذهیب مزّین وهفت‌مجلس‌تصویر(میناتور)دارد که ازممتاز‌ترین آثاراساتید فن در کتابخانهٔ سلطنتی‌صفویه زینت اتمام‌یافته‌است.

علت شهرت **امیر شاهی** وقبول‌عامه که‌حاصل کرده‌علاوه‌بر‌تشیع‌همانا درلطافت غزل و جزالت کلام و ظرافت معنی‌اوست که درزمان شعراء قرن نهم کمتر کسی‌بپایهٔ مقبولیت اورسیده است .

امیر علیشیر در **مجالس النفائس** میگوید که : «**امیر شاهی** در‌آن‌حین که در **استر آباد** ازعالم میرفته دومطلع گفته‌ووصیت کرده که‌آن‌دورا **خواجه احمد مستوفی** تمام کند وخواجه‌آن‌دو مطلع‌را تمام کرد وبدیوانش نوشته. »

(**مجالس النفائس طهران** ص۲۴)

اینک‌ما برای اتمام فایده آندو غزل‌را که مطلع‌آن از **شاهی** است ذیلا می‌نگاریم :

— ۱ —

خرابیم ازدل بیرحم گه‌گه یاد کن ما را

سگ کوی توئیم آخر بسنگی شاد کن مارا

دلم بار دگر لاف غلامی میزند گاهی

بیا ای غم بمرگ نو مبار کباد کن مارا

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

ودواوین این جماعت در ربع مسکون مشهور است ، و پس از آن بذکر

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

درت کعبه است و ما ارباب حاجت، رحمتی فرما

رخت عید است و مازندانیان، آزاد کن مارا

بتنهائی بسی خون جگر خوردیم بایادت

توهم چون ماحریفان باده‌نوشی، یاد کن مارا

نمیدانم چو **شاهی** غیرعشق، ای پارساکاری

خدا را گر تو میدانی بیا ارشاد کن مارا

ـ ۲ ـ

تو شهریار جهان ما غریب شهر توئیم

وطن گذاشته بیخانمان ز بهر توئیم

دوای دل نشود نوش جام جم ما را

که ناز پرور پیمانهای زهر توئیم

زلطف بر سر ما دست مرحمت می نه

که پایمال حوادث ز تاب قهر توئیم

چو لاله داغ دلم از بهار عارض تو

چوغنچه خون جگر ازلعل نوش بهر توئیم

شد از وفای تو مشهور عالمی **شاهی**

بس است شهرت ما کز سگان شهرتوئیم.

صاحب **تذکرهٔ مرآت‌الخیال** گفته است که: **شاهی** وقتی در **مجلس بابرشاه** راه‌یافته (مقصود **میرزا ابوالقاسم بابر** است) واورا بحکم پادشاه جهت تصویر عمارتی به **استرآباد** بردند وی غزلی در آنموقع ازنظر پادشاه گذرانید.

غزلیات شاهی بلطافت و عذوبت و رقت موصوف است و عدد ابیات آن غالبا ازپنج بیت تجاوزنمیکند . یکی‌از غزلهای او که موقعیت تاریخی یافته ذیلاً درج میشود

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد .

چهارتن از صنعتگران نامی پرداخته است . . . امّا بحقیقت اشعار این شعراء که غالباً تا کنون بطبع نرسیده ونسخ خطی آن نیز کمیاب است ، حتی درزمان خودشان خارج از حدود **خراسان** معروف نبوده ، معذلك

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

اینغزل را بروایت **ولی قلی شاملو** درتاریخ **قصص الخاقانی** در هنگامی که **همایون بن بابر** از **هندوستان** گریخته و به **شاه طهماسب صفوی** پناه برده‌است (۹۵۰هـ) شبی‌دربزم مهمانی که‌حاکم مشهد **شرف‌الدین اوغلی تکلو** درآنشهر برای‌اوفراهم‌ساخته،مطربی‌تغنی کرده‌وبسیارمناسب‌اتفاق‌افتاده‌و**همایون‌شاه** را باقتضای تناسب حال ومقام رقتی‌بسیار دست داده‌است .

وآن این‌است :

ـ ۳ ـ

مبارك منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد
همایون کشوری‌کانعرصه را شاهی‌چنین باشد

زرنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم
که‌آئین‌جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

یك امروزی عتاب آلود دیدم روی‌او مُردم
کسی‌راجان کجاماند اگرماهی چنین باشد

غمش تا یار من شد روی در راه عدم کردم
خوشست‌آوارگی‌آنرا که‌همراهی‌چنین باشد

بخنده گفت**شاهی** تیغ رانم بر سرت روزی
نیم‌نومید از آندولت که ناگاهی چنین باشد

برای‌تفصیل‌بیشتر ازحال‌واشعاراین‌شاعرامیرزادهٔ خوش‌طبع‌وصاحب‌ذوق‌رجوع‌باید کردبحواشی‌مفصل ودقیق دانشمند گرامی آقای**حسن‌سادات‌ناصری** بر**آتشکدهٔ آذر** ، طبع طهران ص ۱۴۰ .

شاید بسیار بجاست اگر درضمن ذکر وقایع وحوادث راجع بزندگانی ایشان از تاریخ زمان نوادری یاد کنیم از آنجمله مثلاً یکی حکایت ملاقات **شیخ آذری** باشاه **نعمة‌الله** است که درپی آن دست ازمدح سلاطین برداشته ودر صف **صوفیه** درآمده، و سفری به **هندوستان** [۱] کرده. یامثلاً داستان **امیر شاهی** که ازاولاد **سربداران خراسان** بوده ومذهب **تشیع** داشته است و بهمین جهت **قاضی نورالله بن سیدشریف المرعشی الشوشتری** [۲] در کتاب **مجالس المؤمنین** [۳] شرح طولانی در مدح وی آورده است. **دولتشاه** بطرز مبالغهٔ معهود وی میگوید [۴]: «فضلاء متفق اند که سوز **خسرو** ولطافت **حسن** وناز کیهای **کمال** و صفای سخن **حافظ** در کلام **امیر شاهی** جمع است.» و اینکه وی خود نیز به‌علو قدرخویش واقف بوده ازقطعهٔ ذیل معلوم میشود که چون‌وقتی درمجلس یکی‌ازسلاطین اورا مؤخر ازدیگران نشاندنداین قطعه راسرود -:

«شاها مدار چرخ‌فلك درهزار سال　　　چون من یگانه‌ای ننماید بصد هنر

---

۱) **دولتشاه** ص ۳۹۹ طبع **لیدن**

۲) **قاضی نورالله بن‌سید شریف المرعشی الشوشتری**: از اجلّهٔ فقها ومحدثین شیعهٔ امامیه وصاحب تألیفات عدیده است که ازآنجمله «**احقاق الحق**» و«**مجالس المؤمنین**» درعالم تشیع معروف، درزمان **اکبر بن همایون** به‌**هند** رفته و بقضاوت شهر **لاهور** منصوب گردیده. درزمان **جهانگیر** به‌تهمت «رفض» درسال ۱۰۱۹ هـ. بقتل‌رسیدو به«شهیدثالث»ملقب گردید. مزارش‌هما کنون‌درشهر «**اگره**» معروف است.

۳) تاریخ‌تألیف **مجالس المؤمنین** در حدود سال ۹۹۳ هـ./۱۵۸۵م، است. رجوع‌شود به: **فهرست ریو** ص ۳۳۷.

۴) **تذکرة الشعراءدولتشاه** ص ۴۶۲.

گر زیردست هر کس و نا کس نشانیم اینجا لطیفه‌ایست بدانم من اینقدر
بحری است مجلس تو و در بحر بی خلاف لؤلؤ بزیر باشد وخاشاك بر زبر».

هم‌چنین در این بیت **قدسی هراتی** که اشاره به لغوهٔ دهن خود که در نتیجهٔ فلج صورت عارض وی شده نموده است.

با وجود چنین دهن که مراست شعر گویم که آب از آن بچکد(۱)

اینگونه اشعار از آن رو شایستهٔ عنایت است که خاص همین زمان و همین عصر می‌باشد که اکنون محلّ بحث ما میباشد، لیکن آنهارا شعر حقیقی بمعنای خود نمیتوان گفت. درعبارات ذیل **دولتشاه** منظری ازدربارهای سلاطین تیموری را جلوه گر میسازد که گفته است (۲) _ :

« اما ولادت باسعادت شاهزاده **بایسنغر** در شهور سنهٔ اثنی وثمانمائه بوده. جمالی داشت با کمال، واقبال ودولتی مساعد، ودرهنرپروری و هنرمندی شهرهٔ اقالیم شد، وخط وشعر درروزگار او رواج یافت، و هنرمندان وفضلاء بآوازهٔ او ازاطراف و اکناف روی بخدمتش آوردند. گویند که چهل کاتب خوشنویس در کتابخانهٔ او بکتابت مشغول بودندی: ومولانا **جعفر تبریزی** سرآمد کتاب بوده، وهنرمندان راعنایتها کردی وشعرا رادوست داشتی ودرتجمل کوشیدی وندیمان وجلیسان باظرائف داشتی. وازسلاطین روزگار بعد از **خسرو پرویز** چون **بایسنغر** سلطان کسی بعشرت وتجمل معاش نکرده، وشعرتر کی وفارسی رانیکو گفتی وفهمیدی، وبه شش قلم خط نوشتی، و این تخلص **میرزا بایسنغر** راست:

« گدای کوی توشد **بایسنغر** گدای کوی خوبان پادشاه است»

حکایت کنند که **خواجه یوسف اندکانی** بروزگار سلطان **بایسنغر** در گویندگی ومطربی درهفت اقلیم نظیر نداشت. لحن داودی **خواجه یوسف** دل را

---

۱) **مجالس النفائس طهران** - ص ۱۵ و ص ۹۹۰.

۲) **تذکرة الشعراء دولتشاه** ص ۳۵۰.

میخراشید و آهنگ خسروانی او برجگرهای مجروح نمك میپاشید . **سلطان ابراهیم بن شاهرخ** ازشیراز چندنوبت **خواجه یوسف** را از **بایسنغر سلطان** طلب کرد و اومضایقه کرد، آخرالامر صدهزاردینارنقدفرستاد که **خواجه یوسف** را **میرزا بایسنغر** برای او بفرستد ، **سلطان بایسنغر** این بیت بجواب برادر فرستاد :

« ما **یوسف** خود نمیفروشیم   تو سیم سیاه خود نگه دار »

«ودرمیان **الغ بیگ گورکان و بایسنغر بهادر و ابراهیم سلطان** لطیفه‌ها ومکاتبات بسیار واقع شده که این تذکره تحمل ایراد آن لطائف نمیکند . اما روزگار غدار و گردون ستمکار در اوان شباب قصد آن شاه کامکار نمود و موکلان قضا وقدر برجوانی او نبخشودند وشبی ازافراط شراب بفرمان رب الارباب بخواب گران فناگرفتارشد وسکنهٔ **هرات** سبب آن وفات سکته پنداشتند .

گویند که مرگ طرفه خوابی است   آن خواب گران گرفت ما را

«وشاهزاده نیم‌مست بمصطبهٔ خاك خرامید تاصباح محشر با خماریافتگان حشر سرگران برخیزد ، و از ساقیان « سقاهم ربهم شراباً طهورا » تصفی باده خمار شکن «وکأساً دهاقا» طلب‌دارد . رجاء واثق‌است که حاکم رحیم ازجنایت او که بجز شبنم رحمت آنرا نتواند شست تجاوز فرماید . ووقوع این‌واقعه هائله **بایسنغر سلطان** در دارالسلطنهٔ **هرات** در **باغ سفید** بود درشهورسنهٔ سبع وثلاثین وثمانمائه (۸۳۷) و عمر او سی وپنج سال بوده . و شعرائی که در روزگار **شاهرخ سلطان** بملازمت **بایسنغر بهادر** میبوده‌اند- **باباسودائی** است و**مولانا یوسف امیری** و**امیر شاهی سبزواری** و**مولانا کاتبی ترشیزی** و **امیر یمین الدین نزل آبادی** رحمهم‌الله . . . . .

« وشعراء درمرثیهٔ **سلطان بایسنغر** اشعار گفته‌اند . اما **امیر شاهی** بدین رباعی برهمهٔ آنان فائق آمده، لله درّقائله .

« در ماتم تو دهر بسی شیون کرد   لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید   قمری نمد سیاه در گردن کرد »

دولتشاه با همهٔ معایبی که درتذکرهٔ اووجوددارد وعدم صحت و

فقدان دقت و اطناب در کلام بدترین آنهاست ، از بیشتر مورخان معاصر خود بهتر توانسته‌است اوضاع آمیخته به‌آدم کشی و شرابخواری وفجور ودرهمان‌حال حب‌صنایع ظریفه وذوق ادبی را که همه از خصائص دربار **تیموریان** است وصف کند. برای اثبات این معنی بی‌فایده نیست اگر برقطعهٔ فوق مثالی دیگر ازهمان کتاب بیفزائیم ، وآن در توصیف **میرزا الغ بیك** است که‌در آخر شرح حال **خواجه عصمت بخارائی** آورده که‌اواستاد **بساطی وخیالی**[1] ومعاصر **رستم‌خوریانی وطاهر ابیوردی**

---

۱) **خیالی بخاری** ــ اشاره باحوال او درمجالس النفائس (ص۱۲و۱۸۸) ، و در تذکرهٔ دولتشاهی (ص ۴۲۰) آمده است که هر دو باختصار نام اورا ذکر و گویند که شاگرد **خواجه‌عصمت‌الله** بوده و شهرت بسیار داشته و قبرش در بخارا است .

ریو در فهرست درذیل‌ذکرنسخه‌دیوان‌او که‌بشماره Add. 22702 درموزهٔ بریطانیاضبط‌است تاریخ وفات‌اورا باستناد ازتذکره **تخت‌شاهجهانی** در حدود ۸۵۰ ه. ذکر میکند ،

میرعلیشیر دوبیت‌از غزل ازاو ذکرمیکند باین‌مطلع :

«ای‌تیر غمت‌را دل‌عشاق نشانه . . . الخ

این‌غزل‌را ، بسبب آنکه **شیخ بهاء الدین عاملی** بعدها تخمیس فرموده‌در ایران معروف‌شده وجزو آثار ادبی قرار گرفته‌است والحق‌درحالات وافکارعرفانی بسیار جالب وجاذب‌است (رجوع‌شود بمجلهٔ‌آینده ، طهران، دورهٔ دوم ۱۳۲۳ش)

عین‌آن مخمس‌رااینك‌برای تتمیم‌فایده، بنقل ازیك‌مجموعه‌خطی بسیارقدیم که در تصرف بنده‌نویسنده است ، ذیلا درج‌میکنم: درهر بند (بیت آخر ازغزل‌خیالی است):ـ

تا کی بتمنای وصال تو یگانه
اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

بقیهٔ‌حاشیه در صفحهٔ‌بعد

و **برندق بخارائی** است ، بعدازآنکه ذکرمیکند که **خواجه عصمت** در سال۸۲۹ هـ . وفات یافت چنین میگوید (۱) :-

۱) **تذکرة الشعراء دولتشاه** طبع **لیدن** ص۳۶۱ .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

خواهد بسر آید شب هجران تو یا نه ؟
ای تیر غمت را دل عشاق نشانه ،
جمعی بتو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتم بدر صومعهٔ زاهد و عابد
دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
در میکده رهبانم و در صومعه زاهد
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

آندم که عزیزان بروندی پی هرکار
زاهد بسوی مسجد و من جانب خمار
حاجی بره کعبه و من طالب دیدار
من یار طلب کرده و او جلوه گه یار
او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هردر که زدم صاحب آن خانه توئی تو
هر جا که روم پرتو کاشانه توئی تو
در میکده در دیر که جانانه توئی تو
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

« اما سلطان **مغفور سعید، الغ بیگ گورکان** سقی‌الله روضته وانارالله برهانه ، پادشاه عالم و عادل وقاهر و صاحب همت بوده ، و در علم نجوم رتبهٔ عالی یافته ، و در معانی موی می‌شکافت ، درجهٔ عالمان بعهد او بذروه‌اعلی بوده . وفضلا را بدور او مراتب عظمی . در علم هندسه دقائق نما ، ودر مسائل هیئت مجسطی گشا و فضلا و حکما متفق‌اند که بروزگار اسلام بلکه از عهد **ذوالقرنین** تا این دم پادشاهی بحکمت وعلم **میرزا الغ بیك** گورکان بر مستقر سلطنت قرار نیافته . درعلوم ریاضی وقوف تمام داشت ، چنانکه رصد ستارگان بست ، باتفاق حکمای عهد

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

بلبل بچمن زآن گل رخسار نشان دید
پروانه در آتش شده انوار عیان دید
عارف صفت روی‌تو در پیر وجوان دید
یعنی همه‌جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه نیم من که روم خانه بخانه

عاقل بقوانین خـرد راه تو پوید
دیوانه برون از همه آئین تو جوید
تا غنچهٔ نشکفتهٔ این باغ که بوید
هرکس بزبانی صفت حمد تو گوید

مطرب بغزل خوانی و بلبل بترانه

بیچاره **بهائی** که دلش زار غم تست
هرچند که عاصی‌است زخیل خدم تست
امید وی از عاطفت دمبدم تست
تقصیر **خیالی** بامید کرم تست

یعنی که گنه را به ازین نیست بهانه

خود ، چون مفخر الحکماو العلماء **قاضی زادهٔ رومی** (۱) ومولانا **غیاث الدین جمشید** (۲) وآن هردو بزرگوارفاضل آن کار باتمام نارسانیده وفات یافتند وسلطان همگی همت بر اتمام آن کار گماشته ، باقی رصدرا میرزا باتمام رسانید . وزیج سلطانی اخراج نمود وخطبهٔ بنام خودنوشت . والیوم نزد حکما آن زیج متداول ومعتبر است و بعضی آنرا بر **زیج نصیری ایلخانی** ترجیح میکنند . و در خطهٔ **سمرقند** مدرسهٔ عالی بنافرمود که دراقالیم بزینت ورتبت وقدر آن مدرسهٔ عالی نشان نمیدهند والیوم درآن مدرسهٔ عالی زیاده ازصدنفر طالب علم متوطن وموظف اند . وبعهد پدرش **شاهرخ بهادر** چهل سال باستقلال سلطنت **سمرقند وماوراء النهر** کرد و در رسوم سلطنت وداد وعدل قاعده های پسندیده داشت . . . . .

«حکایت کنند که فراست وقوت حافظهٔ **میرزا الغ بیک** تا حدی بود که هر جانوری که انداختی وآن جانور هر شکاری که کردی تاریخ آنرا ضبط کرده برنسخهٔ نوشتندی که بچه روز بوده ودر کدام محل - وازجانوران چه جانور صید شده ، ازقضا آن کتاب غایب شد و چندانکه کتاب را طلب کردند نیافتند ، و مستحفظان کتابخانه ترسناك شدند پادشاه الغ بیک فرمود غم مخورید که تمام آن قضایا را من اوّله الی آخره بیاد دارم ·کتّاب را طلب فرمود وپادشاه تواریخ میگفت وآن تاریخ وقضایا را کاتبان کتابت میکردند تاآن دفتر باتمام رسید ، قضا را بعداز مدتی نسخهٔ اول پیدا شد . هردونسخه را باهم مقابله کردند اختلاف بجز چهارپنج موضع نیافتند . وازین نوع نوادر ازطبع وذهن آن حضرت فراوان نقل کرده اند .

---

۱) **قاضی زادهٔ رومی ، صلاح الدین موسی**، متوفی در حدود ۸۴۰ هجری ازمعاونین میرزا الغبیك درتألیف وتأسیس زیج جدید گورکانی است (رجوع شود به **مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی** وحاشیهٔ ص ۵۳۹ همین کتاب)

۲) **غیاث الدین جمشید کاشی - جمشید بن مسعود بن محمود** ملقب به **غیاث الدین** ، ازعلماء نجوم وریاضی که در تأسیس زیج جدید گورکانی در سال ۸۲۳ هـ . با الغ بیك معاضدت مینمود واندکی بعد از آن وفات یافت . وی را رساله ایست درشرح آلات نجومی که بسال ۸۱۸ هـ . بامر **میرزا الغ بیگ** تألیف فرموده .

« اما **شیخ عارف آذری** علیه‌الرحمه فرمود که من در شهور سنهٔ ثمانمائه در **قرا، باغ** همراه خال خود که قصّه خوان امیر کبیر صاحبقران **تیمور گورکان** بود، بخدمت **الغ بیگ** میرزا افتادم ، درایام طفولیت ، و مدت چند سال به‌نشاط کودکی با شاهزاده بازی کردمی وسمر و حکایات گفتمی ، واورا چنانکه رسم اطفال است بامن‌انس وحالی بودی، تادرشهورسنهٔاثنی وخمسین وثمانمائه ۸۵۲ ﻫ . که‌پادشاه مذکور **خراسان** رافتح کرد ودر **اسفراین** نزول‌فرمود ، بعدازآنکه صبح‌شیب از شام شباب مشتعل شده‌بود، برخاستم وبخدمت پادشاه شتافتم ، از دور که مرا دید در لباس فقرا وصلحا بعداز تقدیم سلام وپرسش فرمود که ای درویش تو مصاحب وجلیس قدیم مامینمائی -آیاتو خواهرزادهٔ قصه خوان مانیستی؟ من‌تعجب نمودم از ذهن درّاك وحافظهٔ‌پاك پادشاه‌و گفتم‌بلی‌هستم.حکایات **قراباغ** و غزو گرجستان وتعجبهای آن دیار در میان‌آورده آنچه بیادداشتم جواب گفتم. ازاین‌نوع دقت‌ازخاطرآن پادشاه بسیار نقل است که زیاده ازین این‌تذکره تحمل‌نیاورد....»

یك سال بعد ازین ملاقات که‌د رتذکره **دولتشاهی** ذکرشده، یعنی‌درسال ۸۵۳ ﻫ./۱۴۴۹ م. میرزا **الغ بیک** ، یعنی همان شاهزادهٔ باهوش و قریحه بدست پسرنابکارش، **عبداللطیف** کشته شد وخود او نیزبعدازهفت ماه بقتل رسید

مولانا حسین کاشفی

تقریباً تمام کارهای‌ادبی دوره اخیر **تیموریه** که‌مورد بحث‌ماست در پیرامون یك‌تن حامی هنر و پشتیبان ادب دور میزند ، واو همانا وزیری است موسوم به « میر - **علیشیر نوائی** » . همانطور که آثار ادبی این عصر به شاعری استاد و ذوفنون یعنی به « **جامی** » خاتمه می پذیرد . ولی قبل از آنکه از او سخنی بگوئیم باید که چندکلمه از **میر علیشیر** ذکر کنیم هم چنین از **حسین‌واعظ‌کاشفی** باید سخنی گوئیم ، چه در فصل سابق که از آثار نثری وی سخن راندیم وعده دادیم که در ضمن این فصل نیز اشارتی بحالات اوخواهیم کرد.

حسین‌واعظ‌کاشفی

خواندمیر درحبیب‌السیر «جلد سوم جزء سوم» ازاو یاد میکند و خلاصهٔ کلام او این است که نام وی **کمال‌الدین حسین**، ولقبش **واعظ** وحرفتش نیز وعظ بوده. آوازی خوش ولحنی دلکش داشته. درعلم کلام و حدیث او راتبحر فراوان بوده. هر صبح جمعه در **دارالسیاده سلطانیه** در **هرات** و بعد ازآن در **مسجد امیرعلیشیر** بمنبر میرفته، هر سه شنبه در مدرسهٔ **سلطانی** وهرچهارشنبه درمقبرهٔ **خواجه ابوالولید احمد** بوعظ اشتغال داشته است. در او اخر ایام حیات هم گاهی روزهای پنجشنبه در خانقاه **سلطان احمد میرزا** وعظ میفرمود، وی در نجوم وهم چنین در صنعت انشادستی توانا داشته است ودر سایر فنون ادب اوراقدمی راسخ بوده، پسرش **فخرالدین علی** که بجای پدر به منبر وعظ نشست شاعری نیز میکرد، ومثنوی عاشقانه بنام «**محمود و ایاز**» بنظم آورد. **حسین واعظ**، ظاهراً حرفتش شاعری نبوده **است**[۱]، بلکه هنرمندی خود را در منشئات نثر ظاهر می ساخته

---

۱) هرچند شاعری حرفت مولانا نبوده ولی درطی آثار منثور درکلمات منظوم. که همه‌زادهٔ ذهن وقادوحاصل قریحهٔ نقاد اوست، فراوان دارد، برای نمونهٔ این قطعه ازصحیفهٔ شاهی در- تهنیت نوروز دراینجا درج میشود که بسبك کلام منظور ومنثور مولانا هردو پی بتوان برد

تهنیت نوروز

« نوروز و نوبهار و خزانت خجسته باد
دست اجل ز دامن عمرت گسسته باد

نوروز و نوبهار و گل و لاله و سمن
فرخنده باد بر تو و بر دوستان تو.

میامن اعتدال قوای طبیعی که بمعاونت هوای ربیعی جسم را قوت روح وروح رانعمت فتوح می‌بخشد، ومقدم فصل ربیع وپایهٔ رفیع که زمان عیش وشادمانی واوان

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

مخصوصاً[1] در کتاب معروف **انوار سهیلی**. این کتاب که انشائی با اطناب ومملو از «عبارت پردازی» دارد و تقلیدی از **کلیله و دمنه** میباشد، در **هندوستان** شهرتی عظیم یافته و نزد محصلین هندی زبان که لسان فارسی می آموزند مورد توجه واقع شده است. سالیان دراز است که آن یکی از

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

سعادت و کامرانی است برذات ملک صفات مخدومی خداوندی مبارک ومیمون و خجسته وهمایون باد. هرروز بدپدارتو نوروزجهانرا . . . . »

۱) راقم این حواشی فهرست مختصری ازبعضی کتب و رسالات که تألیف آنهارا بآن واعظ دانشمندوذوفنون نسبت اند دراینجا ثبت میکند: ـ

الف) **جواهر التفسیر** لتحفة الامیر - درتفسیر، ناقص فقط تاسورة البقرة رابتفصیل تفسیر کرده است.

ب) **مواهب علیه** - درتفسیر فارسی، کتابی است مختصر، درچهارمجلد، دراین اواخردرطهران باهتمام **فاضل دانشمند محمد رضا جلالی نائینی** بطبع رسیده است.

ج) **جامع الستین**، تفسیر سورهٔ یوسف

د) **مختصر الجواهر**، همچنان درتفسیر (ولی دیده نشده است)

ه) **انوار سهیلی**، تحریر متن کلیله دمنه (طبع مکرر یافته)

و) **مخزن الانشاء**، درفن انشاء

ز) **صحیفه شاهی**، درترسّل

ح) **اخلاق محسنی**، اخلاق شرح آن قبلا گذشت

ط) **شرح مثنوی** (دیده نشده است).

ی) **لباب معنوی فی انتخاب مثنوی**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

کتب تحصیلی رسمی برای داوطلبان خدمت کشوری هندوستان میباشد و ازمتون مفصل فارسی است که در مطابع انگلیسی بطبع رسیده است. سبک آن همه لفاظی وعبارت سازی است . از اصل عربی **کلیله دمنه** و ترجمهٔ فارسی قدیم آن سابقاً درجلد دوم کتاب ادبیات من(ص ۳۵۰ تا ص ۳۵۳) به تفصیل ذکر شده است. ازسایر تألیفات **حسین واعظ کاشفی** قبلاسخنی رفت فقط دراینجا اضافه میکنم که اورا نیز کتابی است باسم « **مخزن الانشا** »[۱] که بنظر

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

یا) **لب لباب مثنوی** ،منتخبی دیگر ازمثنوی

یب) **اختیارات** ،درنجوم درهفت رساله

یج) **اسرارقاسمی** ،درکیمیاولیمیا وعلوم غریبه

ید) **سبعهٔ کاشفیه**،لوایح ومقالات هفتگاه

یه) **رساله حاتمیه** ، درقصص وروایات منسوب بحاتم طائی

یو) **روضة الشهدا** ، درشرح وبیان شهادت انبیا و ائمه بالخاصه روایات راجع به شهادت امام حسین (ع) .

یز) **تحفة الصلوة** ،رساله ایست مختصر

یح) **الرسالة العلویه فی احادیث النبویه**

یط) **مرصد الاسنی فی اسماء الحسنی**

ك) **تحفة العلیه** ، متضمن اربعین حدیث نبوی

کا) **رساله دراوراد وادعیه**

کب) **فتوت نامهٔ سلطانی**، معروف است

۱) **مخزن الانشاء** کتابی است که **کاشفی** ، دراصناف مختلفهٔ ترسلات ومنشآت وعناوین ورسوم نامه‌ها ومکاتیب بعربی و فارسی ونظم ونثر، بنام **سلطانحسین بایقرا**

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

نرسیده‌است . وفات‌او درسال ۹۱۰ هـ ./ ۱۵۰۴ م . نوزده‌سال قبل‌ازآنکه **خواند میر** شرح‌حال‌اورابنگارد، اتفاق افتاده است .

میرعلیشیر نوائی

میرعلیشیر نوائی

چنانکه در فصل سابق گذشت اهمیت وعظمت **میر علیشیر** هم از جهت‌نویسند گی‌وهم‌ازحیث‌پشتیبانی اوازاهل‌فصل بقدری ظاهرونمایان است که‌میتوان اورابیمبالغه **ماسیناس** زمان و کشور خوداو خواند [1] وی‌دوست وحامی **جامی** است

---

۱) **ماسیناس** Maecenas Cilinius نام‌یکی ازبزرگان**روم**قدیم‌است که حامی ادب بود و دوست **هراس** شاعربزرگ‌لاطین بوده‌است . متولدبه ۷۳ ومتوفی بسال ۸ ق. م.

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل :

وبرای وزیراو **میرعلیشیر** در۹۰۷هـ.تألیف کرده.مشتمل‌است برمطالب‌ذیل:-۱-عنوان- درآنچه‌کاتب‌راداشتن‌آن‌ضرورت‌است . ۲- صحیفهٔ‌اونی - خطابیات ، ۳- صحیفهٔ ثانیه - جوابیات. ٤-صحیفهٔ‌ثالثه- مسائل متفرقه . ٥-خاتمه درادعیه وثنا .

بعدازآن مؤلف آنکتاب‌را برای شاهزاده **ابوالمحسن‌میرزا** خلاصه کرده وازآن کتابی دیگر بنام «**صحیفهٔ‌شاهی**»ساخته است. مطالب ومندرجات این هر دوبصورت جداول منظم ومرتبی است که سبك‌آن درعالم خود بکلی‌تاز گی‌دارد .

مرحوم **سید‌احمدمهذب** (مهذب الدوله) خال گرامی‌این‌بنده نویسندهٔ‌این حواشی،نسخهٔ نفیسی از **صحیفهٔ‌شاهی** داشتند که بتاریخ ۹۳۳ کتابت شده است و شروع‌میشود باین‌بیت - :

« ای بنامت صحیفهٔ شاهی   شده مشهور ماه تا ماهی »

واین کتاب‌را باین‌بنده عطا کردند وا کنون نزدمن موجود است .

کتاب‌صحیفه‌شاهی در **لکنهو** بطبع رسیده است .(رجوع‌شودبفهرست ریو،ص ۵۲۸ . **حاجی خلیفه** ،جلد ۲ ص۴۰۸. **اسپرنگر** :

Bibliotheca Sprenger. NO. 1580

وآن استاد جلیل بسیاری کتب مؤلفهٔ خود را بنام این امیر کبیر کرده. وپس از آنکه **جامی** در سال ۸۹۸ ه./۱٤۹۲ م. وفات یافت امیر برای او مرثیه‌ای ساخته که**خواند میر** بیت اول آن را ذکر کرده است.(۱) نام امیر بمناسبت فضلاء

---

۱) عبارت حبیب السیر چنین است . «وامیرعلیشیر درمرثیهٔ مولانا **نور الدین عبدالرحمن** ترکیبی غرا در سلك انشا کشید، زندگی او و مطلعش در خاطر بود ثبت گردید.

«هردم ازانجمن چرخ جفای دگر است　　　هریك ازانجم او داغ بلای دگر است»

امیر بعداز فوت **جامی** رساله‌ای بزبان ترکی تحریر فرموده دراحوالات وسوانح زندگی او وروابطی که با آن استاد داشته وچون پنج مقاله است انرا «**خمسة المتحیرین**» نام‌نهاده، رسالهٔ مذکوررا درحدود سنین ۱۳۳۰ ه. ش فاضل کتابدوست و دانشمند ادب پرور آقای **محمد نخجوانی** تبریزی بفارسی ترجمه فرموده است .

چون هنوز این ترجمه زینت طبع یافته، فصلی از آن را که متضمن قطعات منظوم متبادل بین آن دومرد بزرگ است دراینجا درج میکنیم تاهم ازسبك اشعار وطرز افکار امیر وهم ازمرتبهٔ جامی در نزد او نمونه‌ای دردست باشد :

«ـ وقتی این رباعی را بمخدومی فرستادم

تا دور فتاده سرم از خاك درت　　　هرروز دهم بنامه‌ای درد سرت

بیخود گردم چونامه آیدت زبرت　　　من بیخبر از نامه چه دانم خبرت

و(جامی) درجواب نوشت :

ز آندم که فتاده اتفاق سفرت　　　تا بو که گهی کنم بخاطر گذرت

گرمرغ پرد سوی تو یاباد وزد　　　خواهم که دهم بناله‌ای دردسرت

۲ـ وقتی که پادشاه (**حسین بایقرا**) در قشلاق بود، خبروفات استاد **حسن نائی** (موسیقی‌شناس آن عصر) ازعراق رسید فقیر دراین باب بیت مثنوی را تضمین کرده بمولانا نوشتم:ـ

شرح هجر شاه استادان حسن　　　بشنو از نی چون حکایت میکند

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

آن‌عصر بفراوانی ذکر میشود، مخصوصاً در **حبیب‌السیر** درباب شعراء معاصر **سلطان‌حسین بایقرا** نام **امیر علیشیر** کراراً آمده‌است.

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

بند بند او جدا گشته ز هم   از جدائی ها شکایت میکند

در جواب نوشتند: -

شد نی خامه دلم را ترجمان   بشنو از نی چون حکایت میکند

با زبان تیزو چشم اشك ریز   از جدائیها شکایت میکند

۳-ایامی که بملازمت وکارهای دولتی‌مشغول بودم‌واز کثرت‌اشتغال وتشتت‌حواس از روی اضطرار همواره برای کناره جوئی و فراغت التماس توجهی از حضرت مولانا میکردم و ایشان ازروی نصیحت و موعظه هرزمانی بیك نوعی فقیررا تسکین‌میدادند. زمانی که در حوالی مرغاب بودیم باز در اینموضوع رقعه‌ای بخدمتشان عرض و این دو بیت‌را نوشتم: -

تا کی چو صبا هر طرفم جلوه‌گری

خواهم سوی سرو خود کنم پی سپری

فریاد کنان و خاك بر سر فکنان

گویم که خلاصم کن ازین در بدری

درجواب رقعهٔ پندآمیزی فرستاده این دوبیت‌راهم نوشته‌بودند:-

از دیدهٔ جان اگر بجانان نگری

از تفرقهٔ جهان کجا غصه خوری

این تفرقه هرگز چو نگردد سپری

با تفرقه جمع باش تا بهره بری

٤-وقتی درسفرمکه این‌رباعی را بایشان فرستادم

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بابر، در **بابرنامه** که بیشتر راه انتقاد پیموده و کمتر از دیگر تذکره‌نویسان،
مانند **دولتشاه** و **خواندمیر**، راه مدح و ستایش رفته، از **میر علیشیر** باحترام

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

این نامه نه نامه، دافع درد من است
آرام درون رنج پرورد من است
تسکین دل گرم و دم سرد من است
یعنی خبر از ماه جهانگرد من است

در مراجعت از **مکه**، جواب این رقعه را از **حلب** فرستاده و در آخر این رباعی
را نوشته بودند

این رقعه نه رقعهٔ مایهٔ هر طربی است
تحصیل نشاط و عیش را خوش سببی است
زین سان که بود مختصر و پر معنی
گویا ز جوامع الکلم منتخبی است

وقتی که مخدرمی (جامی) از مکه مراجعت فرمودند رقعهٔ تهنیت آمیزی نوشتم و این
رباعی در آن قید شده بود.

انصاف بده ای فلك مینا فام
زین هر دو کدام خوب‌تر کرد خرام؟
خورشید جهانتاب تو از مطلع صبح
یا ماه جهانگرد من از جانب شام.

درجواب ایشان نامهٔ مفصلی نوشته و این رباعی‌را درج فرموده بود:

با کلك تو گفت نامه، کای گاه خرام
صد تحفهٔ خوش بروم آورده ز شام
گر پای تو در میان نباشد نرسد
مهجوران را ز جانب دوست پیام.»

تمام نام میبرد[۱] و میگوید : چون او بکرم ودانش پروری امیری ندیده است علاوه بر نویسند گان و شعراءِ بیشماری که وی تشویق فرموده و مشمول عنایت خود قرار داده نقاشان هنرمند مانند - **بهزاد وشاه‌مظفر** و موسیقی شناسان بی‌نظیر مانند- **قول‌محمد وشیخ نائی و حسین‌عودی** همهٔ‌ترقی وپیشرفت خودرا مدیون بوی‌هستند ، وی‌خود نیز موسیقیدانی ماهر ونوازنده‌ای استاد ونقاشی چیره‌دست بوده‌است ودرزبان تر کی‌شاعری بیمانندا‌ست که بآن‌زبان چهار دیوان غزلیات و پنج‌مثنوی مفصل بروش وسبك **خمسه‌نظامی** ویك‌مثنوی بتقلید از **منطق‌الطیر عطار** موسوم‌به **لسان‌الطیر** ساخته و پرداخته است . در شعر فارسی که بتخلص **فانی** اشعاری میسروده است، همانطور که بابر گفته، کمتر دستی داشته زیرا ا گرچه بعضی ازابیات‌او بدنیست ولی بیشترسست وضعیف‌است .

در علم عروض اطلاعات او خالی از صحت و دقت بوده و راجع برساله‌ای که‌بنام « **میزان‌الاوزان** »نگاشته، **بابر** میگوید: راجع‌بچهار وزن ازبیست‌وچهار وزن رباعی که مورد بحث‌اوست اشتباه کرده وبغلط رفته‌است .

شهرت شاعری میرمذ کور بیشتر دراشعارتر کی اوست و کمتردر شعرفارسی، هرچند که‌نظر به‌پشتیبانی وتشویق بسیاری که‌ازانواع‌فنون ادب و هنر کرده نام او را در تواریخ ادبیات فارسی باید بعزّت و حرمت یاد کنند. هر گاه اطلاعات بیشتر وجامعتری اززند گی وتألیفات او بخواهند باید به مقالهٔ سودمندی که **مسیو بلن** M. Blin فرانسوی در

---

۱) **بابرنامه**، طبع **بمبائی**، ص۱۰۸ .

بارۀ او نوشته و در **روزنامه آسیائی پاریس** بسال ۱۸۶۱ م . طبع شده است مراجعه فرمایند.

میرعلیشیر در **هرات** درسال ۸۴۴ هـ . / ۱۴۴۰م . متولد شده و هم درآنشهر دردوازدهم جمادی‌الثانیهٔ ۹۰۶هـ./ ۱۵۰۱م. وفات یافته [۱] ودر آنجانیز مدفون گشته‌است .

زندگانی‌سیاسی‌امیردرآن‌سرزمین. ودرآن‌دورهٔ پرآشوب استثناءً قرین‌سکون وآرامش‌بوده‌است. وی‌توانسته‌است که‌دوستی‌واعتمادسلطان زمان **ابوالغازی حسین بایقرا** را، که‌بااورفیق‌ایام‌طفولیت‌ودبستان‌بوده، در زمان سلطنت نیز جلب سازد . اورا بجاه جلال دنیوی و مکانت سیاسی اعتماد و اعتنائی نبود و بمیل طبع ازآن اعراض کرد تا بفراغت بتأملات نفسانی و مطالعات ادبی بپردازد . همچنین مادام العمر تأهل اختیار نفرمود . وبهدایت استاد زمان‌خود، **جامی** ،وارد طریقهٔ **فرقهٔ نقشبندیه** گردید . شوق او را باعمال نیک حدی نبود و گویند که در حدود ۳۷۰ مسجد ومدرسه وصومعه ودیگراماکن‌خیردر **خراسان** بتنهائی‌بنافرمود یاتعمیر ومرمت کرد [۲] . وی نویسنده ومؤلفی برومند است ، **مسیو بلن**

---

۱) **خواندمیر** صاحب **حبیب‌السیر** راکتابی است در شرح احوال وآثار آن‌امیر بی‌نظیر موسوم‌به **مکارم‌الاخلاق** که نسخه‌ای ازآن در **موزهٔ بریطانیا** موجوداست وهم‌اورا درتاریخ وفات آن امیراین بیت‌است :

چو نازل شد انوار رحمت بروحش

بجو سال فوتش ز « انوار رحمت »

۹۰۶

۲) رجوع‌شود بمقدمهٔ مجالس‌النفائس ، بقلم این‌بنده‌محشی، تهران ۱۳۲۳ ص «ی» . که‌درآنجااماکنی که‌ازآثارامیرتاکنون‌درخراسان‌باقی‌است‌بتفصیل‌یادشده‌است.

۲۹ مجلد از تألیفات اورا ذکر میکنند که درازمنهٔ مختلفه، مابین زمان جلوس تا وفات **سلطان حسین بایقرا**، تألیف کرده است. آخرین این مؤلفات وی کتابی است بنام **محاکمة اللغین** که در آن سعی کرده برتری زبان ترکی را بر فارسی بثبوت برساند. این کتاب را در سال ۹۰۵ هـ./۱۴۹۹ م. یعنی یکسال قبل از وفات خویش تألیف کرده است [۱]

---

۱) راجع باحوال **امیر علیشیر** و آثار او، نویسندهٔ این سطور درمقدمه‌ای که بر **مجالس النفائس** طبع تهران نگاشته و در سال ۱۳۲۳ در **تهران** بطبع رسیده اطلاعات بسیار ثبت نموده‌ام. همچنین درخطابهٔ مفصلی که بنام «**نوائی**» در **تهران** بدعوت **انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی** بتاریخ ۱۲ آبان ۱۳۲۶ ایراد کرده‌ام و بعداً جداگانه بطبع رسید، بعضی معلومات وفوائد ذکر نموده، که طالب شرح احوال **امیر** با آنجا میتواند رجوع نماید.

بتاریخ پانزدهم ماه مهٔ ۱۹۴۸ م./ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ ش. **جمهوری ازبکستان** درشهر **تاشکند** جشنی مجلل بیاد بود پانصدمین سال تولد آن گویندهٔ بزرگ برپا کردند، که تمام **ملل جماهیر شوروی** وهمچنین **ایران و افغانستان** درمراسم جشن مذکور شرکت داشتند. تماشاخانه‌ای رفیع و کتابخانه‌ای وسیع بنام آن گوینده ترک زبان در آن شهر بزرگ بنا کرده‌اند. واهل فضل وادب دربارهٔ آن عندلیب بوستان فصاحت هزار دستان شدند و هزارداستان زدند، نویسندهٔ این حواشی نیز از **ایران** در آن انجمن حضورداشتم ودرباب دیوان شعرفارسی او، که به **دیوان فانی** موسوم، ونسخهٔ نفیسی از آن در **کتابخانهٔ مجلس شورایملی** در **تهران** بشمارهٔ ۱۰۳۵ موجود است و در زمان خود او کتابت شده، مقالتی در آنجا ایراد کردم که مورد عنایت دانشمندان **فرهنگستان** جمهوری مذکور قرار گرفت،

شرح وتفصیل آن جشن و کتب **میرعلیشیر** که بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده است در **مجلهٔ پیام نو**، طبع تهران، شمارهٔ ٤، سال چهارم مندرج میباشد.

جامی

جامی

مولانا **نورالدین عبدالرحمن جامی**، درشهر کوچك **جام** [۱] در **خراسان** در ۲۳ شعبان ۸۱۷ هـ. / ۷ نوامبر ۱۴۱۴م. متولد، ودر **هرات** در هیجدهم محرم ۸۹۸ هـ./ نوامبر ۱۴۹۲م. وفات یافت. وی یکی از آن بزرگان واساتید نامی است که خاك ایران پرورانیده، زیراوی در آن واحد هم شاعری بزرگ، هم محققی دقیق وهم عارفی ارجمنداست. علاوه بر کلیات اشعار که مشتمل است بر سه دیوان غزلیات وهفت مثنوی ومقداری قطعات وابیات متفرقه، اورا تألیفاتی است درتفسیر **قرآن** واثبات نبوت **پیغمبر** (ص)، وعلم حدیث، وترجمهٔ احوال اولیاءِ وصوفیه، ودر علوم ادبی مانند صرف ونحو عرب وعروض وقافیه و موسیقی و فن معما وسایر فنون. در کتاب **تحفهٔ سامی** چهل وشش جلد کتاب ازتألیفات اوبشمار می‌آورد. ولی بگمان من هنوزاین فهرست جامع وکامل نیست [۲]. معاصرین جامی وی‌را بسیار محترم میداشته‌اند، نه تنها نزد هموطنان او بلکه چنانکه قبلاً گفتم سلطان **عثمانی** نیز او را حرمت عظیم می‌نهاده وبیفایده سعی بسیار کرده است که وی را از هرات بدربار خود ببرد.

غالب معاصران معروف اونام ویرا بعزت برده، ومرتبت ومقام او

---

۱) تولد **جامی** در **خرگرد** ازنواحی ولایت **جام** است، نه‌قصبه‌ای که در اطراف مقبرهٔ **شیخ احمدجام** «**ژنده‌پیل**» بنام **تربت‌جام** وجود دارد (رجوع شود به **کتاب‌جامی**، تألیف این‌بنده ص۵۹.

۲) برای تألیفات جامی رجوع شود به **کتاب‌جامی** تألیف این‌بنده ص۱۶۱، طبع **تهران**.

تکریم وحرمت بابر نسبت به جامی

را چندان بلند دانسته‌اند که وی را مافوق مدح ووصف ومستغنی ازنگارش ترجمهٔ احوال شمرده‌اند. چنانکه **بابر**، بعد از آنکه میگوید-جامی درعلوم صوری ومعنوی همتا وبرابری در عصر خودنبوده، اضافه میکند که اورا حاجتی بمدح وستایش نیست وذکراو فقط ازباب تیمن وتبرك میباشد [۱]

سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی نام او را در صحیفهٔ پنجم از کتاب **تحفهٔ سامی** [۲] اول همه ذکرمیکند ومیگوید ـ :

عقیدهٔ سام میرزا در بارهٔ جامی

« جامی، آنکه ازغایت علو فطرت ونهایت حدت احتیاج به‌تقریر حال وتبیین مقال‌ندارد . چه‌پرتو فضایل او ازشرق تا باقصای غرب رسیده و خوان نوالش از کران تا کران کشیده (بیت)

نه‌دیوان‌شعراست‌این،بلکه **جامی** کشیده است خوانی برسم کریمان

ز الوان نعمت دراو هر چه خواهی بیابی مگر مدح و ذم لئیمان »

دولتشاه سمرقندی نیزدرخاتمهٔ تذکرهٔخود درباب شعراءمعاصر

---

۱) عبارت **بابر** چنین‌است : «ازآنجمله‌یکی **مولانا عبدالرحمان جامی** بود که درعلوم ظاهروباطن درزمان خودش باآنمقدار کسی نبود ، شعراو خودمعلوم‌است جناب‌مولانا ازآن عالیتر است که بتعریف احتیاج داشته‌باشد ، غایتش‌درخاطر گذشت که دراین اجزای‌محقر ازجهت تیمن‌وتبرك نام ایشان مذکور وشمه‌ای ازصفات‌ایشان مسطور شود . »

۲) **تحفهٔ‌سامی** طبع **تهران**، تألیف **معزالسلطنة والدین ابوالنصر سام میرزا**، دومین پسر **شاه‌اسماعیل اول‌صفوی**، متولد بسال ۹۲۳ هـ . و متوفی بسال ۹۸۴ هـ ، برای شرح حال‌او رجوع شودبه **حبیب‌السیر. تحفهٔ‌سامی واحسن‌التواریخ حسن‌روملو. فهرست‌ریو** .

نام‌اورا قبل‌از میرعلیشیر ذکر کرده و ازاو قریب بهمین مضامین وصف نموده‌است . (۱)

عقیدهٔ میرعلیشیر نوائی

میرعلیشیر علاوه برذکر مختصری که درابتدای کتاب مجالس‌النفائس از او مینماید ، رساله‌ای نیز سراسر در وصف و ثنای او برشتهٔ تألیف درآورده و آنرا « خمسة‌المتحیرین » نامیده است . این رساله را که مسیو بلن در مقالهٔ خود مشروحاً وصف نموده از آنجهت باین اسم نامیده که بپنج قسمت منقسم میشودیعنی‌یك مقدمه وسه‌فصل ویك‌خاتمه بترتیب‌ذیل ـ :

مقدمه ـ دربیان‌اصل ومولد وحیات جامی وآشنائی مؤلف با او .

فصل‌اول ـ مشتمل برذکر حوادث و مکالماتی که مابین مؤلف با جامی روی‌داده .

فصل‌دوم ـ مشتمل برمراسلات ومکاتیبی که مابین‌آنها شده است

فصل سوم ـ مشتمل بر ذکر کتبی که جامی بر حسب خواهش یا پیشنهاد مولف برشتهٔ تألیف درآورده .

---

۱) سخن دولتشاه دربارهٔ جامی‌چنین‌است ، (ص۴۸۳ ، طبع لیدن) : ـ

«ساقی جان جام معنی پرشراب ناب ساخت،

بعد از آن جامی حریفان‌رازمی‌سیراب‌ساخت

در مصطبهٔ جامی تاگشاده شد مجلس رندان نامی درهم شکست ، وعروس بکر فکر تانامزد اینمرد معنی شد مخدرات حجرات دعوی عقیم وسقیم شدند ، طوطیان شکرشکن هند را سواد دیوان و منشآتش خاموش ساخت ، وشیرین زبانان و فارسان میدان فارس تا شهد اشعارش نوشیدند دیگر بر نمکدان کلام ملیح گویان نزدند » .

خاتمه ـ مشتمل برذکر کتب ورسالاتی است که مؤلف بر حسب تعلیم وهدایت **جامی** مطالعه نموده . و همچنین شرح وفات او و مراسم عزاداری که دربارهٔ او بمنتهای شکوه وجلال بعمل آورده‌اند، وافراد خاندان سلطنتی ونجبا واعیان وعلماء وفضلاءِ **هرات** وجمعی کثیر ازعامهٔ خلائق جنازهٔ اورا تشییع کرده‌اند [۱]

شرح حال جامی بقلم عبدالغفور لاری

لیکن در میان این همه بهترین وقیمتی‌ترین شرح احوالی که از او بدست است آنست که تلمیذ مشهور وی **عبدالغفور لاری** (متوفی درماه شعبان ۹۱۲ ﻫ / ۱۵۰۶ م . ومدفون در جنب مزار استاد خود) در بارهٔ او نگاشته [۲] .

خلاصه ـ تمام مسائل اصلی راجع بحیات جامی در مقدمه «بیو گرافیك» که **کاپیتن ناسولیس** [۳] برطبع کتاب **نفحات الانس** [۴] نگاشته است . بحث‌شده . هرچند این مقدمه بواسطهٔ حملهٔ بیمورد و شدیدیکه علیه

---

۱) این‌رساله مفیدرا آقای **محمد نخجوانی** از ترکی جغاتائی بفارسی ترجمه کرده ونزد اینجانب نسخهٔ از آن موجوداست (رجوع شود به ص۷۳۹ همین کتاب).

۲) شرح حالی که **رضی الدین عبدالغفور لاری** بطور تفصیل ازاستاد خود نگاشته در ذیل تکمله وحواشی برمتن نفحات‌الانس الحاق‌شده ، و نسخ عدیده از آن یافت میشود .

رجوع شود به **کتاب جامی** طبع **تهران** ص۵۵ و ص۱۷۵ ، و **رشحات عین‌الحیوة** و**سفینة‌الاولیا** و**فهرست ریو** ، ص۳۵۰ .

۳) **کامین ناسیولیس** W. N Lees از خاورشناسان **انگلیس** در **هندوستان** است، متولد ۱۸۲۵م . متوفی ۱۸۸۹.

۴) **نفخات‌الانس** ـ طبع **کلکته** سال۱۸۵۹ ،

تصوف کرده‌است مورد طعن میباشد. لیکن جزئیات زندگانی **جامی** در آنجا بهتر و مستند باسناد بیشتر از تواریخ دیگر شعرا مثلاً **حافظ**، ذکر شده ومحفوظ مانده‌است. **جامی** خود تاریخ تولد خویش را ثبت کرده، و دو دلیل بر انتخاب کلمهٔ **جامی** برای تخلص خویش ذکر فرموده است (۱) همچنین تاریخ تألیف بیشتر از آثار منظوم ومنثور خویش را که غالباً در پانزده سال آخر عمر طولانی وی بظهور رسیده خود برشته نظم در آورده‌است.

این تواریخ وهمچنین نسخهٔ اصل دیوان اشعار او که از حسن اتفاق موجود است پایه واساسی بسیار متین ورزین بدست میدهد. زیرا که در **سن پطرزبورك** (لنین گراد) در **مؤسسهٔ السنهٔ شرقیه وزارت خارجه روس**، یك نسخه از کلیات او بخط مؤلف موجوداست که **بارون ویکتور رزن** Baron Victor Rosen (۲) در ضمن بیان مجموعهٔ کتب خطی آن مؤسسهٔ مشروحاً آنرا وصف کرده‌است وبسیاری از نکات مشکوك تاریخی بوسیلهٔ آن کتاب بطور قطع روشن شده (۳).

---

۱) اشاره باین قطعه است که **جامی** خودفرموده:

« مولدم جام و رشحه قلمم   جرعهٔ جام شیخ الاسلامی است
لاجرم در میان اهل سخن   بدو معنی تخلصم جامی است»

۲) کلکسیون علمی بنگاه زبانهای شرقی وزارت امورخارجه روس (**سن پطرزبورغ** ص ۲۱۵ - ۲۵۹).

۳) در کتابخانهٔ ملی تهران نیز نسخهٔ نسبةً جامع وقدیمی موجود است که سابقاً متعلق بکتابخانهٔ سلطنتی ایران بوده وبظن قوی بخط خود مؤلف می باشد، در مؤسسهٔ نسخ خطی فرهنگستان جمهوری **شوروی** در **تاشکند** نیز نسخه‌ای از منشآت جامی وهمچنین نسخه‌ای از **شواهد النبوة**، هردو بخط خود مؤلف، وجود دارد که تاریخ کتابت دومی صفر ۸۹۱ هـ. است.

برای سایر اطلاعات در باب زندگانی واخلاق این شاعر بزرگ منابع واسناد از زمان خوداوزیاد دردست است که بموجب آنها ـ از **جامی** . هم اززمان طفولیت هوش وذکائی خاص مشهود می افتاد ، و هرچه بیشتر رشد ونمو می‌نمود افزونتر بکسب فضایل علوم می‌پرداخت و نزد استادان معروف به تکمیل نفس مشغول میشد و بسرعتی تمام بر آنها همه فائق میگردید و آنها ازاو کسب معرفت مینمودند. راجع بدرجه تحقیق وفضیلت او **ناسولیس** می نویسند ـ :

« اگر جامی‌را نه‌ازلحاظ شعر وشاعری بلکه‌تنها ازجنبهٔ تحقیق وفضل‌مطالعه نمائیم، جای‌انکار نمیماند که ویرا قریحه‌ای سرشاروادانشی بسیار بوده‌است ، ولی از این جهت که ظاهراً ازعجب و پندار مصون نبوده محل تأسف است(۱). غرور بسیار و حس‌تحقیرنسبت بمعاصرین ازخصائص تحریرات‌اوست . هیچ‌میل نداشته که درمعلومات خویش خودرا مرهون تعلیم‌استادی بداند و گفته‌است : «مرا استادی یافت نشد که او راازخود فزونتریافته ونزداوتلمذ نمایم ، بلکه برخلاف، باهر کدام ازاستادان خود که مباحثه کردم مغلوب‌میشدند ، وازینرو هیچیك از ایشانرا برگردن من‌حق استادی و تعلیم‌نیست، بلکه‌اگرازمعلمی باید ممنون باشم تنهاپدرم بوده است که مرا علم زبان آموخت . »

---

۱) اینکه **ناسولیس** جامی‌را به «عجب‌وپندار» منسوب داشته محل‌مأتل است ، زیرا اسناد و دلایل بسیار از تاریخ زندگانی جامی‌بدست‌است که‌همه‌حکایت از کمال کسر نفس وتواضع وفروتنی اومینماید . وبهترین دلیل آنکه باهمه فضائل‌صوری و معنوی هیچوقت بساط شیخی نگسترد وداعیهٔ مرشدی‌نداشت ، بلکه همواره درعالم درویشی تابع‌مشایخ‌فرقهٔ **نقشبندیه** (که‌درآنعصر **خواجه عبیدالله سمرقندی** معروف به « **خواجهٔ احرار** » است) میبوده ، وبهدایت‌او افتخار میکرده‌است . (رجوع‌شودبه کتاب **جامی** طبع **تهران** تألیف اینجانب ص۸۷ - ۹۶ .) و آنچه که از قول **مولاناجامی** درباب‌تحصیلات واستادان خود گفته‌است . کلام **فخرالدین علی** صاحب «**رشحات**» است که در آن بعبارتی لطیف این معانی راآورده است وازخود **جامی** نیست (نظر کنیدبه کتاب **جامی**،طبع **تهران** ، ص٦٤ .)

استقلال روح جامی (۱)

دیگر از صفات حمیدهٔ **جامی** که ممکن است ناشی از ملکهٔ عزت نفس وی باشد، همانا امتناع وی از مدح و چاپلوسی نسبت به اغنیا و اقویاست ، و این صفتی است که نزد دیگر شعرای زمان کمتر یافت میشده . **علی بن حسین واعظ کاشفی** که شرح حال او را در **رشحات عین الحیاة** نگاشته است این نکته را مخصوصاً تذکر داده و گفته است: هیچکس مانند **جامی** مفاد این اشعار **نظامی** را عمل نتوانست کرد :

۱) درکلمات جامی سخن از استقلال روح واستغناء از خلق وعزت نفس بسیار رفته، واین استاد بزرگ عالیمقدار، برخلاف اغلب شعراء چاپلوس ومدیحه‌سرایان دوران که‌دامان قدس انسانیت را آلوده بستایش ومدح پادشاهان ستمکارویا امراء خود پسند نابکارساخته ودرمدیحهٔ آنان اشعارپرداخته‌اند، اوهمیشه آنان‌را بعدالت وتقوی ودیگر صفات شریفه اندرزداده و همچنین دراشعار حکیمانهٔ خود نزد همگان منادی آزادی وداعی آزاد مردی بوده‌است .

یکی ازقطعات اورا که دراین‌باب از شاهکارهای برجسته ادب فارسی بشمار است و برصدهادیوان شعرشاعران مدیحه‌ساز خوش آمدگو برتری‌دارد، وحکایت ازروح بلند و طبع آزاده ونفس علوی اومیکند، برای تیمن وتبرك دراینجا ذکر میکنم زیرا متأسفانه این قطعه کمتر موردتوجه‌دانشمندان قرارگرفته است .

آن منظومه‌درمثنوی‌هفتم‌از **«خردنامه‌اسکندری»** است که‌از کتاب‌های بسیار جلیل‌القدروپرارزش‌ادب‌فارسی می‌باشد وهنوزقدرآنرا چنانکه باید، نه درداخل ایران ونه‌درخارج آنکشور، نشناخته‌اند .

علاوه بریك‌مبدء **اخلاقی بسیارعالی** که دراین‌منظومه‌مندرج‌است ، ازحیث فصاحت کلام‌وانسجام سخن نیز بمنتهی‌درجهٔ امتیازمیباشد ، وآن‌این‌است:ـ

یکی کعبه رو گم شد از قافله

نه همراه او زاد و نه راحله

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

«چون بعهد جوانی از برتو بدر کس نرفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی من نمیخواستم‌تومیدادی (۱)»

وبرخلاف نسبت بمعلمین روحانی‌خود ومشایخی که اورادرطریق تصوف هدایت می‌نمودند، **جامی** احترامی بسیار نشان میدهد وآنان را بعظمت‌شأن وجلالت‌قدر می‌ستاید. واین‌نکته‌را باز **ناسولیس** درمقدمهٔ شرح‌حال جامی بتفصیل بیان کرده‌است [۲].

۱) رجوع شود به **مقدمهٔ ناسولیس** ص۵ و **کتاب‌جامی** ص۹۳

۲) مقدمهٔ **ناسولیس**: ص۵-۱۱.

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

پی طعمه هر چند همت گماشت
نیامد بچشمش گه شام وچاشت...
ز زنگار گون گرد خوان سپهر
بجز گردهٔ ماه یا قرص مهر.
ندید از نم چشمه سار سر آب
بجز کاسهٔ چشم حیرت پر آب
همی گشت چون باد در گرد خاک
بهر دشت و وادی بصد بیم و باک
سیه خانه ای دید ناگه ز دور
خوش‌آینده چون خال بر روی حور
منور شدش چشم ها ز آن سواد
خضر وار رو در سیاهی نهاد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔحاشیه ازصفحهٔ قبل:

زنی یافت چون نافه‌اش پوست خشک
بر او گشته کافور موی چو مشک!

بدو گفت ــ کای مادر مهربان
که باشد ز وصف تو قاصر زبان،

ز بی قوتیم تنگ گشته نفس
بیك خشک نانم بفریاد رس!

بگفتا ــ که دارم من از نان فراغ
نخورده دراین دشت نان جز کلاغ،

بود فارغ از فکر نان خاطرم
اگر دارمش آرزو کافرم!

دمی باش، کز مار یا سوسمار
کنم ماهیئی ریگ پرور شکار!

نه تابه است بر آتش اینجا نه دیگ
کنم پخته از تف تفسیده ریگ.

نشست از سر پای آن رهنورد
بحکم ضرورت از آن طعمه خورد.

چو شد سیر از آن شور خورده کباب
بجنبید در طبع وی میل آب،

نشان داد یك چشمه آبش ز دور
چو اشك ستمدیدگان تلخ و شور!

بدو گفت ــ ازآن چشمه‌چون بازگشت
که ای بانوی[3] بر و خاتون دشت...

بقیهٔحاشیه درصفحهٔ بعد

بهمان علت کمتر شاعری در ایران مانند او موفق شد که در اثنای زندگانی خویش دارای حرمتی چنان عظیم و شهرتی چنان وسیع شود[1] و با آنکه عمری

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

چرا رو نیاری بده یا بشهر

که گیری ز هر نعمت و ناز بهر؟

بگفتا- که هر جای شهر و دهست

یکی سفله بر خلق فرماندهست!

قناعت نمودن بناکام و کام

بدین ناگوار آب و ناخوش طعام،

از آن به که بهر شکم بخردی

بود زیر فرمان همچون خودی.

بیا ساقی و ز آن می دل پسند

که گردد از آن سفله همت بلند،

فرو ریز یك جرعه در جام من

که دولت زند قرعه بر نام من!

بیا مطرب و ز آن نو آئین سرود

که بر روی کار آرد آبم ز رود،

در این کاخ زنگاری افکن خردش

فرو بند از کوس شاهیم گوش ...!

۱) وجود مکتوبات **جامی** بممالك شرق و غرب، از بلاد **روم** تا دیار **هند** بشهرت جهانگیر آن استاد در زمان حیاتش دلالت میکند. نه تنها با سلطان **بایزید خان** خلیفهٔ عثمانی و **خواجه محمود گاوان** وزیر سلاطین آنمرد بزرگ **بهمنیهٔ دکن** مکاتبه داشته بلکه

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

طولانی نموده و باهیچ حادثه ناملایمی ، یامصیبت وشدتی ، از بلندی بخت ، تصادف نکرد ، چنانکه بزرگان شعرا که حتی شان و مقامشان از او بیشتر است مانند **فردوسی** و **ناصرخسرو** و **انوری** و **سعدی** و **حافظ** ازاین گونه پیش آمدهای ناملایم درامان نبوده‌اند. تنها واقعهٔ نامطلوبی که در تاریخ حیات **جامی** ذکر شده و در آن‌جا نیز وی با کمال استادی و مهارت گلیم خودرا از آب بیرون کشیده ، در **بغداد** برای او روی داده

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

بافضلاء ایران در **تبریز** (تختگاه **آق قوینلوها**) و **شیراز** مهد علمی ایران نیز تبادل نامه‌ها واشعار می‌فرموده است . غزل ذیل در دیوان دوم اوست که برای یکی از فضلاء شیراز (ظاهر، **جلال الدین دوانی**) نگاشته است ، وغزل لطیفی است:-

در در صومعه آن به که قدم باز کشیم
خرقه ها در نظر شاهد طناز کشیم

چند ناخوش منشان بر سر ما ناز کنند ؟
نازنینی بکف آریم و از او ناز کشیم

سر که کردیم بسی پیش ریاکیشان پست
در ته پای یکی سر و سرافراز کشیم

هرچه مخزون نهانخانهٔ صدق است و نیاز
در ره مغبچهٔ خانه بر انداز کشیم

عشق بازیم بزیبا صنمی پاك سرشت
به که بازیچهٔ این چرخ دغا باز کشیم

مطربی گر بدهد دست سوی باغ رویم
باده بر نغمهٔ مرغان نوا ساز کشیم

هست قحط می وشاهد به **خراسان جامی**،
خیز تا رخت بمحروسهٔ **شیراز** کشیم

است، درهنگام سفر حج وی درسال ٨٧٧ هـ . / ١٤٧٢ م . [١] وآن واقعه چنان بود که قطعه‌ای ازمنظومات مثنوی **سلسلة الذهب** رابعضی اشخاص مفسد روایت کردند، و بااستناد بآن، او را به‌عداوت خاندان **علی بن ابیطالب** متهم داشتند، با آنکه وی را در مدح **حسین بن علی** علیه‌السلام قطعهٔ بسیار فصیحی‌است [٢] که قبل اززیارت مرقدحسین در **کربلا** سروده بود، معذلك مجلسی انبوه درمحضر علماء **بغداد** برای تفحص و تفتیش عقاید مولانا برپاشد. لیکن **جامی** بسهولت توانست که آن تهمت‌را دفع کند وقضیه را علیه همان حسودان ومغرضان منعکس فرماید. و گفت: اگر او را بیمی از سرودن آن اشعار بوده است ازآن بوده که مبادا مردم **خراسان**

---

١) رجوع‌شود بمقدمهٔ **ناسولیس** ص١٢- وکتاب **جامی** ص٨٢.

٢) در **رشحات** مینویسد: «وایشان دراول جمادی‌الاخره (سنهٔ‌سبع وسبعین وثمانمائه) به **بغداد** نزول‌فرمودند وبعدازچندروز بنیت‌روضهٔ‌مقدسهٔ **امیرالمؤمنین حسین(ع)** متوجه **حله** شدند وچون به **کربلا** رسیدنداین‌غزل‌را نظم‌فرمودند؛

«کردم ز دیده پای سوی مشهد **حسین**
هست این سفر بمذهب عشاق فرض عین
خدام مرقدش بسرم گر نهند پای
حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین
آنرا که بر عذار بود جعد مشکبار
از موی مستعار چه حاجت بزیب وزین
جامی گدای حضرت او باش تاشود
با راحت وصال مبدل عذاب بین
میران ز دیده اشك که در مشرب کریم
باشد قضای حاجت سائل ادای دین»

اورا متمایل به **تشیع** گمان کنند ، وهیچگاه تصور نمی کرد که به بهانهٔ همان اشعار **شیعیان بغداد** اسباب زحمت او را فراهم سازند (۱) . لیکن این واقعه چنان قلب او را متألم ساخت که اشعاری تلخ در مذمت بغدادیان نظم فرموده است که با این بیت شروع میشود ـ :

« بگشای ساقیا **بلب** شط سر سبوی   وز خاطرم کدورت بغدادیان بشوی ».

---

۱) داستان مباحثه ومجادله « رافضیان بغداد » باجامی بتفصیل در **رشحات عین الحیوة** آمده است . « معاند مولانا که موسوم به **نعمت حیدری** است در آن مجلس رسوا ومفتضح گردید وشارب اورا جمعی از اهالی **شیروان** با کارد و چاقو ببریدند و پس از آن تخته کلاه برسروی نهاده ووی را بردراز گوشی واژگونه سوار کرده و باسایر اقران واعوان به تعذیر وتشهیر تمام گرد شهر و بازار **بغداد** گردانیدند . وبعد ازصدور این وقایع وجفای اهل بغداد این غزل را فرمودند :

بگشای ساقیا بلب شط سر سبوی   وز خاطرم کدورت بغدادیان بشوی
مهرم بلب نه ازقدح می که هیچکس   زابنای این دیار نیرزد بگفت وگوی
درراه عشق زهد وسلامت نمی خرند   خوش آنکه با جفا وملامت گرفت خوی
از ناکسان وفا ومروت طمع مدار   از طبع دیو خاصیت آدمی مجوی
عاشق که نقب زد بنهان خانه وصال   دارد فراغتی ز نفیر سگان کوی
بی رنگی است وبیصفتی وصف عاشقان   این شیوه کم طلب ز اسیران رنك وبوی
جامی مقام راست روان نیست اینزمین   برخیز تا نهیم بخاك **حجاز** روی

ومدت اقامت ایشان در **بغداد** چهار ماه بود وبعد از عید رمضان این سال متوجه حجاز شدند . . . »

قطعه ای که در دفتر اول **سلسلة الذهب** آمده در باب معنی **رفض** و ذم

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

باوجود همه‌زهد وعرفان ، **جامی** راطبعی شوخ ومشربی عذب بوده (وازاومزاحهای طرفه نقل کرده‌اند) درموقعی که این بیت را که مطلع غزلی ازاوست میخوانده‌اند :

« بسکه در جان فکار و چشم بیدارم توئی
هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی »

یکی‌از حضار بی‌ادبانه سخن‌اورا قطع کرده سؤال نمود که «اگر خری ازدور پیداشود ؟» **جامی** فی‌الحال گفت ـ : «پندارم توئی!»

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

رافضیان که موجب آن همهمه‌وغوغای‌عام در **بغداد** شد این است :

«**رافضی** رانگر که رفض‌خرد — کرد و بیرون نهاد پای از حد
گفت : درمدحت **علی** سخنان — که نیاید جز از دروغ زنان
هست قدر علی از آن اعـلی — که رسد فهم **رافضی** آنجا
خودعلی‌را چه‌ننگ ازآن‌افزون — کش ستایش کنند مشتی دون
دون مگو وز دون بسی دون‌تر — در کمی از کم‌از کم‌افزونتر...»

وپس ازآن تمثیلی‌آورده است از شاعری که قصیدهٔغرا[3] در حضرت‌شاه خواند و «هیچکس تحسین‌نکرد جز جاهلی که باسالیب سخن عارف نبود وآن‌شاعر چون آن بدیدبگریست» ودرآخر آن تمثیل گفته...:

«.. نیست‌چون‌دیدهٔسخن‌بینش — عار می آیدم ز تحسینش
همچنین رافضی بدآن دغلی — چون کند مدح و آفرین **علی**
آید از مدح او علی را عار — ز آفرینش بود علی را بار
ور تو گوئی که میل دل هرگز — نیست خالی ز نسبتی جائز
رافضی بس دنی علی عالی‌است — میل‌چون ازمناسبت خالی است؟
با تو گویم حکایتی در یاب — کزتأمل بدان رسی‌بجواب ..»

آنگاه حکایت رافضي راآورده است که ازیکی ازفضلاء **اهل‌سنت** سؤال کرد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

موقع دیگر دربارهٔ یکی از شعراءِ زمان متخلص به **ساغری** که معاصران خودرا متهم بسرقت معانی اشعار خویش کرده است این قطعه را گفت :

« ساغری میگفت - دزدان معانی برده‌اند
هر کجا درشعر من یك‌معنی خوش دیده‌اند
دیدم اکثر شعرهایش‌را یکی معنی نداشت
راست‌میگفت- آنکه‌معنیهاش رادزدیده‌اند»

چون **ساغری** این‌قطعه‌بشنید از **جامی** گله‌وشکایت‌نمود،وی‌درجواب

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

که **علی** راتعریف کن وپرسیدن‌آن فاضل که کدام **علی** را ؟ آن **علی** که معتقد تست ، یاآن‌علی که معتقدماست ؟ ودرآنجا بیانی‌آورده درااثبات فضائل **علی**(ع)ومنع ازسب و لعن **خلفاء ثلاث** که بقول‌صاحب **رشحات** آنرا ازبعضی کتب **قاضی عضد ایجی** نقل فرموده‌است ، ودرآخر آن ازقول‌آن فاضل‌میگوید - :

« بود سر کمال مصطفوی — گشت ختم خلافت نبوی
بود ختم رسل نبی و ز پی — شد **علی** خاتم خلافت وی
جمعی از بیعتش ابا کردند — واندرآن سرکشی خطاکردند
این **علی** ازکمال خلق و سیر — عین **بوبکر** بود و عین **عمر**،
لعن ایشان‌مکن که لعنت اوست — زشت‌باشد زدوست لعنت دوست
نیست در هیچ معنی و جهتی — رافضی را باو مشابهتی !
او بموهوم خویش دارد رو — زآنکه موهوم اوست درخور او
علیئی بهر خود تراشیده — خاطر از مهراو خراشیده . . »

این‌است کلام **رشحات** واشعار **جامی** که برای بیان معتقدات او دراینجا ثبت‌شد ، والعهدة علیه .

گفت ـ من «شاعری» گفته بودم نه ساغری، بعضی از شوخ طبعان در آن تصحیفی نموده اند و «ساغری» ساخته اند که شمارا بیازارند .

درمیان ماده تاریخ هائیکه درباب وفات جامی گفته اند دو قطعه از همه بهتر است : یکی این آیت از **قرآن** مجید : ـ «**ومن دخله كان آمناً**» (سورهٔ ۳ آیهٔ ۹۱)، و دیگری کلمتی امت پارسی ، وآن این است «**دود از خراسان برآمد**» که از هر دو عدد ۸۹۸ بحساب جمل استخراج میشود .

اکنون هنگام آنست که از تألیفات عدیدهٔ **جامی** سخنی بگوئیم .

آثار منثور جامی

آثار این استاد بدونوع تقسیم میشود منثور (۱) و منظوم ، در میان آثار نثری مهم اواز کتابهای ـ **نفحات الانس** (در ترجمهٔ احوال **صوفیه** و اولیاءِ ، مؤلف بسال ۸۸۳ هـ/ ۱۴۷۸م . (واز **شواهدالنبوه** مؤلف بسال ۸۸۵ هـ / ۱۴۸۰ م . و از شرح کتاب **لمعات شیخ عراقی** موسوم به **اشعةاللمعات** مؤلف بسال ۸۸۶هـ ./۱۴۸۱م. واز کتاب **لوایح** سابقاً ذکری کردیم ،ازاین جمله فقط **شواهدالنبوه** تا کنون آنچه من اطلاع دارم بطبع نرسیده است ویك نسخهٔ خطی خوبی از آن در دست من است که فهرست مندرجات آن ازین قرار می باشد :

مقدمه ـ در معنی نبی ورسول وسائرمسائل متعلقه بدان .

رکن اول ـ درشواهد ودلائلی که قبل از ولادت **پیغمبر** ص بظهور رسید .

رکن دوم ـ دربیان آنچه که اززمان تولد تاهنگام بعثت وی ظاهر شده است

---

۱) درباب آثارمنثور **جامی** رجوع شود بکتاب **جامی** تألیف مترجم ، طبع **تهران**.ص۱۶۶-۱۸۳ .

رکن سوم- درذکرآنچه از موقع بعثت تاهنگام هجرت پیغمبر واقع شده است.

رکن چهارم - درشرح آنچه از هنگام هجرت تا زمان وفات او اتفاق افتاده است.

رکن پنجم - در تفصیل آنچه که خصوصیت بهیچیك از اوقات مذکوره درفوق نداشته، ولی بعد از وفات پیغمبر (ص) آثار آن ظاهر و آشکار شده است.

رکن ششم - در بیان شواهد و دلائلی که بواسطهٔ اصحاب وائمه ازاولاداو رضوان‌الله علیهم بظهور پیوست.

رکن هفتم - شواهدی که در زمان **«تابعین»** یا **«اتباع تابعین»** تاطبقهٔ اولای «**صوفیه**» بظهور رسیده است [۱].

خاتمه - درعاقبت اعداء خاندان نبوت.

این کتاب به شیوه و سبکی بسیار ساده نوشته شده و اگر بطبع برسد مقدمه‌ای مفیدوعلمی برای معتقدات مسلمانان درباب‌حیات پیغمبر اسلام میباشد [۲].

جامی سه کتاب دیگر در «تصوف» نیز تألیف فرموده که من فرصت وتوفیق مطالعهٔ آنهارا نیافته‌ام، یکی رسالهٔ موسوم به **لوامع** است. دوم شرحی‌است بر کتاب معروف **فصوص‌الحکم** تألیف صوفی بزرگ شیخ **محی‌الدین بن‌العربی**، مؤلف بسال ۸۹۶ ﻫ. / ۱۴۹۱ م. سوم نقدی‌است که بر کتاب **نصوص** تألیف شاگرد او **شیخ صدر الدین القونیوی** نگاشته و آنرا **نقد النصوص** نامیده است. و آن یکی از

۱) این‌طبقه‌بندی باید مقایسه‌شودبا **نفحات‌الانس**،طبع **ناسولیس** ص۳۱

۲) رجوع شود به: **کتاب‌جامی**،طبع **تهران**،ص۱۳۷و۱۷۹.

قدیمترین مؤلفات **جامی** است زیرا که در سال ۸۶۳ هـ. / ۱۴۵۸ م. تألیف شده.

آثار کوچکتر جامی

از آثار کوچك **جامی** درحدود ده دوازده رساله یادداشت شده که درضمن فهرست اسامی. ۴۶ کتاب که **سام‌میرزا** از مؤلفات‌او در **تحفهٔ سامی** ذکر کرده مندرج است. درصورتیکه در کتاب‌تذکرهٔ **مرآة‌الخیال** این‌عدد مضاعف میشود [۱] ومیگوید: **مولاناجامی** بعداز وفات‌متجاوز ازنودرساله‌و کتاب‌ازخودباقی گذاشت. واین‌رساله‌های کوچك‌عبارت‌است:- ازتفاسیر متفرقه بعضی اجزاءِ قرآن - مثل‌تفسیر سورة الفاتحه [۲] وشرح **چهل حدیث** و رسالهٔ در باب‌احادیث منقوله از **ابوذر**، ورسائل کلامی درباب توحید الهی مانند **رسالهٔ تهلیلیه** در شرح لااله‌الاالله و آداب حج موسوم‌به **مناسك حج** وامثال‌آن، وترجمهٔ احوال وکلمات بعضی‌صوفیه بزرگ مانند - **جلال‌الدین‌رومی**، **خواجه‌پارسا**، **خواجه‌عبدالله انصاری**، وهم‌چنین‌رسائل‌چنددرباب‌اخلاق واعمال‌صوفیه مانند(**تحقیق مذهب‌صوفیان**)، ونیز شروحی که ببعضی اشعار وابیات متصوفه نوشته است اعم ازعربی یافارسی، مانند شرح‌قصیده **تائیه** و**میمیه** و**خمریه عمر**

---

۱) عبارت **مرآت‌الخیال** تألیف‌**شیرعلیخان‌لودی**، طبع‌سنگی **بمبائی**، ص۷۳ این‌است -:

«صدای ظاهر وباطن بدرجهٔ کمال داشت که نودونه کتاب تصنیف نموده، همه آنها در **ایران وتوران وهندوستان** نزد اهل دانش مقبول افتاده. و هیچکس انگشت‌اعتراض بر آن نتوانست نهاد».

۲) ازتفسیر **جامی** تا آیهٔ «وایای فارهبون» (سورهٔ البقرة آیهٔ ۳۸) نسخهٔ نزدبنده نگارنده موجود است.

بن **الفارض المصری**، وشرح بیت اول مثنوی مشهور به «**نی نامه**»[۱] و شرحی بر رباعی **امیرخسرودهلوی**، و شرحی بر بعضی رباعیات که خوداو سروده‌است: وعلاوه براینهمه **جامی** رانیز رسائل وتألیفاتی‌است درعروض وقافیه (طبع **بلوکمان** Blochmann درکلکته ۱۸۷۲م.)، ودر موسیقی، ونیزشرحی بر کتاب **مفتاح الغیب**، وشرح دیگری بر کتاب **کافیهٔ ابن حاجب** درنحو که[۲] که آنرا برای پسرش **ضیاءالدین یوسف**

---

۱) **نی نامه** - در این اواخر یعنی در دلو۱۳۳٦ رسالهٔ ظریفی بنام« نینامه» بنظررسید که در **کابل** باهتمام ع. حبیب‌نوائی‌ازطرف سلسلهٔ‌نشرات رادیوکابل بشماره ۹۰ بطبع رسیده و بمقدمهٔ جامع و فاضلانه‌ای ازادیب معاصر خلیل‌الله خلیلی در شرح احوال و آثار مولانا جلال‌الدین بلخی ثم‌الرومی مصدراست. ودرآن دورسالهٔ نی‌نامه، یکی تحریر مولینا **یعقوب چرخی** (ازمشاهیرمشایخ نقشبندیه وازاساتید جامی متوفی ۸۵۱ ه) دیگر اثرقلم مولانا عبدالرحمن جامی، متوالیاً درج شده است.

اینهردو رساله درشرح دوبیت‌اول ازمثنوی معنوی است :-

«بشنو ازنی چون حکایت‌میکند . . . الخ»

رسالهٔ‌دوم که ازجامی‌وبه« **رسالة النائیه**» موسوم‌است‌شروع میشودباین بیت

عشق جز نائی وماجز نی نه‌ایم او دمی بی‌ما و ما بی وی نئیم

الحق سعی‌واهتمام فضلاء افغانستان درنشر اینگونه‌آثار ادبی شایستهٔ‌قدرشناسی وشکرگذاری است. زیرا میرات علمی‌بزرگان خراسان از دیرباز نزد ایشان امانت مانده واکنون میروند که بحق‌امانت وفاکنند. درایران همین‌رساله یکبار در حاشیه مجموعهٔ اشعة‌اللمعات بطبع سنگی در طهران، بسال ۱۳۰۳ ه. چاپ شده ودیگربار در**مجله‌ارمغان** (سال۱۷، شماره۸) بهمت استادفقید مرحوم **وحید دستگردی** منتشرگردیده است.

۲) این کتاب که معمولا به «**شرح جامی**» مشهوراست نظر بنام فرزندخود **ضیاءالدین** به «**فوائدالضائیه**» موسوم کرده. ودرممالك شرق ازمتون‌متداوله است.

تألیف فرموده ، نیز مجموعهٔ از مراسلات و منشآت او و رسائل چند در فن معما که در آن زمان خیلی متداول و معمول بوده است :

آخرین و شاید مقدم بر همهٔ مؤلفات نثری جامی کتاب «**بهارستان**» است [۱] که بسبك و اسلوب کتاب **گلستان سعدی**

بهارستان

در سال ۸۹۲ ﻫ . / ۱۴۸۷ م . تألیف فرموده ، و آن مشتمل است بر هشت فصل که هر فصل را روضه نامیده از اینقرار :-

روضهٔ اول - در حکایاتی از اولیاءالله و بزرگان صوفیه .

روضهٔ دوم - در سخنان حکما . روضهٔ سوم - در عدالت سلاطین .

روضهٔ چهارم - در سخا و کرم . روضهٔ پنجم - در تقریر حالات عشق .

روضهٔ ششم - در نوادر مطایبات [۲] روضهٔ هفتم - در احوال شعراء [۳] روضهٔ هشتم - در حکایات و امثال حیوانات .

این کتاب شامل عباراتی است از نثر و نظم بهم آمیخته که نسبةً منظومات آن زیاد تر است ، و آنرا با ترجمهٔ آلمانی آن بقلم **شلشتا وسارد** Schlechta -Wssehrd در سال ۱۸۴۶ در **وینه** بطبع رسانده‌اند . و چند بار دیگر نیز در **اسلامبول** طبع شده . ترجمهٔ کامل انگلیسی بهارستان در سال ۱۸۸۷ م . بوسیلهٔ انجمن کاماشاستارا **Kama-Shastra** و نیز ترجمهٔ دیگری از روضهٔ ششم بقلم **ویلسون** C. E. Wilson موسوم به : « Persian Wit and Humours » بچاپ رسیده است . چون خوانندهٔ

---

۱) رجوع شود به : **کتاب جامی طبع تهران** ص۲۰۳

۲) مطایبات - Witticisms . در این فصل ۵۳ لطیفهٔ ذکر شده که بعضی از آنها به ظرافت آراسته است .

۳) روضهٔ هفتم بیان جزئیاتی است از احوال سی و شش شاعر ، مطالبی که دربارهٔ معاصران خود ذکر کرده بسیار مختصر ولي مفید است .

کنجکاو میتواند بسهولت از محتویات آنکتاب اطلاع کامل حاصل کند ، لهذا تطویل کلام درشرح آن در اینجا جایز نیست.[۱]

جامی ازحیث شعر وشاعری بیشتر معروف شده است واینك در باب آثارمنظوم اوست که سخنی چند میگوئیم .

آثارمنظوم جامی

این آثارعبارتند: اولاً ـ ازهفت مثنوی که‌مجموعهٔ آنرا« **سبعه** »[۲] ویا **هفت‌اورنگ** می‌نامند . اورنگ‌بمعنی تخت‌است و هفت‌اورنـگ بمعنای مجموعهٔ ازثوابت موسوم‌به «دب اکبر» نیز میباشد .

ثانیاً ـ سه دیوان جداگانه یامجموعهٔ اشعاراو که به‌ترتیب ـ اولی دوسوم به **فاتحة‌الشباب** بتاریخ ۸۸۴هـ/ ۱۴۷۹ م. جمع‌شده . دوم **واسطة‌العقد** که‌در ۸۹٤ هـ/۱٤۸۹م . گردآمده ، وسوم **خاتمة‌الحیاة** که بسال۸۹٦ هـ ۱٤۹۰ م . فراهم گشته یعنی دوسال قبل‌از وفات‌مؤلف :

اما **هفت‌اورنگ**[۳]:ـمشتمل‌است برمثنویات هفتگانهٔ ذیل :

---

۱) طبع ظریفی از **بهارستان** بچاپ‌سنگی لیتوگرافی درسال ۱۳۱۱شمسی درتهران‌بامقدمهٔ فاضلانه‌بقلم‌آقای **محیط‌طباطبائی** انجام‌گرفته وقابل‌استفاده‌است

۲) مثنویات‌سبعه - یاباختصار - سبعه = Septete

کتاب مجموعهٔ **هفت اورنگ** یا مثنویات سبعه ، در سال ۱۳۳۷ هـ . ش/ ۱۹۵۸م باتصحیح ومقدمه ازآقامرتضی مدرس گیلانی در طهران بطبع رسیده ، مشتمل بر۱۰۵۰صفحه . طبع‌منقحی است ولی‌متأسفاً فهارس ثلاثهٔ - اسامی‌رجال‌ـامکنه ـ کتب رافاقد میباشد .

۳) ازمثنویات**سبعه**«**هفت اورنگ**» نسخهٔ خطی کهن سالی بخط نستعلیق خوشی که ظاهراً بسال ۱۰۳۸ تحریر شد، درتصرف این بندهٔ محشی است . که ازآن درتألیف کتاب جامی استفادهٔ بسیار کرده‌ام .

سبعه یاهفت اورنگ

۱ـ **سلسلة الذهب** که در ۸۹۰ هـ/ ۱۴۸۵ م. تألیف شده است (۱)

۲ ـ **سلامان وابسال** ـ که **فوربز فالکونر** ـ Forbes Falconer درسال ۱۸۵۰ م. طبع ونشرنموده ، ودرسال ۱۷۵۶م بانگلیسی ترجمه گشته است . این مثنوی مشتمل است بر۱۱۳۱ بیت . یك ترجمه دیگر به‌شعر انگلیسی و بطور خلاصه بقلم نویسندهٔ معروف **ادواردفیتزجرالد** Edward Fitz Gerald در **لندن**، بسال۱۸۵۶م انتشار یافته‌است (۲) .

۳ـ **تحفة الاحرار** ـ که بسال ۸۸۶ هـ ./۱۴۸۱ م . بنظم آمده ، آنرانیز **فوربز فالکونر** درسال ۱۸۴۸ م. طبع نموده و مجموعاً ۱۷۱۰ بیت‌است (۳)

---

۱) **سلسلة الذهب** - مشتمل‌برسه دفتر، تاریخ تألیف دفتر اول‌آن مثنوی ظاهراً بین۸۷۳ هـ . و۸۷۷ هـ . میباشد (رجوع‌شود بکتاب **جامی** طبع **تهران** ص ۱۸۵ ـ ۱۸۹ ومقالات عمیق **پروفسوررابرتسون** Prof. D. S. Robertsou استاد **دانشگاه‌کمبریج** درمجلهٔ **انجمن‌همایونی‌آسیائی**، اکتوبر ۱۹۴۵ و آوریل ۱۹۴۶ م) . تاریخ دفتر دوم‌آن مثنوی سال ۸۹۰ هـ است بطوریکه در متن انگلیسی فوق‌آمده ، دفتر سوم تاریخ‌ندارد ولی قاعدةً باید بعد از سال ۸۹۰ باشد این بیت درتلوآن مثنوی‌آمده است مشتمل برمادهٔ تاریخ :-

«چون حروفش بصادوضاد رسید   خامه را حکم ایستاد رسید»

۲) مثنوی **سلامان‌وابسال** ظاهراً بسال ۸۸۵ هـ . بنظم آمده وراجع باصل آن‌حکایت وترجمهٔ‌آن‌رجوع‌شود بکتاب **جامی** طبع **تهران** ص ۱۸۹ و مقالهٔ مفصل انگلیسی تألیف نویسنده این‌حواشی، طبع **تهران** سال۱۹۴۷ م ، موسوم‌به:
« FitzGerald's Translation of Jami »

۳) رجوع شود **بکتاب‌جامی** طبع**تهران** ص۱۹۳ .

۴ـ **سبحة الابرار** ـ که دو دفعه بچاپ حروفی در ۱۸۱۱م. و۱۸۴۸م. ویک دفعه بچاپ سنگی درسال ۱۸۱۸م در **کلکته** بچاپ رسیده است[۱]

۵ ـ **یوسف و زلیخا** ـ که بسال ۸۸۸ ه ./ ۱۴۸۳ م . تألیف شده ومعروفترین مثنویات سبعه است . آنرا بآلمانی **روزنزویك** Rosenzweig در **وینه** درسال ۱۸۲۴م. بشعر ترجمه وطبع نموده است ، ترجمه انگلیسی آن بقلم **گریفیث** R. T. H. Griffith در **لندن** بسال ۱۸۸۸ م. وترجمه خیلی متوسط دیگری بازدر **لندن** بقلم **روجرز** A.Rogers درسال ۱۸۹۲م طبع وانتشار یافته است[۲]

۶ ـ **لیلی ومجنون** ـ که درسال ۸۸۹ ه/ ۱۴۸۴ م . تألیف شده و بفرانسه بقلم **مسیوشزی** Chézy در **پاریس** بسال ۱۸۰۵ م ترجمه شده وبآلمانی بقلم **هارتمان** Hartmann در **لیپزیك** بسال ۱۸۰۷ م. منتشر گردیده است[۳] .

۷ـ **خردنامهٔ اسکندری** ـ که در میان آن مثنویات کمتر مورد توجّه واقع شده است وتاحدی که من آگاهی دارم هنوز صورت طبع ویا ترجمه نیافته است[۴]

---

۱) **سبحة الابرار** در۸۸۷ ه تألیف شده و در تهران بسال ۱۳۱۵ ه . ش . نیز بطبع سنگی رسیده . رجوع شود بکتاب **جامی** ص ۱۹۵ . اخیراً نیز در عداد مثنویات سبعه (هفت اورنگ) درطهران طبع شده است .

۲) رجوع شود بکتاب جامی ص۱۹۷ .

۳) رجوع شود بکتاب «**رمئو وژولیت ـ شکسپیر ، و مقایسه بالیلی ومجنون ـ نظامی**» تألیف نویسنده طبع **تهران** ، ۱۳۱۹ ه . ش . صفحهٔ ۱۹۳ و **کتاب جامی** تألیف این بنده ص۲۰۰ .

۴) رجوع شود به : **کتاب جامی** ص۲۰۱ ،

سلسلة الذهب

نسخه خوبی از کتاب **سلسلة الذهب** در تصرف من است که بسال ۹۹۷ ه. / ۱۵۸۸ م. کتابت شده ، این مثنوی ازمباحث مختلفهٔ کلامی واخلاقی ومذهبی بحث میکند باتمثیلات و حکایات و مشتمل است بر ۷۲۰۰ بیت تقریباً. عدم ارتباط وانقطاع مطالب آن ازیکدیگر ، هم چنین انتخاب بحر نامطلوب آن ظاهراً باعث شده که آن از دیگر مثنویات سبعه کمترمشتهر ومتداول بشود ، ازینرونسخه آن کمیاب است . آن کتاب را بنام **سلطان حسین** مصدر نموده و گفته است ـ :

«**شاه سلطان حسین** آنکو بست | چرخ را عدلش از تعدی دست»

پس از آن معمائی [۱] درغایت صنعت و هنرمندی بنام همان سلطان نگاشته که بسیار پیچیده ومشکل است .

برای نمونه از آن مثنوی حکایت ذیل را نقل میکنیم که مشتمل است برقصهٔ « گریستن آن شاعر که قصیده‌ای غرادرحضرت پادشاه خواندوهیچکس تحسین او نکرد جزجاهلی که به‌اسالیب‌سخن عارف نبود» ـ :

« شاعری در سخنوری ساحر | در فن مدح گستری ماهر
بهر شاهی لوای مدح افراخت | پر صنایع قصیده‌ای پرداخت:
مدح‌شاهان بعقل وشرع رواست | زآنکه شاهندوشاه ظل‌خداست
هست عاید بنفس صاحب دل | مدحت ظل بمدح صاحب ظل.
برد روزی یکی نکو خوانرا | که رساند بعرض شاه آنرا
نظم را حُسن صورت میباید | تا از آن حسن آن بیفزاید
پای تا سر قصیده را برخواند | حرف حرفش بسمع شاه رساند

۱) معما Acrostic

در سخن واجبست حسن بیان
حق از آن گفت «رتّل القرآن»

خواندنش چون بآخر انجامید
و ز ادای سخن بیارامید ،

داشت شاعر باهل مجلس گوش
که بتحسین او کنند خروش ،

ز آن هنرمند میکند جانی
کش ستایش کند هنر دانی

هیچ کس دم نزد زبان نگشاد
داد تحسین آن قصیده نداد .

ناگهان شهره‌ای بجهل وغرور
بانگ زد از جریم مجلس دور :

« بارك الله فلان نکو گفتی
گوهر مدح شه نکو سفتی !»

مردشاعر چوسوی‌او نگریست
دست بر رو نهاد و زار گریست

گفت ـ« بشکست ازاین‌حدیثم‌پشت
بلکه تحسین این خبیثم کشت

ترك تحسین پادشاه و گدا
روی بخت مرا نکرد سیا

و آفرینی که این مغفّل کرد
روز عیش مرا مبدل کرد

هرچه از بوستان بیخردیست
گرچه شاخ قبول بیخ ردیست

شعر کافتد قبول خاطر عام
خاص‌داند که سست‌باشد و خام

میل‌هر کس بسوی‌جنس‌وی‌است
آنچه‌پخته‌ست جنس‌خام کی‌است؟

زاغ خواند نفیر ناخوش زاغ
چه شناسد صفیر بلبل باغ

جغد سازد بکنج ویرانه
کی پذیرد ز قصر شه خانه

نیست چون دیده سخن بینش
عار می آیدم ز تحسینش.»

همچنین رافضی بآن دغلی
جون کند مدح و آفرین **علی**

آید از مدح او علی را عار
و آفرینش بود علی را بار

گر تو گوئی که میل دل هر گز
نیست خالی ز نسبتی جایز

رافضی بس دنی ، **علی** عالیست
میل چون از مناسبت خالیست

باز گویم حکایتی در باب
کز تأمل در آن رسی بجواب . .

مثنوی سلسلة الذهب بسه‌دفتر تقسیم شده که از آنجمله دفتر اول منتهی‌میشود بمنظومه‌ای دربیان اعتقادات‌شاعر موسوم‌به «**اعتقاد نامه**». درآن‌نشان میدهد که **جامی** باوجودمقام **تصوف** وعرفان، دردین ومذهب

سنی معتقدی بوده است . در آن منظومهٔ اصول مذهب را یکان یکان عنوان قطعات خود قرار داده است و آنها ازین قرارند : ـ

در وجود حق سبحانه ، در وحدت حق ، در صفات حق تعالی ـ از قبیل حیات و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام ، در افعال حق تعالی ، در وجود ملائکه ، در ایمان بانبیاء ، در فضیلت **محمد** (ص) بر سایر انبیاء ، در خاتمت نبوت وی ، در شریعت وی ، در معراج وی ، در معجزات وی ، در کتابهای الهی ، در قدیم بودن کتاب الهی ، در فضیلت امت رسول بر سایر امم ، در شرف آل واصحاب وخلفاء او ، در اشارت بآنکه تکفیر اهل قبله جایز نیست . در عذاب قبر ، و نکیر و منکر ، در نفختین صور اسرافیل ، در نظار صحائف ، در میزان ، در صراط ، در موقف عرصات ، در اشاره بخلود کفار در نار و خروج بعضی از عصاة بشفاعت ، در بهشت و مراتب آن .

دفتر دوم آنمثنوی مشتمل است غالباً بر تحقیق در اقسام مختلفه و وجوه گونا گون عشق مجازی وحقیقی وحکایاتی بر سبیل تمثیل ازاحوال اولیا وعشاق .

دفتر سوم غالباً مشتمل است بر حکایات سلاطین . و در پایان اخباری چند از اطباء دارد که دو حکایت از آن نقل از کتاب چهار **مقالهٔ**(۱) **عروضی سمرقندی** ، یکی منسوب به **ابن سینا** ست در خصوص طبیبی که در دربار **سمرقند** بود و کنیز کی را به معالجه روحی شفا بخشود (۲) و دیگری باز در باب **ابن سینا** ست که چگونه یکی از شاهزاد گان **آل بویه** را از مرض مالیخولیا نجات داد ، وپس از آن گفتاری است در بیان دو نوع شعر

---

۱) رجوع شود به : **چهار مقالهٔ عروضی سمرقندی** ، طبع اوقاف گیب

۲) رجوع شود به : **مثنوی مولانای رومی** ، دفتر اول .

که « یکی آسایش جان است و دیگری کاهش دل » و آنگاه مقالتی بسیار دلکش در بیان شعراء گذشته که « از سلاطین پیش رتبه‌ها یافتند و نام ایشان بواسطهٔ مدائح آنان برصحیفهٔ روزگار بماند » و شعرائیکهٔ در آنجا نام‌میبرد عبارت‌اند از **رودکی**، **عنصری**، **سنائی**، **نظامی**، **معزی** **انوری**، **خاقانی**، **ظهیر**، **سعدی**، **کمال**، **سلمان‌ساوجی**. وهم در اینجا حکایتی دیگر از کتاب **چهارمقاله** منقول است، در داستان **عنصری** که بدو بیت « گرهی را که ازبریدن زلف **ایاز** بردل **محمود** افتاده بود بگشاد»

مثنوی **سلسلة الذهب** ناگهانی اختتام میابد به خاتمه‌ای بسیار مختصر. آدمی چون آنرا میخواند احساس میکند که درهرجای آن دفتر میتوان آنرا خاتمه داد. بعبارت دیگر در **سلسلة الذهب** ممکن است خواننده بیساری از قلابه‌های زنجیر را از دست بدهد بدون آنکه اختلالی در آن سلسله روی نماید، وانتظام مثنوی مختل شود. این کتاب مشتمل است بر بسیاری تحقیقات عالیه، لیکن طول کلام و فقدان وحدت معنی در مطالب آن عیب آن شمرده میشود.

سلامان و ابسال

خوانندگان انگلیسی زبان میتوانند بسهولت از خاصیت ومفهوم حکایت تمثیلی وعجیب **سلامان و ابسال** بوسیلهٔ ترجمهٔ شعر آزاد وخلاصه‌ای که **فتیز جرالد** از آن نموده‌است استفاده کنند. ترجمهٔ آن بشعر آزاد بسیار زیبا و تا حدی فصیح است لکن وزن مخصوص **Hiawatha** که برای آن بکار برده ونیز حکایات وتمثیلات زیاد غالباً یك سره و یکنواخت بودن مطلب را مختل ساخته و از اینرو چندان مطلوب واقع نشده‌است [۱].

---

۱) رجوع شود بمقالهٔ انگلیسی این بنده طبع مترجم، **تهران**، ۱۹۴۷م.

این حکایت درنوع خود بسیارلطیف وظریف میباشد و اشخاص آن تمثیل عبارتند از پادشاه **یونان** ومرد حکیم که معلم ومستشاراوست و پسرزیبا وعزیز وی موسوم به **سلامان وابسال** که دایه خوبروی آن پسر است **وزهره** که‌همان‌ستارهٔ‌سیارهٔ ونوس **Venus** میباشدوجمال آسمانی‌را مجسم میسازد وبواسطهٔ او نقش‌ابسال ازصفحه خاطرسلامان محو می‌شود درمیان مطالبی که در این حکایت عجیب و غیر طبیعی است همانا تولد **سلامان** است بدون‌اینکه مادری‌داشته باشد که اورا بزاید.

شاعر با اینکه خود متأهل بوده است، در این مثنوی زن‌داری را نکوهش بسیار کرده.

ابسال باوجود اختلاف سن که درحدود بیست سال بزرگتر بوده عاشق طفل شیرخوار خود یعنی **سلامان** میشود و چون بحد رشد و بلوغ میرسد اورا بجادوئی فریفته و مفتون خود میسازد، این معنی نزد شاه و حکیم ناپسند میافتد، وحکیم بوسیله قوه‌مغناطیسی **سلامان** را مجبور میکند که دربهشت زمینی آنجا که‌باابسال‌نوجوان‌فرار کرده‌بود توده‌ای عظیم ازهیزم‌فراهم‌سازد وهردوعاشق ومعشوق خودرا درآن عرضه حریق قراردهند ودر نتیجه **ابسال** بیچاره بکلی سوخته وخاکستر میشود، ولی **سلامان** بی‌آنکه‌آسیبی بدو برسد سالم وتندرست بیرون میآید، درحالتی که از تمام شهوات و هوسهای جسمانی پاك و مطهر شده و مستحق تاج وتخت‌میگردد، وپدرش آنهردو را باو میبخشد. این تمثیل که بخودی خود و بدون هیچگونه تفسیری روشن وواضح است درمقدمه‌آن ترجمه (ص۵-۷۱، ترجمه **فیتزجرالد**)کاملا شرح شده‌است.

اینك از این مثنوی که مترجم انگلیسی یکنوع لطفی در نظر هواخواهان ادبیات فارسی باو داده در اینجا یك قطعه از اصل نقل میکنیم . این قطعه متضمن وصفی است از آن دو عاشق و معشوق و شرح ملالت پادشاه از ورود آنان بجزیره مسحوره که در آنجا ایامی خوش بلهوولعب میگذرانیدند :

« از پس ماهی که زورق راندند
وز دم دریا ز رونق ماندند

شد میان بحر پیدا بیشه ای
وصف او بیرون زهر اندیشه ای

هیچ مرغ اندر همه عالم نبود
کاندر آن عشرتگه خرم نبود

یك طرف درجلوه باهم جوق جوق
چون تذرو از تاج وچون قمری زطوق

یك طرف صف صف همه دستان سرای
ساز دستان کرده از منقار و نای

نو درختان شاخ در شاخ اندرو
در نوا مرغان گستاخ اندرو

میوه در پای درختان ریخته
خشك و تر با یکدیگر آمیخته

چشمهٔ آبی بزیر هر درخت
آفتاب و سایه کردش لخت لخت

شاخ بود از باد دستی رعشه دار
مشت پر دینار از بهر فشار

چون نبودی نیك گیرا مشت او
ریختی از فُرجهٔ انگشت او

گوئیا باغ ارم چون در نهفت
غنچهٔ پیدائیش آنجا شکفت

یا بهشت عدن بی روز حساب
بر گرفت از روی خویش آنجا نقاب

چون **سلامان** دید لطف بیشه را
از سفر کوتاه کرد اندیشه را

با دل فارغ ز هر امید و بیم
گشت با **ابسال** در بیشه مقیم

هردو شادان همچو جان وتن بهم
هردو خرم چون گل وسوسن بهم

صحبتی ز آویزش اغیار دور
راحتی ز آمیزش تیمار دور

نی ملامت پیشه با ایشان بجنك
نی نفاق اندیشه باایشان دورنگ

گل در آغوش و خراش خار نی
گنج در پهلو و زخم مار نی

هرزمان درمرغزاری کرده خواب
هرنفس از چشمه‌ساری خورده آب

گاه با بلبل بگفتار آمده
گاه با طوطی شکر خوار آمده

گاه با طاوس در جولانگری
گاه در رفتار با کبك دری

قصه کوته - دل پراز عیش وطرب
هر دو میبردند روز خود بشب

خودچه زآن بهتر که باشد باتو یار   درمیان وعیب جویان بر کنار .. »

تحفة الاحرار منظومه‌ایست تعلیمی و تربیتی مشتمل بر مطالب کلامی و اخلاقی که علاوه برحمد الهی ونعت نبی **تحفة الاحرار** ومناجات محتوی بر بیست مقاله است که از آنجمله مقالهٔ بیستم خطابی است بفرزند خرد سال شاعر ، **ضیاءالدین یوسف** که در آنوقت چهارساله بوده درحالتی که خودشاعر شصت سال داشته . و هریك از آن مقالات منتهی میشود به یك یا چند حکایت و مثل که برای توضیح وتأیید مقال آورده است . درمقدمهٔ مختصر منثوری که در آغاز آن متنوی قرارداره، **جامی** بیان میکند که آن را بسبك وروش **مخزن الاسرار نظامی ومطلع الانوار امیر خسرو دهلوی** ساخته است . ورویهم رفته اشعار آن سنگین ویك نواخت میباشد و آنرا نمیتوان بهترین نمونهٔ آثار جامی دانست برای مثال دراینجا قطعه‌ای از همان مقالهٔ که نصیحتی است بفرزندش نقل می نمائیم [1] .

«مقالهٔ بیستم، درپنددادن فرزندارجمند که در بوستان طفولیت به نبات حسن خرد پرورده وبار دردبستان بلاغت بنهایت کمال پی آورده .

ای شب امید مرا ماه نو   دیده بختم بخیالت گرو
از پس سی روز بر آید هلال   روی نمودی تو پس از شصت سال
سال تو چارست بوقت شمار   چار تو چل بادو چلت باد چار
هرچل تو یك چله کز علم وحال   سیر کنی در درجات کمال
نام تو شد **یوسف** مصر وفا   بازلقب دولت **و دین راضیا**
میکنم از خامهٔ حکمت نگار   بهر تو این نامهٔ حکمت نگار
گرچه کنون نیست ترا فهم پند   چون بحد فهم رسی کار بند

۱) رجوع شود به تحفة الاحرار، طبع **فور بز فالکونر**، ص ۱۵-۱٦

تا نشود برقع تو موی روی | پا منه از خانه ببازار و کوی
سلسلهٔ بند قدم خویش باش | حبس نشین حرم خویش باش
هیچگه از صحبت همخانگان | رخت مبر بر در بیگانگان
طلعت بیگانه نه میمون بود | خاصه که سالش زتو افزون بود
ور بدبستان سر وکارت دهند | لوح الف بی بکتارت نهند
پهلوی هر سفله مشو جانشین | از همه یکتا شو و تنها نشین
گرچه بخود نیست کج اندام الف | بین که چسان کج شده درلام الف
لوح خود اندم که نهی بر کنار | چون الف انگشت از آن برمدار
دال وش از شرم فکن سر بپیش | صاد صفت دوز بران چشم خویش
خنده زنان گاه بآن که باین | رشتهٔ دندان منما همچو سین
دل مکن ازفکر پریشان دونیم | تنگ دهان باش ز گفتن چومیم
کوشش بیهوده زهر قیل و قال | تا نکشی درد سر گوشمال
دار ادب درس معلم نگاه | تا نشوی طبلك تعلیم گاه
سیلی او گرچه فضیلت ده است | گر تو بسیلی نرسانی به است(۱)

این قطعه هرچند شامل نصایح پدرانه بسیار عالی وبلند مرتبه میتواند باشد، لکن موضوع مناسبی برای شعرسازی وچامه پردازی نیست ، و در همان حال افکار واندیشه های معقد بسبك معما ولغز ، که دروس اخلاقی رااز اشکال حروف الفبا بیرون تراشیده، آنرا بقدری مشکل ساخته است که حتی ترجمهٔ آن به نثر نیز امکان پذیر نیست .

مثنوی **سبحة الابرار** نیز منظومهٔ تعلیمی است مشتمل بر مطالب کلامی و عرفانی و اخلاقی و بسیار شبیه است به **تحفة الاحرار** وبهمان درجه فاقد ارتباط درمطالب

سبحة الابرار

۱) نقل از نسخهٔ خطی سبعهٔ جامی ملکی اینجانب که نزدیك بعهد مؤلف کتابت شده است .

و کمتر از آن در صورت و ماده جالب طبع است (۱)

حکایت ذیل راجع به **ابراهیم (ع)** و پیر آتش پرست که در **بوستان سعدی** (۲) نیز آمده و در کتاب گرامر فارسی تألیف **فوربز** مورد بحث و تحقیق شده است برای نمونه ذیلاً درج میشود :-

« پیری از نور هدی بیگانه	چهره پر دود ز آتش خانه
کرد از معبد خود عزم رحیل	میهمان شد بسر خوان خلیل

---

۱) برخلاف براون محققان فارسی زبان بر آنند که **سبحة الابرار** از حیث لطافت ابیات و حکم و اخلاق و علوم معانی و بحر مطبوع و ارتباط کلام از نغزترین مثنویات **جامی** است (رجوع کنید به **کتاب جامی** ص ۱۹٦) .

۲) قطعهٔ **سعدی** از **بوستان** ذیلاً نقل میشود تا مقایسهٔ آن با کلام **جامی** سهل باشد (بوستان ـ باب دوم)

« شنیدم که یک هفته ابن السبیل	نیامد بمهمانسرای **خلیل**
ز فرخنده خوئی نخوردی بگاه	مگر بی نوائی بر آید ز راه
برون رفت و هر جانبی بنگرید	باطراف وادی نگه کرد و دید
به تنها یکی در بیابان چو بید	سر و مویش از گرد پیری سپید
بدلداریش مرحبائی بگفت	برسم کریمان صلائی بگفت
که ای چشمهای مرا مردمك	یکی مردمی کن بنان و نمك
نعم گفت و برجست و برداشت گام	که دانست خلقش، علیه السلام
رقیبان مهمانسرای خلیل	بعزت نشاندند پیر ذلیل
بفرمود ترتیب کردند خوان	نشستند بر هر طرف همگنان
چو بسم الله آغاز کردند جمع	نیامد ز پیرش حدیثی بسمع
چنین گفتش ای پیر دیرینه روز	چو پیران نمی بینمت صدق و سوز

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

چون‌خلیل آن خللش دردین‌دید / بر سر خوان خودش نپسندید
گفت ـ « باواهب روزی بگرو / یا ازاین مائده برخیز و برو»
پیر بر خاست که ای نیك نهاد / دین خود را بشکم نتوان داد
با لبی خشك و دهانی ناخورد / روی ازآن مرحله درراه آوزد
آمد از عالم بالا بخلیل / وحی ـ کای درهمه‌اخلاق‌جمیل
گرچه‌آن پیر نه‌بر دین تو بود / منعش از طعمه نه آئین تو بود
عمر او بیشتر از هفتاد است / که درآن معبد کفرآباد است
روزیش وا نگرفتم روزی / که نداری دل دین اندوزی
چه شود گرتوهم از سفرهٔخویش / دهیش یك‌دوسه لقمه کم و بیش !
از عقب داد خلیل آوازش / گشت بر خوان کرم دمسازش
پیر پرسید که ـ ای لجّه جود / از پی منع عطا بهر چه بود ؟
گفت با پیر خطابی که رسید / وآن جگرسوز عتابی که رسید
پیر گفت- آنکه کند گاه خطاب / آشنا را پی بیگانه عتاب
راه بیگانگیش چون سپرم ؟ / ز آشنائیش چرا بر نخورم ؟
روی در قبلهٔ احسان آورد / دست بگرفتش وایمان‌آورد ..!

این‌حکایت وتعلیم‌اخلاقی که درآن‌بکاررفته بسیارعالی‌است لیکن غالب سخن‌سنجان **ایران** شعر **سعدی** رابر کلام‌جامی ترجیح‌میدهند .

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل :

نه‌شرط‌است وقتیکه‌روزی‌خوری / که نام خداوند روزی بری ؟
بگفتا نگیرم طریقی بدست / که نشنیدم از پیر آذر پرست
بدانست پیغمبر نیك فال / که‌گبر است پیر تبه بوده حال
زخواری براندش چو بیگانه‌دید / که منکر بود پیش پاکان پلید
سروش آمد از کردگار جلیل / بهیبت ملامت کنان «کای خلیل
منشرداده صدسال روزی و جان / ترا نفرت‌آمد ازاو یك زمان !
گراو میبرد پیش آتش سجود / تو‌واپس چرامیبری دست‌جود؟»

یوسف وزلیخا پنجمین مثنوی از مثنویات **هفت‌اورنگ** داستان «**یوسف و زلیخا**» است که از همه معروف‌تر و متداول‌تر ونیز هم‌اصل وهم ترجمهٔ آن بیشتر دردسترس است. تمام‌آن کتاب با ترجمهٔ منظومهٔ آلمانی آن بانضمام یادداشت‌ها وحواشی بدست **بارون‌روزنزویگ** بقطع ظریفی در **وینه** درسال ۱۸۲٤م. بطبع رسیده است، وعلاوه بر آن‌چندین‌مرتبه‌درممالك شرق‌نیزچاپ‌شده. [۱] چنانکه قبلاً اشعار شد**مستر روجر** آنرا بشعر انگلیسی ترجمه نموده است‌بسال ۱۸۹۲ م، ولی‌آن ترجمه را نمیتوان چندان مطلوب شمرد. ترجمه ای دیگر بانگلیسی‌درایران‌بسال۱۸۸۱م. بقلم**مستر گریفیث** انجام یافته که بنظر من نرسیده. من خود نیز دو قطعهٔ زیبا ازآن کتاب درباب طبیعت جمال ومیل ذاتی آن بظهور و بروز، و در باب محبت مجازی که پل و صراط‌عشق حقیقی‌است [۲] ترجمه‌نموده وبطبع‌رسانیده‌ام درابتدا آن در ضمن‌خطابه‌ای بود که‌درباب **تصوف** ایراد کرده‌بودم‌ودرمجموعهٔ« **نظامات مذهبی‌جهان**[۳] بطبع‌رسیده‌است وبازدرجلداول **تاریخ ادبیات ایران** ٤۳۹و٤٤۲ تجدید چاپ‌شده.

این حکایت بر اساس **سورهٔ‌یوسف** (سورهٔ دوازدهم **قرآن**) که «احسن القصص» نام دارد بنظم آمده، موضوع آن یکی ازمعروفترین

---

۱) رجوع‌شود به‌فهرست کتابهای فارسی اداره هندوستان تألیف**اته** ص۷٤۶.

۲) این‌قسمت تفسیری‌است ازمعنای کلام **متصوفه** که گفته‌اند «المجاز قنطرة الحقیقه»

۳) مجله‌نظامات‌مذهبی‌جهان: «Religious systems of the World»
طبع **سوان‌سوننشین** Swan Sonnenschien، سال ۱۸۹۲، ص۳۱٤

مواد حکایات عاشقانه‌ای است که در **ایران** و **عثمانی** معروف، و نیز توجه شاعر بزرگ **فردوسی** را بعد از نظم **شاهنامه** جلب کرده[۱] و پس از او بسیاری از اساتید شعر فارسی به نظم آن حکایت برخاستند. فهرست کامل و خلاصه از شعراء ترکی زبان که این قصه را بنظم آورده‌اند **مستر گیب** در **تاریخ شعر عثمانی** (جلد دوم صفحهٔ ۱۴۸) در حاشیه کتاب آورده است، لیکن در میان همه این داستان سرایان که این قصه را بشعر در آورده‌اند مثنوی **جامی** بسزا ارجمند ترین مقام را حائز است، و بیشتر شهرت وی در روی آن قرار گرفته.

قطعه ذیل از ترجمه فن **روزنزویگ** جلد ۲ صفحه ۱۹ نمونه‌ای است از آن مثنوی و آن حکایت **بازغه** است که وی نیز خاتونی بود چون **زلیخا** و عاشق **یوسف** گردید ولی «از فرط عشق از محبت مخلوق به محبت خالق افتاد:»

«چو یوسف این سخنها کرد از آن گوش — غذای جان فشاند از چشمهٔ نوش

بگفتا صنعت آن صانعم من — که از بحرش برشحی قانعم من

فلك یك نقطه از كلك كمالش — جهان یك غنچه از باغ جمالش

ز نور حکمتش خورشید تابی — ز بحر قدرتش گردون حبابی

جمالش بود پاك از تهمت عیب — نهفته در حجاب پردهٔ غیب

ز ذرات جهان آئینه ها ساخت — زروی خود بهر یك عكس انداخت

بچشم تیز بینت هر چه نیکوست — چو نیکو بنگری عکس رخ اوست

معاذ الله ز اصل ار دور مانی — چو عکس آخر شود بی نور مانی

---

۱) صحت انتساب مثنوی **یوسف و زلیخا** بفردوسی محل تردید است. رجوع شود به تحقیقات استاد دانشمند آقای **عبد العظیم قریب**.

نسخ دو مثنوی آخر **سبعه**، یعنی **لیلی و مجنون و خرد نامهٔ اسکندری**،

لیلی و مجنون

فراوان نیست. ولیکن من آنهر دو را در نسخه خطی نفیسی که در سال ۹۳۷ ﻫ / ۱۵۳۰ م. نوشته شده و متعلق است بکتابخانه **ترینیتی کالج** Trinity College در **کمبریج**، بدقت مطالعه و کنجکاوی نموده، وقطعات ذیل را از لیلی مجنون برای نمونه انتخاب و ترجمه کردم.

در معنی عشق صادقان و صدق عاشقان

چون صبح ازل ز عشق دم زد   عشق آتش شوق در قلم زد

از لوح عدم قلم سر افراشت   صد نقش بدیع پیکر انگاشت

هستند افلاك زادهٔ عشق   ار کان بزمین فتادهٔ عشق

بی‌عشق نشان زنیك وبد نیست   چیزی که‌زعشق‌نیست خودنیست

این سقف بلند لاجوردی   روزان و شبان بگرد گردی

نیلوفر بوستان عشق است   گوی خم صولجان عشق است

مغناطیسی که طبع سنگ است   در آهن سخت کرده چنگ‌است

عشقیست فتاده آهن آهنگ   سر بر زده از درونهٔ سنگ

بین‌سنگ که چون درین نشیمن   بی سنگ شود ز شوق دشمن

زان گیر قیاس دردمندان   در جذبهٔ عشق دلپسندان

هر چند که عشق دردناکست   آسایش سینه های پاکست

از محنت چرخ باژگون گرد   بی دولت عشق کی رهد مرد

در سبب نظم کتاب و باعث ترتیب این خطاب

زین راز چو پرده باز کردم   وین طرفه ترانه ساز کردم

شد طوطی طبع من شکر خا   از قصهٔ **یوسف و زلیخا**

چست ازکلکم درآن شکر ریز   شیرین سخنان شکر آمیز

در عالم از آن فتاده شوری — در خاطر عاشقان سروری
سر چشمهٔ لطف بود لیکن — ز آن تشنگیم نگشت ساکن
مرغ دل من ز جای دیگر — میخواست زند نوای دیگر
چون قرعه زدم بفال میمون — افتاد بشرح حال مجنون
هرچند که پیش ازین دو استاد — در ملك سخن بلند بنیاد
در نکته وری زبان گشادند — داد سخن اندر آن بدادند
از **گنجه** چوگنج آن گهرریز — در **هند** چوطوطی این شکرریز
آن مقرعه زن بگوش دعوی — وین جلوه ده عروس معنی
آن کنده زنظم نقش در سنگ — وین داده بحسن صنعتش رنگ
آن برده علم باوج اعزاز — وین کرده فسون ساحری ساز
من هم کمر از قفا ببستم — بر ناقهٔ باد پا نشستم
هر جا که رسید رخش ایشان — از خاطر فیض بخش ایشان
من نیز بفاقه ناقه راندم — خود را بغبارشان رساندم
گر مانده‌ام از شمارشان پس — بر چهرهٔ من غبارشان بس

حکایت ذیل را ازخردنامه **اسکندری** که ازهمان نسخه‌خطی اقتباس وترجمه شده دراینجا درج میکنیم .

«حکایت آن خاد (۱) که گوش برافسانهٔ غوك نهاد و نقد را بامید نسیه ازدست بداد» .

کنون میدهد دور چرخم بباد — بضرب المثل قصهٔ غوك و خاد
یکی خاد مرغ هوائی شکار — فرو مانده از ضعف پیری ز کار

---

۱) «خاد، «غلیواج باشد **کمال اسماعیل** راست :

گرگ راپیشه پوستین دوزی است — در دکانی که عدل تست استاد
هم بجا آرد ار تو فرمائی — باز را دایگی بچهٔ خاد »

فرهنگ جهانگیری

ز بال و پرش زور پرواز رفت　　بصید غرض چنکش از کار رفت
ز بی‌قوتیش خاست از جان نفیر　　وطن ساخت گرد یکی آبگیر
پس از مدتی کرد آنجا درنگ　　در افتاد غوکیش ناگه بجنگ
بر آورد فریاد بیچاره غوك　　که‌ای‌سورم‌ازدست‌توگشته‌سوك
مکن یکزمان در هلاکم شتاب　　زمام شتاب از هلاکم بتاب
نیم من بجز طعمهٔ طبع کوب　　نه درکام نیکم نه‌در معده خوب
تنم نیست جز پوستی ناگوار　　بآن کی قناعت کند گوشت‌خوار
اگر لب گشائی بآزادیم　　فرستی بدل مژده شادیم
بهر لحظه زآئین سحر و فسون　　بتو ماهئی را شوم رهنمون
در آب روان پرورش یافته　　ز الوان نعمت خورش یافته
تن‌او همه گوشت سر تا بدم　　ازاوپوست‌دور، استخوان‌نیز گم
بپشت آبگون وزشکم سیم‌ناب　　بچشمان‌چوعکس کواکب در آب
چو در شب سپهر از نثار کرم　　همه پشت پهلوی او پر درم
نه درطبع اهل‌خرد رد چو من　　یکی لقمه از وی به‌ازصد چومن
بتلقین سوگند ها لب گشاد　　ز منقار او غوك بیرون فتاد
بیك جستن افتاد در آبگیر　　بخرمان دگرباره شد خاد اسیر
گرسنه بخاك تباهی نشست　　نه غوکش بپنجه نه‌ماهی بشست
منم همچو آن خاد حرمان زده　　ره خرمی بر دل و جان زده
ز فکر سخن رفته از دل حضور　　ز نقصان فکرم سخن پرقصور
بدستم ز محرومی بخت من　　نه جمعیت دل نه لطف سخن
بیا ساقیا ساغری می بیار　　فلك وار دور پیاپی بیار
از آن می که آسایش دل دهد　　خلاصی ز آلایش گل دهد
بیا مطربا عود بنهاده گوش　　بیك گوشمال آور اندر خروش
خروشی که دل را بهوش آورد　　بدانا پیام سروش آورد »

از آنجا که **سبعه جامی** تحقیقاً تقلید و پیروی از **خمسه نظامی** است، مختصرسنجشی در سبك و روش آن هر دو شاید در اینجا

مقایسه جامی با نظامی از لحاظ شاعری

بجا باشد ، چون از لحاظ ذوق ادبی بنظر من این داوری برای یك تن بیگانه خالی از صعوبت نیست، پس از همکار ایرانی خود **میرزا بهروز**[۱] فرزند طبیب و نویسندهٔ معروف میرزا **ابو الفضل ساوجی** که جوانی است بلیاقت و آینده روشن آراسته و در ادبیات عربی و فارسی دستی دارد خواهش کردم دراین باب مقاله مختصر بنویسد ، اکنون و در اینجا خلاصه کلام اورا نقل میکنم ـ .

جامی به شیرینی و ساد گی در اشعار خود شاعری است خالی از تکلف که با **نظامی** همسری میکند بلکه بر او تفوق میجوید لکن در استحکام و متانت و تصورات شاعرانه و فصاحت بپای او نمی رسد. برای فهم و درك سخنان **نظامی** زبان فارسی را عمیقاً باید دانست درصورتیکه سخنان جامی را همه کس می تواند بخواند و از آن بهره ببرد ، ازاینجاست که نام او در سرزمین **هندوستان** و **عثمانی** هرجا که ادبیات فارسی مانند لغت بیگانه است شهرت بسیار یافته، بعلاوه **نظامی** را مرتبه علم و دانش بلندتر بوده ؛ نه تنها در لغت و ادب و تاریخ بلکه در علوم نیز خاصه در ریاضیات دستی قوی داشته است ، و بی آنکه خواننده در آن علوم معرفتی بسیار داشته باشد کلام اورا کاملا فهم نمیتواند کرد ، وهم چنین عمق معانی و مو شکافی که ازخصائص سخنان **نظامی** است کمتر دراشعار **جامی** یافت میشود .

---

۱) **ذبیح الله بهروز** ـ فاضل دانشمند معاصر که دارای قریحه ای سوزان و طبعی فروزان است، درمباحث عمومی عقاید خصوصی دارد، نویسندهٔ این سطور هم از آغاز عمر درشیراز توفیق معرفت او را حاصل کردم . وی درسال ۱۳۳۷ھ . به **کمبریج** رفته با **مرحوم براون** درطریق ادب و دانش معاضدت میکرده است . اکنون سالی چنداست که در **طهران** اقامت به تحقیقات ادبی مشغول است .

نظامی در یکی ازمثنویات **خمسه** خود یعنی در **اسکندرنامه** که دربحر وموضوع بآن‌قسمت‌از **شاهنامه** که دراحوال **اسکندر**است شباهت دارد ، باسلف بزرگوارخود یعنی **فردوسی** دم ازرقابت وهم‌آوری زده ، لیکن به‌حکم بسیاری ازسخن سنجان ازاو بمراتب فروتر مانده‌است[۱]. لکن **نظامی** ظاهراً بیشتر از **فردوسی** تعصب مذهبی داشته ، درحالی که درعصروزمان فردوسی کمتراززمان‌وی این‌عقاید تسلط واستیلاداشته‌اند چنانکه باین معنی دراین اشعاراشاره میکند ـ :

جهان‌ز **آتش‌پرستی** شدچنان‌گرم — که بادا زین **مسلمانی** ترا شرم

مسلمانیم ما او **گبر** نام است — گر آن گبری مسلمانی کدام است ؟

نظامی بر سر افسانه شو باز — که مرغ پند را تلخ آمد آواز

تقلید جامی از نظامی

جامی هرچند عارف وصوفی مشرب است ، ولی درمبادی اسلامی پیرو **عقایدعامه** میباشد . و کمتر عنایت و علاقه به **ایران** قبل‌از اسلام ابرازمیدارد ، وحال آنکه **فردوسی** وتادرجه‌ای کمتر **نظامی** بتاریخ‌زمان باستان علاقه‌مندی خاص نشان داده‌اند . **جامی** وام خود را به‌سلف خویش بهیچوجه مخفی نداشته وفی‌الحقیقه بانهایت‌دقت روی گام‌اورفته؛ هرچند گاهگاهی بعضی‌موضوعات ومقالات‌ازابتکارات خاصه‌خویش‌نیزدر میان‌سخن آورده است[۲].

---

۱) برای مقایسهٔ **فردوسی** با **نظامی** رجوع‌شود به **شعر العجم**، **شبلی نعمانی** جلداول .

۲) مثلا رجوع‌شود بتوضیح حروف **بسمله** درمقدمهٔ مثنوی **تحفةالاحرار**.

جامی نه‌فقط در عناوین و اوزان وفصول وابواب مثنویات خویش از **نظامی** پیروی کرده ، بلکه درامور شخصی بسیار جزئی نیز بوی اقتفا مینماید . مثلاما نند **نظامی** اونیز فرزندهفت‌ساله خویش رامخاطب‌ساخته ودرمثنویات خویش غالباً ویرا نصایحی‌چند میفرماید . تنها بااین اختلاف که **نظامی** پسر خود را تشویق بآموختن علم طب کرده، ولی **جامی** تحصیل علم دین و کلام‌را ترجیح داده‌است. مخصوصاً مشابهت‌این‌دواستاد درآنجا ظاهر میشود که سبب‌بنظم‌آوردن مثنویهای‌خودرابیان کرده‌اند.(۱) متأسفانه‌ضیق مجال‌مارامجبورمیکند که ازذکرمثال صرف‌نظر نمائیم اینگونه سنجشهای انتقادی مابین آثار و تألیفات شعراءِ بزرگ ایرانی اهمیتی بسزا دارد وامری‌است که . تاکنون ازآن غفلت شده‌است . ولی مطالعات‌مقدماتی درتاریخ ادبی وشرح‌احوال و کتاب شناسی که‌مخصوص مباحث‌ماست ، ماراهم‌دراین کتاب ومجلدات‌سابقه‌آن ازاین‌کار مفید مانع گردید .

غزلیات‌جامی

هرگاه‌بخواهیم‌ازغزلیات‌یااشعارغنائی Lyric که‌جامی‌سه‌دیوان‌مستقل ازآنهاساخته‌است‌چنانکه‌بایدبحث کنیم ، هرآینه دامنه سخن دراز خواهد شد . دراروپا دانشمندان آلمانی به‌تنهائی در این باب مطالعات بسیار کرده‌اند خاصه **فن‌روز- نزویک**و(۲)**روکرت** Rückert (۴)و**ویکرهوزر** Wickerhauser در کتاب

---

۱) رجوع‌شود بعلت نظم‌حکایت **لیلی و مجنون** نظامی و**جامی** (کتاب **رمئوژولیت** ،طبع‌طهران،۱۳۱۹ش.)

۲) رجوع‌شود بکتاب روزنزویگ درباره **جامی** ، طبع **وینه**، ۱۸۴۰م .

٤) کتاب آثار **روکرت** که درمدت ۳۳سال (٦۸٤٤ - ۱۸۷٦م) تألیف‌شده

بلوتن کرانز Blütenkranz [1]. نظر بمقام بلند و رتبت ارجمند **جامی** و کثرت آثاراو کتابی مفرد دربارهٔوی لازم‌است نگاشته‌شود [2] و حق‌او بدرستی ادا گردد، چه‌او نه‌ازلحاظ یك‌استاد غزل‌سرا بلکه بدلیل تأثیر عمیقی که کلام‌او درادبیات فارسی و ترکی داشته شایسته بحث و تحقیق است .

دراینجا فقط بذکر چند نمونه ازغزلیات او که ازنسخه دیوان وی (طبع اسلامبول ۱۲۸٤ هـ./ ۱۸٦۷ م .) اخذشده وباکمال استعجال‌انتخاب گردیده‌است اکتفامیشود . علاوه بریك نسخه‌خطی به‌نسخه‌چاپی‌دیوان طبع **لکهنو** ۱۲۹۸ هـ./۱۸۸۱م . که‌آن‌نیز دردست‌من بوده ومفصل‌تراست نیز مراجعه نموده‌ام [3] :-

---

۱) رجوع شود بکتاب **بلوتن کرانز** ، طبع**لیپزیك** ۱۸۵۵،**وینه** ۱۸۵۸م

۲) این‌بنده‌مترجم‌درسال ۱۳۲۰شمسی موفق به‌نگارش‌رسالهٔمفصلی در بارهٔ آن استاد شده‌ام که هر چند دارای نواقص بسیار است ولی آنچه درحد امکان بوده راجع نزندگانی **مولانا** و آثار وصفات خاصه و عقایدو افکار وآثار و مزار وروابط او با سلاطین و بزرگان عصر استقصا نموده‌ام ، کتاب‌مذکوربهمت **وزارت‌فرهنگ در طهران** بطبع رسیده‌است .

۳) درتصرف این‌بندهٔ مترجم سه‌نسخهٔ از **دیوان‌جامی** موجوداست:- اول ، بخط زیبای نستعلیق هراتی، مجدول و مذهب، که‌اگرچه‌تاریخ ندارد ولی ظاهراً قریب بزمان‌مؤلف تحریرشده . دوم ، نسخه‌ای جامع که شامل‌هرسه دیوان‌است مورخ‌بتاریخ ۹۳۵ هـ . یعنی ۳۷سال بعداز وفات‌مولانا . سوم ، نسخه‌ای نستعلیق بسیارزیبا ، مجدول ومذهب که دوست معظم **جناب‌آقای‌ابراهیم‌قوام** باین بنده هدیه فرموده اند . بی‌تاریخ ولی غیرمغلوط . نسخهٔ‌جامعی نیز ازکلیهٔ‌آثار او در **کتابخانه‌ملی** در طهران

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

ـ ۱ ـ

« یا من بدا جمالك فی کل مابدا
بادا هزار جان مقدس ترا فدا

می‌نالم از جدائی تو دم بدم چونی
وین طرفه تر که ازتو نیم یك‌نفس جدا

عشق‌است‌وبس که‌دردوجهان‌جلوه‌میکند
گاه از لباس شاه و گه از کسوت گدا

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

وجوددارد که بظن‌غالب بخط‌خود مؤلف‌میباشد ،
دریکی ازنسخ‌دیوان این‌غزل‌لطیف‌عرفانی بنظررسید، تیمناً دراینجا درج‌میکنیم
تا نموداری‌از کلام لطیف‌وافکارصوفیانه اوباشد : -

تا کی از خلق اسیر غم بیهوده شوی
از همه رو بخدا آر که آسوده شوی

روز وشب در نظرت موج زنان بحر قدم
حیف باشد که بلوث حدث آلوده شوی

خواب بگذار که در انجمن زنده دلان
گر شوی دیده ور ، از دیدهٔ نغنوده شوی

مس قلبی چه تکاسُل کنی اکسیر طلب
زآن چه حاصل که بتلبیس زراندوده شوی

مکن ایخواجه درشتی که‌در این‌تیره مغاك
تا زنی چشم بهم زیر قدم سوده شوی

سعی در کاستن هستی خود کن که چوماه
چون‌شوی کاسته،شك‌نیست که افزوده شوی

جامی از فقر نسیمی بمشامت نرسد
تاخوش از بوده و غمناك زنا بوده شوی!

یك صوت بردو گونه همی آیدت بگوش
گاهی ندا همی نهیش نام و گه صدا
بر خیز ساقیا ز کرم جرعه‌ای بریز
بر عاشقان غمزده ز آن جام غمزدا
ز آن جام خاص کز خودیم چون دهد خلاص
در دیدهٔ شهود نماند بجز خدا
جامی ره هدی بخدا غیر عشق نیست
گفتیم و السلام علی تابع الهدی»

ـ ۲ ـ

«نسیم الصبح زرمنی رُبی نجد و قبلّها
که بوی دوست می آید از آن پاکیزه منزلها
چو گردد شوق وصل افزون چه جای طعن اگر مجنون
ببوی هودج لیلی فقد دنبال محملها
دل من پرزمهر یار واو فارغ ، نبود ست آن
که میگویند راهی هست دلهارا سوی دلها
رسید ایتك زره **سلمی** ومن از ضعف تن زینسان
فخذ یا صاح- روحی تحفة منی و اقبلها
مریز ای ابر دیده آب حسرت برسر راهش
که دور اولی سم اسبش ز آسوب چنین گلها
مرا از هجراو دز دل گره میبود صدمشکل
چو دیدم شکل او فی الحال حل شد جمله مشکلها
ز جور دور غم فرجام **جامی** غصه‌ها دارد
و لکن خوف املال الندّامی لم یطولها

ـ ۳ ـ

طرف باغ ولب جوی و لب جامست اینجا
ساقیا خیز که پرهیز حرامست اینجا

شیخ در صومعه گر مست شد ازذوق سماع
من ومیخانه که این حال مدامست اینجا

لب نهادی بلب جام و ندانم من مست
که لب لعل تو یا باده ،کدامست اینجا

بسته زلف سیاه تو نه تنها دل ماست
هر کجا مرغ دلی بستهٔ دامست اینجا

میکشی تیغ که سازی دل ما را بدو نیم
تیغ بگذار که یك غمزه تمامست اینجا

پیش ارباب خرد شرح مکن مشکل ما
نکته خاص مگو مجلس عامست اینجا

جامی ازعشق‌تو شدمست نه‌می‌دیدونه‌جام
بزم‌عشق‌است، چه‌جای می وجامست اینچا

ـ ٤ ـ

خوبان هزار و از همه مقصود من یکیست
صد پاره گر کنند بتیغم، سخن یکیست

خوش مجمعیست انجمن نیکوان ولی
ماهی‌کزوست رونق این انجمن یکیست

خواهیم بهر هر قدمش تحفه‌ای دگر
لیکن مقصریم که جان در بدن یکیست

گشتم چنان ضعیف که بی ناله و فغان
ظاهر نمیشود که درین پیرهن‌یکی‌است (١)

---

١) مضمون این بیت که‌دروصف ضعیفی ونزاری گوینده است در اشعار سعدی نیز دیده‌میشود چنانکه گوید :ـ

«ازضعیفی دست و تنگی جای نیست طاقت که پیرهن بدرم»

ونیز گوید :

«باد اگر بر من اوفتد ببرد که‌نمانده است زیرجامه تنی»

آنجا که لعل دلکش شیرین دهد فروغ

یاقوت و سنگ در نظر کوهکن یکیست

ناموس و نام ما تو شکستی ز نیکوان

آری زصد خلیل همین بت شکن یکیست

جامی دراین چمن دهن از گفتگو به بند

کانجا نوای بلبل و صوت زغن یکیست »

این غزل ازحیث وزن شبیه است بهغزلی که گویندهٔ آن مجهول [۱] وبیت چهارم آن ظاهراً مأخوذ ازبیت **متنبی** باشد در آن قطعه معروف که شاعرعرب درایام کودکی خود گفتهاست ، وهیهذه ـ :

«ابلی الهوی اسفا یوم النوی بدنی و فرق الهجر بین الجفن و الوسن

روح تردّد فی مثل الخلال اذا . اطارت الریح عنه الثوب لم یبن

کفی بجسمی نحولا اننی رجل لولا مخاطبتی ایاك لم ترنی »

درکلمات **جامی** اشعار ملمعات بسیار است که در آنها تأثیرادب عرب بخوبی مشهود میشود [۲]

ازآنجمله دراین بیت :

« بودم آنروز من از طایفهٔ درد کشان که نهازتاك نشان‌بود ونهازتاك‌نشان [۳]

---

۱) **مرحوم براون** دراینجا اشاره‌بشباهت این غزل باغزل معروف منسوب به **حافظ** کرده‌است وآنرادر کتاب خود «**یك‌سال درمیان‌ایرانیان**» بنام شاعری مجهول ثبت وترجمه نموده ،آن غزل این‌است .

«امروز شاه انجمن دلبران یکی است دلبر اگر هزاربود دل‌بر آن یکی‌است»

۲) رجوع شود بفصلی که در این باب در **کتاب‌جامی** تألیف‌نویسنده آمده ، طبع طهران، ص ۱۲٦ .

۳) تمام این‌غزل که ازابیات معروف**جامی** است ذیلا درج‌میشود:-

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

این بیت مسلماً اقتباس از شعر شیخ **عمر بن الفارض المصری** است که میفرماید :

« شربنا علی ذکر الحبیب مدامة   سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم»

بعلاوه تأثیر غزلیات **حافظ** و **سعدی** را نیز در سخنان او بخوبی ملاحظه میتوان کرد ، همچنین در **رساله نینامه** سبك و افکار مثنوی **مولوی رومی** راپیروی فرموده است :

باری سخن ما باین کلمات دربارهٔ جامی که اگر خاتم الشعراء نباشد محققاً یکی از بزرگان اساتید شعر فارسی است، بپایان میرسد . در کلام این

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

« بودم آنروز درین میکده از دُرد کشان
که نه از تاك نشان بود و نه از تاك نشان

از خرابات نشینان چه نشان میطلبی
بی‌نشان مانده از ایشان نتوان یافت نشان

هر یك از ماهوشان مظهر شأنی دگرند
شان آن شاهد جان جلوه‌گری ازهمه‌شان

جان فدایش که بدلجوئی ما دلشدگان
میرود کوی بکو دامن اجلال کشان

در ره میکده آن به که شوی خاك ایدل
شاید آن مست بدین سو گذرد جرعه فشان

نکتهٔ عشق به تقلید مگو، ای واعظ
بیش ازین باده بچش ، چاشنی هم بچشان

جامی این خرقهٔ پرهیز بیانداز که یار
همدم بی‌سر و پایان شود و رندوشان»

مرد نامی اندیشه‌های صوفیانه وعقیدهٔ بوحدت وجود به‌کاملترین وجهی وبه‌نمایانترین‌صورتی نمایان است ، هرچند از جهات دیگر بعضی‌اساتید باوی همدوش یابراو برتری‌دارند، ولی‌هیچ‌استادسخن‌و گویندهٔ‌فارسی‌زبان درتنوع موضوع وتفنن بفنون مختلفه بپایه کمال او نمی‌رسد(۱) واعجاب وتحسین معاصران وی نسبت بقریحه فروزان اوبجا وسلطنت او درملك سخن بسزاست .

پایان

۱) قطعهٔذیل که مشتمل برمادهٔتاریخ‌سال‌وفات مولاناست‌اشاره‌ای‌وافی بذوفنونی اوست واینکه درهرعلمی اثری وتألیفی دارد ، ذکرآن‌قطعه‌درپایان حواشی این کتاب حسن‌الختام است .

« جامی که آفتاب سپهر کمال بود   تصنیف کرد علم بهرنسخه بی‌حسیب
رفت ازجهان‌وخواندمیان سخنوران   تاریخ‌فوت خویشتن«اشعار دلفریب»

۸۹۸

تشکر

نویسنده وظیفه خود میداند که از زحمات بعضی از دوستان دانشمند که در طبع وغلط گیری وتهیه فهرست‌های این کتاب با این بنده یاری فرمودند تشکر نمایم :

نخست فاضل محترم آقای **دکتر حسن سادات ناصری** که در مقابله متن با اوراق مطبعه وتصحیح اغلاط رنج فراوان برده وزحمت بسیار کشیده و این بنده را مشمول محبتهای بی دریغ و رهین مطالعات فاضلانه خود فرموده‌اند . ثانیاً فهرست‌هائی که درچاپ اول این کتاب تهیه شده مدیون زحمت و کوشش برادر عزیزم آقای **دکتر محمد علی حکمت** استاد دانشگاه طهران است . در چاپ دوم **آقای فرخ صفوی** که از جوانان فاضل ودانشجوی دانشگاه میباشد زحمت تهیه آنها را قبول کردند که البته موجب کمال امتنان نویسنده است ازخداوند مزید توفیق وسعادت وسلامت همگی آنانرا مسئلت دارم .

علی اصغر حکمت

۱ - فهرست اعلام

پ

چ

خ

غ

و

۲- فهرست کتب و مجلات

ت

ج

ق

فهرست جغرافیائی

ی



٥ - فهرست کتب بالسنه خارجه

BOOKS IN EUROPEAN LANGUAGES

(In alphabetical order of Authors' Names except where no author's name occurs.)

By G. Morrison, M.A. Oxford.

V

W



٥ - فهرست تصاویر

٦ - فهرست ابواب و فصول

تصحیح اغلاط

خواهشمند است قبل از مطالعه اغلاط را مطابق جدول ذیل

تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۵	نارتمیون	نارتمپتون
۲۷		این حاشیهٔ (۱) مربوط بصفحهٔ ۳۸ است	
۲۷	۱۸	لنیگراد	لنینگراد
۳۱	۱۷	کیب	گیب
۵۱	۱۰	کانچیان	کانچنان
٤٦	۲٤	یهام	ایهام
۵۱	۵	مختفله	مختلفه
۵٦	۱۳	بزدک	بزرک
۵٦	سطر آخر	قاصی	قاضی
۷۲	۱۹	ابو سید	ابوسعید
۷۷	٤	حسن	حسین
۸۷	٦	الاطبارا	الاطبا
۸۸	۱۰	ماوراء النهر را	ماوراء النهر
۹۱	۱۷	بچنگ	بجنگ
۹۵	۲۰	والد و	والد
۹۵	۲۱	صاف	وصاف
۱۱٤	۱۲	یتخد	یتخذ
۱۲۳	۲	میر سلطان	پیر سلطان
۱٤٦	۱۲	مصحاحت	مصلحت
۱۵۷	۱۱	پشتیبان بود	پشتیبان من بود
۱٦۱	۱	اورا صاحب	او را
۱٦۱	۵	٦٦۷	٦۷٦

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۷	۲۸	سانسگریت	سانسکریت
۱۷۲	۲۳	ضزل	غزل
۱۸۳	۹	وسو	وجود
۱۸۶	۱٤	سوادی	سواری
۲۰۱	۱۰	است (۷)	است
۲۱۱	۱۷	۱٤۵۳	۱۳۵۳
۲۱۱	۱۹	۱۳۳٦	۱۳۳۳
۲۱۳	۱۱	۱۳٦۲	۱۳۸۲
۲۸۵	۱	ایکانی	ایلکانی
۲۸٦	۱۳	»	» (۱)
۲۹۳	۱	۸٤۲	۷٤۳
٤۰۱	۲٤	بما	بر ما
۳۰۳	۲۱و۲۳	آذری	آزری
۳۰۹	۱٦	۲۳۵۳ م.	۱۳٤۳ م.
۳۱۰	۲	۱۲٤۲	۱۳٤۲
۳۲۰	٦	آ(۱)ن	آن(۱)
۳۲۲	۱۸	ترتیب	تربیت
۳٤۵	۲۰	۱۲۳۱	۱۳۰٤
۳٦۳	۹	٦)	(۱)
۳۷۰	۲٤	ورحش	روحش
۷۷۱	۱۱	ببخش	ببصشش
۳۷۲	۲۰	۱)	۲)
۳۸٦	۲۰	۲)	۱)
٤۱۸	۱٤	زانوای	زانوان
٤۳٤	۳	در عصر	در این عصر
٤۳٦	۱٦	موسس	موسوس
٤۵۷	۳	دم مزن (۱)	دم مزن
٤۷٤	۱۸	خاطر	حاظر
٤۷۹	۱۲	تگاهداشته‌اند	نگاشته‌اند
٤۷۹	۱۲	مبانیت	مباینت
٤۹٦	۱٤	اول	براون

صفحه	سطر	غلط	صحيح
٥٠٢	١٨ و١٩	دنيس	دينس
٥٠٣	١٦	مطلع‌السعدين	مطلع سعدين
٥٠٤	١٥	تاريخ	بتاريخ
٥١٢	١٥	را	را كه
٥٢٩	٥	سطنتى	سلطنتى
٥٣٣	٢١	٣٤١١ م.	١٤٢١ م.
٥٤٧	١٦	Ail	Ali
٥٦٦	١٣	اسفندريان	اسفندياريان
٥٨٤	٩	كاترنيوزلو	كاترنيوزنو
٥٩١	٣	باشى ذكر	ذكر
٦٢١	٢٢	وثقة‌الدين	ثقة الدين
٦٢٣	١٥	ميرخوندا	ميرخواند
٦٤٠	١١	كتاب روضة الشذداء	٢) كتاب روضة الشهداء
٦٥٠	٢٢	الحقيقى‌ا	الحقيقى
٦٥١	٩	مرادهما	مواداهما
٦٥٢	٢١	٣٧٥ و٦٥٨	٣٧٥
٦٦٣	١٥	انگليسى ()	انگليسى (٣)
٦٧٧	٣	و هلندى	و هندى
٦٩١	٩	وجود او	جود او
٦٩٢	١٤	شايخ	مشايخ
٦٩٢	٢١	سقيد	سعيد
٦٩٣	١١	لطص	لطف
٦٩٣	١٦	رفت	يافت
٦٩٤	٢٠	٢)	٣)
٦٩٧	١٦	١٨٥٨/	١٩٥٨/
٧٠١	٦	قوپنهٔ	قونيهٔ
٧٠١	٢٢	٣)	٢)
٧١٢	١	از نيرو	ازينرو
٧١٥	١٢	مباليتى	مباينتى

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۱۶	۱۱	هجایهٔ	هجائیه
۷۱۷	۱۳	تا طعام	طعام تا
۷۲۲	۱۶	بردت	بروت
۷۲۳	۶	قزینی	قزوینی
۷۲۴	۹	میناتور	مینیاتور
۷۳۴	۲	قراء باغ	قراباغ
۷۳۷	۱۰	غربیه	غریبه
۷۳۷	۱۱	هفتگاه	هفتگانه
۷۳۷	۵	فصل	فضل
۷۳۸	۱۳	اونی	اولی
۷۳۹	۱۱	یافته	نیافته
۷۳۹	۱۶	آیدت	آید
۷۴۱	۱۴	مخدرمی	مخدومی
۷۴۴	۳	محاکمة اللغین	محاکمة اللغتین
۷۴۸	۱۷	تکلمه	تکمله
۷۴۸	۱۷	نفخات	نفحات
۸۴۸	۲۱	کامین	کاپتین
۷۴۸	۲۳	نفخات	نفحات
۷۵۰	۷	می‌نویسند	می‌نویسد
۷۵۰	۱۷	مأتل	تامل
۷۵۴	۱۸	خردش	خروش
۷۵۴	۲۲	بهمبناً	بهمینهٔ
۷۵۸	۱۹	بد آن	بدان
۷۶۰	۵	امت	است
۷۶۲	۲۲	قارهبون	فارهبون
۷۶۳	۱۸	شکر گذاری	شکر گزاری
۷۶۸	۲۰	صورت	صوت
۷۶۹	۶	جریم	حریم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۷۱	۱۱	بیساری	بسیاری
۷۷۵	۵	بکتارت	بکنارت
۷۷۷	۶	طععه	طعمه
۷۸۲	۳	بجنگ	بچنگ
۷۸۲	۶	بجر	بجز
۷۸۲	۱۶	بخرمان	بحرمان
۷۸۴		هم‌آوری	هم‌آوردی
۷۸۵	۲۲	۶۸۴۴	۱۸۴۴
۷۸۷	۱	جمانك	جمالك
۷۹۱	۲۱	چاشنی	چاشنئی

ERRATA

غلطنامه

Page	Misprint	Correction
ی	Britiah	British
یب	Fidauoi	Firdausi
6	l'histoire	l'histoire
	exagèré	exagéré
	n'étaint	n'étaient
12	Frsnce'	France,
	,eportet ut, tu	,oportet ut tu,
	nosnescimus	nos nescimus
	l'Académie	l'Académie
16	d'Ohsson	d'Ohsson
25	Memoires	Mémoires
	chrètiens	chrétiens
	Empreurs	Empereurs
	Academie	Académie
	Letteres	Lettres
26	Assasins	Assassins
33	mongols	Mongols
99	publièe	publiée
98	Califate	Caliphate
120	Cæsaria	Cæsarea
127	Suttgart	Stuttgart
137	Nicolson	Nicholson
138	Atheneaum	Athenæum

Page	Misprint	Correction
144	Sir Houtum Schindler	Sir A.Houtum-Schindler
145	Elutherius	Eleutherius
153	Whiteman	Whitman
184	foresake	forsake
199	Bachanalians	Bacchanalians
242	Flix	Felix
245	appellé	appelé
	Langlés	Langlès
265	Choronological	Chronological
268	pro.	Prof.
276	Gibbon	Gibbons
290	Sir Houtum-Schindler	Sir A.Houtum-Schindler
292	Schlechta Wesshard	Schlechta-Wissherd
	Roduel	Rodwell
299	l'Essaie	l'Essai
	Manicaæuse	Manichæus
306	Von Erdmann	von Erdmann
337	goyons	Toyavs
314	Facetiœ	Facetiæ
289	Flornac	Florence
403	Hafiz Fifty	Hafiz, Fifty
404	Grammer	Grammar
442	Cuort	Court
502	suqraes	squares
507	persans	Persans
	Hurufis	Houroûfis
520	Persan	Persans
531	d'Allesandsi	d'Alessandri
548	Anette	Annette

Page	Misprint	Correction
637	Poétes	Poètes
664	Elphinstoe	Elphinstone
764	_Wssehrd	_Wissherd
	Humours	Humour
765	Septete	Septet
685	(Note)٤	(Note)٣



